ان الله بما یعملون محیط

بفضل خداوند عالم این صحیفهٔ فیض اتم جامع اسمای ادویهٔ مفردهٔ یونانیه و هندیه و انگریزیه و دیگر اقالیم مع تصریح افعال و خواص و ماهیت و مزاج آنها که نسبت تحفة المومنین و مخزن الادویه باین کتاب اجل و اکمل آن ابا به خبر و بیست در بغل آن قطرهٔ ایست ازین دریای محیط و ذره ایست ازین صحرای بسیط یعنی مجموعهٔ مستنبطهٔ اسفار عرب و عجم و نسخهٔ منتخبهٔ صحائف اهل علوم و حکم مسمی به

محیط اعظم ۱۳۱۳ھ

که از شصت و هشت کتب معتبرهٔ حکمای متقدمین و متاخرین و اقوال اطبای مجربین و ممتحنین و بسیاری از شروح مستنده و تقادیم بیدک و غیره انتخاب پذیرفته و اکثری از مجربات فاضهٔ مطب مؤلف علامه تالیف گرفته یعنی ملک الحکما سند الاطبا جناب جنت مآب حکیم محمد اعظم خان المخاطب بناظم جهان دام بالفیضان باهتمام محمد عبد الرحمن بن جلعی محمد روشن خان و ترتیب یافته خدمت برادر معظم محمد مصطفی خان

در مطبع نظامی واقع کانپور طبع شد

ان الله بما یعملون محیط

بفضلِ خداوندِ عالم این صحیفۂ فیضِ اتم جامع اسمای ادویۂ مفردۂ یونانیه و هندیه و انگریزیه و دیگر اقالیم مع تصحیحِ افعال
و خواص و ماهیت و مزاجِ آنها که نسبتِ تحفة المومنین و مخزن الادویه باین کتابِ اجلّ و اکمل ما نابه جزویست و نقل باین قطره ایست
ازین دریای محیط و ذره ایست ازین صحرای بسیط یعنی مجموعۂ مستنبطۂ اسفار عرب و عجم و نسخه و منتخبۂ صحائفِ اهلِ علوم و حِکَم قسمی به

محیط اعظم ۱۳۰۵ھ

که از شصت و هشت کتبِ معتبرۂ حکمای متقدمین و متاخرین و اقوالِ اطبای مجربین و ممتحنین و بسیاری از شروحِ مستنده
و تقاویم بیدک و غیره انتخاب پذیرفته و اکثری از مجرباتِ افاضۂ مطبِ مؤلف علامه تالیف گرفته اعنی ملک الحکما سند الاطبا جناب
حذاقت مآب حکیم محمد اعظم خان المخاطب بناظم جهان دام بالفیضان باهتمام محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان تربیت یافته خدمتِ برادر معظم محمد مصطفی خان

در مطبع نظامی واقع کانپور طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

باب سین مهمله مشتمل بر بست و یک[۲۱] فصل

فصل سین مهمله با الف- **ساندروردان** و سادردان هر دو اسم شادنج ست **سابینا** اسم شامی نباتی ست که تخم آن سیاه و مستدیر
شبیه بتخم کرفس بود و دران حدتی ست که زبان را بسوزد **سابیرج** بفتح اول و الف و کسر موحده و سکون تحتانی و فتح رای مهمله معرب شابیرک
و شابیره فارسی ست و آن لفاح فارسی کوچک ست که آنرا یبروج گویند **سابر** ببای موحده مفتوح حیوان هندی ست که از جلد آن شلوار و بند شمشیر
سازند نزد یونانیان آنرا منفعت در طب نیست و نزد هندیان گوشت آن وقت هضم شیرین و سرد و تر و گران و مولد بلغم و دافع خون صفراوی ست
ساتهر دوای هندیست مسهل و دافع باد و بلغم **ساٹهی** بفتح سین مهمله و الف و کسر تای فوقانی هندی و خفای ها و کسر یای تحتانی قسمی از برنج
سرخ رنگ ست که در شصت روز میرسد و لهذا باین اسم موسوم گشته و آنرا بهندی رکت شال یعنی شالی سرخ و پرسو یعنی طره دار نیز گویند
سبک و بسیار نافع و مقوی اعضا و افروزنده رنگ و حافظ صحت و هنگام هضم تیز و شیرین و دافع فساد اخلاط ثلثه و مدر بول و مقوی آواز و گلو و مبهی
و دافع سوزش اعضاست و بعضی گویند که آن سرد و خشک ست و جمیع انواع آن در خواص قریب و حابس شکم و خون حیض و دافع صفراست **ساتل**
ساطل ست **ساتلا** بفتح اول و الف و فتح فوقانی و لام و الف اسم بام ست **ساتری** سداب ست **ساتوری کند** بسین و الف و ضم تای
فوقانی و سکون واو و کسر رای مهمله و سکون یای تحتانی و فتح کاف و خفای نون و سکون دال مهمله اسم بیخی ست شیرین که بر کناره نهر گنگ میشود و اسم
ستاوری و بیخ سنبل و بیخ بسکپره هم نوشته اند **ساتول** صعتر ست **ساتون** بسین مهمله و الف و ضم تای فوقانی و واو و نون اسم چیتون ست
ساج معرب ساگ ست و بهندی سال گویند و آن درخت بزرگ ست راست قامت چوب آن سخت سرخ رنگ باندک غبرت و سیاهی و سنگین
و بقای آن طویل و گاهی ساق آن تا شصت دست میرسد و برگ آن بزرگ و عریض اندک طولانی و ثمر آن بقدر فوفل و پسته و اندک طولانی در کوهستان
میشود و ثمر آن را جوش داده میخورند و آن در کوهستان روم و صحراهای هند کثیر الوجود ست و بروم افرش گویند و از زگهبار نیز آورند چوب آن سرد و خشک
در دوم ست و با اندک حرارت و از ثمر آن روغن غلیظ بر می آرند و آن در دراز کردن موی و رفع خارش بدن مفید و ضماد چوب آن نافع اورام صفراوی
و دموی و محلل آنهاست و لاسیما چون با آب بعضی اشیای سرد آمیزند و چون چوب آن را بگلاب یا آب خیرین سرد سوده ضماد کنند صداع حار را نفع کنند

وچون آنرا بسوزند و در آب مامیثا و امثال آن سرد کنند و سحق کرده اکتحال نمایند حدقه را قوی گرداند و اورام حار اجفان را انفع دہد و چون برادۂ چوب
آن بخورند تشنگی والتهاب معده ساکن کند و اگر سه مثقال ازان بماء العسل بخورند اخراج کرم شکم بقوت نماید و مخرج صفرا و بلغم نیز نوشته اند مقدار
شربت آن از یک مثقال تا سه مثقال مضر جگر مصلح آن عناب و پوست آن قابض و زمخت ضماد آن باعث خشونت جلد بدن و در سرج نیز خواہد آمد
ساجی اسم ہندی اشجار ست ساد اسم فارسی برادۂ ہر چیز ست و بفارسی سونش نیز گویند **ساداوران** بفتح سین والف و فتح دال مہملہ
والف و واو و رای مہملہ والف و نون اصل این سیاه وران فارسی ست بمعنی سیاہی درختان و این توجیه بعید ست بلکه قریب این ست که سا مخفف
سیاه است و داوران بمعنی حاکمان و لہذا گویند که چون نوعی سیاہی ازان مرتب میسازند آنرا مداد القضاة و سواد القضاة و سواد الحکام گویند
و سہک داوران و قنطار و خاتم الملک نیز نامند و بفارسی آب بن و بہندی کالا سانو اخوانند و آن جسمی سیاه براق مثل قطع مداد ست که در
ساق درخت بطم کہنه بہم میرسد و گاه در جوف بیخ اشجار بزرگ بلاد ہند و حوالی آن پیدا میشود و گویند که آن چیزی مانند صمغ ست که در داخل
بیخ درخت جوز مجوف یافته میشود و آن گویا که آب متعفن ست و بران سالہا گذشته و بہمان منتشر می باشد و بدان چوب فاسد را رنگ میدہند
و گویند تحقیق آنست که از طرف خطامی آورند و بہندی کوئی خطائی نامند و بہترین آن آنست که مائل بسرخی باشد و چون بشکنند اندرون آن
براق بود و چون در آب گرم ترکنند بسرعت منحل گردد و محلول آن در آب مائل بشقرت باشد و مزۂ آن باندک تلخی بود و گویند انچه از درخت
نارجیل بہم میرسد بہتر ست و گاه شبیه باقاقیا می باشد سرد در دوم و خشک در سوم و گویند خشک در اول و یحیی بن ماسویه گوید که سرد
خشک در دوم ست و باندک حرارت محلله و در خوشبوہا و غالیه داخل شود و دران تلخی اندک و قبض بود و لہذا رافع اورام حار ست و بالخاصیت
انتشار شعر منع کند چون بروغن آمیزند و بر موی لطوخ سازند و بغایت مسود شعر ست و دیفوریدوس گفته که خوردن آن مقوی شعر بالخاصیت
و چون دو مثقال بآب برگ مورد سبز حل کنند و مثل آن روغن مورد آمیخته بدان غلاف شعر سازند و بگذارند تا خشک گردد بعد ازان بآب گرم
بشویند بیخ مو قوی گرداند و آنرا از ریختن باز دارد و چون بسرکه سوده بر اورام طلا کنند سود دہد و طلای آن اورام خصیه و ذکر را انفع اند
و باشراب جہت تحلیل اورام بارد مفید و خوردن و ضماد کردن آن نافع نزف الدم جمیع اعضا و التیام دہنده زخمہا ست و لہذا در سفوفات
حابس خون و ضمادات قاطع خون جاری از اعضا داخل میکنند و چون یک مثقال آنرا بآب سرد بخورند نزف الدم و اسہال دموی را قطع نماید
لاسیما با بارتنگ و چون بسرکه سرشته فرزجه سازند نزف الدم را قطع کند و فم رحم را قوی گرداند و کذا شرب آن بآب بارتنگ و نیم مثقال آن منقی معده و
امعا ست شربت آن تا نیم مثقال و گویند دو دانگ و آن مضر ست مصلح آن زعفران بدل آن دو وزن آن مورد ست در تقویت مو بوزن
آن فیلزہرج و ثلث وزن آن بیخ نی یا آمله و اقاقیا و گویند مداومت خوردن آن مولد سودا مصلح آن شکر ست **سادرشه پهلی** بفتح
سین مہملہ والف و دال و ضم رای مہملتین و فتح شین معجمه و خفای ہا و فتح بای فارسی و خفای ہای دوم و کسر لام و سکون تحتانی اسم درخت
تمبر ہیم ست **سادهکا** و **سوا دوگند هکا** بفتح سین مہملہ والف و فتح دال مہملہ و خفای ہا و فتح کاف والف و ضم سین مہملہ و خفای
واو والف و فتح دال مہملہ و سکون واو و فتح کاف فارسی و سکون نون و فتح دال مہملہ و خفای ہا و فتح کاف والف ہر دو اسم دونه است **سادنج**
شادنج ست و سلق بری و حمص **ساذج** معرب ساده است و آنرا بیونانی مالابزن و مالابردن و بسریانی فلار و فولاو فلاس و بہندی تیزپات
و تیجپات و مہتالی و تال تپر و کمال تپر گویند و آک پتری و آملکیدل یعنی مانند برگ آمله معتدل ست و بدن را معتدل گرداند و آن دو نوع ست
ہندی و رومی و در ماہیت آن اختلاف ست گویند که آن برگ قرنفل ست و گویند برگ دارچینی و کبابه و ہتر آنست و گویند برگ صندل و تحقیق
آنست که برگ درخت ہندی ست طولانی عریض تر از برگ بید و ضخیم تر و خوشبو و اندک تند طعم و مائل بزردی و اندک خشن و پنج خط طولانی
در طول از بیخ برگ تا لب برگ رسیده یکی در وسط و دو دو بجپ و راست آن و درخت آن بلند و بزرگ و چوب آن نیز خوشبو و پوست آن شبیه

بسلیخه و منبت آن اکثر در کوهستان سلهت ست و قوت آن تا سی سال باقی میماند و بهترین آن تازه درست برگ تیز بود مزه که منکرج وشور مزه
وشکسته نباشد و خوشبو مثل قرنفل یا اسارون یا ایرسا بود و بقول رازی گرم در سوم وخشک در دوم و گویند که خشک در اول ست و بقول شیخ گرم و
خشک در دوم و آن از ادویهٔ قلبیه ست و در قوت قریب بسنبل الطیب مگر از سنبل نرم تر بحسب لمس و اکثر در خوشبو با صرف میشود و از خواص آنست
که چون در میان جامه نهند خوشبو کند و از کرم خوردن محفوظ دارد و آن بوی لغل و کنج ران ببرد و چون خشک سوده با سرکه آمیخته بران موضع بمالند و اگر
آنرا خشک سوده بر داحس پاشند او را نفع دهد و چون بر اورام بارده طلا نمایند تحلیل نماید و بقول شیخ اگر در گلاب جوشنداده سوده بر اورام حاره ضماد کنند
بسیار نفع کند و آن دوای جید برای اورام غیر حار ست و اگر بشراب سوده بر پلک چشم طلا کنند اورام او را تحلیل نماید و اکتحال آن تنها و یا با ادویهٔ
مناسبه جهت بیاض و سلاق و ظلمت بصر و ناخنه نافع و آن مقوی دماغ و حواس و نافع درد سر و وسواس و جنون و وحشت و مفرح نفس و مطیب
نکهت و مزیل بخر و حافظ لثه از تاکل کرم و محکم کنندهٔ دندان و سرعت دهندهٔ حرکت زبان و قاطع لعاب سائل از دهان ست و مصفاو مقوی
قلب و نافع خفقان و وجع فواد و استسقا و یرقان و حافظ قوای بدن ست و آن نافع تر جهت معده و جگر بارد از ناردین ست و از اله فساد معده
و درد آن و همچنین درد جگر کهنه و درد طحال و تقویت احشا و بدن نماید و حفظ ارواح بدن و اخلاط آن کند و چون بران ادمان نمایند ازالهٔ بخر
معدی کند و آن درد امعا را نفع کند و ریاح امعا و رحم را پراگنده سازد و وجع ولادت و درد آنرا نفع دهد و اسهال مره سودا برفق نماید و اخراج مشیمه
محتبسه کند خصوصا حمولا و بخورا و طلای آن با سرکه بر شکم و عانه ادرار بول و حیض کند و بقول شیخ آن در ادرار بول شدید تر از ناردین ست و گویند
که آن مدر بول و حیض و شیر و عرق و مفتت حصات و مفید جمیع امراض مقعده و رحم و شربت آن از یکدرم تا یک مثقال و گویند استعمال آن در معاجین
نیم درم ست و آن مضر بجگر حار مصلح آن صندل و مضر بمثانه است مصلح آن شربت بهی یا شربت صندل و گاه ضرر بجگر وریه کند و مصلح آن مصطگی
بدل آن بوزن آن طالیسفر یا سنبل هندی و شیخ می فرماید که روغن سانج هندی را قوت روغن زعفران ست بلکه آن قوی تر ست افعال و خواص
این بقول هندیان در تیپرج مسطور شد **سارامل** بفتح سین مهمله والف و فتح رای مهمله والف و میم ساکنه ولام و بزیادتی کاف هم آمده اسم
سنگتره است **ساربا** بسین مهمله والف و کسر رای مهمله و فتح بای موحده والف ثانی دوای هندیست دو قسم بود هر دو قسم سرد و تر شیرین و گران
و مولد منی و مشهی و دافع فساد باد و صفرا و حابس خون حیض و اسهال که با تپ و انتشار بود **سارا** اسم غطایه ست و صاحب تذکرة الهند نوشته
که آن اسم کالیسر ست **سارغ** بروزن فارغ اسم ترکی مطلق دقیق ست که بفارسی آرد و بهندی آتا گویند **ساروک** اسم کبوتر ست **سارپهل**
اسم کتهری ست مزه تلخ و شیرین و زمخت دارد و او قابض و دافع باد و بلغم و سستی و بواسیر و نیکو کنندهٔ جراحات نوشته **سارساپریلا** بفتح سین
مهمله والف و سکون رای مهمله و فتح سین مهمله والف و فتح بای فارسی و کسر رای مهمله و یای تحتانی مجهول و فتح لام والف اسم عشبه ست اطبای
انگریزی آنرا مبدل مزاج و مقوی و معرق و مدر بول نوشته اند در آتشک و امراض جلدیه و وجع مفاصل مزمن استعمال میکنند و جوشاندهٔ این
با ادویه دیگر مرکب ساخته استعمال میکنند و باقی افعال و خواص این بقول بعضی در ساسپریلا بیاید **سارسل** بفتح سین مهمله والف و فتح رای
مهمله و فتح سین مهمله دوم و سکون لام اسم خارپشت ست در هندی آمده و در اشلوگ شلیک می گویند گوشت او با مصالح و قند و الیچی بخش باد
و صفرا و کف دور کند و سرفه و دمه را نافع آمده افعال و خواص این بقول یونانیان در خارپشت مذکور شد **سارس** طائری دراز گردن و پا و خاکستری
رنگ ست گوشت آن شیرین سرد و تر و گران و مقوی اعضا و حابس بول و شکم و دافع فساد صفرا و خون و مولد باد ست و نیز اسم کاسنی ست
سارستپهورجنبک بفتح سین مهمله والف و را و سین مهملتین و سکون فوقانی و ضم بای فارسی و خفای ها و سکون واو و رای مهمله دوم
و فتح جیم و نون و کاف اسم درخت پیلو ست **سارشتا** بفتح سین مهمله والف و کسر رای مهمله و سکون شین معجمه و فتح فوقانی هندی و الف
اسم کنگلی ست **سارکی** بفتح سین مهمله والف و فتح رای مهمله و کسر کاف و سکون تحتانی اسم جهتر اچهی **سارگینیا** بفتح سین مهمله و سکون الف

سارامل
ساربا
سارا
سارغ
ساروک
سارپهل
سارساپریلا
سارسل
سارس
سارستپهورجنبک
سارشتا
سارکی
سارگینیا

ساژنگ گیشتا بفتح سین مهمله والف و رای مهمله وکسر کاف فارسی وخفای تحتانی ونون و فتح تحتانی دوم والف اسم گل قسمی از تمباست ساژتم وفتح رای مهمله وخفای نون وکاف فارسی وکسر کاف وسکون تحتانی مجهوله وشین معجمه و فتح فوقانی هندی والف اسم پنڈیل ست ساژنتنیشتا بفتح سین مهمله والف بفتح سیم مهمله والف و فتح رای مهمله وسکون نون و فتح فوقانی وسکون میم اسم صندل زرد یا سفید ست سارنی چارنی بفتح سین مهمله والف و رای مهمله وسکون رای مهمله وکسر نون وسکون تحتانی مجهوله وشین معجمه و فتح فوقانی هندی والف اسم گرجا ست ساره و اسم زرزور ست و طایری مشهور ست لحم او معتدل وکسر نون و سکون تحتانی و جیم فارسی و الف و رای مهمله و نون تحتانی اسم کنتمکور ست ساره و اسم زرزور ست و طایری مشهور ست لحم او معتدل در تری و خشکی و افزاینده خرد و مشهی طعام و مقوی اعضا و قابض شکم و نافع ضربه و سقطه و دافع کف و سرفه و دق ست و بعربی زرزور گویند خواص آن بقول یونانیان در انجا مذکور شد ساره و اسم عظایه ست ساروپچها بسین مهمله والف و رای مهمله و ضم دال و رای مهمله دوم و فتح جیم فارسی و خفای ها والف اسم جلیکو ست ساروان بسین مهمله والف و رای مهمله و فتح واو والف و نون اسم هالون ست ساره و قوبس اسم قسم بزرگ بوم ست ساری حب النیل ست ساریقون اسم درمنه ست ساس اسم فسافس ست ساساقرة العین ست ساسارگشت اسم تخم انجره ست ساسم و ساسب معرب ششیم فارسی ست و گویند که آن اسم درختی ست که ازان قوسها سازند و گویند که آن آبنوس ست ساسالیوس و سالیوس سیسالیوس ست ساسالی اسم کاشم ست ساسپریلا بفتح سین مهمله والف وسکون سین مهمله ثانی و فتح بای فارسی وکسر رای مهمله و یای تحتانی مجهول و فتح الف اطبای انگریزی ماهیت این بطوری نوشته اند که در صا صفر اس خواهد آمد گویند که آن محرک قلب و معرق و مدر بول ست در نقرس و وجع مفاصل و آتشک مید هند و اکثر با عشبه استعمال میکنند ساسل بپید نزد بعضی شادنج ست ساطل بر وزن شاغل آنرا شاطل بشین معجمه و ساتل بتای فوقانی نیز گویند نوعی از کماه ست که بفارسی سماروغ نامند ساطریه و ساطریون اسم یونانی خصیة الثعلب ست ساطریوس جدوار را گویند ساطیون ساطورین هر دو اسم خصیة الثعلب ست ساغمین و ساغاقیون اسم سگبینج ست ساغیوره اسم کبک ست ساقران بفتح سین مهمله والف و فتح قاف و رای مهمله والف و نون اسم زعفران ست بقول اطبای انگریزی محرک قلب و دافع تشنج و مدر حیض ست و در باد گوله و حبس حیض و امراض تشنجی مید هند و در رفع قبض اطفال استعمال میکنند قدر شربت آن از پنج گرین تا بست گرین ست سافروس اسم فیروزه است ساق الوصیف و ساق الاسود پر سیاوشان ست ساق ترشک اسم بقلة حامضه ست ساق الحمام رعی الحمام ست و انطاکی نار قیصر گفته ساق حرور شان ست ساک بفتح اول و الف و سکون کاف فارسی اسم هندی لقبولات ست و آنرا اهل مالوه و دکن بهاجی گویند نزد هندیان خوردن جمیع سبزیها بعد اب در شکم و کلما و خروج مقعده و کشت اسهال و بواسیر و سنگ مثانه و نفخ شکم و قلت اشتها و مرض چشم و تپ را مضر است ساگرپل اسم سمندر پهین ست ساگرمولی بسین مهمله والف و فتح کاف فارسی و سکون رای مهمله و ضم میم و سکون واو و کسر لام و سکون تحتانی اسم ستاور نوشته اند ساکوج اسم شفنین بحری ست ساگودانه که در انگریزی سیگو گویند دوائیست که در جزیره دهناسری و سیلان و ملاکا وغیره که از جزائر زیر باد اند پیدا میشود و درخت آن مثل درخت سینهل و پوست آن بسیار ضخیم و چوب آن نازک نرم مردم آنجا اولا پوست سخت بالای آنرا دور میکنند و آرد دندانه دار از چوب ساخته بران درخت می کشند ازان دانهای ریز چیزی مانند فتیله جدا میشود آنهارا خشک کرده دانها را سفید و شند و فتیلها مانند را که کم قیمت ست بمصرف خود می آورند و بقول دیگر گردی ست که در جوف درختی که دران بلاد میشود بر می آید آنرا باب خمیر کرده دانها بسیار کوچک مثل نقل خشخاش ساخته سفید و شند و آن گرم در دوم و تر در اول ست و مقوی باه و مغلظ و مسمن بدن و ملین طبع و طریق اشامیدن او آنست که قدری ازان با شیر تازه دو شیده مانند شیر برنج پخته بقند یا نبات شیرین کرده بیاشامند و کسی را که شیر موافق نبود یا در امراض آب پخته و نبات داخل کرده بخورند شربت آن از ده مثقال تا بیست مثقال است ساگون و ساگ و ساگی و هندیان آنرا تیکو و شاکها و در سنسکرت مهاپتر یعنی برگ بسیار کلان و مهاشاکها یعنی شاخهای کلان دارنده یعنی چوب او زود خراب نمیشود و دیر می ماند نیز گویند درختی کوهی ست برگ آن بسیار کلان و شاخهای او راست و چوب او بهتر و کم ریشه صاف

ودر بلاد مالوه وگوندوانه بوفور اکثر در عمارت بکار می آید گویند که مزه او تیز وشیرین خوشبو مالیدن دهن پوست او جهت درد کف پا بسیار نافع وتپ وکلانی شکم وتپ استخوانی را دور کند وبعضی نوشته اند که رافع فساد باد وبلغم وخون ومحلل ست ونزد بعضی فیل گوش همین ست ودر تحفه ساج گفته ست **ساکهه** مستی گرم ست غلبه کف وباد برباید ونافع چشم ومغثی ست **ساگر گوته** وساگر کهولا اسم کرنجوا ست **سالام** بسین مهمله والف ولام ودوم وسکون میم اسم مولی خرد ست **سالامندرا** بفتح میم وسکون نون وفتح دال مهمله ورای مهمله والف اسم یونانی نوعی از عظایه ست ونیز بیونانی صورا گویند وترکی بکلانه اغودیرن وبفارسی کرسیه نامند وآن حیوان گزنده است اکثر در معدن فوشادر یافته می شود وگویند که سام ابرص ست شبیه بقطاة مختلف الالوان بنقطه الحمرة کثرت ذی چهار پای باریک گردن کوتاه دم ودر اکثر سر دم آن سیاه وآن بزرگتر وعریض تر از سام ابرص بود وگویند که حیوانیست شبیه بمار ودست وپا دارد دستهای آن کوتاه تر از پاها ورنگ آن ابلق از زردی وسیاهی قول عدم تاثیر آتش در آن وضرب سنگ وچوب بران بی اصل ست آن از ذوات سموم قتاله مثل ذراریح ست گرم وخشک در سوم متعفن تقرح مسحن ست ولهذا در مراهم اکاله ومقرحه مناسب جرب متقرح می افتد چنانچه ذراریح داخل میشود وگاهی آنرا نگاه میدارند باین طور که روده آن برآورده ودست وپای آن بریده در عسل گذارند وگویند که بعد چند روز اگر آن عسل را بمالند در مفاصل واورام بارده را نافع بود وچون در زیت بپزند تا مهرا شود وآنرا بر جای موطلا نمایند حلق او کند ومقرح ست وطلای خاکستر آن با سرکه برص وجرب را نیکوست وچون کسی آنرا بخورد یا کسی را بگزد اورا درد شدید والتهاب وکزاز وخدر واستر خاء وزوال حرکت وورم حار زبان وذهول عقل عارض شود وگاهی درد معده وورم او ونفخ شکم مثل استسقاء واحتباس بول وبراز وظهور آبله بادنجانی حادث گردد وگاهی همه بدن سیاه شود وگاهی تمام بدن متعفن گردد وگوشت ساقط شود اگر بزودی علاج جید کرده نشود وعلاجش فصد ست وقی وآشامیدن شیر تازه ودوغ گاو ومسکه تازه وحقنه بماء الشعیر وسفید تخم بیضه یا بماء الشعیر مع برنج وروغن بادام شیرین وبیضه مرغابی وزردی بیضه وانچه بالخاصیت آنرا نافع بود انیست که غوک را در آب بپزند تا مهرا شود یا بیخ قرصعنه وشوربای او بنوشند وکذا جوز رامنج با عسل وکذا بهروزه با عسل وکذا علک البطم با میعه وجنطیانا وعسل وبیضه وسنگ پشت بری وبحری با آب شیرین جوشیده فادزهر انست وکذا آب طبیخ کمافیطوس با مغز چلغوزه وبرگ مرو وتخم انجره واگر تریاق با شیر وطیب خورانند نافع تر باشد وموضع گزیدگی را بلحم آن ضماد کنند وسائر علاج ذراریح علاج اینست وبدل آن در برص وجرب قطاة ست **سالح** مار سیاه وگویند سفید **سالح اسود** قسم مار سیاه **سالوط** آن حیوانیست از حیوانات بحر **ساطون** اسم نوعی عود ست **سالیکا** اسم هندی کندر ست **سال** درخت مشهور ست وآنرا ساکهو نیز گویند سرد وقابض شکم ودافع فساد بلغم وزهر ودمها وشبوره وسوختگی آتش ست وگویند بعربی ساج نامند ومذکور شد **سال ارمونیک** نوشادر ست **سال پرنی** بسین مهمله والف ولام وفتح بای موحده فارسی وسکون رای مهمله وکسر نون وسکون یای تحتانی مشهور بسالون بفتح لام وسکون واو ونون دوای هندیست گرم دافع تپ وعسر نفس ورنج وبلغم وغثیان حابس اسهال مقوی اعضا وباه رافع آماس وصاحب تذکرة الهند در بیان بضم بای فارسی وفتح نون مشدده والف نوشته که آن ادر زبان سنسکرت بر ماتره پرنی یعنی خوبصورت وسه برگ دارنده وتری کهما یعنی سه خطوط دارنده وسومیا یعنی ذی صورت ملایم وبداری گندها یعنی خوشبو ودر تره هنده ودهوتی یعنی خوبصورت واستهر یعنی همیشه تابنده ونکامنتا یعنی بسیار خمیده مانده وتری کهها یعنی برگش سه کنگره دارد وماس کلیتا یعنی درخت سیاه وتر این یعنی برگ او مانند برگ چینیا وپرشانو پسج یعنی قوت مردی بخشد میگویند وقسمی دیگر ست که آنرا گول پتا گویند وآن درختی ست چوب او ضخیم وسخت ورنگ این درخت سیاه وبوی بد اری کند میدارد وبرگ او مانند برگ آس وهر برگ سه کنگره وهر شاخ سه سه عدد میشود وآن سرد وخشک وبعضی گرم میدانند واو فزاینده عقل ودافع ربع معکوس وسیه وکلانی شکم وباد وبیزگی دهن وتپ وکف وسرفه ومسکن تشنگی وبیخ او اکثر در علاج تپها بکار می آید وقسمی از ان که آنرا پناکه یعنی برگ آن مانند چشم ورگت کیسر یعنی سرخ گل وتنکا کهی یعنی معتدل وپرساد یعنی مفرح قلب نامند گل او سرخ وبرگ او مانند پنجه مار وبالاو گرد ودراز ودنباله دار مثل کدوی تلخ میشود وآن معتدل خوردن آن مقوی قوت مردمی وبعضی تر وگرم دافع

کلانی شکم و تپ با سرفه و بیمزگی و تپ سمی و درد شکم و بول شیرین نوشته اند و قسمی از این که آنرا سرنپا یعنی مانند رنگ طلا و تمیز دیگر یعنی مثل شعاع آفتاب تابنده نیز گویند

یعنی گلش مانند گل چنپا و دیو و لبها یعنی از گل پرستش همه دیوان میشود میگویند برگ و گل خبیبه ببرگ و گل چنپا برای پرستش بکار می آرند لیکن این برگ او

برگ گل چنپا خورد تر غالب ظن فقیر چنانست که چنپای دشتی باشد و عصاره او فرزه دار سوزش تپ فی الفور می شکنند و سرفه و ضیق و بلغم و تپ کف دور کند

و تجربه فقیر آمده که مقوی تو بست **سالر** اسم سالی ست **سالساالس** و **سالست** هر دو اسم آس هندیست **سالوک** بفتح سین مهمله و الف و ضم

لام و سکون واو و کاف و بحذف واو نیز آمده اسم بیخ کنول ست **سالیکا** بسین مهمله و الف و لام و یای تحتانی و کاف و الف اسم ابورزنبورست چونکه

مور قاتل زنبور ست باین اسم موسوم گشته **سالیشب** اسم درخت ببول ست **سالی** بسین مهمله و الف و فتح لام و سکون یای تحتانی که سالر نیز گویند

درخت کوهی ست که فیل او را دوست داشته میخورد و فربه میشود گرم و دافع دلیل و ثبور و فساد صفرا و خون و بلغم حابس اسهال و هر جا که شاخ او را می کارند

زود سبز میشود چنانچه بزمانی که راقم در بهوپال بود که گاهی شاخهای آن برای خورش فیل من چاکران آن فیل می آوردند یکبار کسی از ملازمین شاخ آنرا در

زمین نشاند و بعد چند روز سبز شده برگ نو بر آورده برگ آن بد بو بسیار میشود و با تشریف مشابه ببرگ بکاین اما بزرگتر از آن **سالامکه** قسمی از

برنج و موافق ساطهی ست **سالتی** کیورکچریست **سالتی اغریون** اسم کبیکج ست **سالس اغریون** هم سکبینج ست **سالیطس** اسم

یونانی حجر القمر ست **سالیون** اسم کرفس ست **سامالیموس** اسم گندبستانیست **سامان** اسم فارسی نوعی از نبات که از آن حصیر بافته

و توهم نشود که آن لغت ترکی بمعنی انجیر ست و آن بسیار نرم مایل بزردی ست سرد و خشک در دوم و از خواص آنست که چون بر آن

نشینند فرح و نشاط آورد و گویند که جلوس بر آن هزیل بواسیر ست و هوام بر آن طاقت رفتار ندارد و بعضی متاخرین می نویسند که آن نوعی از بردیست

که بفارسی پیزر نامند بسیار نرم و باریک مایل بزردی و از آن حصیر ترتیب میدهند سوخته آن قاطع نزف الدم ست باقی خواص آن همانست که مسطور شد

سام ابرص چلپاسه بری ست **سام درم** بفتح سین مهمله و الف و ضم میم و سکون دال و فتح رای مهملتین و سکون میم دوم اسم نمک دریائی ست

سامل الیشپ بفتح سین مهمله و الف و میم و لام و بای فارسی و شین معجمه و بای فارسی دوم اسم کرونده ست **سامرانی** بسین مهمله و الف و میم

و فتح رای مهمله و الف دوم و کسر نون و سکون تحتانی اسم لوبیا نست **سامور** بروزن ماهور اسم آس ست **سامانیالون** بفتح سین مهمله و الف و فتح میم

و الف دوم و کسر نون مشدده و خفای یای تحتانی و الف سوم و لام و واو و نون اسم ملح الزجاج ست **سامعه** نرمای دراز **سامر** بروزن فاخر

طائری مثل فاخته کوچک ست بفارسی شارک گویند و **سامر** بفتح میم در ملک مالوه سابر را نامند و آن مذکور شد **سامط** بروزن ساقط نان بی نمک

و شیر بی مزه و ترش شده و گویند که آن شیریست که شیرینی او رفته باشد و مزه او نگردیده و **ساناخور** اسم باد آورد ست **سانقه** بفتح نون پیاز صحرائی

سانبهر لون بفتح سین و الف و خفای نون و فتح بای موحده و خفای ها و سکون رای مهمله و ضم لام و واو مجهول و سکون نون ملح عجین یعنی

نمک طعام ست و در ملک هند از آب تالاب بلده سانبهر منعقد میسازند و نزد بعضی گذلون همین ست بالجمله نزد هندیان سبک و دافع ریح و محلل اخلاط

و مدر بول ست **سانپ** بخفای نون و سکون بای فارسی اسم هندی مار ست و سر پنیر گویند نزد اهل هند گوشت آن گران و دافع کرم شکم

و مقعد و افزاینده خرد و مشهی طعام و مقوی اعضا ست و بقول بعضی گوشت آن نهایت گرم و شیرین و مفید چشم و رافع بواسیر و جاری

کننده باد و بول و براز و پوست مار که بهندی کینچلی گویند سائیده بعسل در چشم کشیدن افزاینده نور چشم ست و طلای خاکستر آن رویاننده موی

داء الثعلب و آنکه خوردن آن مار میگیرد و اگر آنرا بر ران زن بندند بآسانی زاید و خوردن آن باد و چند آن آرد جو و بخور کردن بدان برای بواسیر از

هر قسم که باشد مجرب بعضی اطباست قدر شربت او چهار و نیم ماشه و غذای بی نمک و ترشی با افعال این بقول یونانیان در مار خواهد آمد **سانتهه**

بخفای نون و فتح تای فوقانی هندی و سکون ها اسم هندی نشکر ست زمخت و مسهل و خشک و گرم و شیرین و دیر هضم و رافع آماس و ریح و زخم

و بلغم و مشهی و حافظ جوانی ست و **سانتهه** سرخ تیز و تلخ و سرد و سبک و بادی و قابض و دافع بلغم و صفرا و خون ست **ساندرم** دندا اسم

چهاچ ست **سانجار** سار وسانجو نجاهر دو اسم تو نبرئی ست **ساندل** بفتح سین مهمله والف وخفای نون وکسر دال هندی سکون لام اسم بهل است
ساندی بسین مهمله والف وخفای نون وکسر دال مهمله وسکون تحتانی وبزیادتی ها قبل تحتانی نیز آمد اسم موسلی ست **سانوری** اسم بسکهپره است
سانول اسم هندی سداب ست ودر سنسکرت قسم باغی آنرا مشتی وقسم صحرائی آنرا مهامنی ومشی جنگلی واتیچهتر العینی سایه او بسیار دوست بود ودر سایه
بسیار ترقی میکند ومدهولیکا یعنی بوی مست دارد وچهیتا یعنی خادمان صحرا نشینان کیند گاچس یعنی همه امراض اطفال را که از چهوت میشود دفع میکند
وویواک پشپی یعنی چون گل آنرا در اسهال اطفال که رنگارنگ میشود وازان طفل لاغر گردد بدهند سود دهد میگویند اول را تیز وتلخ وبسیار گرم ودافع کف
وباد وزیادتی گوشت چشم وقی ودرد استخوان ودوم را تلخ وسرد ودور کننده بدی چهیرک ونقصان قوت باه وصفرا نوشته اند وخوردن ساگ سداب
سبک ست اشتها افزاید کلمه بواسیر پیدا کند وکف وباد ببرد افعال وخواص این بقول یونانیان در سداب بباید **ساون سوکهی** گیاهیست که در
ماه ساون خشک میشود برگش شبیه برگ تلسی مزغب مفروش بر روی زمین وبر دروازه باغ راقم واقع بلده اند ودر میان خندق سرک اکثر میروید ودر
برشکال خشک میگردد وبعد از موسم بارش باز میروید اگر آنرا بقدر یک توله با هفت دانه فلفل سیاه بآب سائیده شیره برآورده بنوشند وهمچنین سه روز نهار بهت
هفته بعمل آرند برای سگ گزیده خیلی مفید ست گویند که چون کسی آنرا در دست گیرد یا همراه خود دارد کژدم وراانگزد واگر آنرا سائیده بر موضع گزیدگی او
ضماد کنند اثر زهر دفع کند **ساوان** وآنرا ساماخ نیز گویند بسین مهمله والف وفتح واو والف ونون مخفی وهندیان آنرا اشاماک وترنابند یعنی
پیدایش این تخم مثل کاه درکاه ست وتیبی بهکش یعنی خورش صحرانشینان ست وگج پریا یعنی بر فیلان بسیار مهربانست میگویند وآن غله مشهور ست
از باجره کوچکتر وبراق ونوکدار وخوراک دهاقین ست سرد وخشک کم غذا مولد ریاح ویبوست مزاج پیدا میکند چه چون خشک میسازد ومفید نزله
چون سته ورنجته بخورند وگویند گران وفزاینده منی وشکننده صفرا وکف ست وخشکه پخته او سبک مولد کف وباه ودافع صفرا وبعضی مزاج آن
معتدل وسبک وبعضی خشک کنند هفت دهات نوشته اند مصلح پوست آن وغن زرد هست با شیر **ساور** بواو مفتوح گویند که آن ساعر ست که ذکر
شد **ساهسر**ے بفتح سین مهمله والف وفتح ها وسکون سین مهمله دوم وکسر رای مهمله وسکون تحتانی اسم میورسکهی است **ساهیه پر** ودر بسین مهمله
والف وفتح یای تحتانی وخفای ها وفتح بای فارسی وسکون رای مهمله وفتح واو وسکون رای مهمله دوم اسم چهیچڑا نوشته اند **ساهی** اسم خارپشت ست

فصل سین مهمله با بای موحده

سپارشو بضم سین مهمله وفتح بای فارسی والف وسکون رای مهمله وضم شین معجمه وفتح واو والف
اسم درخت چوبی ست **سباک** آنرا بفارسی تنکار وبهندی سهاگه نامند ومعنی آن گدازنده سیم وزر وجز آن **سپاری** بالفتح وضم نیز اسم هندی
فوفل ست ونیز در سنسکرت آنرا پوکاو گهونٹا وچهیل پوکا وبڑاکه هر چهار اسم محفل اند ودیگر موکا که نام قسم خرد ست وچکنا که نام سپاری چکنی است
وسوکشری یعنی کرده میشود میگویند نزد هندیان سرد وخشک وزمخت وشیرین وگران ودافع فساد بلغم وصفرا ومشهی طعام ودافع بدمزگی دهن
وتازه آن بسیار گران ونفاخ وعرق آور ومقلل اشتهای طعام ونور چشم ست ودر شراب جوشانده دافع فساد صفرا وبلغم است وبعضی نوشته اند که خام
آن مرض دندان را نافع وباد وکف را دافع وبیماری مقعد را سودمند وگویند که سپاری تب وصفرا وکف وباد دور نماید وخوردن آن در پان اشتها
کم کند وبر گوشت خرگوش وماهی وشیر وشیرینی ونیشکر خوردن او منع ست خواه تنها خواه با برگ پان وآب درخت سپاری زمخت ومقوی باه وتر
ودافع درد سینه وسیه وافزاینده منی وآب افشرده گل او زمخت ودافع کثرت وسن وتپ صفرا وزهر ست داخل نمودن او در دوا بهتر ست وگل خشک
یا عصاره آن در حبس اسهال کهنه مجرب افعال وخواص این بقول حکمای یونان در فوفل خواهد آمد **سپتسپت** بفتح اول وتشدید ثانی درخت **سپتپیر** نی
بفتح سین مهمله وسکون موحده وفتح فوقانی وبای فارسی وسکون رای مهمله وکسر نون وسکون تحتانی اسم درخت جهتون ست **سپتا جهدرا**
بفتح سین مهمله وسکون موحده وفتح فوقانی والف وکسر جیم وخفای ها وسکون دال وفتح رای مهملتین اسم ایڑا کل پناست **سپتاناک** بفتح سین
مهمله وسکون موحده وفتح فوقانی والف وخفای نون وفتح کاف فارسی اسم اڑا کل پناست **سپتر یکا** بضم سین مهمله وفتح بای فارسی وسکون

فوقانی و کسر رای مهمله و سکون تحتانی و فتح کاف والف اسم ساگ امبوتی ورتن جوت ونیشکر و جوست **سپیتالا** بفتح سین مهمله و سکون بای فارسی و فتح لام والف صاحب معدن اسم نوع زقوم نوشته **سبتون** اسم اشخوالست **سبج** بفتح سین و بای موحده و سکون جیم معرب از شبه فارسی ست و آنرا سبق شوق نیز نامند و آن سنگی ست سیاه و براق و سبک و از هند و سودان و جیلان و شام می آورند اهل عراق و عوام هند آنرا می پوشند و گویند که آن باتش افروخته میشود مانند هیزم و بوی آن مانند نفط ست و آن دو قسم ست یکی معدنی که از جیلان می آورند و دوم از دبند قفچاق آورند و جوهر آن مائی ست که بمرور ایام منجمد میشود و بهترین آن بسیار سیاه درخشنده صاف زود شکن که از دربند می آورند سرد در دوم و خشک در سوم و از خواص آنست کسی که از ان انگشتری یا تعویذ ساخته بپوشد نظر بد از و دفع گردد و تعلیق آن بر سر در ازاله درد او مجرب و بقول ارسطو چون ازان آئینه سازند و دائمان نظر بران کنند ضعف بصر را نفع کند و ازالهٔ خیالات و تقویت بصر مشایخ نماید و اعادهٔ بصری کند که بسبب کبر سن رفته باشد و چون در اکحال داخل نمایند حفظ صحت چشم و تقویت بصر کند و نزول الماء در ابتدا المفع دهد لاسیما محرق و مغسول آن و ازالهٔ غشاوه و خفیف کند و چون ازان میل سازند و تنها در چشم کشیده باشند جلاء بصر زیاده کند و تقویت آن نماید و آن مقوی باصره و قلب است چون محرق آن یکدانگ بشراب ریحانی بخورند و از خواص اوست که حامل آن از سوختن آتش و اذیت او محفوظ ماند و نگاه داشتن قطعه آن که بقدر یک مثقال باشد جهت رفع خوف و وحشت مجرب نوشته و چون سورهٔ لم یکن بر صفحهٔ آن بقلم خفی و سطور دقیق چند نویسند و صاحب لقوه پیوسته دران نگاه کند و در غیر آن نظر نکند در یک روز لقوهٔ آن زائل گردد و از مجربات شمرده اند و گویند خوردن آن جهت خفقان و گشادن سده و تقویت معده و شکستن سنگ گرده و مثانه نافع و طلاء آن با آب سوده بر مذاکیر جهت ادرار بول مجرب مضر طحال مصلح آن آب انجیر **سپرتنشطها** اسم گوزرست **سپرسار** بضم سین مهمله و بای فارسی و فتح رای مهمله و سین مهملهٔ دوم والف و رای مهملهٔ دوم اسم کمتاکورست **سپرنی** بضم سین مهمله و فتح بای فارسی و سکون رای مهمله و کسر نون و سکون تحتانی اسم متوالکم خرد و راسنای بزرگ ست **سبز قبا** اسم شقراق ست **سپرغم** بفتح اول اسم فارسی ریحان ست و آنرا ضیمران گویند **سبزگ** اسم علیه است **سبزگرا** اسم صرد ست **سبزه** اسم قنابری ست **سپستان** بکسر اول و ثانی و سکون سین مهملهٔ ثانی و بعضی بفتح اول نوشته اسم فارسی و معرب آن سفستان بفا عوض بای موحده فارسیست و آن مخفف سه پستان یا سر پستان یا سگ پستان ست جهت مشابهت باین اسما نامیده اند و ازینجاست که بعضی اسم آن بعربی اطباء الکلبه یعنی پستان ماده سگ نوشته اند و آنچه بعضی گفته که معنی سپستان اطباء الکلیه است بجهت شدت نفع آن از برای گرده غلط محض ست چه آن لفظ اطبا بفتح الف و سکون طاء مهمله جمع طبیه بفتح اول و سکون یای تحتانی و فتح بای موحده است بمعنی پستان و کلبه سگ ماده است نه آنکه اطبا جمع طبیب و کلبه بمعنی گرده است چنانچه بعضی مثل صاحب مخزن فهمیده و آنرا العربی دبق و مخاطه و مخاطیا و مخیطه و مخیطان نیز گویند و بیونانی فاطرون و بسریانی کاکثا و بهندی لهسوڑه و لسلسه و لبهیره و گوندا و کلان را لٹر گوندا نامند و آن ثمر درختیست عظیم معروف در اکثر بلاد و آن دو قسم مشاهده شده یکی بزرگ بقدر آمله و دوم کوچکتر ازان بقدر کنار دشتی و هر دو نوع درخوشها می باشد اول سبز رنگ و بعد پختگی زرد و شیرین طعم میگردد و در داخل آن لزوجت سفید میباشد و بعد از انکه خشک میکنند سیاه میشود و همین مستعمل ست و بهترین آن نورسیده و بزرگ دانه و پر گوشت ست و آن معتدل در گرمی و سردی و تر در اول و گویند سرد و تر و گویند گرم و تر و گویند که آن در قوت شبیه بعناب ست و حق آنست که معتدل در کیفیات اربع ست چون دران رطوبت و لزوجت بسیار ست تسکین حدت صفرا و تشنگی و تحسین و تصفیهٔ آواز و تلیین حلق و سینه کند و خشونت صوت و اورام حلق و سرفهٔ گرم و خشک را نفع دهد چون آب نقوع یا مطبوخ آن بنوشند و همچنین اگر در دهان گیرند و لعاب آن فرو برند و آن با وجود سخونت مسکن عطش ست شربا و این جمیع نوشته که شیخ الرئیس گفته تسکین تشنگی نماید و خصوصا تخم آن مسمی سنگسبویه و سنگبویه تخم سیبانست نه سپستان و ابن رازی در کتاب صیدنه طب ذکر کرده و همچنین در تذکرهٔ عبدوس یافتم و شیخ را دین باشتباه و تصحیف عارض شده و در نسخهٔ دیگر قانون و خصوصا تخم آن مع سنگسبویه یافتم و این نیز جید نیست زیراکه سپستان را تخم نیست بلکه آن ثمر ست بعده تسکین تشنگی

ازمنافع متوقع از تخم سیبسان نیست بهر آنکه دوای مجفف ست فقوت آن قریب ازان مازوست آنکه حاصل آن قلیل الغذا و مولد بلغم خام ست و تنقیه بدن و تقویت او و اسهال سودا کند وحدت ادویه مسهله متشبثه باحشا و امعا را بشکند و اعانت آنها بر اسهال نماید و تنقیه امعا از اخلاط فاسده کند و اسهال طبع محرور تنها نماید و در اخلاط مطبوخات کوفته و نخیر کوفته داخل کنند و آن سجح عارض بشرب شراب تند و ادویه حاده و حرقت البول حادث از سوزش صفرا در گرده و مثانه را نفع بخشند و اخراج کرم از روده بسبب شدت ازلاق و نفوذ آن نماید و تلیین شکم و اسهال صفرا کند و جهت حمیات حاده دمویه و صفراویه و بلغمیه مالحه نافع بود و مستعمل از ان تا سی عدد گفته اند و آن مرخی معده است و مصلح آن آمله و مضر سرد مزاج و مصلح آن گل سرخ و مضر جگر و مصلح آن عناب یا غیر آمله و بدل آن عناب یا خطمی و اگر برگ نورسته آن چهار پنج عدد ریزه ریزه کرده شب در آب تر کنند و صبح مالیده صاف نموده بنوشند جریان منی و قرحه مثانه و سوزاک را نافع و پوست خشک آن سوخته پاشیدن در تسکین درد و زخم سوختگی آتش مفید **سیسش** اسم قمل ست **سپشی** بالضم سین مهمله و بای فارسی و سکون شین معجمه و کسر بای فارسی دوم و سکون یای تحتانی اسم دمپه گڈه است **سبع** بوزن عضد اسم جنس حیوانات درنده است جمع آن سباع و اسباع **سبع الارض** پرسیاوشانست **سبع الشعیر** اسم افتیمونست **سبع الکتان** نباتی ست که نزد اطبای اندلس و بلاد مغرب و افریقیه و مصر معروف بکشوث ست **سبق** اسم سبج ست **سپدکا** بکسر سین مهمله و بای فارسی و فتح کاف مشدده والف درختیست که از سفیدی استخوان پیدا شده است و پکاسیا یعنی پیشانی و براهمنا دیوی یعنی زن پارسای برهمن و پسئونا یعنی عرق بدن و جلتا ستی یعنی آب وقت سوزانیدن مرده غرض ازین اسما قصه ایست و آن اینکه زن پارسا از براهمه بود که زوج او مرده در هنود ان مرده را می سوزانند و بعضی زنان همراه مرده خود را زنده میسوزانند و آن را ستی می نامند بالجمله بوقت سوزانیدن مرده و زنده باران و عرق از بدن آن زن هم جاری شد همه بسوخت مگر استخوان ساق یا و پیشانی از سوختن باز ماند و همچنان در انجا افتاده ماند پس ازان استخوان این درخت پیدا شد آنکه از ساق پا شد سفید رنگ شد و آنکه از استخوان پیشانی شد زرد رنگ شد اینچنین نوشته اند و آن از جهت تشنگی و فساد زهر کونله و تپ سفیده و گرمی نافع و سبکی بدن با فزاید و هاضمه را قوت دهد و غایط را خلاصه سازد **سپلی** بالضم سین مهمله و سکون بای فارسی و کسر لام و سکون تحتانی اسم پهیکی ست و گذشت **سپلو** رسپچا اسم بجوره است **سبوقه** اسم حاقطی ست **سپندان** حرف ست **سپندان** گرد خردل ست **سبوکان** صفصافست **سبوس** اسم فارسی ست و بعربی نخاله و بهندی بهوسی و چوکهر گویند و آن پوست حبوب ست که از آرد وقت بیختن او خارج شود و بقول شیخ از مطلق آن مراد سبوس آرد جید و آن گندم ست گرم و خشک در اول و برای جالینوس گرمی آن کمتر از آرد گندم و خشکی زیاده از ان و سبوس جو و جاورس گرم و خشک در دوم و شیخ مسیحی فرماید که در ان جلا و تلیین و تنقیه بسیار ست و گرسنه را نمیرسد و محلل ریاح بلغمیست و گویند که قوت سبوس گندم مثل قوت آرد گرسنه ست و بهترین آن سبوس گندم است جلای بسیار و تسخین اندک نماید و محلل و منقی ست و نان آن قابض و مجفف رطوبات معده است و حریره آن تلیین شکم و اخراج مواد محتبس در امعا کند و تغذیه ناقهین بدان نافع و چون با آب آن حریرهای سمن بپزند فعل آنها قوی گردد و کماد بدان و نمک در صره بسته تحلیل ریاح و نفخ کند و شرب حریره مرتب با آب آن و شکر و بادام نافع خشونت حلق و سینه است و جلای صدر از بلغم نماید و سرفه را در جمیع اوقات نفع دهد و نفث سهل گرداند و استنشاق دخان آن در سرکه تر کرده زکام را مفید بود و چون بشراب پخته بر اورام پستان ضماد کنند تحلیل او نماید و تعقد شیر را نفع دهد و با سرکه کهنه سایر اورام حاره را و کذا برای جرب متقرح و حمره و با نمک اورام بلغمی و ریحی را نافع و با سرکه و عسل پخته جهت نمله ساعیه و جرب متقرح و قوبا و اورام حاره را مفید و ضماد آن نفع بگزیدگی افعی و عقرب بالخاصیت نماید و همچنین اگر با برگ ترب بپزند و بر موضع ضماد کنند و نطول سبوس جو برای حکه و شری و بخور سبوس عدس جهت دفع بول در فراش و قمل و صیبان و بخور سبوس باقلا جهت منع ریختن شگوفه درختان موثر و ضماد سبوس گندم با روغن زیتون و سرکه جهت ضربان مفاصل مفید ست و در بعضی از سبوس گندم نشاسته آن صالح است و بدل آن در اورام پست جو

سیسش　سپشی　سبع　سبع الارض　سبع الشعیر　سبع الکتان　سبق　سپدکا　سپلی　سپلو رسپچا　سبوقه　سپندان　سپندان　سبوکان　سبوس

سپیداب ارزیز اسم سفیداب ست **سپیدبا** اسم فارسی شوربای ساده است **سپلیه** بفتح سین و کسر بای فارسی و سکون یا و ها بلغت فرنگی نام ماهی
که در دریا بهم میرسد استخوان آن بسیار سخت و زرگران بران نقش حلی و زیور کننده زران نقره و طلا گداخته میریزند و اطفال بر لوح آن می نویسند و لحم و مغز آن
سفید و نرم و پر سوراخ مانند اسفنج و در جوف آن بجای خون آب بسیار سیاه می باشد و هرگاه ماهی دیگر یا شخصی یا صیادی قصد آن میکند ازان آب
سیاه قدری در آب میریزد آب سیاه میگردد بحدیکه چیزی دران نمی نماید و آن ماهی خود می گریزد و چون سیاهی جوف آنرا در چراغ افروزند مانند روغن
مشتعل گردد و اگر دران خانه چراغی دیگر نباشد گویند آنخانه پر از کدو بنظر می آید و گویند بیضهٔ آن جهت شکستن سنگ مثانه و گرده و ادرار بول نافع ست

فصل سین مهمله با تای فوقانی **ستاک** شاخ نو برآمده از درخت که چون قطع کنند آب برآید **ست** بفتح اول بهندی چیزی را گویند که
شیر دو را صاف کرده بر آتش یا در آفتاب خشک کنند و آن از اصل خود قوی تر باشد **ستاپشپ** اسم گل پرینڈریک **ستاتوس** بکسر سین مهمله و فتح
تای فوقانی و الف و ضم تای فوقانی دوم و سکون واو و فتح سین مهملهٔ دوم اسم دوب سیاه است **ستاریه** اسم ابریشم ست **ستاجهنر** اسم گڈهل سفید ست
ستاری بهندی آب درخت سپاری ست که بعمل مخصوص مانند آب درخت کهجور و تاڑ برمی آرند سرد و خشک مضمضهٔ او دندان را قوت دهد و مقوی معده و حمول
او مضیق فرج زنان و معطر آن و بعضی اسمش را بافراط آرد **ستالی** اسم شقاقل ست **ستاور** بکسر سین مهمله و فتح تای فوقانی و الف و فتح واو و سکون رای مهمله اگرچه
در اصل لغت بشین معجمه ست لیکن مشهور بسین مهمله است لهذا دراینجا نوشته شد و هندیان آنرا ابلی پیچرا میگویند و دو قسم ست بزرگ و خرد قسم اول را بهنجیو نهان
یعنی نسیان بار بهر آنکه برگ او مزدوج ست مانند زبان مار و کیتسبیر یعنی باریک و سیاه مانند موست و سیورندی یعنی بوی خوش مانند بوی چیزیکه در روغن
بریان کنند و ریوری یعنی گلش سرخ میشود و قسم دوم را سوکهماپتر یعنی برگ او باریک ست و دوی پی شتر و معنی او دو دو برگ ست و شتموکی و
سهستر مولی یعنی هر دو اسم آنکه صد بیخ دارد و شترنگین یعنی مثل شاخ جانور است و بهوتیرا یعنی بسیار بچه دارست چونکه بیخهای خرد خرد بسیار دارد باین
اسم مسمی گشته و دوی تی یعنی قسم دوم ست و آرده کهنٹک یعنی خارهای نیم نیم دارد و هر سوپتیا یعنی بهمه اقسام صفرا نافع گفته اند و آن بیخ نهالی است
صحرائی خاردار نشسته و شاخها و خارها باریک دارد و برگهای او بسیار ریزه مثل تارهای ابریشم فی الجمله مشابهت برگ سرو و شبت دارد و گلش باریک و سرخ
با اندک سیاهی و خوشه دار و دانه بقدر دانهٔ عنب الثعلب و زیر هر درخت بیخهای متعدد تا صد عدد و آن بیخ دو نوع است نوعی بیخهای او دراز بقدر نیم گز یا کم
و زیاده و نوعی بیخهای او خرد و یکجا مجتمع مانند علقهای متلبیه و هر دو نوع نیز بر دو صنف ست سفید و سیاه سفید آن بهتر و مستعمل بیخ و بعض ستاور را
شقاقل دانسته اند و بعضی بوزیدان و او سرد در دوم و تر در اول و در مزه شیرین و آن گران و دافع فساد باد و بلغم و صفرا و خون و آماس اعضا و بهی و فزایندهٔ شیر
زنان و جهت سبل و سرفه و دق و تقویت باه و تغلیظ مؤثر و خرد افزا و از جمله رسایین ست و بعضی هندیان نوشته اند که بسیار سرد ست و تلخ اندکی فساد خون
دفع کند و باد و صفرا شکند و بهمه اقسام صفرا نافع بود و قوت هاضمه پیدا کند و جهت درد مفاصل و جنون و مالیخولیا نافع و چون سه درهم ازان با سه درهم گلو
در شش کش آب جوش داده صاف نموده بنوشند جهت تپ سوداوی مفید و ضماد او با بیخ کلهاری و بانسه ورم ذکر سودمند بود باقی افعال آن در شتاور
ذکر یابد **ستاوری** و ستاوری اسم هندی بوزیدان ست و بشین معجمه نیز آمده ست **پتری** بفتح اول و سکون ثانی و فتح بای فارسی و تای فوقانی
مشدد و کسر رای مهمله و سکون یای تحتانی اسم هندی کوجاست **ست پوره** زخم و بلغم و جذام و باد را نافع و مسهل است **ست بهوٹکلا** بضم
سین مهمله و سکون تای فوقانی و ضم بای فارسی و خفای ها و سکون واو و تای فوقانی هندی و فتح کاف و لام و الف اسم گولیا **ستری پهل** بضم سین مهمله
و سکون تای فوقانی و رای مهمله و تحتانی و بای فارسی و ها و لام اسم آمله است **ست سار** بفتح سین مهمله و سکون تای فوقانی و فتح سین مهملهٔ ثانی و الف
و رای مهمله در کیبه یابد **ست کرما** بفتح سین مهمله و سکون تای فوقانی و فتح کاف و سکون رای مهمله و فتح میم و الف اسم هندی پیپل ست **ست گلو**
در گلو یابد **ستلا** بفتح سین مهمله و تای فوقانی مشدده و لام و الف اسم بام ست **ست لوبان** در شند خواهد آمد **ستگلم** اسم کنول ست **ستنا کیچک**
بفتح سین مهمله و کسر تای فوقانی و فتح نون و الف و کسر کاف و سکون یای تحتانی و فتح جیم فارسی و سکون کاف دوم اسم بانس ست **استنو** بفتح اول و ضم تای

فوقانی مشدد و سکون واو اسم هندی پیپت ست ستوا بفتح اول و سکون ثانی و فتح واو و الف قسمی از بچهناگ ست ستواسونطه بضم سین مهمله ثانی
و واو مجهول و خفای نون و سکون تای فوقانی هندی و خفای ها قسمی از زنجبیل ست که بی ریشه بود ستوبلا بکسر سین مهمله و ضم تای فوقانی و سکون واو و فتح بای
موحده و لام و الف قسمی از شکر ست واقع صفر استی ستی پلاسی بفتح سین مهمله و کسر تای فوقانی هندی مشدد و سکون یای تحتانی و فتح بای موحده فارسی و
لام و الف و کسر سین مهمله ثانی و سکون یای تحتانی قسمی از کچور ست ستی نچهد بالفتح سین مهمله و کسر تای فوقانی و سکون یای تحتانی و فتح نون و جیم فارسی
مشدد و خفای ها و فتح دال مهمله و الف اسم و تشنکر انٹا است **فصل سین مهمله با جیم** — سج اسم جو ست سجات خفاش ست و ایضا پوست
هر چیز سجاج بهر دو جیم شراب ممزوج باب رقیق القوام است سجرف بفتح سین و جیم تنور گرم سجا کینسر بالضم سین مهمله و فتح جیم فارسی و الف و کسر کاف
و سکون تحتانی و فتح سین مهمله دوم و سکون رای مهمله اسم گل مولسری ست سجانونهان و سجرس هر دو اسم درخت لوبانست سجر کهار بالضم
سین مهمله و سکون جیم فارسی و فتح رای مهمله و کاف و ها و الف و رای مهمله اسم سنجی کهار ست سجزنیا بکسر سین و سکون جیم و کسر زای معجمه و سکون یای
تحتانی و کسر نون و فتح یای تحتانی ثانی و الف اسم یونانیست معنی آن بعربی کثیر النجاح ست یعنی بسیار نجات دهنده و آن مرکبی ست از مرکبات حاره
بلکه آن از تریاقات و معاجین کبار ست سجبس اسم اذخر ست سجبس افراغیه اسم سنگسبویه و فلب ست سجسبلویه بکسر اول و سکون جیم و فتح سین مهمله
ثانی و ضم بای موحده و واو مجهول و فتح یای تحتانی و سکون ها حب بلسان ست سجلات اسم یاسمین ست بعضے در آخر طای مهمله عوض تای فوقانی
نوشته اند یعنی سجلاط سجونس اذخر ست سجیلس و سجلبس هر دو اسم اذخر ست سجی و سجی کهار بالفتح سین و کسر جیم مشدد و سکون یای تحتانی
و فتح کاف و خفای ها و الف و سکون رای مهمله و ساجی باضافه الف اسم هندی اشخار ست و در سنسکرت سبجی چهارم دانیا سوورچیکا یعنی مثل جوکهار ست
و گویند که گیاه باجرا در سایه خشک کرده و سوزانیده در آب حل کرده زلال آن گرفته بر آتش عقد نمایند ازین هم مثل سجی کهار کهار مشود که مقابل است و زیر آکه
نزد بعضے سجی اسم باجره است و سر ترگنین و سر و ترو گنی یعنی معنی هر دو اسم فزاینده آتش هاضمه ست و سیستکا چین یعنی برای سرفه و ضیق نافع ست می نامند نزد
هندیان تیز و گرم و سبک سریع النافذ ست و بلغم و نفخ و قولنج و علتهای شکم را دفع کند و نیز دافع کرم و صفرا و تپ و درد شکم و افزاینده آتش هاضمه و نافع
سرفه و ضیق ست و مفید قروح خبیثه نوشته اند و گویند اگر یک درم آنرا در یک قدح دوغ حل کرده خورند مسکن درد قولنج ست و اگر آنرا در آب لیمون حل کرده
با قلم بر سنگها نقش کنند و آن سنگ را در آتش افگنند بقدر آنکه صد بار دست بر هم زنند نقش سفید بر آن هویدا گردد و باب شسته نشود این را حکیم نور الدین
مصنف دار الشکوهی مجرب نوشته و افعال و خواص این بقول یونانیان در اشخار مسطور شد سچی سوکرنا اسم مدی سرخ ست **فصل سین مهمله
با حای مهمله** — سحا بحای مهمله درختی کوچک خاردار ست گل آن سرخ مایل بسفیدی و آنرا گل بهرامی نامند و گویند که آن نباتیست که در موسم بهار
تر روید برگ آن خشن و گل آن سرخ مثل گلنار و آن در علاج مغص مستعمل ست سحاب باصطلاح اهل اکسیر سیماب ست سحاب البحر اسفنج ست سحار
پوست خرما ست سحازل بر وزن منازل خر و هر حیوانیست الاسود سیاه و ورال و حلزون سحسته بهر دو حای مهمله اشقاقل ست سحله قطاه ست و گویند که آن جیوانیست
الملس شبیه بسام ابرص لیکن آن از ان امید سحم مطلق سحر ست از هر نوع که باشد سحنول ظبایست جید الذهن هر کلام که از انسان مے شنود یاد میدارد و در بلاد مغرب بسیار
یافته میشود **فصل سین مهمله با خای معجمه** سخار بفتح اول شجر ست سخاروان اسم ترنجبین ست سخاله بکسر اول آنچه از زر و سیم و غیره بسوهان ازان جدا
شود و آنرا بفارسی سوهان ریزه گویند و نیز اجزای خرد که در حین کوبیدن فلزات جدا گردد و ایضا آنچه از ادویه در منبع آب یا غیره بسایند بعده جمع کرده خشک سازند و گویند
که آن مختص بحکاکه طلا و نقره ست سخاوس اسم اسطوخودوس ست سخت بیست و گویند آرد و بمعنی شدت آمده سخله بالفتح اول بچه بز و میش نر باشد یا
ماده سخونس اسم اصل ست سخون شیر یا دی گرم کرده همچنین سخنین و سخن بضم اول و سکون ثانی بمعنی گرم و کذا اسخونه سخیر بر وزن امیر نباتیست که در
اوایل ربیع پیدا شود شیرین طعم با تلخی شبیه بطعم اشتر غار آنرا بجای این بهار استعمال میکنند و گویند که پر شاخ و تلخ و بدبو که آن گیاهیست شبیه باذخر گرم و
خشک در سوم برای صاحبان صرع و سکته و فالج نیکوست و مقوی معده رطب و هاضم طعام و قاطع بلغم لزج غلیظ از معده و محلل ریاح و مفتح سدد جگر

و برای محرور خوب نیست و آنرا تپ بزودی پیدا کند مصلح آن ربوب ترش مقدار شربت آن یک مثقال بدل آن کمنهٔم وزن آن از خرست سنخبینه نوعی از اغذیه است که از آرد و روغن یا از آرد و خرما سازند و آن غلیظ تر از حریره و رقیق تر از عصیده باشد سنخیره زاج سرخ ست سنخینا اسم مصطگی ست سنجبس

بیونانی درخت مصطگی ست **فصل سین مهمله با دال مهمله و معجمه** سداب بفتح و ضم اول و فتح دال مهمله و معجمه و الف و بای موحده اسم

عربیست و نیز بعربی فیجن و فیجن و سفاین و افعاین بیونانی فیجن و سفاین و افعاین و طرطفش و قیصامیون برومی فیجالس و فیجانون و بلغت تنکابن و دیلمی پیم و بلسند سداو بهندی سانو و بسنسکرت و سداب

گویند و در بنگاله تتلی نامند و آن نباتی معروفست بستانی و بری درخت بستانی آن تا بقد ذرع باشاخهای بسیار که از ساق کوتاه مسیار سبز بر آید و بر آن غبار مائل باندک سفیدی و پر شاخ و برگ آن ریزه و بر آن شعب مثل شاخها و بر اطراف شاخهای آن رؤس کوچک برگ شبیه برگ تمر هندی و بسیار بدبو و گل آن زرد و تخم آن در غلافی و سه عدد بهم پیوسته مثلث شکل و بری آنرا درخت و برگ کوچکتر و شاخها کمتر و بد بوتر از بستانی و تخم آن بعد پختگی زرد گردد و گویند

که تخم بری سیاه تر از حرمل بعد و نوعی از بریست شبیه به بستانی آنرا بیونانی مولی گویند بسبب شباهت آن بمولی که آن حرمل ست و آنرا بیونانی فسانشاو برومی فیجابون و اغیریون نامند و درخت آن از یک بیخ بر آید شاخهای او بسیار و برگ آن دراز تر از بستانی و گل آن سفید و رؤس آن بزرگ تر از بستانی و در آن تخم مائل بسرخی مثلث نه و ایا بسیار تلخ و تیز که خوردن آن خوب نیست و مستعمل آن برگ بستانی سبز تازه تیز بوست و آنچه قریب بدرخت انجیر روید که آنرا در انگریزی لیونرآف رو نامند طبیعت رطب بستانی گرم و خشک در دوم و بقول جالینوس در سوم و یابس آن گرم و خشک در سوم و یابس بری گرم و خشک در چهارم و گویند در سوم و بقول گیلانی سداب رطب در حرارت و یبوست از یابس ضعیف ست بسبب تحلل مائیت رطب پس بعد خشک شدن لامحاله در یبوست قوی گردد و حرارت بجهت قلت اجزای بارده در آن هنگام شدید گردد بهر آنکه مائیت مبرد ست و چون بخشک شدن

تحلیل شود جوهر نبات بسیار کم گردد و از قلت بارد استیلای حار شتد پذیرد و حرارت سداب در جوهر ارضی ست فلهذا بخشک شدن بسیار تحلیل نمیشود و گل سرخ چنین نیست زیرا که اکثر حرارت آن بجوهر هوائیت و بدین سبب کم میشود و چون گل سرخ خشک گردد بنابر تحلیل آن فلهذا گل سرخ خشک در حرارت کمتر از رطب آنست و حرارت سداب قویست و همچنین یبوست آن فلهذا جمیع افعال سداب تابع حرارت و یبوست ست و تخم آن گرم و خشک در سوم

و گویند در دوم و گیلانی گوید حق آنست که آنچه در زمین سرد تر روید گرم و خشک در دوم ست و آنچه در زمین گرم روید گرم و خشک در سوم و صمغ آن گرم و خشک در سوم ست مگر آنکه خشکی آن کمتر از گرمی آنست و لهذا بعضی گرم در سوم و خشک در دوم نوشته اند و صمغ آن قوی تر از نبات آن و آن مقطع محلل اخلاط غلیظه مفتح سدد ملطف مفشی ریاح بغایت مجفف منقی عروق مفرح قابض و باتریاقیت ست و در معاجین کبار داخل میشود و خائیدن برگ آن بوی سیر و پیاز از دهان ببرد و چون بستانی آنرا در نبیذ ها داخل کنند او را خوشبو کند و باعث سکر قوی گردد و اصلاح او و اخراج او از بدن بسرعت نماید و چون ثوم را با بیخ آن تبخیر کنند در آن فعل او باقی نماند و شرب و ضماد صمغ آن محلل اورام صلبه ست و چون بری آن با نمک کوفته بر عضو ضماد سازند بر ان ورم حار پیدا کند و چون برخنازیر گلو و زیر بغل گذارند تحلیل نماید و صمغ آن در جمیع این قوی تر ست و با نطرون بهق ابیض و نتو صلب و ثالیل و توته را ببرد و باره و غن زرد و عسل قوبا را ببرد و کذا طلای بستانی با شب یمانی بر قوبا و چون آب طبیخ آن سه اوقیه با دو اوقیه عسل بیاشامند ازاله قوبا کند و طلای با قیروطی مرتب بروغن مورد و موم بثور را انفع و هم و مطبوخ آب افشرده بستانی با سرکه و سفیداب و روغن گل

حمره و نمله و مزمنه را نافع ست و آن فالج و رعشه و تشنج و استرخای عصب را نافع بود و چون یک درم آن تنها و با گلقند خورند و بر آن مداومت نمایند و بقول شیخ خوردن و ضماد کردن بعسل نافع فالج و اوجاع مفاصل ست و همچنین اگر برگ آن یک اوقیه در هشت اوقیه آب بجوشانند تا نصف

آب بسوزد و پس صاف کرده هموزن آن زیت بران ریخته باز بجوشانند تا آنکه روغن بماند بردارند و از ان صاحب رعشه نیم اوقیه در حمام بیاشامند نافع آید و مالش این روغن و شرب این بعسل اوجاع اسافل بدن و مفاصل را بالغ النفع ست و روغن آن بقول شیخ محلل حار مسخن ست و بغایت محلل نفخ و آن مثل روغن غار ست و گرم زیاده از ان و بهر دو مانع اوجاع عرق النسا و محلل ریاح اند و قطور آن مفتح سده گوش و مزیل بهودت آن و برای اوجاع سر

نیکوست و ایضاً جهت استرخای عصب و سردی گرده و مثانه و درد پهلو و کمر و رحم و تحلیل ریاح و لرزه تنها نافع و قطور یکدانگ آن جهت دفع ثقل سامعه
و حقنه بدان جهت مغص و قولنج ریحی و بلغمی و حمول آن جهت اخراج جنین و مشیمه و ادرار حیض مفید ست و طلای پوست درخت بری با شراب داء الثعلب
را مفید بود و اگر کهنه باشد عصارهٔ آن با اندکی بیخ آن مخلوط با موم یا پیه موی را در داء الثعلب برویاند و با سرکه و سفیداب یا روغن گل قروح رطبهٔ سر را نافع
و چون برگ آن افشرده در منخرین طفل بمالند ام الصبیان و کابوس را نفع دهد و ضماد آن با سپست صداع مزمن را نافع و کذا صمغ بستانی آن چون بروغن گل
و سرکه گداخته ضماد یا سعوط آن سازند و چون تخم آنرا بکوبند و از یکدرم تا دو درم با عسل بخورند صرع و کابوس و فالج و رعشه و تشنج و ظلمت بصر و سردی
معده و فواق بلغمی و قولنج ریحی و اکثر سموم را نافع ست و جالینوس گوید که خاصیت سداب نفع بصرع و غائله سموم ست و تمیمی می نویسد که چون
بعصارهٔ برگ سداب بری سعوط نمایند ازالهٔ صرع کند و آب افشردهٔ آن در پوست انار گرم کرده در گوش چکانیدن تنقیهٔ گوش از ریم و رطوبت و تسکین درد او
و دفع طنین و دوی و ثقل سامعه و قتل کرم نماید و آن مسکن ضربان چشم ست چون با سپست ضماد کنند و بقول جالینوس از خاصیت سداب ست که عصارهٔ آن
بصر را تیز گرداند و گویند چون ملح آن بخورند بصر را تیز کند و کذا اکتحال آب افشردهٔ آن با آب افشردهٔ بادیان و عسل بصر را تیز گرداند و آب نازل و ران خشک نماید
و کذا تخم آن و تخم بری که شبیه به بستانی است بعسل و شراب و زهرهٔ ماکیان و زعفران و آب بادیان ضعف بصر را نافع اکتحالاً و ادمان اکل آن ضعف بصر ست و
ابو جریج گفته که صمغ سداب قروح چشم را صحت بخشد چون بران بپاشند و نافع خنازیر گلوست چون بوزن یکدانگ و ازان سعوط نمایند و سعوط افشرده
آن با سرکه حبس رعاف کند و کذا فتیلهٔ آن با استنشاق سحق آن در بینی و بقول روفس چون آب مطبوخ رطب آن با قنبیت بنوشند جهت درد سینه و پهلو و
عسر نفس و سرفهٔ مزمن نافع و آب مطبوخ ورم ریه بار در انیکوست و تخم آن با دو درم سوده تنها و با سکنجبین فواق امتلائی بلغمی را نفع دهد و کذا آشامیدن
آب برگ طبیخ آن با عسل مجرب و آن هضم طعام نماید و اشتها آورد و تقویت معدهٔ بارد و تحلیل ریاح و نفخ او کند و سردی جگر و طحال را نفع دهد و ضماد بستانی
آن با انجیر جهت استسقای لحمی نیکوست و کذا چون با شراب بپزند تا نصف او برود و بنوشند و چون برتهیج متولد از ریاح نافخه یا بلغم رقیق ضماد کنند تحلیل او
نماید و چون بزیت پخته بنوشند اخراج دیدان کند و هر دو قسم آن قبض شکم نماید و تسکین درد معده و مغص کند چون با قنبیت خشک جوش داده آب
آن بنوشند و کذا تخم آن برای کل اوجاع باطن مفید و کذا شرب و ضماد صمغ آن دافع ریاح غلیظ ست و در زیت پخته چون بپاشامند قولنج ریحی را
نافع بود و کذا الاحتقان بدان نفع نفخ امعا کند و لاسیما معای مستقیم و قولون و نفخ رحم را الا آن موافق معده نیست و اخراج اخلاط غلیظه و
تحلیل آن و تنقیهٔ عروق ازان نماید و هر دو نوع آن استفراغ فضول بدن با درار کند و لهذا قبض شکم نمایند زیرا که مائیت بطریق مثانه مندفع گردد
پس تخفیف ثقل امعا کند و چون بعسل سرشته فرج زن را با مقعد آن بدان لطوخ سازند ازالهٔ درد رحم و اختناق آن و حمول آن ادرار حیض کند و
مداومت خوردن برگ و تخم آن اسقاط جنین نماید و کذا حمول و بخور آن تنها و اخراج مولود و مشیمه بسرعت کند و همچنین فرزجهٔ صمغ آن بقدر یکدانگ
جهت اخراج جنین و مشیمه و ادرار حیض مجرب و در ورد صمغ آن نافع قروح رحم و بستانی آن اخراج مواد از بدن با درار کند و نفخ ببرد و چون بزیت پخته
تکمید مثانه بدان نمایند عسر البول را نفع کند و شرب آن مجفف منی و قاطع و مقلل او و مسقط شهوت جماع و انعاظ ست و اکل و حمول آن بعد
از جماع منع حمل نماید و چون بعسل سوده بر قروح مقعد نهند نفع دهد و کذا با برگ غار او رام انثیین را نافع بود و آن نفع بعرق النسا و نقرس و نافض
کند چون تخم آن از یکدرم تا دو درم بخورند و برگ آن ضماد کنند و بروغن آن مالش نمایند و گیلانی گوید که چون تخم آن نیم درم بخورند ازالهٔ عرق النسا
کند و خوردن سداب نافع لرزه است کذا مالش بروغن آن و آن مقاومت سموم کند چون تخم آن یکدرم مع برگ آن بشراب و خصوصاً با انجیر و جوز
کوهی قبل تا خیر سم بخورند و کذا برگ آن با هر دو یعنی انجیر و گردگان دفع ضرر نهش هوام کند و چون تخم آن یک کسونافن با شراب بخورند دفع ضرر
دوپیه قتاله کند و دو درم آن ازالهٔ درد گزیدگی عقرب و مار و رتیلا و سگ دیوانه نماید و کذا ضماد آن و از خواص آنست که چون انسان آنرا با خود دارد از
هوام گریزند و بالجمله آن حافظ بدن از اکثر سموم ست و دیسقوریدوس در کتاب سموم گفته کسی که سداب بری اکثر روز ناهار بخورد خوف نکند از خوردن

سم در طعام یا شراب گویند که سداب بری از سمیت خالی نیست پس واجب ست که از کثرت آن اجتناب نمایند و گنا آنچه شبیه به بستانی باشد و آنچه در بلاد
کا آنرا قبیس گویند بر نبید و آنچه در مواضع افاعی و حیات روید و گویند که چهار درم از ان قاتل ست خفقان خرخره و سرخی چهره و ورم بدن با خارش
و علاجش علاج خوردن خرزهره ست و چون بدان حیوان را طلا کنند یا آب طبیخ آن یا عصاره آن در مکان ما گیاه بپاشند و غیر آن بپاشند حیوان موذی
بدو ملاقی نگردد و محرور مزاج را استعمال آن اصلا جایز نیست و مبرد مزاج بقدر ثلث مقدار بستانی استعمال نماید شربت برگ و تخم و عصاره کبستانی و آن
تا سه درم و برای اطفال از قیراط تا چهار قیراط و تمیمی نوشته که حد شربت آن دو درم ست و ادمان اکل آن مضر سر و قلب ست و شم آن حواس را کند کند
و غثیان پیدا نماید و اصلاح آن بخوردن انار شیرین با شحم او یا ماهی باید کرد و آن ضار بصاحبان امزجه حاره کند و مصلح آن اشیای بارده است
و بقول صاحب منهج مضر دماغ حار و جگر حار مصلح آن خرفه و گویند که در اضرار آن دماغ را که مصدع و مورث شقیقه و محرق اخلاط و منی ست مصلح آن
سکنجبین و خرفه و بقول جالینوس قاطع جماع مصلح آن انیسون بالخاصیت ست و بدل بستانی نعناع و پودینه یا سیسنبر یا صعتر ست و بدل نبات
آن صمغ آن و گویند سکبینج و جالینوس گوید که تخم آن مقطع منی و مفسد و محرق آنست مصلح آن کثیرا و العسل و شربت تازه آن یکدرم و بدل صمغ
آن و وزن آن جلتیت فعال و خواص این بقول هندیان در سالول مسطور شد سداب اغریا اسم فراسیون ست سدا انوعی از فراسیون ست و آن
عشبة الکلاب ست سدا الشیبی اسم آگ ست سدا سهاگن بفتح سین مهمله و دال و الف و ضم سین مهمله ثانی و فتح ها و الف و فتح کاف فارسی
و سکون نون که سندوری نیز گویند نام گلی ست هندی سرخ رنگ گلش کنگره دار درختش بقدر ذرعی در مزاج سرد ست دافع فساد زهر و فساد صفرا و
خون و غثیان و اگر یکدام برگ او در آب حل کرده صبح مالیده صاف نموده بنوشند دافع سوزاک ست و چون لعاب ست در مزلق ست سدا گلاب
بفتح سین مهمله و فتح دال و الف و ضم کاف فارسی و لام و الف و سکون بای موحده گلی ست شبیه بگلاب و درخت آن کلان از درخت گلاب و بوی آن تند
و برگهای آن کمتر از گل گلاب و چون همیشه گل میکند لهذا باین اسم مسمی گشته و نیز آنرا بهندی کوجا گویند و بعربی ورد منتن نامند مزاج او سرد و خشک
و عرق گل آن جهت فساد خون و آبله و بثور مجرب ست و باقی افعال و خواص آن در کوجا و ورد منتن بیاید سدا پهل بفتح اول و ثانی و الف
و فتح بای فارسی و خفای ها و سکون لام و بعوض الف یای تحتانی نیز آمده یعنی سدی پهل اسم بیل و گویند گول ست سدا بهار بفتح اول و دال
مهمله و الف و فتح بای موحده و ها و الف و سکون رای مهمله در هندی اسم حی العالم ست سدا گرم بفتح سین و دال مهملتین و الف و ضم کاف فارسی
و سکون رای مهمله و فتح میم نباتیست برابر بوته گی نخود برگش باریک و دراز در تر و تازگی جانب بالا سبز و مابین سفید و در خشکی سفید یکرنگ گردد گلش
سفید و خار دار یکنوع مشابهت به ... و فادار و گرم و خشک و مزه تلخ دارد و جهت سرفه بلغمی و ضیق النفس مفید و اگر زنجبیل و پیپل و پیپلا مول هر دو یکتوله
و اجواین چهار توله سائیده در عصاره روئیدگی مذکور بیندازند که بالائی آن بایستد پس عرق آنرا بکشند و نگاهدارند و هر روز علی الصباح مقدار چهار توله
بنوشند و غذا کهچری تور و چتنی ادرک و لهسن بخورند تا هشت و نه و چهار روز دیگر بغیر دوا همین غذا اکتفا نمایند بفضل الهی ضیق بار را فائده عظیم خواهد داد
و اگر گل و ساو تکسی هم اضافه نمایند رواست و اگر از مرچ سیاه سه ماشه و هیرا هینگ شش ماشه مقدار دانه مونگ حبوب بسته همراه عرق مذکور بدهند
خوب اثر می بخشد سدا مست اسم سداب ست سدا بارته بکسر سین مهمله و فتح دال مهمله و خفای ها و الف و فتح رای مهمله و تای فوقانی و های قسمی از
سرسون سفید ست تند و تلخ و گرم و خشک دافع فساد باد و بلغم و جرب جذام و جوشیدگی زبان قاتل کرم شکم مشهی طعام مولد رکت پت سدا کهار
بضم سین مهمله و فتح دال مهمله و خفای ها و الف و فتح کاف و خفای ها و الف ثانی و سکون رای مهمله اسم هندی انگهای گیاه ست بسیار گرم و در جلای
چرک ریشها بکار آید و کشاینده خراجات و مضعف اعضا ست سدر بکسر اول و سکون دال مهمله و رای مهمله اسم عربی شجر کنار ست و در کنار بیاید سدرسن
بضم سین مهمله و فتح دال مهمله و سکون رای مهمله و فتح سین ثانی و سکون نون که ... گی هندیست برگهای طولانی دارد فی الجمله مشابه ببرگ گنوار و
گلش سفید و اگر از گل آن روغن بسازند در خواص مثل روغن زنبق ست و آب برگ آن نیم گرم در گوش چکانیدن مسکن درد آنست و آن در مزاج

گرم و خشک و دافع ریاح ست **سدرمهان** اسم درخت تمبر جهم ست **سدر لطیس** اسم اخلیس ست **سدوس** اسم نیلج ست **سدے**
بستیاج ست **سدیومنڈل** بفتح سین و سکون دال مهملتین و ضم تحتانی و سکون واو و فتح میم و سکون نون و فتح دال هندی و سکون لام
اسم بسکھپرہ سرخ ست **سذاب** بذال المعجمہ اسم صفصاف معروف بخلاف ست کہ برگ عریض دارد و آنرا اسداب جبلی گویند **فصل سین مهملہ با رای**
مهملہ - سرا درختی ست کہ از چوب وکمان سازند و آنرا در طب منفعت نیست **سر** بالضم سین و فتح رای مهملتین و الف اسم تاڑی و شراب ست **سرطرا**
بفتح سین مهملہ و رای هندیہ و الف و سرم بمیم عوض الف نیز آمده اسم سوسنداوس ست **سراج القطرب** بکسر سین و فتح را و الف و ضم جیم
و الف و لام و ضم قاف و سکون طا و ضم رای مهملتین و سکون بای موحده و آنرا اسما بسیارست چنانچہ سراج القطرب و یبروج الوقاد و شجرة الصنم
و شجر السلیمان و شجرة ذو القرنین لا اسکندر و بیونانی افینوس بمعنی حدقی و لوسیاخیوس و لجنس و بمغربی بخیلہ نامند و گویند کہ آن حزم بزای معجمہ ست
و نبات آن قریب بہ نبات زوفاست و منبت آن کوهستان و زیر درخت انگور و دشتها و مستعمل ازان تخم آنست نہ غیر آن و آن گرم در اول و خشک
در دوم ست قابض قاطع خون نافع جراحت امعا و بقول غافقی آن در مزرع کتان روید و گل آن مثل گل سرخ و بیخ آن مانند جوز بود و گویند بیخ
سرکوهیست چون تر باشد مثل چراغ مشتعل شود و هر گاه خشک گردد ازان روشنی پیدا شده و گویند آن نباتیست کہ در شب مثل چراغ روشن گردد و
مسمی بدان بهر آن شده کہ قطرب کرمیست کثیر الحرکت بدون قصد بجائی و چون بشب تاریک طیران کند مانند شعلہ آتش درخشد و این نبات
اکثر بیلاد شام روید و پوست این نبات در شب روشن شود ما دام کہ تر باشد و چون خشک گردد روشنی آن باطل شود و آنرا شجرة السلیمان و اسکندر
گویند زیرا کہ آن زیر نگین انگشتری حضرت سلیمان علیہ السلام بود و سکندر ذو القرنین در سیر خود از مغرب تا مشرق تدبیر بدین شجر میکرد و بیخ این نبات
بر شکل صنم بود و ساق آن از وسط سر آن بر آید و این بیخ را یبروج و شجر آنرا الفاح نامند و در محل خود ذکر یابد و گویند کہ اطلاق این دو العضی بر جیری
جبلی کہ گل آن آسمان جونی ست و بعضے بر گیاه لوسیاخیوس و بعضی بر گیاه بخیلہ و بعضے بر یبروج و بعضے بر یبروج الوقاد میکنند چنانچہ تمیمی در کتاب
مرشد نوشتہ کہ آن یبروج الوقاد ست و شجرة الصنم نامند و این شجر سید ریاحین سبعہ ست یعنی سردار یبروج ها و هفت گانہ هست بغدادی گفتہ
کہ آن درختی شریف بزرگ قدرست از قدیم الایام و بیخ آن یبروج الصنم ست کہ بادشاهان تعظیم آن میکنند و در خزانہ خود نگاه میدارند و درخت آن
شبیہ بعلیق ست و صاحب تحفہ گفتہ کہ آن افینوس ست بالجملہ اسم مشترک ست **سراج الظلام** کندش ست **سراد** خلال ست **سراشیون**
اسم اسارون ست **سراویل الطوال** قسم اخیر لبلاب کبار ست **سرابیون** اسم پرسیاوشان ست **سرانتی** بسین مهملہ و رای مهملہ مفتوحہ
و الف و خفای نون و کسر تای فوقانی و سکون یای تحتانی اسم هندی گوکهرو ست **سراونی** بفتح سین و رای مهملتین و الف و فتح واو و کسر نون
و سکون تحتانی اسم منڈلیست **سرب** بضم اول اسرب ست و بفتح اول سینہ و دل و بکسر اول النفس و آب جاری **سرب** سوختہ اسم ابار ست
سرپ و سرپا بفتح اول هر دو اسم مار ست **سربالی** بضم سین و سکون رای مهملتین و فتح بای موحده و الف و کسر لام و سکون یای تحتانی
و بعوض بای موحده واو هم آمده یعنی سروالی و آن دوائی هندی مشهور ست تخم آن سیاه و براق و کوچک بعضی آنرا تخم جولائی و بعضے تخم تاج خروس
دانستہ اند و بقول بعضے برطانیقی ست و هندیان آنرا گنگ و تگلی و مستکهری کہ هر سہ اسم محض اند و سر تهیستی یعنی گل و مثل خوشہ بود و فکر بک یعنی
مثل غنچہ دراز و نوکدار صنوبری شکل میشود و پچکا یعنی نشانندۀ تشنگی و ستینوارک یعنی دافع سردی بود و گرشن سوچها پهل یعنی بار او باریک
و سیاه ست یعنی تخم او میگویند و آن نباتیست کہ نهال او تا بدو ذرع بلند میشود در موسم برشکال و ازان هم زیاده و شاخهای باریک از یک
بیخ میکند و برگ او در وقت سردی مانا برگ کلغہ و بی کنگره و ازان خرد تر هم میگردد و اطراف آن مائل بسرخی و در میان سبز با بعضے نقط سرخ و بر انتهای
هر دو شاخ خوشہ خوشنما صنوبری شکل و اندکی کج مرکب از سفیدی و سرخی کم رنگ و بر خوشہ ها زغب بسیار و درشت و دران تخم خرد تر از تودری اما سخت
و سیاه براق اگر بر آتش نهند از اسپند هم زیاده می جهد و بخشش سفید بالمه کی مذاق تیزی و از برگهای نرم افغانان خورش می پزند و میخورند و بعضے

سرد و خشک نافع سوزاک و پرمیو و مفید فساد خون و آتشک نوشته‌اند و در وقت خوردن این از ترشی و بادی پرهیز نمایند و باید که مع شاخ و برگ مثل بنگ سائیده بخورند و اگر سر بالی را سوخته بقدر کف دست خورند خون استحاضه بند شود تا هفت روز بخورند و نزد بعضی گرم و بعضی معتدل میدانند و او قبض بگشاید و گرمی دفع نماید و مقوی بدن ست برای کثرت بول و بواسیر و خروج مقعد نافع و تخم او جهت تقویت باه و تغلیظ منی سودمند تر ست و اخراج سنگ گرده و مثانه می کند و منفعت آن بود و همچنین خوردن ساگ او صفرا و رنماید و قوت بخشد و ذیابیطس افائده دهد و آز مجربی رسیده که گذاشتن بیخ او در دهن دافع خشکی و مسکن تشنگی ست **سرپاچهی** بفتح سین و سکون رای مهملتین و فتح بای فارسی و الف و کسر جیم فارسی مشدده و خفای ها و سکون تحتانی بر دو قسم ست بزرگ و خرد و اول که آن چوب درختی ست بر پوست او مانند چشم مار فلسها می باشد و لهذا باین اسم موسوم ست و ناکلی یعنی برگ او مثل زبان مار سرخ رنگ و باریک می باشد و چهیری یعنی شیر میدارد بانکه اگر او را در حالت تر و تازگی بشکنند شیر از وی بر می آید و سرپگنده یعنی صندل ماران ست باین معنی که صندل چوب او سوده بمار گزیده بدهند فائده بخشد و سوگندها یعنی خوشبو ست مانند چوب صندل و دوم را انیا تو یعنی در دشت خود روی می شود و سوهاگندها یعنی رویدگی او بسیار خوشبو و خوش منظر ست و ناگلی هم اسم دارد و نکلا پرمتا یعنی سوده بمار گزیده بدهند که زهر را فی الفور دور گرداند و صاحب تذکرة الهندی می نویسد که فقیر هر دو قسم را دیده است صغیر آن نباتی ست بقدر یک بند انگشت تا سه انگشت و برگهای ریزه مانند چشم مار و گلش هم ریزه و سرخ رنگ مانند چشم مار و کبیر آن چوب ست که از کوهستان می آرند که بر و فلوسها مثل پوست مار می باشد و درخت او موافق مرقوم الصدر می گویند و آن گرم و خشک و مزه تیز و تلخ و کشنده و دافع زهر مار و فساد دم لها نوشته‌اند **سرب بهدر** بفتح اول و سکون ثانی و بای موحده و فتح بای موحده ثانی و خفای ها و فتح دال مشدد و سکون رای مهمله اسم کنهارست **سرپ جن پریا** بفتح سین مهمله و رای مهمله و سکون بای فارسی و فتح جیم و نون و تشدید بای فارسی و کسر آن و سکون رای مهمله و فتح یای تحتانی و الف اسم اوده است و بر پرده نیز اطلاق میکنند **سره بجیا** بفتح سین و رای مهملتین و سکون موحده و کسر جیم و فتح یای تحتانی و الف اسم قسمی از چیا پهپ ست **سرپ چهترم** بفتح سین مهمله و سکون رای مهمله و فتح بای فارسی و جیم فارسی و خفای ها و سکون تای فوقانی و فتح رای مهمله دوم و سکون میم اسم چهتری ست **سرپ دشٹرا** بسین و رای مهملتین و بای فارسی و فتح دال مهمله و سکون شین معجمه و فتح تای فوقانی هندی و الف اسم راگر دواله خرد ست **سرپ دمشٹرا** بسین و رای مهملتین و بای فارسی و فتح دال مهمله و ضم میم و سکون شین معجمه و فتح تای فوقانی هندی و رای مهمله دوم و الف اسم تمباکو ست **سرپهنی** بکسر سین و فتح رای مهملتین و بای فارسی و سکون رای دوم مهمله و کسر نون و سکون یای تحتانی نام اهلی ست **سرپ گنده** بفتح سین و سکون رای مهملتین و فتح بای فارسی و فتح کاف فارسی و سکون نون و فتح دال مهمله و خفای ها اسم سرپاچهی ست **سرپنا** بضم سین و فتح رای مهملتین و ضم بای فارسی و فتح نون مشدده و الف اسم قسمی از پنا ست **سرپنال** بفتح اول و سکون دوم و فتح بای فارسی و نون و الف اسم زمین کند یعنی سورن ست **سرپیون** اسم پرسیاوشان ست **سرپستان** سپستان ست **سربند** بکسر سین مهمله و سکون رای مهمله و فتح بای موحده و فارسی و خفای نون و دال مهمله ملین شکم ست و مقوی باه و رافع آماس اعضا و فساد ریح **سرپهجوکه** بفتح سین مهمله و سکون رای مهمله و ضم بای فارسی و خفای ها و سکون واو و فتح کاف و ها و عوض ها الف نیز می نویسند و بعضی نون میان واو و کاف نوشته‌اند یعنی سرپهونکه و آنرا سهجنکه بفتح بای فارسی و خفای ها و سکون نون و جهو جبر و نیز گویند و بفارسی برگ سعفار و بعضی هم می نویسند که آن قسمی از انالی ست و در سنسکرت میلی و چنجلا یعنی برگ گرد و اطراف سرخ و شر نکهی یعنی بار او مانند تیر نوکدار ست و خوشه خوشه دارد و بان پهنکهی یعنی تیز نوک مانند سر تیر ست و تینکا یعنی درخت او سرخ میباشد می نامند و در بعضی نسخ آمده که پلی اسم انالی ست و سرپهجوکه را الو پیلی گویند با لجمله نهالی هندی ست بقدر یک گز و زیاده و برگ او کوچک و باریک و در دو صف محاذی یکدیگر و شاخهای باریک و رگهای آن اندک نمایان و اندک صلب و برگ آن از وسط برابر شکسته نمی شود و پهلی او کوچک اندرون آن دانه بسیار کوچک و آن دو نوع ست یکی سفید گل و دیگر سرخ گل اما قسم اول کمیاب ست و طبیعت آن گرم و

وبعضے سرد دانسته اند در نفع قریب بشاهتره مفتح و مدر و تلخ و ز مخت وسبک و دافع امراض جگر و سپرز و گرده و مثانه و درد ماسیل و بثور و سرفه و فساد زهر و خون و
تنگی نفس و تپ سوداوی و اکثر برای اصلاح و تصفیه خون و صفرا و دفع ماده خارش و آتشک و بثور استعمال میکنند و مسکن عطش ست و اگر دو سه ماشه با آب سائیده بخورند
دافع هیضه است و گویند بیخ آن مسکر ست اگر آنرا از زن و رکمر خود بندد فی الحال بچه زاید و سرپهوکه چهار و رم با هموزن آن بیخ اندراین بلعاب دهن سائیده
بر نار و یعنی عرق مدنی البستن رشته او بیرون می آرد و مجرب و گویند که سرپهوکه سفید گل جار حار و تلخ ست بلغم و بواسیر و حکه بدن را نافع و سرخ گل بار دست بانک
حدت و بلغم و ریاح و جراحت و قروح و حکه را مفید و غائله سم را دفع کند و آن قابض و مغثی ست و گویند که چون بقدر دو آثار برگ سرپهوکه و یک آثار برگ بنگ
خشک بسایند و تا چهل روز هر روز یک کف آنرا بخورند بواسیر خونی را بسیار مفید و چون نه ماشه آنرا با یک ماشه فلفل سیاه با آب سائیده صاف نموده بنوشند
جهت سرطان نافع و برای دفع بثور و فساد خون که از خوردن گوشته خام عارض شده باشد مجرب و آن گوشته را از راه بول دفع کند و اگر چهار ماشه تا نه ماشه آب برگ
آنرا با فلفل سیاه سائیده حب بندند و تا چهارده روز بخورند جهت آتشک مجرب نوشته و چون برگ و ساق و بیخ آنرا خشک نموده با یکماشه فلفل سیاه سائیده روزی
مقدار سه مثقال آنرا بیاشامند ادرار بول نماید و طعام هضم کند و تفریح نفس آرد و اکثر امراض سوداوی را نافع ست سربجهید بضم سین و فتح رای مهملتین و کسر بای
موحده و خفای ها و فتح جیم فارسی مشدده و خفای های دوم و دال مهمله ساکنه اسم کریا پاک ست سربهی بضم سین و فتح رای مهملتین و کسر موحده و خفای ها و سکون
تحتانی اسم تلسی واند کوست سربهی پر اسم جامن ست سربهی پرنی اسم کرنب ست سربهید لا بضم سین و فتح رای مهملتین و کسر بای موحده و خفای ها
و سکون یای تحتانی و فتح دال مهمله و لام و الف اسم تربد سیاه ست سرة الارض قوطولیدون ست سرج بفتح و کسر سین و سکون رای مهمله و جیم
و ساج بعوض رای مهمله الف نیز آمده نام درختی ست هندی و بقولے نام درخت ساج ست دافع و ماسیل و بثور و فساد خون و جالی چرک و عرق بدن و قاتل
کرم شکم سرجین اسم سرگین ست سرچه اسم کنجشک ست سرجمبیرا بضم سین و فتح رای مهملتین و جیم و میم و بای موحده و یای تحتانی و رای مهمله دوم و الف
اسم لیمون کاغذی خرد ست سرحان گرگ ست و گویند شیر سرخاب اسم چکوه است سرخ الایجی اسم قاقله کبار ست سرخس بفتح اول
و ثانی و سکون خای معجمه و سکون سین مهمله بیونانی بطارس و فسرافا طارس و برومی سغین و بعبری فرقس و بسریانی قطبوس و قطوس و دیلم جماز
و بفارسی کیل دارو و بهندی بسوره و نکهریج نامند و گویند ملیم همین ست و آن چوبی ست سیاه و گویند بیخی ست سیاه رنگ مائل بسرخی پر گره بار یشهای باریک
و بران پوست سهل الانفصال و آن دو نوع بود یکی نر و آن قوی تر ست و بی ساق و ثمر و گل میباشد بلکه شاخی بقدر یک فرع و کم از بیخ آن میروید و بران برگهای دندانه
دار قریب باهم مانند پرهای بازوی مرغان و دوم ماده و آن نے شاخ و منحصر بر یک برگ مرتفع و گویند بلکه شعبهای آن بسیار و بران برگ مرتفع و بیخ آن دراز تر
و هر دو نوع در کوههای سنگریزه میروید و در قوت یکسان و قوت این دوا تا چهار سال باقی می ماند و بهترین آن بزرگ سنگین مائل بسیاهی ست و چون
بشکنند فستقی رنگ بر آید گرم و خشک در دوم و گویند خشک در اول و بقول گیلانی گرم و خشک در سوم مجفف بلا لذع و دران تلخی و قبض و جالی و مفتح و مسقط
جنین و مقرح و دافع بخار سوداوی و محلل نفخ و قاتل قمل و مانع حمل و جهت خفقان عسر العلاج و جراحت گرده و مثانه نافع و شرب آن با عسل جهت عرق النسا
و نقرس و درد مفاصل نافع و ذرور خشک آن مدمل قروح و مجفف جراحات و نوشیدن آب مطبوخ بیخ آن مقدار سه ابو سات تا سه روز جهت جرب متقرح نافع
و منقی انست و طلای آن جهت جراحات رطبه عسر العلاج لبغایت آزموده و شرب و حمول آن قاتل جنین و گویند که خوردن بیخ آن یک مثقال سوده با سه عدد
زردی تخم مرغ نیم برشت سه روز متواتر رافع گرفتگی اعضا و سقطه و ضربه است و چون با حنا بر سر طلا نمایند مانع نزول آب در چشم در ابتدای ظهور علامات او
و آن مسهل اقسام کرم شکم ست خصوصاً با خربق سفید یا سیاه و با سقمونیا و عسل و بدستور لعوق آن با عسل مخرج ماهی اصفر و مانع حمل و مسقط جنین و حب القرع است
و همچنین چهار درم آن با شراب عسل جهت اخراج حب القرع و جنین و سه درم آن جهت اخراج کرم دراز نافع و شرط استعمال آن آنست که قبل ازان شیر بخورند
و واجب ست که این دوا را با ادویه دیگر امیزند والا اکثر عمل خود میکنند و برگ تازه نورسته آن ملین طبع و چون چند روز متواتر بنوشند مواد دمتن چشم را
بپلک دفع کند و ضماد آن بر هر عضو موجب اخراج فضول و فرش کردن برگ آن در خانه مانع کیک مضر ریه مصلح آن شیح ارمنی یا شاه بلوط با شکر و مضر گرده

سربجهید
سربهی
سربهی پر
سربهی پرنی
سربهیدلا
سرة الارض
سرج
سرجین
سرچه
سرجمبیرا
سرحان
سرخاب
سرخ الایجی
سرخس

مصلح آن کتیرا شربت آن تا دو مثقال بدل آن تنبیل یا شیح **سرخاب** اسم فسا فس ست **سرخ مرد** اسم فارسی ست و بهندی لال ساگ گویند
و آن از بقول معروفه است بالحم و ساده پخته میخورند و آن بهتر نانخورش بانان در بلاد هند ست سرد خشک در دوم و گویند گرم خشک در ان و بهترین آن
تازه است و در ان اندک قبض بدان التیام جراحات تازه کند و ضماد آن نافع رمد ست و چون آب آن با کافور در بینی چکانند رعاف را قطع کند و خوردن
آن نزف الدم رحم و نفث الدم را بند سازد و معده و امعا را پاک کند و ادرار حیض نماید و کرم کوچک از شکم بیرون آرد و تیزی صفرا بشکند بالخاصیت
شربت در رم مضر به است مصلح آن لبسد و بعضی این راعصی الراعی گفته اند و نزد بعضی اذان الغزال ست و نزد بعضی حی العالم ست **سرو** اسم شامی
آن فس ست **سرودان** اسم خاکشی ست **سرده** اسم جراده است **سرو دله** اسم جوز رومی ست **سرداروج** معرب سرو دار و آن دوائی را گویند
که مفرد یا مرکب سوده در آب مطبوخ ادویه پاشیده بنوشند **سرزدگ** اسم قیصوم ست **سرزهره** اسم گزره است **سرس** بکسر سین مهمله
و فتح و کسر رای مهمله و سکون سین مهمله ثانی درختی ست مشهور در هند گویند که آنرا سلطان الاشجار و بفارسی درخت زکریا نامند و در سنسکرت
دم شنم و دشنم یعنی گیرنده و سرپشیا یعنی دو جنس را یکسان کننده و پلوک یعنی به شب کوری و بهاند یعنی بورم رد که بسبب آماس مثل مبوح گردد مفید
و سکدره یعنی لاغر را که از مرض کنوله شود دافع ست و کنکنی پهل یعنی بار او دراز و کج و تنگ و زرد و آواز ده است و شکلپشپ یعنی گلش سفید میشود
و در بعضی نسخ مرد و پشپکا نیز آمده یعنی گل نازک و شاسیرتی یعنی برگش سیاهی دار و در اتیار تهایعنی شب کوری را و بهلد امنی یعنی ثمر فائده میدهد
و با بیقت شب پرستش این درخت کردن باعث عبور بحر معانی معقول و کثرت فرزندان ست و میگویند درخت آن عظیم و برگ آن نی دندانه
بطول یکنیم بند انگشت و بشکل برگ تمرهندی و کیتهه و بزرگ تر از آن و در شاخهای باریک محاذی یکدیگر و گل آن خوشبو و پر ریشه و رنگ آن زرد
و رنگ بعضی سفید اما کمیاب و تخم آن بقدر تخم خیار شنبر و از آن کوچک و در غلافی بزرگتر و پهن تر و تازه آن نرم و خشک آن بسیار صلب و هنگام وزیدن
باد بریزد و طعم مغز خام آن با اندک عفوصت و حدت و پوست درخت آن سطبر و درشت مزاج آن گرم و خشک و بقول بعضی سرد و خشک و گل آن سرد
است و خشک و نزد بعضی معتدل مصفی و مسکن جوشش خون و مقوی و مفتح و مدر و نافع و ما میل و بثور و آماس اعضا و برگ آن پخته خوردن دافع
شبکوری ست و کذا شیره برگ آن در چشم کشیدن و نیز خوردن و اگر برگ آن بقدر دو توله با چهار و پنج فلفل سیاه مثل بنگ سائیده خورند دفع درد معده
کند و پوست درخت آن خشک کرده سائیده بر زخم پاشیدن جهت التیام و خشک کردن او مفید ست و آب مطبوخ پوست درخت آن نیم کوفته مضمضه
کردن جهت درد دندان و تقویت لثه مجرب و اگر پوست درخت آن جوشانده بنوشند جهت اورام بدن بالخاصیت مجرب نوشته و پوست درخت سرس
با کنجد سیاه در شیر سائیده بر رو طلا کردن مهاسه دور سازد و گویند چون پوست درخت آنرا بقدر یک ماشه باریک کوفته پخته در روغن گاو تازه
سه چهار توله تا پنج توله گرم کرده ممزوج ساخته بخورند و همچنین تا پنج روز زیاده روز بعمل آرند و در میان ایام استعمال و بعد از آن از نمک و ترشی و بادی
و بقول و پیاز و سیر و لبنیات و آب سرد و جماع و اعراض نفسانیه و بدنیه پرهیز نمایند جذام و خدر و قروح خبیثه و ساعیه و جرب متقرح و فالج و لقوه و استرخا
و اوجاع مفاصل و قوبا و امثال آنها را از امراض دماغیه و عصبانیه نافع و اگر پوست آن نیم کوفته یک جزو با آب خالص چهار پنج جزو سه چهار شبانه روز
بخیسانند پس بدستور مقرر عرق کشند و هر روز دو توله یا زیاده حسب مزاج و سن و فصل تا بست و یک روز یا زیاده بحسب حاجت و قدر مرض بنوشند
نیز جهت امراض مذکوره مفید اما پوست نازک اندرون آنرا وقت خیسانیدن دور کنند و اگر با آن نیم جزو تا یک جزو پوست درخت نیم بسیار کهنه نیز
اضافه نمایند بهتر و قوی تر ست و باید که غذا منحصر بر گوشت طیور لطیفه خفیفه مانند دراج و تیهو و کنجشک و امثال اینها و از حبوب برنج و گندم و تور دارند و روغن
گاو تازه زیاده باشد و اگر سفوف آنرا تا پنج روز بخورند و پرهیز بعد آن تا بست و پنج یوم مرعی دارند و اگر ده روز بخورند پرهیز تا پنجاه روز بدارند بهتر ست و در
عرق دو چند ایام شرب آن کافیست و باید که عرق آنرا در ظرف روئین نگاه دارند زیرا که ظرف آبگینه را می شکند و ضماد آن جهت یرقان و دمامیل و بثور و
اورام و حکه و جرب و دفع زهر جانوران سمی و فساد خون نافع و طلای او با مندهی جهت بد بوی بغل و کنج ران و فرج سودمند و اگر برگ او که نرم باشد

پخته بخورانند و آب برگ خام او در چشم بچکانند جهت شبکوری مجرب و اگر از فلفل گرد ده عدد و برگ او دو توله شیره گرفته بصاحب درد معده بخورانند شفا یابد و عصاره او در شیر تازه مزید و مغلظ منی و باهی و مفید قرحه مجاری بول ست و شمیدن گل آن نافع درد سر و شقیقه و فساد خون و سرفه و یرقان نافع و کذا سعوط او و روغن گل آن که شل روغن گل بسازند و تخم سرس حاد ست در چشم کشیدن آن نافع بیاض عین ست و اگر آنرا سائیده ناس گیرند مفید نزله است و جاذب رطوبات دماغیه بسیار و اگر تخم آن کوفته بیخته با دو حصه عسل در دیگ گلی نهاده سرپوش آن را دماش محکم نموده در آفتاب تا هفته دارند بعده برآورده هر روز یک توله بخورند و از ترشی و بادی پرهیز ند برای قلع و استیصال مادهٔ خنازیر هرچند که دوائی بدبوست لیکن کثیر المنفعت نوشته اند و تخم آن مستعمل در حبوب مقوی باه و مغلظ منی ست و چون تخم آنرا مقدار یکدرم کوفته بیخته با نبات دو درم آمیخته با شیر تازه دوشیده چهل درم بخورند چند روز متواتر و از ترشی پرهیزند جهت تغلیظ منی رقیق و رفع سرعت انزال نافع و تنها بدون شیر جهت خنازیر مفید و روغن تخم آن برص مالیدن مفید و بجهت دفع قبض تخم سرس روز اول یکدانه از حلق فرو برند و هر روز یک عدد افزایند تا به چهل دانه رسد و بر همین قدر اکتفا نمایند دافع قبض بواسیرست و اگر تخم و گل و پوست تنه و پوست بیخ آن هر چهار که یکدرم باشد با یک قاشق بول مادهٔ گاو در روز سه دفعه سفوف کرده بخورند دفع زهر مار کند و گویند چون بیخ نوع سفید گل آنرا در دهن گیرند امساک منی آورد و هندیان نوشته اند که کشت و خارش و ضیق و سرفه دفع کند و هاضمه آرد و تلیین شکم نماید و فالج را سود مند ست سرسا بضم سین فتح را و سین و میم مهملات و الف اسم تلسی سیاه و قسم از زرگندی و لوبان ست سرساویه پنجنگشت ست سرسیم اسم کنول ست سرسون بفتح سین مهمله و سکون رای مهمله ثانی و واو مجهول و خفای نون بفارسی سرشف گویند از تخم آن در هندر وغن کشند و شب در چراغ استعمال کنند گرم بود خون و صفرا زیاده نماید و بلغم را بکاهد و در آب منی نقصان آرد و باد دفع کند و کرم شکم را بکشد و اگر افراط کنند نظر کم نماید و اگر در حالت نفاس عورت بخورد تازه و درخشان شود و قسمی از آن سفید ست و در زبان اشلوک آنرا اسد هارتهه گویند و عنقریب مسطور شد و برگ سرسون گران و سرد ست و نزد اکثر گرم و حابس بول و محدث مادهٔ خام و فساد اخلاط ثلثه و افعال و خواص آن بقول اطبای یونان در سرشف می آید سرساد بالفتح پنجنگشت ست سرشبدی بکسر سین و رای مهملتین و باشین معجمه و ضم موحده و کسر دال مهمله مشدده و سکون یای تحتانی و هندیان آنرا بشین معجمه و عوام بجیم فارسی میگویند و مالوی یعنی بیل ست و در بعضی نسخ مولو رتهی یعنی پنج گرهدار آمده و ترتی هرت یعنی سه پهلو دار ست و یا تهانام ست و در بعضی نسخ رسا یا تها آمده و پراچینا یعنی برگ او تر و لیده ژولیده می باشد و در هیر نیکا یعنی برگهایش کلان و مانند بیر یا باشد و در بعضی نسخ بجای بای فارسی کاف آمده و امبهشتا یعنی آب را خراب می کند باین معنی که برگ او در آب انداختن آب را فاسد می کند و یا مصلح مضرت کثرت نوشیدن آب ست و یا اینکه از بدن و شکم جمع میشود آنرا اخراج میکند و در بعضی نسخ استاپنی و یدی آمده و نبوارا اسم مشترک ست میان این دارو و شالی سیاه یعنی اینکه از وی بیماریها دفع شود و پودهکی که اسم ست و چیلک یعنی دافع بیماری بول ست و در بعضی نسخ چکو چیلک آمده و آن بیاره است بدرازی یک گز تا دو گز یا کم و زیاده از آن و شاخهای باریک و بهر شاخ سه برگ مشابه ببرگ سیم و مونگ و تسی اما خردتر و باریکتر از آن و بیخش گره دار مانند در ونج عقربی یا اسارون و کهتون و تلخ طعم و برگ و شاخ او هیچ مزه غالب ندارد و اد گرم و خشک در اول سوم و گران ست جهت باد و صفرا و کف و شکستگی اعضا و تپها و اسهالهای مزمنه را نافع نوشته اند سرشف اسم فارسیست و آنرا حرف ابیض و خردل ابیض نیز گویند و بفارسی اسفندان سفید و در انگریزی مسترڈ و بهندی سرسون نامند و گویند قسمی از حرف بستانی ست برگ آن بهیئت بیخ آن بزرگ و گل آن زرد و حدت آن کمتر از حرف و طبیعت آن قریب بدان و ملطف رطوبات و آروغ آورنده و در سائر افعال مانند حرف ست و بقول صاحب طب قدیم گرم و خشک در چهارم طلای آن محلل خنازیر نافع جرب مضر چشم مصلح آن عسل بدل آن بقول صاحب حاوی خردل سفید شربت آن سه درم سرشد بروزن مرقد آنرا بهندی اکاس بیل گویند سرطان بالفتح اسم عربی ست و آنرا عقرب الماء گویند و کنیت آن ابو البحر ست و بیونانی قاقیشرو قرقینو و برومی قنیادون و باغورس و بفارسی خرچنگ و گل چنگ و کبکاس و بهندی کینکڑا و کاکیڑا و گینگچه گویند و آن حیوان آبی ست زود رفتار و دو فک و چنگال و ناخن و دندان و پشت سخت دارد و سر و دم آن بنظر نیاید و چشم آن بر کتف و دهان آن در سینه بود و هر دو فک آن از هر دو جانب مشقوق باشد و آنرا هشت پای بود

سرسا
سرساویه
سرسیم هم
سرسون
سرساد
سرشبدی
سرشف
سرشد
سرطان

ویک جانب رفتار میکند و استنشاق آب و هوا باهم مینماید و جلد آن در یکسال شش دفعه دور میشود و بمسکن خود دو دروازه میسازد یکی بسوی آب و دوم
بطرف ساحل پس هرگاه سلخ جلد آن میشود دروازه را که بسوی آب ست بند میکند برای حفظ خود از حیوانات آب و دروازهٔ دوم را کشاده میدارد
بهر رسیدن هوا بسوی خود و هرگاه رطوبت جلد آن خشک گردد و محکم شود دروازهٔ جانب آب را میکشاید و طلب معاش خود می نماید و از خواص آنست
که آن مستلقی بر پشت در سوراخ آن که بزمین بود یافته می شود تا مسکن او از آفات سماوی در امان باشد و آن دو نوع ست نهری و بحری و سرطان بحری
جدا اند کور گردد اما سرطان نهری نر و ماده می باشد و فرق میان هر دو آنست که سوزن در پشت آن داخل کنند پس اگر رطوبت لزج سفید از ان ظاهر شود
ماده باشد و الا آن نر بود و بهترین آن ماده عظیم الجثه متولد در انهار آب شیرین جاری سریع الحرکت باشد سرد و تر ست تا آخر دوم و گویند گرم و تر در اول
است و از خواص او ست که چون پایهای آن بر درخت بار ور تعلیق نمایند ثمر او بے علت ساقط شود و چون سرطان ابتامه بر درخت تعلیق کنند
ثمر او بسیار شود و در ان قوت جاذبه و محلله است و ضماد گوشت آن سنان و خار را از عمق بدن بر آرد و تحلیل اورام حاره کند و کذا چون شکم آن شگافته
بر جراحت بندند اخراج پیکان از و نماید و طلای خاکستر آن تحلیل اورام صلب کند و اورام پستان و سرطان آنرا مفید بود و بقول شیخ سرطان محلل اورام
جاسیه است چون بران نهند و چون خاکستر آن در آب گرم تر کرده بدان سحنه را بمالند از آثار ردیه مثل کلف و برش و نمش و بهق و مانند آن پاک کند
و نیز سوخته آن در ادویه بهق و کلف می افتد و چون سرطان را در روغن بجوشانند تا آنکه قوت آن اخذ کند بعده آن روغن بر موی متمرط کالند نفع کند
و موی را دراز گرداند و از خواص چشم آنست که چون آنرا بر کسے که چشم او زرد گردد تعلیق نمایند ازالهٔ زردی او کند لیکن اگر زردی در چشم راست باشد
از چشم راست آن و اگر در چپ بود از چپ تعلیق نمایند و در هر دو بهر دو کنند و چون بآب سائیده صاف کرده و بمقدار سکرجه گرفته بدان غرغره کنند خناق را
نفع دهد و کذا چون با بادیان و کرفس سه درم بجوشانند و بآب آن غرغره سازند آنرا و در لوزتین انافع بود و خون آن مسکن حدت خون ست و جالینوس
گوید که طبع سرطان نهری بارد رطب ست و خاصیت آن نفع جهت قروح ریه و سل ست و گویند که گوشت و شوربای آن مسلول و مدقوق و سرفه گرم و خشک
و خشکی اعضا و لاغری مفرط حار و محرور مزاجان را بسیار مفید بود و کذا خاکستر آن خصوصاً با شیر خر و با شیر زنان منع نفث الدم و نفث المده زرد و رنگ از سینه
و ریه کند و کذا چون از گوشت آن اسفیدباج برای ناخورش صاحب سل و نفث المده بپزند و کذا خاکستر آن بشربت خشخاش و طریق طبخ آن اینست
که با آب شیرین بپزند بعد شگافتن شکم و اخراج آلایش او و شستن آن بخاکستر چوب انگور و نمک پس گوشت آن بخورند و شوربای آن بنوشند و گاهی با جو
نیم کوفته بپزند و آب آن صاف کرده می آشامند و آن برای مسلول نیکو تر ست و اولی آنست که دو سه عدد سرطان نهری گرفته دست و پا و دم آن قطع کنند
و شکم آن شگافته بخاکستر مذکور یا بخاکستر بلوط و آب شیرین خوب بشویند حتی که در ان چیزے از شوریت اصلا باقی نماند و در هاون بکوبند و در ماء الشعیر
انداخته بپزند تا مهرا گردد و صاف کرده بنوشند و گاهے گوشت آن با ماش خوب می پزند و گاهی با حریرهٔ جو طبخ مینمایند و در ابتدای سل و قی نوشانند
و کذا تنها برای قرحهٔ ریه پس اگر گوشت آن بخورند و شوربای آن بیاشامند آنرا بسیار سود دهد و گاهی سوخته سه مثقال آن با یک مثقال گل مختوم می دهند
و ابن تلمیذ گوید که خاکستر آن با گل مختوم و صمغ عربی و کتیرا و رب السوس برای مسلول مجرب ست و گاهی آنرا با شیر خر میخورانند چون با وی تپ نباشد و خاکستر آن
با حریرهٔ جو سرفهٔ حادث از یبس صدر و سعال دریه را انافع و آن ملین سینه و ریه است و دفع خشونت آنها کند و آن کثیر الغذا است الا عسر الانهضام و چون
منهضم گردد غذای نیک شود و شیخ میفرماید که آن عسر الهضم ست و کثیر الغذا و شارح کازرونی گوید که بر سبیل غذا و دوای مثل ماهی در بلاد حاره و سواحل بحر
و جزائر سرطان نهری را میخورند و گویند خوردن گوشت آن مفتح سدد معده و مهیج باه در محرور ست و با شراب ابیض نافع حبس بول و مفتت حصاة و مخرج
آن باد را ست و چون سه درم از ان با بادیان و کرفس بپزند و سه اوقیه از ان صاف کرده بنوشند تفتیت حصاة و ادرار بول و حیض کند و ذرور خاکستر آن
برای شقاق مقعد نیکو ست و کذا لطوخ آن با عسل و همچنین برای شقاق عارض از سرما در دست و پا و برای بواسیر لغایت مفید و چون در بواسیر بکنند آنرا انفع دهد
و از خواص آنست که چون چشم آن بر صاحب تپ غب تعلیق نمایند صحت بخشد و اکل و ضماد آن گزیدن مار و عقرب را انفع ست و اگر سوده بشیر خر یا بشراب خورند گزیدن افعی و مار را انفع بود

دکذا چون بر موضع گزیدگی بمالند و شرب و طلای خاکستر آن با عسل گزیدگی سگ دیوانه را نفع دهد و گاهی با جنطیانا می خورانند و بقول دیسقوریدوس
چون سه مثقال خاکستر آن و یک نیم مثقال جنطیانا با شراب تا سه روز بدهند جهت گزیدن سگ نفع بین نماید و کذا چون با سرکه بر گزیدگی او طلا نمایند
و چون گوشت آن با کشنک جوشیده بنوشند گزیدن کژدم و جمیع حیوانات گزنده را نفع کند و چون لحم آن با بادروج سائیده بر عقرب بچکانند او را قتل کند
و چون بخورند بگزیدگی او نفع دهد و نزد اهل تجربه از خاکستر آن برای سگ گزیده باین طور بخورانند که اگر خاکستر آن تازه باشد بهر روز ملعقه کبیره
بر آب نه اوقیه پاشیده بنوشانند و اگر کهنه باشد دو چند آن بگیرند و بر موضع گزیده مرهم مرتب بزیت و سرکه و جاوشیر نهند پس صحت تام بخشد و این مجربست
و گاهی مرهم بدین صفت می سازند که بگیرند زیت یک رطل و سرکه کهنه یک قسط انطاکی و جاوشیر سه اوقیه و مرهم بدستور مقرر سازند و گاهی در تریاق آن معروف
با جنطیانا می افگند و گاهے با خاکستر آن جنطیانا و کندر باین طور اضافه میکنند که بگیرند خاکستر آن و کندر یک جزو جنطیانا نیم جزو و سه مثقال از آن با آب سرد تا سه روز
بخورند و اگر کندر یک جزو و جنطیانا پنج جزو و خاکستر سرطان ده جزو بگیرند و در عسل بقدر کفایت بسرشند گزیدگی کژدم و رتیلا را شرب و ضماد آن نافع بود و کذا
چون سائیده با شیر خر بخورند و بر موضع گزیده ضماد کنند و کذا چون با شبت پخته ملسوع بدان غرغره نماید و چون پخته لحم آن بخورند و شوربای آن بنوشند سمیتی که
از خوردن ارنب بحری باشد دفع کند و طریق سوختن آن اینست که بگیرند سرطانات زنده و در دیگ مس سرخ کرده زیر آن آتش نرم کنند تا آنکه خاکستر گردد
و در تابستان بعد طلوع شعری عبور چون آفتاب در اسد باشد بسوزند و بدارند تا آنکه بر آن هژده شب بگذرد و خاکستر آن بعد گذشتن چهل روز بخورند
و بعضے گویند که بگیرند سرطان نهری هنگامیکه آفتاب در برج اسد باشد و پاهای آن دور کرده شکم آنرا شگافته آنچه در جوف آن باشد دور کنند و با خاکستر
چوب انگور و نمک شسته در کوزه سفالی نو کرده بگل حکمت گرفته خشک سازند و در تنور خوب گرم نهند و بعد چهار پاس بر آرند شربت آن تا پنج درم و از سوخته آن
سه درم و آن مضر مثانه است و مصلح آن گل قبرسی و مختوم و بدل سرطان نهری ماهی کوچک تازه است در سل چون با جو یا ماش پخته مسلول بخورد
آنرا نفع و تخفیف نماید و گویند بدل سرطان خشک بوزن آن صدف ست **سرطان بحری** بدانکه شیخ میفرماید که چون سرطان بحری گفته شود
پس مراد بدان هر سرطان بحری نیست بلکه قسمے از آن خاص حجر حجری الاعضاست شارح گیلانی گوید که آن قسم از سرطان شمار کرده نمیشود بهر آنکه این
غیر آن در ماهیت و مکان ست و بقدر سرطان نهری و کوچکتر و گویند که سرطان بحری اقسام ست و مستعمل از آن حجری الاعضاست و شکل آن مشابه
سرطان نهری میباشد الا آنکه بحری الطف از آنست و در سواحل بحر هند و چین و غیرها یافته میشود و گویند که چینی را چون از بحر بر آورند و آنرا هوا رسد سخت و
متحجر فی الحال گردد حتی که بر رفتار قادر نبود و هلاک شود و مثل سنگ گردد و این را دیسقوریدوس و جالینوس در مفردات خود ذکر نکرده اند و اما حیوانی که حنین
از مفردات جالینوس نقل کرده و آنرا بسرطان بحری نامیده آن سرطان نیست چنانکه او گفته بلکه آن ماهی ست که برومی آنرا اسبیبا نامند و در بعض سواحل
مغرب قناطه بقاف مفتوح و نون مشدد گویند و آنرا بریان کرده و پخته میخورند و در طب خذف پشت آنرا سوخته استعمال می نمایند و آن نزد اطبا
معروف بلسان البحر ست و آن ماهی صدفی ست چنانچه تحقیق آن در فصل سین با یای تحتانی در سیپیا باید یافت بهترین سرطان بحری بزرگ متولد
در بحار منقدمه است سرد و خشک در اول و گویند در دوم و تمیمی در کتاب مرشد نوشته که این سرطان بحری متحجر سرد و خشک در سوم ست و در اکحال سوخته
و غیر سوخته داخل میشود و سوخته آن افضل و اقوی در فعل از آنست و بقول شیخ محرق آن الطف از سائر محرقات ست و در آن جلا و قبض ست و چون بسوزند ببین جلا
و لطافت آن زیاده گردد و صنعت سوختن آن اینست که بدستور سرطان نهری پاک کرده در کوزه گلی نهاده گل حکمت نموده در تنور گرم یکشبانه روز بدارند پس
بر آورده استعمال کنند طلای سوخته آن نمش و برص و بهق را ببرد و قروح را خشک نماید و چون آنرا در حمام بر بدن بمالند جرب را نفع دهد و بدین جهت قطع
نزف الدم جراحت مفید و اکتحال آن دمعه را منع کند و با نمک آمیخته بدان ظفره را بخارند و گاهے با نمک باریک سائیده برای آن اکتحال می نمایند و گاهے
از آن شیاف ساخته جرب اجفان را بدان حک می نمایند و آن از ادویه جالیه برای بیاض چشم ست و اکتحال سوخته آن منشف رطوبات منصبه بطبقات
چشم ست و منقی و مقوی آنها و عضلات و اعصاب او ست و جلای او زیاده کند و بصر را تیز گرداند و چون در آتش بسوزند جلا و تقویت از دیاد پذیرد و در لوح چشم

سرطان بحری

سرطواط سرعنب سرعوب سرغنت سرعف سرقوق سرقین سرقساته سرکبجو سرکنک سرکتاکا سرکرا سرکلک سرکندا سرکه

می افتد خاصه سوخته آن و در کحل عزیزی داخل میشود و سنون سوخته آن جلای دندان کند و جمیع افعال آن قریب بسرطان نهری ست و شربت آن بدستور
و بدل آن ورنع و سرطان نهری یا خزف سفید چینی ست **سرطواط** بکسر سین و رای مهمله فالوده است **سرعنب** سمید درشت از آرد خام ست و آنرا وشیش
گویند و او آنست که از ان سبوس بر آرند **سرعوب** . بروزن معیوب ابن عرس ست **سرغنت** و آنرا سرغند و اسغنت گویند همه اسمای گزبری ست
سرعف بروزن مرقد اسم فارسی نوعی از خردل ست و آنرا بهندی سرسون گویند **سرقوق** بروزن مشقوق کرمی ست که در کوره زجاج در حالیکه آنرا
بفروزند پیدا شود و در ان خوش ماند و آن در افعال مشارک سمندر ست که مذکور گردد **سرقین** بکسر اول معرب سرگین ست **سرقساته** نباتیست
شبیه بصعتر و برگ آن مانند برگ قیصوم سبز مائل بغبرت باریک ساق و مدور و بقدر یکوجب بلند شود و آنرا شعبه مملو از غلافها مثل غلافهای حرف بود
و اندرون آن تخم بسیار باریک شبیه بکنجد در شکل مگر بسیار کوچک از ان و اکثر در کوهستان و زمین سنگین غلیظ درشت روید و آن اسهال قوی آرد و اخراج
بلغم و زرد آب کند و استسقا را نفع بالغ نماید **سرکبجو** بفتح سین و سکون رای مهملتین و فتح کاف فارسی و ضم موحده و خفای ها و سکون واو اسم بهنیس ست
سرکنک بفتح سین و رای مهملتین و سکون کاف فارسی و فتح تای فوقانی و کاف اسم امباڑی یعنی آمڑه است **سرکتاکا** بفتح سین و رای مهملتین
و سکون کاف فارسی و فتح فوقانی و الف و کاف و الف دوم اسم انبه کوهیست **سرکرا** بسین مفتوحه و سکون رای مهمله و فتح کاف و رای مهمله دوم و الف
اسم شکر ست **سرکلک** بسین و رای مهملتین اول مفتوح دوم ساکن و ضم کاف فارسی و فتح لام و سکون کاف دوم اسم ساگ چنچل ست **سرکندا** بفتح
سین و سکون رای مهملتین و فتح کاف و سکون نون و فتح دال مهمله و الف نام قصب که نوع صغیر بود و نوع بسیار بزرگ را بانس نامند **سرکه**
بکسر سین اسم فارسی ست بعربی خل و بسریانی خلا و در انگریزی ونیگر گویند و آن از آب انگور یا شربت شکر یا قند سیاه یا آب نیشکر یا از دیگر چیزها مثل مویز و خرما و انجیر
و آب تاڑی و عسل و غیره ترتیب میدهند و بهترین همه خوشبو معتدل در ترشی و شیرینی ست و گویند بهتر انگوری بوصف مذکور ست سرد در دوم و گویند
در اول و خشک در سوم و بعضی سرد و خشک در دوم نوشته و بعضے گویند که سرد و خشک در سوم ست و عسلی گرم تر و خشک تر ست و بقول شیخ سرکه مرکب
از دو جوهر مختلف گرم و سرد ست و هر دو جوهر آن لطیف اند و سرد غالب تر بر گرم ست و آنچه در ان حرافت ست گرم زیاده بود و اگر چنین نیست سرد ست
و طبخ سردی آن کم کند و گیلانی گوید که آن مرکب از سه جزو می باشد از جوهر ارضی قابض و از جزو مائی غالب و از جزو ناری پس آن بسبب ارضیت خود
قابض ست و بسبب مائیت خود ترش و بسبب ناریت آن در ان حرافت ست که در بعض آن ظاهر شود و در بعض خفی بود و بعضے گویند که ترشی آن
بارضیت ست و تیزی بناریت و شیرینی بمائیت بالجمله آنچه در ان تیزی ظاهر بود مائل تر بگرمیست زیرا که ناریت در ان بیشتر بود و این ناریت شدید
الممازجت بارضیت ست و لهذا قوت آن بطبخ منحل نمی شود بلکه در سرکه بعد طبخ نیز باقی می ماند و این فاعل برای تحلیل ست پس آنچه از ان شدید الممازجت بارضیت
است تحلیل نشود و این مائیت ست که بدان ترشی ست و آن غالب ست و آنچه از ان ضعیف الممازجت ست بطبخ منحل شود و لهذا چون طبخ دهند
سردی آن کم گردد و این بسبب نقصان مائیت آنست و نیز بالطبخ شیرین گردد بسبب ضعف ممازجت آن در جمیع اجزای سرکه لطیف ست و لهذا انفاذ
بسوی اعماق بدن ست با آنکه مختلف الکیفیت ست و جزو منفذ آن گرم ست و لهذا تبرید آن اندک تر از تبرید غوره است و اگرچه غوره فی نفسه برودت بیشتر دارد
مگر بسبب قلت نفوذ غوره و قوت نفوذ سرکه و بسبب مائیت در ان کرم بسیار پیدا میشود و غالب بران سردیست که تا درجه سوم میرسد بهر آنکه جزو حریف در ان
بغایت اندک ست و باقی اجزای آن بارد ست و این وقتیکه سرکه تند باشد بنحویکه تیزی آن دغدغه در بینی وقت بوئیدن آن پیدا کند و جالینوس گوید
که سرکه حارست و حرارت آن در سردی آنست و در آنچه لطیف ست رطوبت ست و دلیل برین آورده که اگر حار نبودی لذاع نمی بود و ترشی در رطوبت
آن اعتراض کرده گفته که آن چگونه رطب باشد چه آن قوی التجفیف ست و شیخ و شارح کازرونی می نویسند که آن قوی التجفیف و مانع انصباب مواد
بسوی داخل یعنی چون از داخل استعمال کرده شود ملطف و مقطع ست و گاه جهت منع نزف الدم می نوشانند و بران میریزند اگر در خارج باشد و منع
می کند آنرا از منع ورمی که اراده حدوث آن باشد مینماید و آن زمانه ابتدا است و معین بر هضم ست بهر آنکه قطع لزج و ترقیق غلیظ و تغلیظ رقیق مے کند

پس درین صورت آن اعانت بر نضج نیز نماید و خصوصا چون با آن عسل یا شکر باشد و سرکه مضاد بلغم ست و مقطع آن و آن نافع صفراویان و مضر
سوداویان ست و گیلانی گوید که آنرا لطافت مانند لطافت نار ست چه آن تغییر میدهد جسم هر چیز را که دران تر کنند مثل مس و آهن و سنگریزه چنانچه
تغییر میدهد آنرا آتش بگداختن بالجمله سرکه سریع النفوذ رساننده قوت ادویه باعضا و قابض مجفف قاطع اخلاط غلیظ هاضم مشهی قالع صفرا قاتل کرم
و نزف الدم از عضو ظاهر و باطن و جلوس دران حابس قامع مواد و محلل آن به بلغمیت و ریختن آن دافع مادهٔ حادهٔ و ادمان آن مذیب بلغم ست و
کذلک سکنجبین آن قاطع اخلاط غلیظه و مدر ست و اگر سرکه بعسل بر آثار خون مرده طلا کنند ورا قلع کند و خوردن و طلا کردن و ریختن آن منع ورم
غانغرایا و جمیع اورام او سعی و حمره کند بلکه ازاله آن نماید و چون پشم پاره بدان تر کرده بر جراحات نهند از تورم منع کند و چون با عسل طلا کنند قروح ساعیه را
از سعی منع نماید و جرب متقرح و بهق و برص و داحس را نفع دهد اگر با ادویه مناسب آنها مخلوط سازند و فعل آنها قوی کند و چون ادمان نشستن قروح خبیثه و اکله
بدان نمایند از انتشار او در بدن منع کند و کذا برای حکه و نیز طلای آن نافع حمره و نمله و توبا و مانع قبول ماده از مجاور خود ست و چون دران انجیر خشک سبز ند
تا مهرا شود و ضماد کنند ازاله حرقت عضو و خشونت او نماید و آن سوختگی آتش را نفع دهد و درین باب بی نظیر ست و آن مبرد اورام ست چون با روغن گل
آمیزند و چون گرم کرده بر بندند ازاله ورم کند و با زیت یا روغن گل آمیخته صوف غیر مغسول بدان تر کرده چون بر سر دارند صداع حار را نفع کند بسبب عدم حرارت
سرکه بر مذهب جمهور بخلاف جالینوس که نزدیک آن سرکه حار ست و کذا طلا و نطول آن تنها یا ممزوج بروغن گل مسکن اقسام صداع حار ست و بوئیدن آن
جهت کشادن سده بینی در زکام گرم و صداع حار نافع و کذا بخور آن بر خشت یا سنگ گرم ریخته یا سنگ و خشت گرم را دران انداخته گرفتن جهت امراض مذکوره مفید
و استنشاق آن مقوی دماغ ست بخلاف شرب آن که مضعف او ست و چون بدان بخور گیرند ثقل سمع و دوی و طنین را زائل کند لاسیما چون بران خواب کنند
و قطور آن قاتل کرم گوش و تسکین درد آن نماید و طلای آن بعسل بکنه تحت چشم را ابر دماد ادمان شرب آن بصر را ضعیف کند و مضمضه آن لثه را محکم کند خصوصا با شب یمانی
و ادمان آن لهات را منقبض سازد و جلای دندان و قطع خون لثه کند و آن دندان متحرک را استوار دهد و عمود او را قوی کند و چون با نمک آمیخته مضمضه کنند دندان متحرک را
بسهولت قلع کند و مجرب ست و کذا چون در دهان گیرند نزف الدم عارض از قلع ضرس عسر الانقلاع را قطع کند و اخراج بلغم از نواحی حلق نماید و آن امساک زبان
و ثقل آن و درد دندان را نفع بود خواه از حرارت یا از برودت باشد اما از حرارت بسبب تبرید آن و اما از برودت بسبب تلطیف آن و این خاصیت در
سرکه است نه در غیر آن چون بدان غرغره کنند یا جرعه جرعه بنوشند و ضماد آن با آرد جو نافع خناق و ورم پستان و پس گوش و سائر اورام حاره است
آن منع انصباب فضول بحلق و نفع خناق و سقوط لهات و باد زهره و صعتر تسکین درد دندان و نفع بقروح لثه کند و چون سرکه یک جزو با آب دو جزو آمیخته
در ظرف گلی کرده سر او بسته جوش دهند پس بخار آن از سوراخ انبوبه باهستگی بر ورم گلو و حلق رسانند و بعد یک پاس تکرار این عمل نمایند در سه چهار دفعه
زائل کند و خوردن سرکه اندک اندک برای دفع زلو متعلق بحلق و سرفه مزمن رطوبی در یابس که محتاج تقطیع بلغم و تنقیه او باشد نافع بود و آنکه با خشونت بود
و کذا سرفه بارد را نفع نکند و چون بشکر یا بعسل شیرین کرده بنوشند انتصاب نفس را که از گرمی باشد سود دهد و چون ممزوج آب نوشند قطع عطش نماید و آن منع
انصباب مواد بسوی داخل و قمع سورت خون و صفرا بقوت کند و احاله او بسوی بلغم نماید و دفع او بتقطیع کند چون ادمان بران نمایند الا آن مضر باعصاب
و اعضای عصبانیه است و اکثار آن مضر بصر نماید و رنگ زرد کند و آمیختن آن با شهد ضرر آن کم کند و واجب ست که اجتناب نماید از آن کسی که او را
ریاح غلیظ در پشت و مفاصل او بود و کسی که او را سودی غالب باشد و کسی که اراده فربهی بدن خود دارد و کسی که اعتنا بکثرت باه و محبت آن و کسی که
خیال تحسین رنگ خود داشته باشد و اگر بدان مضطر گردند با شیرینیها یا اسفیدباجات چرب و شراب احمر غلیظ شیرین استعمال کنند اگر سحج نباشد و اگر از
ادمان یا اکثار آن سحج عارض شود بلعابات و اطریه علاج کنند و آن ابدان فربه را لاغر کند محرور را تنها و مبرود را با ادویه مثل کردیا و میر و پیاز دشتی
و مانند آن و بالجمله آن موافق محرور ست خاصة ممزوج به آب و مبرود را با عسل و کذا در علل آنها و آیضا مبرود در مطبوخ آن بالقول ملطفه و سائر ابازیر
گرم مثل کاشم و سداب و دارچینی افزاید و دفع ضرر آن در سرفه بروغن بادام شیرین مع عسل یا شکر کنند و آن مضعف باه و قاطع شهوت جماع ست

و اصلاح آن با آب نیشکر یا عسل یا ماء العسل و با فاویه گرم نمایند و آن مضر بصاحبان سودا و سرفه و ضعیف الاعصاب و ابدان لاغر و نزله و سردی و
قلیل الدم و پیران و کسان رنگ سیاه و سبز ست و آن مقلل منی و مضعف انتشار ست بلکه قطع او نماید و مضر تر برای صبیان و زنان خصوصاً رحم ایشان ست
و ضرر آنرا اعصاره انگور دفع کند و آن برای معده حار رطب نیکوست خاصة با چیزی قابض و کذا مصنوع از اشیای قابضه مثل مرتب از امرود و یا سیب
یا بهی و آن منفخ مولد ریاح ست الا آنکه معین بر هضم ست و تنبیه شهوت طعام کند بسبب باغت آن معده را و مقوی هضم ست بسبب تنقیه معده از رطوبات
و تقطیع اخلاط لزجه و تلطیف غلیظه که اندران باشد فلهذا افعل معده بعد آن جید میشود و چون با اغذیه غلیظ خورده شود بسرعت هضم کند و تخمه را نفع دهد و طعامی
که با سرکه پخته باشند مانع سیلان فضول بمعده است و چون سرکه یک رطل بگیرند و دران یک اوقیه پیاز عنصل در سایه خشک کرده قطع نموده اندازند و بجوشانند
تا آنکه عنصل مهرا گردد پس سه روز یا یک هفته در آفتاب نهند بعده صاف کرده هر روز نهار دو درم ازان بنوشند نفع تمام که بمشارکت معده باشد بهر دو نوع شدن
سرکه سدد ماساریقا بکشاید و کذا شوربای اسفید باج با سرکه بر نهار و این در اکثر یک شربت کفایت کند و اگر سکباج در بیناب ساده بدون لحم باشد اولی و انسب
و بخار سرکه تحلیل ورم استسقا کند و گاه ادمان آن مودی باستسقا گردد خاصة برای صاحبان ریه ضعیفه و احشای ضعیفه بسبب ضعف حرارت غریزی خصوصاً
آنکه در معده و جگر ست و آن ملطف طحال و مزیل صلابت اوست لاسیما چون انجیر شیرین خشک دران هفت روز تر کنند و هر روز ازان مطحول سه عدد بخورد و دوانه
خارج بر طحال بدان ضماد کند بسرعت او را تحلیل نماید و کذا چون ادویه طحالی بدان آمیخته ضماد کنند و آن ایصال اثر ادویه بطحال نماید بمناسب ترشی طعم سودا که
در طحال ست و همچنین سرکه که مویز یا پوست بیخ کبر دران خیسانیده باشند جهت تحلیل سپرز و استسقا نافع و سرکه که دران اندک ذرون ... کرده باشند با عسل جهت
استسقا و رفع برودت رحم مفید و مداومت شرب آن بر نهار جهت قتل کرم شکم موثر و چون تنها عقب انفجار دم ازریه بنوشند او را قطع کند و آن در حقنهای
حاده با نمک برای قروح ساعیه امعا بعد استعمال حقنه لینه داخل کرده میشود و گاهی حبس شکم کند و گاهی حمول آن یا سرگین پیش تلیین طبع نماید و با عسل
حیض را نفع دهد و بخور آن بواسیر را سود دهد و خون او قطع کند و ورم را در هر موضعی که از ظاهر یا باطن باشد فائده کند شربا و جلوساً و نطولاً و چون بدان اندک
کبریت آمیزند و نیم گرم بر نقرس بریزند آنرا بسیار مفید بود و چون بر مواضع گزیدگی حیوانات سمی بریزند آنرا نفع دهد و شرب آن خوردن افیون و شوکران را
سود دهد و چون گرم کرده بنوشند و قی کنند ادویه قتاله و شیر جامد و خون را از شکم خارج کند و با نمک جهت ضرر فطر قتاله نفع کند و سرکه مرتب از انگور دشتی
بنمک گزیدن سگ دیوانه را نافع بود و گاه گرم کرده برای رفع سمیت ادویه قتاله می نوشانند و گاهی بر بخار آن التهاب موضع گزیدگی حیوان ذی سم حار می کنند
و بسیار مفید میشود و مقدار شربت آن تا هفت مثقال بدل آن در بعضی امور شراب و در بعضی آب لیموست سرکه عنصل و آنرا خل عنصل و خل اسقیل گویند
و بفارسی سرکه پیاز دشتی نامند و در صنعت آن اختلاف ست بعضی گویند که بگیرند عنصل سفید پاک کرده معتدل در صغر و کبر حجم و بکارد چوبین قطع کنند
و در رشته کتان کشیده در سایه آویزند تا چهل روز پس یک من ازان در هشت من سرکه خمر اندازند و در آفتاب بموسم تابستان تا شصت روز بدارند
تا آنکه بجوش آید بعده عنصل را افشرده ثفل او دور کنند و نزد شیخ الرئیس و تابعان او یک جزو عنصل در سایه خشک کرده و نه جزو سرکه خمر ست و دران عنصل
انداخته تا شش ماه گذارند پس صاف نمایند و گاهی ازان شش من می گیرند بران دوازده رطل سرکه جید کهنه می اندازند گاهی از عنصل رطب
میسازند و شش ماه گذاشته پس صاف می کنند و گاهی عنصل یک رطل گرفته نیکوب کرده در سه رطل آب و دوازده رطل سرکه خمر حاد جوش میدهند تا آنکه پیاز
مهرا شود و سوم حصه کم گردد پس بردارند و گیلانی گفته که اگر ضرورت باشد آنرا هر که در دیگ سنگی بجوشانند تا آنکه مهرا گردد پس صاف کنند لیکن
قوت آن که در آفتاب دو ماه بدارند غالب تر و خاصیت آن زائد تر ست و آن تقویت بدن مسترخی و مهزول و تحسین رنگ او کند با لجمله این سرکه
کیموس غلیظ را از غیر آن بیشتر قطع کند و امراض دماغ و صرع و سدر و دوار و درد سر و عصب را نفع دهد و بصر را تیز کند و چون سه جرعه ازان
بر نهار بنوشند بصر را اقوی گرداند و چون در گوش چکانند ثقل سمع را نفع کند اگر در دی قرحه نباشد و درد او ساکن نماید و چون بدان مضمضه کنند لثه را
محکم کند و بوی دهن خوش نماید و نخر بیرد و آواز صاف کند و منع خون سائل از دندان و نشف رطوبت ازان و رفع درد آن و تحلیل ورم رخو

سرکه عنصل

وتقویت آن نماید و بقول شیخ سرکهٔ عنصل مخشن حلق و مصلب گوشت آنست و شرب آن سرفهٔ بارد و ربو و ضیق النفس را نافع بود و قصبهٔ ریه را
جلا دهد و درد معده را تسکین دهد و فضول منحدر از دماغ بسوی دهان و معده منع کند و جمیع امراض شکم را سوای سحج مفید بود و آن طعام را هضم نماید و استسقا
وطحال و اختناق الرحم را نافع کند و آن سنگ را بشکند و از گرده و مثانه بیرون آرد و وجع الورک و عرق النساء را نفع دهد و باید که آنرا ابتدا بر نهار اندک
بنوشند بس بهر روز افزایند تا آنکه به هفت درم برسد و گاه تا یک نیم اوقیه دهند و از این قدر زیاده نکنند که آن غثیان و کرب آرد و سرکه بهندی نام
کانجی است سرگین بکسر اول اسم فارسی است معرب آن سرقین و سرجین آن زبل دواب است و گویند که اسم خاص زبل اسپ است و احوال
آن در زبل گذشت سرکرا بالفتح سین مهمله و سکون رای مهمله و فتح کاف و رای هندی و الف گویند اسم نیشکر است دافع فساد رکت بت و پرمیو و بهیدی
و غثیان و تشنگی برد و باقی افعال و خواص این در پونڈا نوشته شد و در گنه نیز خواهد آمد سرکولا بالفتح اول و سکون ثانی و ضم کاف و سکون واو و فتح
لام و الف اسم هندی سنگ جراحت ست نهایت نرم و سبک سرد و دافع تپ و صفرا و دمه و درد سینه و نفخ و اسهال و در مراهم مجفف جراحت
و مسکن الم آن داخل میشود و مجفف رطوبات معده و امعا و در خشک آن مجفف جراحات ست و باقی افعال و خواص آن در سنگ جراحت بباید
سرکا بکسر سین مهمله و سکون رای مهمله و فتح کاف و الف اسم هندی بیخ نیلوفرست که در تالابها می باشد مدور مثل کسیر و بلکه کلان تر از آن و
پوست بران سیاه و اندرون آن زرد مثل زردچوب و آنرا بریان نموده همراه نمک میخورند خسته و اندک لذیذی باشد بعضی گویند خوردن آن برای
خناق بسیار مفید ست و ظاهرا سرد و خشک معلوم میشود و بعضی گرم و خشک نوشته اند و دیگر افعال آن در نیلوفر خواهد آمد سرکهب اسم سرسون ست
سرل بالضم سین مهمله و رای مهمله و سکون لام و بعضی بالفتح اول و ثانی گویند اسم قسمی از دیودار ست و آنرا سرل دیودار هم می نامند در مزاج گرم ست
و خشک و تلخ و سبک و دافع امراض چشم و گوش و گلو و فساد ریح و باقی افعال و خواص این در دیودار مسطور شد سرلادرهمان اسم سرپوشک ست
سرمق بالفتح اول و سکون ثانی و فتح میم و سکون قاف معرب از سلمه یا سرمک یا سرمه یا سلمج یا سرمج فارسی ست و به رومی اطرسو سیوس
و حرسو خالوس و بسریانی قطاد و بیونانی طریاوا فیلو کیون و افکر کسیس و بقول دیسقوریدوس اندرا فکسیس و بقولی اطراقس و بعربی قطف و بفارسی
اسفناخ رومی و بهندی بتهوا و گرو هن گویند و آن بقله معروف ست و بری و بستانی میباشد برگ بری کوچکتر از بستانی و برگ بستانی قریب ببرگ
اسفاناخ و مدور با تشریف و برگ هر دو نوع سبز مائل به زردی و ساق آن مانند بود ینه بلند و گل و تخم آن با زردی و اندک لزوجت و شوری بهترین
آن تازه سبز مائل بسیاهی ست بقول جالینوس سرد در اول و تر در دوم و بقول شیخ سرد و تر در اول و گویند در دوم و گویند تر در سوم و گویند
معتدل در سردی و تری و سردی و تری بری کمتر از بستانی و قوت آن تبرید و تلطیف و تحلیل ست و در آن ردع و تحلیل نیست و نفع بسا اورام حاره
باطنی و ظاهری کند و جالینوس گفته که در آن قبض نیست بلکه آن مائی ست یعنی بستانی آن مثل ملوکیه است و نفوذ آن در شکم بسرعت بهر آنکه
در آن چیزی از تحلیل اندک ست و قطف و ملوکیه مزروعین در بستانها هر دو رطب و مبرد بیشتر از بری و لهذا نافع باورام حاره در ابتدای آن میکند و ضماد
آن اورام دموی و صفراوی را در ابتدا و انتهای آنها نافع و خاصیت آن تحلیل اورام حلق و تلیین سینه اکثر ست و آن غذای نیک برای صاحبان
سرفه گرم و سل ست چون بروغن بادام پخته بخورند و ملین سینه بیشتر از اسفاناخ ست و بقول رازی جید الغذا نافع صاحبان جگر حار و ایضا تناول
برگ پخته آن سریع الهضم و مولد خلط صالح و ملین شکم برفق و نافع یرقان و حرارت جگر و مفتح سدد او و مفید استسقا ست و موافق کبد حار و صفراوی
مزاجان خصوصا با آب غوره و انار و مسکن تشنگی و نافع حمیات حاده و گویند بقله آن بهتر از چقندر و سائر بقول ست جهت آنکه زود منحدر میگردد و از معده
خارج میشود نه بسبب لزوجت بلکه بقوت تحلیلی که دارد و رازی در کتاب دفع مضار اغذیه نوشته که آن غذای بارد و رطب لزج دهد و آن برای گرم مزاجان
و صاحبان تپ نیکوست و آن معدلک سریع النزول ست و اما صاحبان مزاج بارد بعد جوشانیدن بزیت بریان کرده با افاویه و ابازیر بخورند
و شرب آب مشوی آن با شکر مسهل و آشامیدن آب آن با شکر مفتت سنگ گرده و مثانه و محلل ورم طحال و بادویه مسخنه غیر محلله بهی و ضماد برگ خام

وپختهٔ آن محلل اورام حاره وحمره ومالیدن برگ آن کوفته در حمام رافع جرب وحکه وآثار حادث در جلد وبقول شریف چون دستهای جرب صفراوی
در طبیخ گرم آن نهند نفع کند وشستن جامه حریر وپشمینه رنگین بآب طبیخ آن پاک کننده چرک آن بدون تغییر رنگ ومضر مبرودین ومعدهٔ بارد
ومولد ریاح غلیظ مصلح آن پختن آن بعد سلق ومطیب کردن بافاویه خوشبو وابازیر گرم وبا بکامه خوردن بدل آن اسفاناخ وتخم آن در گرمی وسردی
معتدل وخشک در اول وگویند گرم ست ولهذا دران جلا وتلیین ست وچون تخم آن با مثل آن شکر سائیده اکتحال نمایند جرب چشم را نفع کند و
آن مفتح سدد ومسهل ومحلل لزوجات واورام باطنی وظاهری ومدر بول ومقی قوی مره صفرا چون دو درم با مصلح آن که نمک وآب گرم وعسل ست
بیاشامند وبقول گیلانی برای تحلیل اورام ظاهری تخم آنرا کوفته بماء العسل سرشته طلا کنند وجهت اورام باطنی باریک سوده با شربتی مثل سکنجبین و
جلاب وگلاب بخورند وبقول جالینوس قوت تخم آن جالی ست وآن بدین جهت نافع برای کسی که یرقان آنرا بسبب سدد جگر باشد وچون بیست
دیگر در هر روز دو درم آنرا با ماء العسل بخورند جهت تفتیح سدد واستسقا ویرقان مجرب وجهت عسر البول وتقطیر آن وضعف گرده ورفع التهاب احشا وحمیات
حاره وسموم مفید وخوردن آن بالخاصیت مبهی ومنعظ وطلای آن جالی بدن از اوساخ وآثار ست وچون تخم بری آن سه ونیم مثقال در آب نود مثقال
بجوشانند تا بنصف رسد مالیده صاف کرده بنوشند جهت اخراج مشیمه که بر نیاید وسه چهار روز یا زیاده مانده باشد مجرب نوشته اند مقدار شربت آن از نیم
مثقال تا دو مثقال با جلاب وشکر وگلاب وسکنجبین وسائر اشربه مناسبه وگویند مضر مفسل مصلح آن قند وگلاب ومصلح آن در اسهال وهیجان قی نمک
وعسل وآب گرم واسحاق بن عمران نوشته که تخم آن صالح برای اورام حار ست مگر آن از سموم قاتله است چون آنرا بغیر تقدیر بخورند یعنی چون بسیار
خورند واندکی با نمک وعسل برای تنقیه معده مستعمل سرمه اسم فارسی ست بعربی اثمد وحجر الکحل وکحل سلیمانی واصفهانی وکحل جلاء ویونانی طماوس وسمطادس
وبلیطنی وسیطینی وبسریانی صدیدا وبرومی کوخلن وبهندی انجن گویند وآن سنگی ست سیاه وسخت براق معدنی وبرنگهای دیگر نیز میباشد چنانچه سیاه اندک
مائل بنفشجی وسرخ وسفید وبحسب معادن بلاد انواع آن بسیار ست چنانچه اصفهانی وکرمانی ومغربی ومصری وغیر آن وگویند اصل آن از
گوگرد وسیماب ردی که آن هر دو را رطوبت غریبه بحرارت ضعیفه منعقد ساخته وبعضی گویند که حجر آن مخلوط با سرب لهذا لامع براق ست وشیخ میفرماید
که آن جوهر اسرب مرده است وقوت آن شبیه بقوت رصاص سوخته است وگیلانی می نویسد که آن سنگ معدنی مخلوق ست دران تلمیع فضی
وثقل رصاص مخالط آنست ولهذا چون با نقره بگدازند نقره را شکننده سازد وبهترین آن مشرقی اصفهانی ست پس کرمانی خوب سیاه باسانی
شکننده براق اجزا شفاف ذو صفائح خالص از آمیختگی چیزی غریب واوساخ املس الباطن لاذع میان تلخی وشیرینی وقبض بعد از آن مغربی
بصفت مذکور وسفید آن قلمهای اندک طولانی وبا صفائح وبراق وفی الجمله شبیه بزرنیخ ورقی وابرک بود ولهذا بعضی آنرا زرنیخ سفید
دانسته اند بقول شیخ سرد در اول وخشک در دوم وگویند سرد در اول ثانی وخشک در آخر آن وگویند سرد وخشک در دوم وبسبب آن زیاده
ترست وآن در تخفیف شدید تر از زاج سرخ یعنی زاج سوری ست لهذا بعضی گویند که سرد در دوم وخشک در سوم ست وبعضی سرد خشک
در چهارم گفته وشیخ الرئیس نوشته که آن قبض وتخفیف بلا لذع کند زیرا که جوهر آن مرکب از جوهر کبریتی وجوهر زیبقی ست وجوهر کبریتی غالب
ترست فلهذا آن شدید التخفیف وقاطع نزف الدم ست وگویند که جوهر آن مثل جوهر اسرب کشته است وقوت آن مانند قوت رصاص
سوخته الا آنکه یبس او شدید تر از آنست ودران قوت حجریه قابضه مبرده مجففه بلا لذع ست ولهذا در شیافات وبرودات چشم می افتد خصوصا محرق
آن ودران تحلیل وجلا وتنقیه وتغریه است واز احراق لطیف میگردد وطریق حرق آن اینست که بگیرند سرمه وبر دغن گاو لطخ کرده بسوزند
تا آنکه سیاهی آن کم شود پس سائیده استعمال نمایند واگر اراده مشوی کردن آن باشد با پیه بز ملفوف کرده در آتش انگشت گذارند تا پیه
بسوزد ودود آن برطرف گردد پس در شیر مادر یا شیر یا در بول طفل یا شراب کهنه سرد کنند ومثل اقلیمیا ومس سوخته یا خبث رصاص غسل دهند و
یا مدتی در یخ یا برف یا آب سرد پرورده نمایند پس با گلاب یا عرق بادیان یا آب درخت سبز آن یا آب کشنیز تازه یا آب برگ گل شقایق

یا آب خالص حسب حاجت بر سنگ سماق تنها یا با دویهٔ دیگر مناسب و مروارید و غیره مثل غبار سوده استعمال نمایند و محرق مغسول آن لطیف‌تر
از غیر محرق مغسول آنست و آن در مراهم می افتد و چون با بعض شحوم تازه آمیزند و بر سوختگی آتش لطوخ نمایند دران خشک ریشه و قرحه نیفتد و اگر
موم و سفیداب ارزیز مخلوط کنند اندمال خشک ریشهٔ عارض از قروح که از سوختگی آتش عارض شده باشد نماید و نیز اندمال قروح و تنقیهٔ چرک آن نماید
خصوصاً آنچه در اعضای عصبانیه باشد و لحم دران بر دیاند و لحم زائد را بخورد و چون سوده بر جراحات تازه و قروح تریه و ذکر و خصیه و سائر اعضا پاشند
حبس خون و اندمال او نماید لیکن دران اثر سیاهی باقی ماند و تجفیف قروح واقع در اعضای یابس المزاج مثل استخوان نماید و مالیدن آن با بعضی
روغنها بر بدن قتل قمل و منع تولد او بالخاصیت کند و تقویت اعصاب نماید و بقول فولس چون با قلیمیا و عسل کف گرفته آمیزند و در چشم جانب صداع
اندازند ازالهٔ او نماید و آن بقول شیخ حفظ صحت چشم کند و چرک قروح آن ببرد و جلای چشم از فضول مکدره لزج نماید فلهذا اسرمهٔ مصفی ارواح
چشم و محد بصر ست و موی پلک برویاند و لهذا در شیافات مستعمل بعلاج چشم داخل کرده میشود و نفع آن برای چشم پیران و زنان پیر زیاده تر ست
و لهذا انفع آن جهت چشم زنان بیشتر ست بسبب کثرت فضول در زنان بهر آنکه بتجفیف خود مادهٔ آنرا ببرد خصوصاً که بدان ادویهٔ مناسبه مخلوط
سازند و آن مقوی اعصاب چشم ست و دافع آفات از ان و چون کسی که معتاد آن نباشد اکتحال بدان نماید چشم آزار بدعارض شود و چون آن
قبض و تجفیف بلا لذع میکند فلهذا تنقیهٔ چرک از ان مینماید و تبرید حرارت چشم و نشف دمعه و اندمال قروح آن کند و چون اندکی مشک دران اضافه
نمایند تقویت بصر نماید خصوص که از کبر سن ضعیف شده باشد و آن لحم زائد چشم را ببرد و بتجفیف خود و مور سرج را انفع دهد و نیز اکتحال آن تقویت
اجفان کند و خاصة با خستهٔ خرما سوخته و با حضض و سماق قطع رطوبات نماید و پلک را محکم کند و حفظ صحت چشم نماید و اگر بگیرند سرمهٔ مشوی و بامرداریه
و سرگین حردون و شکر صاف بسایند و بدان اکتحال نمایند در جلای غشاوه و قلع بیاض چشم مجرب ست و در ابتدا منع نزول الماء کند و چون
نصف سر مقدم و پیشانی بدان طلا سازند رعاف حادث از مجب دماغ را قطع نماید خصوص با آب برگ نورستهٔ مغیلان و نزد اطبای هند نفع
بفواق و دفع فساد خون و صفرا و حبس شکم کند و نزف الدم هر چه که باشد قطع کند خصوص شرب و حمول آن با شحوم برای نزف الدم رحم
الا آنکه فم رحم را بند سازد و لهذا گفته اند که اگر زن یکدرم تا چهار درم از ان بخورد از حمل منع کند و ذرور آن و طلای آن بعسل یا پیه قروح مقعد را
خشک نماید و اکتحال آن با آب کشنیز تازه خصوص با اندک کافور در ابتدای حدوث جدری و حصبه باعث عدم بروز دانه در چشم ست و مسکن
بخارات و گرمی و رطوبت و اندمال قروح آن نافع و بدستور با آب انار ترش یا شحم اوافشرده و همچنین با آب سماق و آب برگ مغیلان یا آب نقوع
مازو جهت امراض مذکوره و ایضاً قطور آن در گوش و بینی و طلای آن با آبهای مذکوره بر پشت چشم و زیر آن و پرهٔ بینی و لب و حلقوم و گوش
و سینه مانع بروز آبله و حصبه است دران اعضا بشرط تکرار عمل و بعد بروز و ظهور آن با آب برگ کشنیز تازه و اندک کافور و قلیلی گلاب محلل و دافع
آن و با آب سماق نیز بدستور شربت آن نیم درم با شکر یا کتیرا یا موم یا بحسب حاجت و دران سمیت ست از داخل استعمال نکنند که آن کرب
و غشی و سرسام و لهیب و خناق و گرفتگی آواز پیدا کند و علاج آن قی کردن ست بشیر و عسل و خورانیدن ربوب ترش و شوربای چرب و گاهی
با دویهٔ دیگر آنرا استعمال می کنند و ضرر نمی کند و اولی ترک آنست و آن مضرت بمفاصل کند و مصلح آن فادزهر و شربت ترنج ست
و ایضاً مضر بریه و جگر و طحال ست و مصلح آن شکر و کتیرا و موم و گاهی بچشم غیر معتاد بدان مضر بود و مصلح آن توتیاست و بدل آن بوزن
آن ابار سوخته یا توتیا و گویند بدل بوزن آن مروارید ناسفته است و گویند بدل آن نصف وزن آن مس سوخته یا رصاص سوخته است
سرمور بفتح اول بقلهٔ هندی ست که بدیار هند چوکی کاساگ گویند سرماج بضم و کسر اول جراد ست و گویند حمامه سرم اسم فتاع ست
سرماشق اسم عشقه است سرند بکسر سین و راء مهمله طحلب ست سرنج اسم اسرنج ست سرنجی بفتح سین و ضم راء و سکون
نون و کسر جیم فارسی و یا بضم سین و فتح راء مهمله نیز آمده اسم هندی نبات هندیست بقدر یک وجب و شاخهای او باریک و بر انتهای هر شاخ

گلهای ریزه وسفید باندکی سرخی مانند چلغوزه وبرگش نهایت باریک یک نوع مشابه ببرگ سرو قسمی ازان تا بیک نیم ذرع وساق آن گرد اس
وبر سر گره ها شاخها وبرگهای سفید وگل ریزه ودر میان برگها تخمهای ریزه وسفید اندک پهن وبرگ نبات آن شبیه به برگ خرفه وبزرگتر وتازگی تر
ازان وبوی طعمی غالب بران سرد وخشک ونزد بعضی مائل بحرارت ورطوبت خوردن برگ آن پخته جهت درد کمر ومفاصل وسائر اعضا
وبیخ آن با دارفلفل سوده برای حمیات مرکبه نافع وضماد برگ ونبات آن باکات هندی واندکی زنجبیل تر جهت التیام زخمهای عسر الاندمال
نافع ودواخس را نیز مفید سرنگاتک بکسر سین ورای مهمله وخفای نون وفتح کاف والف وفتح تای فوقانی وسکون کاف اسم سنگهار است
سرن کیتکی بضم اول وفتح ثانی وسکون نون وکسر کاف ویای تحتانی مجهول وسکون تای فوقانی وکسر کاف ثانی وسکون یای تحتانی قسمی از
کیتکی ست سرن ماکهی بضم سین وسکون رای مهمله وفتح نون ومیم والف وکسر کاف وخفای ها وسکون یای تحتانی سون لکهی ست سرو
بفتح اول وسکون راء وواو اسم فارسی ست وبیونانی فارسیس فقارس وبرومی کبارسین وبهندی تمال گویند وآن درخت معروف ست دبری
وبستانی می باشد بری آنکه آنرا جبلی نیز گویند ودر عرف کوره گرد ودر اینجا مراد بستانی ست وآن گرم خشک در اول وبقول شیخ گرم در اول وخشک
در دوم وگازرونی می نویسد که بعضی زعم کرده اند که بارد بغایت ست وحکم کرده اند که قوت آن مرکب ست وحرارت آن بمقداریست که قبض
آن در اعضا غائص گرداند فاسد نشود ودرین هنگام تبرید باطنی نماید بسبب اجزای قابضه ارضیه وچنین نیست زیرا که حرافت ومرارت
وحدت این همه دلالت بر حرارت می کند واجزای قابضه بارده کمتر از حاره است وبدین سبب تحلیل وتسخین وغوص میکند وگویند معتدل در حرارت
وبرودت وخشک در دوم وگویند ثمر آن از سائر اجزا گرم زیاده ودر جوز السرو مسطور شد وشک نیست که آن مرکبة القوی ست وقویترین اجزا
دران جوز آنست وصمغ آن گرم وخشک حاد حریف در قوت قریب بصمغ صنوبر ست الا ضعیف تر ازان وصمغ آن رطوبت سیاله درخت وشاخهای
آنست آنرا جمع کرده خشک می نمایند ومثل سائر صموغ استعمال میکنند وبقول شیخ در طعم این نبات حدت وحرافت اندک مع تلخی بسیار وعفوصت
زیاده تر از تلخی ست وحرارت وحدت آن بمقداریست که قوت آنرا غائص گرداند وقبض بالذع رساند ومخالف سائر مسخنات ست درین امر که
جذب نمیکند شارح گازرونی گوید که این مثل بابونه است درین فعل که حار محلل بلا جذب ست وگیلانی می نویسد که قوی ترین طعوم این نبات عفوصت ست
وآن بسبب ماده بارده ارضیه یابسه میباشد وبعد این عفوصت در قوت مرارت ست وآن بجهت جوهر ارضی حار یابس میباشد وباوجود این هر دو طعم
درین نبات حدت وحرافت واندک جلاست واین هر دو بحرارت ناریه می باشد واین نیز یابس شدید ست وبسبب حدت وحرافت این نبات
حار باشد واین هر دو اندک اند وبیشتر دران عفوصت ست وآن از سردی شدیدی باشد ولهذا گویند که بارد ست وچون جوهر این نبات
شدید الیبس ست لهذا شدید التجفیف ست وتجفیف آن بلا لذع ظاهر ست بنا بر قلت حدت وحرافت که بسبب شدت تجفیف در جراحات وقروح وفتوق
خاصه شدید النفع وبه حرارتی که تابع حدت وحرافت اندر انست بر تنفیذ قوت مجففه قابضه آن قوی گردد ولهذا درین نبات جذب نیست پس
آن لامحاله در امراض که دران احتیاج بسوی قبض در عمق باشد مثل فتق شدید النفع ست وبجهت آنکه دران حرارتی ست به تنفیذ قبض قوی
آن کفایت کند ومعذلک بر جذب قوی نیست فلهذا این نبات تجفیف قروح ومانند آن بغیر جذب ماده بسوی آنها کند وبدین جهت آن موافق تر
در تجفیف از سائر اشیای یابسه ومحلله است ودر ورق آن می نویسد که برگ سرو بهتر آنست که از سرو کهنه گیرند وطبع آن معتدل در حرارت وبرودت
وخشک در اول ست تجفیف قروح بالنوع کند چون سائیده بران پاشند واگر برگ تازه آن کوفته بر جراحت تازه نهند التزاق آن نماید واگر خاکستر آن
بر سوختگی آتش وبر سائر قروح رطبه بپاشند نافع بود وضماد سوده آن بآرد جو آمیخته نافع اورام حاره است وخوردن یکدرم آن اصلاح مزاج بارد کند
وشیخ نوشته که برگ وجوز آن قابض ودران تحلیل رطوبات ست وسلیمان بن حسان گفته که در صمغ سرو حدت وحرافت ست وآن کمتر از جمله
صموغ در منفعت وفعل ست وچون بدان سعوط سازند تنقیه رطوبات از دماغ کند وقوت آن شبیه بقوت صمغ سداب وصمغ صنوبر ست

اگر آن ضعیف تر لهذا قطران که از درخت آن میگیرند ضعیف تر از قطرانی ست که از صنوبر بر آید که آن معروف بشربین ست و حبیش بن
حسن گفته که صمغ خشک آن اگر با گلنار سوده بر قروح سر پاشند به سازد و کذا قروح سائر بدن را و لاسیما قروح پر چرک او طلای صمغ آن نافع
قروح و جرب ست و برگ تازهٔ آن و جوز آن مدمل جراحات اعضای صلبه است چون تازه پاشند و نافع نمله و جمره خصوصاً بارد جو و گویند که آن
نمله و جمره را خاصة بآرد جو و سرکه نافع و گاهی برگ آن بر جمره با جو و سرکه ممزوج بآب طلا میکنند و آن تقویت اعصاب و نافع باسترخای عصب از
کثرت رطوبات کند تنها و با جو و سرکه ممزوج بآب و چون بر موضع مترهل و آن که در ان اخلاط ردیه چسپیده باشد ضماد کنند او را خشک نماید و ترهل
او ببرد و آن تقویت عضلات منکسره کند و چون بسرکه پخته بسایند و با ترمس آمیخته بر ناخن طلا نمایند آثار سفید از و ببرد و ضماد برگ آن
بهق را ببرد و چون سائیده با حنا مخلوط کرده با سرکه بسرشند و بدان غلاف موساز ند او را سیاه و قوی گرداند و سوختهٔ آن برای تقویت مو نیکو
و آن برای سوختگی آتش نیکوست و ایضاً خاکستر برگ آن مغسول دوای نافع برای حرق النارست و غیر مغسول نافع قروح رطبه است و آن
نفع با ورام حار عارض چشم نماید و منع نزول الماء از وی کند چون تنها با آرد جو ضماد کنند و چون بسرکه جوشداده بدان مضمضه کنند درد دندان را نفع
کند و تنها طبیخ آن بدستور و نافع قروح لثه و استرخای آن و لعوق آن با عسل جهت سرفهٔ کهنه مجرب و مقوی معده و گویند که برگ آن مخدر ست
و چون برگ و جوز رطب آن کوفته با شراب بخورند نفث الدم و عسر نفس و انتصاب او و سرفهٔ کهنه را نافع بود و کذا چون برگ آن بشراب بپزند
آنرا در قروح امعاء و شکم را که بوی آن فضول سیلان نماید نفع دهد و چون کوفته با موم و زیت آمیخته بر معده نهند آنرا قوت دهد و چون برگ آن با طلا
بنوشند عسر البول را نفع کند و سیلان فضول را در مثانه منع نماید و کذا چون در آب طبیخ آن نشینند و ایضاً خوردن دو مثقال برگ سائیدهٔ آن
با نیم مثقال مرمکی جهت تقویت مثانه و دافع بول در فراش و عسر البول مفید و کذا برادهٔ چوب آن جهت منع سیلان فضول و بامرصاف برای تقویت
مثانه و غیره امراض مذکور نافع و ضماد برگ آن نافع فتق ست و چون بجوز السرو و برگ و شاخ آن بخور کنند طرد پشه نماید و آن عسر الهضم ست
و اصلاح آن طبیخ آن به ماش ست و مضر ریه مصلح آن کتیرا و عسل و بدل آن نیم وزن آن پوست انار و هموزن آن انزروت سرخ ست
و افعال و خواص این بقول اطبای هند در تال مذکور شد **سروالا** بضم سین و سکون رای مهملتین و فتح واو و الف و لام و الف اسم خارهای کج
مانند موهای بافته است که در کاه خورش دواب بملک مالوه و غیره می باشد و چون آن خارها را آب یا لعاب دهن رسد گردش میکند و کشیده میگردد
و سفوف او با شکر سفید حابس استحاضه است **سروالی** بضم سین و سکون را و فتح واو و الف و کسر لام و سکون یای تحتانی در سر بالی مسطور شد
سروانی اسم هربه است **سرو بهدریک** بفتح سین و سکون رای مهملتین و فتح واو و بای موحده و خفای ها و سکون دال و کسر رای دوم
مهملتین و سکون یای تحتانی و کاف اسم کمبهالی کلان ست **سرو بیای جبلا** عرست **سرو ترکستانی** اسم زرنب ست **سرو تروکنی**
بکسر سین مهمله و ضم رای مهمله و سکون واو مجهوله و کسر تای فوقانی و ضم رای مهمله و سکون واو دوم مجهوله و کاف فارسی و کسر نون و سکون یای
تحتانی اسم سبجی کهار ست **سرو توبهدر** بفتح سین مهمله و سکون رای مهمله و فتح واو و ضم تای فوقانی و سکون واو دوم مجهوله و فتح بای موحده
و خفای ها و سکون دال و فتح رای مهملتین اسم نیب ست **سرو شمارون** اسم عرعرست **سرو چهدا** بفتح سین و سکون رای مهملتین
و فتح واو و جیم فارسی مشدده و خفای ها و فتح دال مهمله و الف اسم گیت ست **سرو درهم** اسم قسمی از کنول ست **سرو ساوهک**
اسم نمی ست **سرو شش** اسم پنیرست **سرو کوهی** اسم عرعرست **سرو کرندهی** بسین و رای مهملتین و واو و کسر کاف فارسی و فتح
رای مهمله دوم و خفای نون و کسر دال مهمله و خفای ها و سکون یای تحتانی اسم پیپلامول ست **سرو کورار** اسم فراسیون ست
سرو ماریچ بفتح سین و سکون رای مهملتین و فتح واو و میم و الف و کسر رای مهمله دوم و سکون یای تحتانی و جیم فارسی اسم مکوی سیاه ست
سرون اسم شاخ حیوان ست **سرهنجی** بفتح اول و ضم ثانی و خفای ها و سکون نون و کسر جیم فارسی و سکون یای تحتانی اسم نبات هندیست

سروالا
سروالی
سروانی
سرو بهدریک
سرو بیای جبلا
سرو ترکستانی
سرو تروکنی
سرو توبهدر
سرو شمارون
سرو چهدا
سرو درهم
سرو ساوهک
سرو شش
سرو کوهی
سرو کرندهی
سرو کورار
سرو ماریچ
سرون
سرهنجی

برگ آن شبیه به برگ رطبه و گل آن ریزه و سفید و از ان خرد تر از زمین بسیار بلند نمی شود معتدل در حرارت و برودت و خشک در اول
سعوط گل آن یک عدد با فلفل دو عدد جهت تفتیح سده خیشوم و دفع فضول دماغی و رفع ثقل سر و صداع و دفع جذام مجرب نوشته و خوردن
نبات آن پخته تا چهار روز جهت درستی شکستگی استخوان نافع و کذا برگ پخته آن بر موضع شکستگی استخوان بستن قائم مقام مومیائی گفته اند
سریش اسم فارسی اشراس ست **سریشم** اسم فارسی ست بعربی غری و به ترکی یا بوشقان و بهندی سریس گویند و آن چیزیست
لعابی چسپنده که بطبخ گداخته و چسپیده میگردد و آنچه از پوست حیوانات می سازند آنرا بعربی غری الجلود و بیونانی قولا و قوقلا نامند و بهترین آن
معمول از پوست گاو ست و آن گرم و خشک در دوم و بقول شیخ در اول و گویند سرد و خشک در اول ست و مغری و مجفف و چون بسوزند مغسول
سازند قائم مقام توتیا گردد در علاج صنان و طلای آن با آب سوده کهنه را نفع دهد و منع آبله در سوختگی آتش کند و ضماد آن با عسل جهت منع
ورم زخمها و التیام جراحات و استحکام استخوان شکسته و بدر رفته و با زرد چوبه و جوز السرو و سرکه سرشته جهت فتق که مدتے بران بندند و نکشایند
و کذا با مازو و جوز السرو و سرکه جهت قیلة الماء با سرکه برای جرب متقشر و تقشر جلد و قوبا و سعفه و بهق و برص و دافع آثار جلای بشره نافع ست و نهادن
گداخته آن با پشم خرگوش آلوده بر جراحتے که خون از ان جاری باشد بند نماید و آشامیدن محلول آن در آب تنها یا با سرکه و یا با دویه مناسبه دیگر
که مانند حریره پخته باشند جهت نفث الدم و قرحه ریه نافع استعمال آن مورث سده است مصلح آن ماء الاصول بدل آن در فتق زفت
سریشم ماهی بعربی غری السمک و به ترکی یا بوشقان گویند و آن رطوبتی ست منجمد شبیه به پیه که در شکم ماهی بینی دراز که خنزیر البحر نامند
و امثال آن بهم میرسد و سفید و بعضے سیاه و ابلق نیز میباشد گرم و خشک در آخر اول یا اول دوم و بقول شیخ طبع این در حرارت کمتر
لیکن یابس خواص این قریب به غری الجلود ست که بالاند کور شد و مداومت نوشیدن آن روزی از یک مثقال تا دو مثقال جهت سل
مجرب و ضماد آن جهت تشقق رخسار و برص مفید و آشامیدن یک نیم مثقال آن جهت حبس نفث الدم صدر نافع و کذا ادخال آن
در حریره معمول از گندم و نشاسته جهت نفث الدم و ضماد آن جهت الصاق جراحات و خلع عضو و برص ناخن مفید و در ادویه غمره و
ادویه برص و در مراهیم جرب متقرح داخل میشود **سرسریت** بالفتح اسم قلب ست **سری تار** بسین مهمله و رای مهمله و یای تحتانی و تای
فوقانی و الف و رای هندی اسم قسم ماده درخت تار ست **سریت** بفتح اول فراسیون ست **سریان** بتحریک کرهی ست و گویند
قسمے از زنابیر زرد و سیاه است **سرکیس** اسم کاسنی ست **سرکشیت گندهی** بکسر سین و رای مهملتین و سکون یای تحتانے مجهوله
و شین معجمه و فتح تای فوقانی هندی و کاف فارسی و سکون نون و کسر دال مهمله و خفای ها و سکون یای تحتانی دوم اسم جهر کا کولے ست
سری گنده بسین و رای مهملتین و یای تحتانی و فتح کاف فارسی و خفای نون و کسر دال مهمله و خفای ها اسم صندل ست **سرین طین**
اسم لوف ست **سری بگه** بکسر سین و رای مهمله و سکون یای تحتانی و فتح بای موحده و کاف فارسی مشدده و ها سر بگه بدون یاے تحتانے
اسم هندی حیوانے ست که در ریگ نزدیک آب تالاب و نهر می باشد شکل این مانند سرطان بود آنرا بروغن سوخته آن روغن ابرخنا زیر
طلا کردن در دفع او مجرب ست **سری باس** بکسر سین مهمله و رای مهمله و سکون یای تحتانی و فتح بای موحده و الف و سین مهمله ثانی
گویند که اسم گوگل ست **سری پشپ** بسین و رای مهملتین و یای تحتانی و ضم بای فارسی و سکون شین معجمه و بای فارسی دوم اسم
گل لونگ و گل کنول ست سفید **سری پھل** بکسر اول و ثانی و سکون یای تحتانی و فتح بای فارسی و خفای ها و سکون لام اسم آمله
و بیل ست و بجای یای تحتانی تای فوقانی نیز آمده است یعنی سرت پهل **سری پرنی** بکسر سین و را و سکون یای تحتانی و فتح بای فارسی
و سکون رای مهمله ثانی و کسر نون و سکون یای تحتانی اسم ارنی ست و نیز اسم کنبهار ست **سریالی** بضم سین مهمله و سکون رای مهمله و فتح
یای تحتانی و الف و لام مکسوره و یای تحتانی ساکنه نهال او تا بقدر دو گز بطرف حصار می روید و در موسم برشکال در صحرا و سقفهای خانه

بسر رسد تنهٔ آن باریک برابر دو انگشت و شاخهای باریک و سرخ رنگ و گلش خوشنما و سفید و سرخ نوعی مشابه بخوشهٔ گندم که بخته باشد
لیکن بر خوشه ها زغب بسیار واند کے گل سرپالی کج و گیاه مذکور مقوی باه است سرپیار را در سروالی مذکور شد سرتیکا پچن بکسر سین
و رای مهملتین و سکون یای تحتانی و فتح کاف والف و سکون نون و فتح جیم فارسی و سکون نون دوم اسم قسم کچنار ست سرپیتاٹا
بکسر سین و رای مهملتین و سکون یای تحتانی و شین معجمه و فتح تای فوقانی هندی والف اسم ترپهلا است سرکسیر لیس بکسر سین و سکون
رای مهملتین و فتح تحتانی و کسر سین دوم و رای دوم مهملتین و سکون یای تحتانی دوم و سین مهمله سوم اسم کچپیپل ست سرپیستی
بکسر سین و رای مهملتین و سکون یای تحتانی و کسر شین معجمه و سکون یای تحتانی دوم نیز نامند سرپی هستلنی بکسر سین و رای مهملتین و سکون
یای تحتانی و فتح ها و سکون سین مهمله دوم و کسر تای فوقانی و نون و سکون یای تحتانی دوم اسم سرپالی ست سرپوکیشٹک بکسر سین
مهمله و رای مهمله و سکون یای تحتانی و کسر واو مجهوله و سکون یای تحتانی دوم و شین معجمه و فتح تای فوقانی هندی و سکون کاف و دو الیسک یعنی
گرم مثل آتش ست و محبوب باد بود و دو سیاتگ یعنی در گل و بار و غیرها بوی جغرات می باشد و رگتشیرشک یعنی رنگ او سرخ میباشد و شاد مهوب
مراد آنکه دخان صمغ او جهت دفع امراض گاوان خوب ست و سربورس یعنی بوی خوش دارد و انولیرسا یعنی عصارهٔ او امراض دور
کند و بدن را خوشی بخشند و در بعضی نسخ و جهان نوبهان و سرلدر مهان ظاهرا معلوم میشود که اسم درخت مقل ست و نوشته اند که تیز خوشبو ست
امراض بول را نافع و انتر و رد هی مرضی ست که آنرا نافع بود و کلانی خصیه را ضماد او نافع سرکیه بکسر سین و رای مهمله و سکون یای تحتانی
و فتح کاف و ها اسم هندی سرس ست سری بکسر سین و رای مهمله و یای معروف در هندی اسم کله پاچه است سرپنیه اسم عتبه است

فصل سین مهمله با زای معجمه و سین مهمله سزما اسم نبید گندم ست نزد اهل بغداد **سسا** بفتح سین اول و تشدید سین ثانی والف اسم
هندی خرگوش ست و بعربی ارنب نامند هندیان نوشته اند که گوشتش شیرین واند کے زمخت و نرم و ترای خوردن و بهیر بهتر ست و سبک بود
مزاج را خوش سازد و بر سخن یاوری دهد و هاضمه را قوی گرداند و مقوی و منعظ و مبهی و باصره را قوت دهد و چشم را تیز و روشن مانند چشم غلیواز تیز نماید
و لاغری را که بسبب تپها پیدا شود دور نماید و تپ و تشنگی و پیر میوه که در بدن خانه سازد یعنی سود مزاج مستحکم گردد بدر کند و بیچ را دفع نماید و را رفع
ضیق و سنفپات و حابس اسهال خون و از قبیل اغذیه دوا به است و افعال و خواص این بقول یونانیان در خرگوش مسطور شد
سسمالی معرب سسالیوس یونانی ست **سسیاس** اسم صمغ درخت مدی سرخ ست **سستی** بسینین مهملتین اول مفتوح و دوم
ساکن و کسر تای فوقانی و سکون یای تحتانی اسم سلج ست و نوشته اند که چون برگ او را با پنج دانه فلفل گرد مرکب نموده بوقت نوبه تپ
مرکب بدهند سود دهد **سستیکا چس** بسینین مهملتین و کسر تای فوقانی و سکون یای تحتانی و فتح کاف والف و جیم فارسی و سین مهمله سوم
اسم هندی کمهار ست **سستی گستی** بضم سین مهمله و سکون دوم و کسر تای فوقانی و سکون یای تحتانی و ضم کاف و سکون سین مهمله
و کسر تای فوقانی دوم و سکون یای تحتانی دوم اسم ساگ چنچل ست **سسطیقون** بدو سین مهمله اسم سریانی دوای غیر معروف ست و آنرا
بفارسی مرگ گازرونی گویند **سشتوبک پهل** بضم سین مهمله و فتح شین معجمه و کسر واو و سکون یای تحتانی و فتح کاف و بای فارسی و ها
و لام اسم بیل تیری ست **فصل** سین مهمله با طای مهمله **سطاریون** بفتح اول اسم یونانی ست و ایضا آنرا بیونانی قرسطاریون گویند
و بفارسی برابلن و در اصفهانی گل عقرب نامند و آن نباتی ست مابین شجر و گیاه شبیه بعشقه و بر اشجار مجاور خود می پیچد و تنها و جدا نیز
می روید و گل آن شبیه به گل بنفشه و چند عدد باهم متصل مانند خوشه و اندرون گلها زرد و ساق آن سبز مائل به سیاهی و برگ آن مانند
برگ بنفشه و ضخیم و در باغها بسیار می باشد و غیر فائتر سنین ست مرکب القوی و رادع و درام حار و بارد و چون گل و برگ آنرا کوفته بر گزیدگی
عقرب و زنبور و رتیلا و سائر هوام ضماد نمایند مجرب ست و بدستور آشامیدن آن **سطاح** اسم جنس گیاهی ست که بر روی زمین پهن شود

سرپیا
سرپیتاٹا
سرکسیر لیس
سرپیستی
سرپی هستلنی
سرپوکیشٹک
سرکیه
سری
سرپنیه
سزما
سسا
سسمالی
سسیاس
سستی
سستیکا چس
سستی گستی
سسطیقون
سشتوبک پهل
سطاریون
سطاح

سطاخینس بفتح سین و طا و الف و کسر خای معجمه و سکون یای تحتانی و ضم نون و سکون سین مهمله لغت یونانی است و آن نباتی ست
مابین گیاه و شجر و شبیه بفراسیون و پربرگ و برگ آن ریزه و سفید و اندک مزغب و خوشبو مائل بکراهت و شاخهای آن بسیار سفید رنگ از
یک بیخ رسته و اما نبات آن از نبات فراسیون بلند تر و برگ آن ریزه تر و سفید و شاخهای آن نیز سفید بخلاف فراسیون که رنگ زرد است
و گل آن ریزه و مائل بزردی و انبوه و طعم آن تند و تلخ و تیز و منبت آن کوهستان و زمین سخت و خشن و گرم در سوم و خشک در آخر اول و جهت ازاله
توحش و خوف و وسواس و مالیخولیا و خفقان بارد و بیخوابی و اوجاع اندرونی حادث از ریاح غلیظه یا اخلاط غلیظ بارده و تقویت قلب و نفس
و تنقیه مره سوداء و ادرار بول و حیض و اخراج مشیمه جهت آنکه مفسد آنست شرباً و حمولاً و جهت گزیدن سگ دیوانه پیش از آنکه از آب بترسد
نمودن بآب طبیخ آن و چون در روغن زیتون جوش دهند و در گوش بچکانند جهت تسکین درد دندان و بدستور چون آنرا بمالند و بر پشت
بخوابند نافع مقدار شربت آن تا یکدرم ست و جالینوس نوشته که طعم این دوا حریف حاد تلخ نیست و آن گرم در درجه ثالث ست و کهذا مدر بول و حیض
و مخرج مشیمه شده و ابو العباس گفته که این نبات به بلاد اندلس معروف بقاره است زیرا که از آن خفقان فرار میکند **سطانیون** اسم نوعی از
زعرورست **سطراطیوطس** بفتح اول و سکون ثانی و فتح رای مهمله و الف و کسر طا و ضم یای تحتانی و سکون واو و ضم طا و سین مهمله اسم یونانی
و بعربی فارس الماء و بهندی جل کهنبی گویند و آن نباتی ست که بر روی آب بهم میرسد و بیخ شبیه به بادرنجبویه و از آن کوچکتر و از بو دینه
بزرگتر مزاج آن سرد و تر ضماد آن باسرکه جهت منع جراحات و ردع اورام حاره و حمره و جهت حرقت البول و ادرار و حبس خون گرده و التهاب اعضا
نافع و در جمیع افعال قریب بطحلب ست و دیسقوریدوس گفته که آن بر روی آب سیر دید و برگ آن بر آب پیدا میشود و بر رو می آن ظاهر میشود و بیخ آن نیست
و برگ آن شبیه به برگ حی العالم الا بزرگتر از آنست و این نبات نافع بسیار برای نزف الدم و قروح کهنه و نو و نواصیر ست و جالینوس نوشته که انچه
از این نبات منسوب بآب باشد در آن قوت رطبه بارده است و آنچه منسوب بصحرا باشد در آن چیزی از قبض ست و بسبب این محکن شده در آن التزاق
جراحات و نافع قروح ست و بعض مردم آنرا در علاج انفجار خون و در بواسیر استعمال میکنند و در کتب اطبای فرنگ نیز دو نوع نوشته یکی برگ آن شبیه
به برگ حی العالم و از آن بزرگتر و آشامیدن آن جهت نزف الدم گرده و مثانه و طلای آن با سرکه مانع جراحات و دافع حمره و اورام بلغمی و نوع دوم را
ذو الف در گویند و آن حرنبل ست و آنرا ذو الف ورقه نیز نامند و بلاطینی اسطرطس سیل قولی یعنی هزار برگی خوانند و آن نباتی ست بلند بقدر
وجب و زیاده بر آن و برگ آن شبیه بزیره صحرائی و از آن کوتاه تر و از ساق آن شاخهای خرد رسته بر سر هر یک آنها اکلیل شبیه با اکلیل شبت و با خشونت
و گل آن سفید و ریزه و منبت آن اراضی غیر مزروعه و معطل و آن سرد و خشک ست جهت حبس خون بواسیر و نزف الدم جراحات تازه و کهنه و التیام دهنده
آنها و نواسیر و بدستور در آن سفید ست و اهل هند میگویند که چون آنرا بسوزانند و نمک آنرا بگیرند بطریقیکه از خاکستر تر ب و چرچیته وغیره می گیرند و اندکی
از آن بخورند جهت سعفه یعنی کچلی و جمیع اورام مائی و قیلة الماء ار مجرب النفع ست **سطروغین** اسم عنب الثعلب ست **سطرونیون** بفتح سین و سکون
طا و ضم رای مهمله و سکون واو و کسر نون و ضم یای تحتانی و سکون واو و نون اسم یونانی ست و گویند که آنرا بفارسی چوبک اشنان نامند و گیلانی
گوید که بعربی عتم گویند و آن نباتی ست مابین گیاه و شجر که اکثر در گندم زارها میروید و با گندم میرسد و ساق آن باریک و گره دار و همچنین شاخهای
آن و برگ متباعد بقدر نر انگشت میان استدرات و طول و سرهای آن باریک و برگ مانند برگ کرنب و در اعلای ساق آن اکلیل کوچک شبیه
ببابونه تند بو و در طرف آن شعبهای ریزه و بر آن قبهای صنوبری شکل و بر آن گل سفید و زرد مانند گل یاسمین و تخم آن مانند زیره و بیخ آن دراز و سفید
با اندک تلخی و تیزی و خوشبو بقدر غلظ انگشت و سر آن غلیظ و مقابل آن باریک در ظاهر تیره و در داخل سفید و بقول صاحب جامع این نبات
به بلاد اندلس و مغرب معروف ست و نیز بظاهر اسکندریه میروید و اهل مغرب بیخهای آن قطع نموده کوفته بدان پشم می شویند و آنرا پاک میکنند و از ایشان
مشهور ست و میان او و میان کندش نسبتی نیست مگر در بودن بیخ آن محرک عطاس مثل کندش و غلط کرده کسیکه آنرا کندش دانسته الا بیخ آن

در غطه آورد و عوض کندش مستعمل است و با طره آنرا بطریقه عطوس در چهار پایان استعمال میکنند و بطریق ذرور برای قرحه پر چرک آنها و ایضاً
آن غیر غیر طلیثا و غیر آذریواست بوجه سمیت در انها بخلاف این گرم و خشک در آخر دوم و گویند در اول چهارم خصوصاً بیخ آن که آن در کیفیت قوی تر
اجزای آنست و دران حدت و حراقت و جلا و تفتیح و تحلیل قوی است بدان جامه پشم و کتان و مانند آن می شویند بسبب شدت جلا و حدت آن
باین طور که بیخ آنرا بآب خوب بجوش می دهند تا آنکه قوت آن بر آید و ضماد آن ازاله کلف و بهق و آثار خون فاسد زیر جلد کند و مزیل خون مرده و بهق
است و ضماد سش با سویق و سرکه قلع جرب متقرح نماید و بآرد جو و شراب پخته تحلیل جراحات در ابتدای آنها کند و چون با مراهم محلله مخلوط سازند
قوی گرداند و بیخ آن تحریک عطاس کند و سش کند چون آنرا بعسل سوده سعوط کنند فضول را از سر فرود آرد و سعوط ربع درم بیخ آن بابست دانه
زیره کرمانی بهزیت الفاق حل کرده لقوه را نفع دهد و گاه در شیافات جالی البصر داخل کرده میشود و ضماد آن با گل ارمنی رافع درد دندان و چون آب
افشرده بیخ آن در بینی چکانند درد غرس را زائل کند و بیخ خوردن آن بقدر دو فلنجار با عسل ازاله عسر نفس انتصابی کند و جهت امراض جگر یا ردیقان
سدی نافع بود و اسهال شکم آورد و شرب و ضماد آن تحلیل اورام طحال و صلابت آن نماید و آن مدر بول است و چون بجاو شیر و بیخ کبر بخورند سنگ را
بشکند و با بول خارج کند و چون زن حمول آن نماید ادرار حیض نماید و جنین زنده را بکشد و از بیخ آن فرزجه ساختن تنقیه رحم نماید شربت آن نیم درم و برآن
زیاده نکنند بسبب کثرت حدت و احراق آن مضر سینه و محرق اخلاط مصلح آن کثیرا **سطراذیقون** اسم یونانی است و آنرا آذریون گویند و مذکور شد
سطرسیون بکسر اول اسم یونانی نباتی است که بدان پشم می شویند **سطراک** اسم زرنباد است **سطرکا** بفتح سین و طاء و سکون راء مهمله اسم میعه
یا لبسه است و گویند که اسم یونانی است و معرب آن اسطرک و اصطرک است و آن نوعی از میعه است **سطفین** اسم گزر است **سطوریون**
اسم قنطوریون است **سطوری** دوای مجهول الماهیت است و گویند غلط است کسیکه آنرا ابید گمان کرده و جالینوس گفته که نفع درین دوا ثمر
آن و برگ آنست و قوت آن هر دو قوت قبض بالذع است و آن مجفف است به تجفیف بین گویا که در درجه سوم نزد مبدای آنست و لهذا طبیخ
آن در حقنهای قروح امعا استعمال کرده میشود و در گوش که ازان ریم سائل شود چکانیده میشود و در الزاق جراحات عظیمه می نماید و ظاهر تر فعل
آن درین وقتی است که با شراب اسود قابض استعمال کنند **سطوسا** اسم شبرم است **سطیعون** اسم زوفرا است **سطیوس** اسم راسوت
سطینوس اسم گلنار است **فصل** سین مهمله با عین مهمله **سعالی** و **سعاله** بضم اول که بیونانی قیتون و قیطون و قیجیون نامند بقول ابن
بیطار اسم فنجیون معروف بحشیشه السعال است و بقول صاحب منهج آن حشیشه الیست برگ آن مثل برگ امرود مستعمل در مطبوخ و ضماد مضر گرده
مصلح آن زعرور بدل آن پرسیاوشان و شیخ می فرماید که آن از جوهر حار و جوهر مائی است و طبع آن گرم حریف با اعتدال برگ آن مفجر دبیلات و محلل
آنها در حال ابتدای آنها و تازه آن منضج اورام عاصی در نضج و نیز تازه آن قلع جرب متقرح نماید و آن در ادویه تیز کننده بصر می افتد و گویند آن النفع
ادویه برای سرفه و تنفس الانتصابست حتی که تجربه بدان نمیشود و جالینوس در مقاله ششم از کتاب خود سنجیون نامیده بجهت یقین مردم منفعت آن برای
سرفه **سعبیر** بیای موحده قبل یای تحتانی نزد بعضی سکبینج است **سعتر** بضم اول و سکون عین مهمله و فتح تای فوقانی در صعتر خواهد آمد **سعد**
بضم اول و سکون ثانی و دال مهمله بیونانی فیناریس و قاره و اقروقون و به سریانی سعدا و فرجه بروی می بروشن و فرفوروون و بسنجری حونیود بتر کی
تپلاق و طبلاق و فرقرون و توبالاغ و در تنکابن استکو و بعجزی قراح الجمل و بفارسی مشکک زیر زمین و بهندی موتهه گویند و آن بیخ نباتی است
برگ آن شبیه برگ گندنا الا ازان باریک تر و درازتر و با صلابت و اندک خشونت و ساق آن دراز تر از گندنائی و بنطی و کوتاه از ساق گندم
و جو مربع با قدری طول و گل آن ملاصق بر ساق از مطلق آن مراد بیخ است که بعضی ازان مدور طولانی و بعضی طویل مداخل در یکدیگر و بعضی
مضرس طبخ و بقدر زیتون و بزرگ تر ازان و سیاه و خشن الملمس و اندرون آن سفید و خوشبو با حدت و تلخی طعم بود و آن انواع است نوعی ازان بستانی
است و آن اصغر بود و در اماکن رطب و آبهای قائم و دائم جاری قلیل العمق میروید و قسمی ازان بری و آن در دشتهای نمناک و زمین رملی می روید

سطراذیقون
سطرسیون
سطراک
سطرکا
سطفین
سطوریون
سطوسا
سطوری
سطیعون
سطیوس
سطینوس
سعالی و سعاله
سعبیر
سعتر
سعد

وصنفی ازان در هند یافته میشود و شبیه بزنجبیل چون آنرا بآب بسایند رنگ آن مثل زعفران ظاهر شود و چون آنرا بر جلد بمالند در ساعت موی
او بسترد و این نوع باسمیت بود و گویند که این نوع از نبات ست و این صحیح نیست بهر آنکه این فعل در زرنباد یافته نمی شود و نوعی از وی صغیر الورق
و در داخل سفید خوشبوست و بهترین آن کوفی گران وزن کثیف که بمشکل کوفته شود و خشن خوشبو و اندرون آن سفید سخت تند کوتاه خشیشه بعید المنبت
از آب اوست بعد آن زرد و از اندرون بسیار سفید خوشبو بهتر از هندی غیر سفید از داخل ست و گویند بهترین آن جبلی بالیده خوشبوست و حق آنست
که بهترین آن کوفی بستانی ست بعد آن هندی سفید که سیاهی آن بحک کردن زائل شود و نوعی ست ازان که بشیرازی سعد الزنگ گویند و بر زمین
شیراز در ریگ و گل رزد و در کنار های رودها میرسد و کوچک و در باطن بسیار سفید می باشد و این بهتر از هندیست گرم و خشک در اول سوم و گویند
در آخر دوم و گویند گرم در اول و خشک در دوم و در آن قبض اندک و تجفیف قوی و تسخین بالنوع و تفتیح بالغ و حرافت ست حتی که دهان را گها بکشاید
و اخراج دم نماید و ریاح پراگنده کند و محرق خون ست باکثار مقدار و تکرار استعمال و در مراهم و روغنها برای تقویت داخل میکنند و در سفوفات خوشبو
داخل کرده میشود و خائیدن آن ازاله بخر نماید و چون آنرا سوده با صابون آمیزند آنرا خوشبو سازد و چون ازان غسول سازند بشره را سرخ گرداند و خائیدن آن
بعد شرب شراب بدبوی او زائل کند و با کباب قوی تر باشد و خوردن آن حفظ زیاده و ذهن ذکی نماید و ذرور آن اندمال قروح کهنه رطبه و متاکله
عسر الاندمال کند و جالینوس گفته که چون بیخ سعد مسخن و مجفف بالنوع ست لهذا در قروحی که اندمال آن دشوار بسبب رطوبت بسیار باشد منفعت عجیب
می نماید و باوجود این در آن چیزی از قبض ست و بدین جهت برای قروح دهان نافع شده و در آن قوت قطاعه است و بدین سبب مفتت حصاة
و مدر بول و مدر حیض گردیده و رازی نوشته که سعد مزید عقل کاسر ریاح و دافع ضعف معده و محسن لون و جید برای بواسیر مطیب نکهت ست و گویند که طلای
آن سوده بازفت آمیخته بثور سر اطفال را نفع دهد و چون بروغن حبة الخضرا بالند ازاله استرخای عصب نماید و عصب را محکم و سخت گرداند و طلای آن
بدبوی بغل و بینی و قروح اورا نافع و پاشیدن آن قروح دهان و قلاع و استرخای لثه را مفید و در سنون مقوی دندان و عمور و اوجاع او داخل کرده
میشود و آن دافع خفقان و یرقان ست و تقویت معده و هاضمه و اعصاب و تحریک باه و اشتهای طعام کند و چون بآب سائیده در ظرف گلی کرده
بآتش نهند تا رطوبت آن خشک شود پس هر روز نهار اندکی ازان خورده باشند جهت تقویت معده و دافع سوزش فم معده بسبب بد هضمی و بدبوی
دهان بمشارکت معده نافع و شرب و ضماد آن بر معده قطع قی و تجفیف مواد کند و تسخین معده و جگر و معده رطب و قروح آن و کسر ریاح آن نماید و جهت
رطوبت اسفل و استرخا او و اوجاع بارد ریحی صالح ست و چون نیم اوقیه ازان در یک رطل شراب جوش دهند و ازان شراب یک اوقیه بنوشند
اخراج کرم از شکم نماید و در آن قوت مسهله است و آن برای بواسیر نیکوست و گاه اسهال شکم آرد و شرب آن سنگ گرده و مثانه بشکند و ادرار بول
و حیض نماید و شرب و ضماد آن فم مثانه را محکم کند و جهت تقطیر البول و ضعف مثانه و سردی آن منفعت شدید کند و همچنین در گرده عمل کند و گویند
برد او و جرب او را و کذا سردی و جرب گرده را نفع دهد و شرب و حمول آن پر در رحم ببرد و دهان آن بند سازد و چون با روغن حبة الخضرا بخورند وجع خاصره
را نافع بود و شرب و ضماد آن پشت را محکم نماید و شرب آن حمیات کهنه و گزیدن عقرب را نافع بود و اکثار آن مورث جذام ست بسبب تجفیف و احراق
خون و احاله او بسوی سودا شربت آن نیم درم و یا از درم تا مثقال و آن مضر حلق ست و گاهی قطع آواز کند و سرفه پیدا نماید و مصلح آن شکر
و سرکه و صندل ست و مضر ریه است و مصلح آن انیسون و گاهی بهر اصلاح در سرکه یا عسل سه روز آنرا تر کرده استعمال میکنند و هیچ ضرر از مضرهای
مذکوره نمیکند و اکثار آن در محرور یدق می انجامد پس اصلاح آن بآب کاهو یا خیار لشربت و بنار یا صندل بعد آن کنند و بدل آن دارچینی و وج ست
و گویند مثل آن سنبل الطیب و نصف آن مرفر و ربع آن دارچینی ست و صنفی از سعد هندی که شبیه بزنجبیل ست و ممضوغ آن برنگ زعفران
میگردد و آن گرم و خشک قریب بچهارم ست و از جمله سموم و محرق و مقرح جلد و دو دانگ آن مورث جنون و زیاده ازان کشنده و طلای آن
در ساعت موی را بسترد و در جلد جراحت کند افعال و خواص این بقول هندیان در موتهه خواهد آمد سعدان بالضم یا فتح اول اسم عربی

گیاه خار دار است شبیه بگیاه خار خشک لیکن از آن سفید تر و برگ آن نرم تر و طعم آن شیرین با تر بالزوجت اندک و ثمر آن پهن مستدیر بقدر درم و بران
خار باریک ذی طبقتین است و میان هر دو طبقه تخم کوچک بقدر حلبه مایل باندک سبزی و تازهٔ آن سبز و بعد خشکی سفید شود و چون کهنه گردد سیاه شود و منبت آن
ریگستان و چون شتر آنرا بچرد فربه گردد و در طب استعمال آن نیست و گویند که بیخ و ثمر عربی آن قاطع اسهال و مدر بول است **سعسغد** بفتح سین و عین
و سکون سین ثانی اسم یونانی عود بلسان است و گویند که آن نوعی از کندش است **سعف** بفتح اول و ثانی شاخهای خرماست **سعوط** بفتح اول
و ضم ثانی و سکون واو و طای مهمله بقول گیلانی اسم اصطلاحی کندش الدواب است نزد بعضے عود العطاس و آن سطرونیون است که عنقریب مذکور شد
سعیر بروزن فقیر اسم سرق است و بمعنی آتش نیز آمده **سعیع** بروزن شفیع بهر دو عین مهمله اسم زوان است **فصل سین مهمله با غین معجمه** **سغبین**
که آنرا صغبین بصاد و ساغبین بزیادتی الف نیز گویند اسم سکبینج است **سغتل** عود بلسان است **سغن** و آنرا اصغن نیز گویند آن طائر شکاری است
که بدان شکار میکنند و آنرا بهندی سائی گویند و آن از جوارح طیور در حجم شاهین است و آنرا اسفعت در طب نیست **سغیس اغریوس** اسم
فتار الحمار است **سغین** اسم سرخس است **فصل سین مهمله با فا** **سفال** اسم خزف است **سفادلیکس** بفتح اول و ثانی و الف و کسر دال مهمله و سکون
یای تحتانی و ضم کاف و سکون سین اسم یونانی است و آن نباتی است که در بیابان و معموره نیز میروید و ساق آن بقدر دو شبر و برگ آن مشرف و
متفرق و شبیه ببرگ شاهتره و از آن بزرگ تر و گل آن بزرگ تر از اقحوان و در وسط آن و بعضے را گل زرد و وسط آن سفید و در طعم مایل به تندی و تلخی و خام
و پخته آن ماکول و بعضے آنرا پیاز بری دانسته اند و آن گرم و خشک در دوم و مقوی معده و مسکن درد گرده و مثانه و مفتح سدهٔ احشا و مدر بول و حیض و تریاق
سموم و سی مثقال از آب آن با شکر و پنج درم هلیله زرد مسهل اخلاط غلیظه و بدستور دو درم گل آن با مثل آن هلیله و عسل مسهل قوی است و مضر جگر
و مصلح آن کتیرا **سفاین** اسم سداب است **سفنج** اسم ضغبوس است **سفر** بفتح اول برگ درخت افتاده و بکسر اول خربوزهٔ نارسیده است **سفرجل**
بفتح اول و ثانی و سکون رای مهمله و فتح جیم در به مذکور شد **سفری** بفتح سین و سکون فا و کسر رای مهمله و سکون یای تحتانی اسم هندی است و در جام
پهل سطور شد **سفرجل هندی** اسم بل است **سفستان** بکسر اول و ثانی معرب سپستان است **سفسامن** اسم خیار است **سفش الکرم** عسالیج کرم
است **سفلنون** اسقولوقندریون است **سفند اسفند** ابن بهل گفته که آن خردل سفید است و گویند آن حرمل ابیض است گرم و خشک حریف و
نافع جمیع سموم **سفندولیون** بفتح اول و ثانی و سکون نون و ضم دال و سکون واو و کسر لام و ضم یای تحتانی و سکون واو و نون اسم یونانی
کمون بری است و آنرا اسفندلیون نیز نامند و گویند که آن کلخ و کلبی است و در بربری ماقیصرا و بفارسی تره بری گویند و آن نباتی است برگ
آن مثل برگ خیار و برگ جاوشیر الا از آن وسیع تر و سفید تر و طول ساق آن بقدر ذرع و شبیه به ساق بادیان و بر طرف آن تخم شبیه بسیساليوس
مضاف دو طبقه بد بو و گل آن سفید ثقیل الرائحه و بیخ آن شبیه بترب و در نی زارها و اماکن رطبه میروید و آن بجمیع اجزای خود گرم و خشک در آخر دوم
است الا آنکه گرمی آن بیشتر از خشکی آنست و ثمر آن حاد لذاع است و آب افشردهٔ گل آن در علاج قروح بالغ النفع است و چون آنرا باسداب
ضماد کنند نمله ساعیه را نفع دهد و کذا گل آن با شراب و آن تحلیل صلابت نواصیر کند که بیخ آن خراشیده و کوفته در سوراخ ناصور پر کنند و چون بآن
دخان نمایند مسبوت را بهوش آرد و چون با زیت بر سر صاحب لیثرغس و صداع بمالند نفع کند و کذا نطول بطبیخ آن با زیت بر سر او و تخم آن بسیار
گرم است شرب و سعوط آن سدهٔ دماغ بگشاید و صرع و سکته را نفع دهد و طلای آن صداع بارد را مفید بود و چون آب افشردهٔ آن در گوش چکانند قروح
گوش کهنه و سیلان رطوبت و ریم را بسیار نافع بود و کذا آب افشردهٔ گل آن و خوردن تخم آن عسر نفس و ربو و بیخ آن اوجاع جگر و یرقان سددی را سود دهد
و کذا تخم آن و آن اسهال بلغم خام کند و شرب و جلوس در آب طبیخ آن جهت درد رحم و اختناق الرحم نافع و دخان آن نواسیر را زم کند و کذا دخان
شربت از بیخ آن دو درم و از ثمر آن تا دو مثقال مضر گرده مصلح آن کتیرا و گویند جهت یرقان بیخ آن بهتر از ثمر است **سفند و اسفند** اسم فارسی حرمل
است **سفندیلوس** اسم شاهتره است **سفیداب** اسم فارسی است معرب آن اسفیداج و ایضاً بفارسی سپیدهٔ ارزیز و بعربی اسفیداج

سعسغد سعف
سعوط سعیر سعیع
سغبین سغتل
سغن سغیس اغریوس
سغین سفال
سفادلیکس
سفاین سفنج
سفر سفرجل
سفری
سفرجل هندی
سفستان سفسامن
سفش الکرم
سفلنون
سفند اسفند
سفندولیون
سفند
سفندیلوس
سفیداب

و بعبرانی باروق و بیونانی اسموثیون و ابولیمیون و اسمونیون و سمنیون و سموئیون و خسیون و سلیمون و زبرقون و بسریانی اسفیطیقا و بترکی کرمان و بهندی سفیده و سپیده گویند و آن از ارزیز و اسرب و جست سازند بطریق احراق با بخار آن خاکستر اشیای مذکوره است و آنچه از اسرب سازند چون تحریق آن شدت نماید اسرنج گردد و استفاده زیاده لطافت نماید گاه جمیع اسفیداجات بسرکه مرتب می سازند گاهی از کات مرتب بسرکه تلطیف شدیده تر و خالص تر است و در دیگر که از کات و غیرها می سازند تلطیف شدید نیست و بهترین همه و مستعمل در ادویه چشم و غیره آنست که از ارزیز قلعی سازند و سنگین و نرم و بسیار سفید باشد و آنرا اسفیداب رومی و کاشغری نیز نامند و مستعمل مغسول آنست خصوص در اعراض چشم تا لطیف و مجفف گردد و گرمی و تیزی و سوزش آن کم اقل شود و قوت آن تا سه سال باقی می ماند بعد از آن مستحیل بخاک میشود و آن بقول شیخ سرد و خشک در دوم و گویند در سوم و بعضی گویند سرد در سوم و خشک در دوم و بعضی بعکس این گفته اند و خشکی آن زیاده تر است و بقول شیخ سفیداب ارزیزی سرد و قوت آن قوت توتیای سوخته و مغسول سفیداب ملطف و غواص و مجفف و مبرد و مسدد و مغری و محلل و قاطع خون و بالخاصیت ملین اورام بارده صلبه و بالکیفیت مسکن اورام حاره و منبت لحم و مدمل قروح و قاطع گوشت زائد فاسد و نافع سوختگی آتش و آن از ادویه شقاق مقعد است و طلای آن با آب برگ عنب الثعلب در ادعات و دیگر جهت حمره و بثور و نزف الدم و حکه و جمیع اورام حار و سوختگی آتش و آب گرم نافع و اگر با سفیدی تخم مرغ و یا با روغن گل آمیخته و پارچه بدان آلوده بر موضع سوختگی آتش نهند و چون خشک گردد تبدیل نمایند مفید تر بود و جالینوس گفته که چون با روغن گل بر اورام التعلب و داء الحیه طلا نمایند نفع کند و چون با سفیدی بیضه و اندکی صمغ عربی آمیخته طلا کنند اثر سوختگی آتش را منع نماید و چون با روغن گل بر جراحات و سعفه طلا کنند نفع بلیغ نماید و چون بروغن سندروس آمیخته بر جراحات سر طلا نمایند نفع کند و چون در مراهم داخل کنند قروح را پر نماید و خشک کند و گوشت بر دیاند و گوشت ردی را بخورد و چون بسرکه و روغن گل حل کرده بر پیشانی طلا نمایند صداع را نفع دهد و سفیداب از ادویه فاضله امراض چشم است و بهتر آنست که بسیار نرم باشد که آن برای چشم موافق تر است زیرا که چشم از هر چیز که در آن خشونت باشد متضرر میشود و بسبب دوام حرکت پلک مع کثرت ملاقات آن بچشم پس چون میان هر دو چیزی خشن باشد بسبب خراش آن گرد و آن نافع بثور چشم و مدمل قروح آن و قاطع بیاض حادث در چشم حیوان از ادجاع است و ضماد آن از خارج و یا تقطیر آن با ادویه مناسبه و با آب عنب الثعلب نافع رمد حار است و اگر با آب شیرین خوب مکرر مغسول نموده چند روز متواتر در آفتاب بگلاب تسقیه مکرر دهند و تنها اکتحال نمایند و یا در شیر زنان یا در رقیق سفیدی بیضه حل کرده در چشم چکانند در ازاله رمد حار و بثور قرنیه مجرب النفع است و چون با روغن گل حل کرده بر قروح بینی لطوخ سازند نفع کند و چون در قضیب بچکانند و یا در آن برزق رسانند حرقت البول و قروح مثانه را نافع و باید که بشیر زنان و یا روغن بنفشه و مانند آن بکار برند و همچنین گاهی از آن با ادویه نافعه برای قروح امعا حقنه میکنند و نفع کثیر از آن میشود بنا بر تجفیف و تغریه و حمول آن جهت منع حمل و قطع سیلان حیض نافع و ضماد آن با شیر جهت اورام حار مفاصل و زخمها و شقاق اسفل مفید و مالیدن آن بر گزیدگی عقرب بحری و تنین بحری مسکن الم آنست بدل آن ابار و اسرنج و مرداسنگ است و خوردن آن مورث خناق و قولنج و مانع حیض و حمل و مصلح آن شوربای چرب و گویند مصلح آن صمغ عربی است و آن از سموم است و گویند خوردن آن زیاده از یکدرم تا پنج درم کشنده است باحداث تنگی مجاری و سفیدی زبان و لثه و حکه و تغییر رنگ چهره و بدن و سستی اعضا و اختلاط عقل و سردی بدن و خشکی حلق و زبان و پیچ شکم و سوزش در معده و سقوط اشتها و درد فم معده و سرفه و ضیق النفس و فواق و غشی و خناق در انتها و علاجش قی کردن است و نوشیدن طبیخ تخم کرفس و انیسون و بادیان با شهد و مطبوخ انجیر و خبازی و عسل و قی بمبالغه و تلیین طبع و بعد آن دادن عصاره افسنتین و مدرات بول با ماء العسل سفیداب کندری

اسم فارسی اسفیداج الجصاصین است و آن سنگی است درخشنده ذی طبقات که در یزد و نواحی اصفهان از معدن آهک و غیره بهم میرسد و سرد و خشک در دوم سوخته آن لطیف تر و لزوجت و تجفیف آن کمتر و نفع آن بیشتر و جالی و مغری و رافع آثار جرب و مصفی بشره و قاطع خون جراحات تازه است و طلای آن بر پیشانی با سرکه و نهادن آن با پشم خرگوش و سفیدی تخم مرغ جهت قطع رعاف و منع خون از شریان نافع و ضماد آن تنها با آب برای حمره و اورام حاره مفید و خوردن این نیز مثل سفیداب کشنده است بعروض اکثر اعراض آن و علاج آن بدستور و دادن چیزهای لعابی و عصاره خطمی تر و ملوخیا

سفیداب ارزیزی

واسہال طبیعت وسعال و وجع سفید ارا اسم وردا است سفید رومی بہندی کانسی گویند سفید اسفند اسم فارسی حرمل ابیض است وگویند خردل ابیض سفید خار اسم فارسی عوسج است سفید مہرہ باصفہانی سفید بلم نامند واسم فارسی نوع صغیر عصی الراعی است کہ بہندی چوپائی نامند سفید مہرہ اسم فارسی قسمے از ودع است فصل سین مہملہ با قاف سقار اسم بابونہ است سقب اسم بچہ ناقہ ہنگامیکہ پیدا شود سقر بعربی کجم رتیق ار مے باشد و دوشاب خرما را نیز گویند و در ترکی بکسر سین اسم بقر است وصعتر را نیز گویند سقراطیون تنبل است سقراغانیون دلبوس است سقرجین اسم زرند است سقرقوبرقی اسم ماہیزہرج است سقرنیوس اسم عنبر است سقرویون اسقولوقندریون است سقرنیوماس در ذنب العقرب مذکور شد سقرقع بضم سین مہملہ و قاف وسکون راءی مہملہ و فتح قاف ثانی معرب سکر کہ است و آن شرابی است کہ از ذرہ یا حبوب دیگر سازند سقرقطن بہ دو قاف اسم راسن است و گویند کہ آن راکمست سقر بفتح اول و کسر قاف مشدد اسم عربی علک الانباط است و آن صمغ درخت بن است سقر اسم علک البطم است سقلیموس اسم عار است سقلینون اسم اسقولوقندریون است سقمونیا بفتح اول وسکون ثانی بعربی محمودہ و در انگریزی اسکیمونی گویند و بعضے گویند کہ آن صمغے است از مسہلات و نوعیہ مشہورہ و بقول شیخ آن عصارہ شجر لبلابی است و گویند کہ آن شیر نباتی کوہی شبیہ بہ لبلاب است و قوت آن سی سال تا چہل سال باقی میماند و آن اسم یونانی عصیر نباتی است کہ شاخہای بسیار از یک بیخ برآید و چندان بالیدہ شود کہ طول آن تا سہ یا چہار فرع برسد و مفروش بر روی زمین بود و گاہ در بعضی مکانات راست ایستادہ میباشد و بر ظاہر آن رطوبتی بود کہ بدست می چسپد و شاخہای آن باریک سبز گرہ دار نرم و برگ آن مثل برگ لبلاب الا این نرم تر و باریک تر و بسیار سبز از ان بود و گل آن سفید مستدیر مجوف و در شکل قرطالہ و ثقیل الرائحہ و بیخ آن طویل غلیظ مثل ساعد و درخل سفید و در ظاہر خاکستری رنگ ثقیل الرائحہ پر از رطوبت و دیسقوریدوس گفتہ کہ این رطوبت را از درخت آن باین طریق میگیرند کہ بیخ آنرا از گل خالی کردہ سر بیخ آن قطع میکنند یا شق می نمایند و در زمین حفرہ گرد آن میکنند و برگہای گرد آن فرش میکنند تا کہ شیر آن در ان برگہا جمع شود و چون منجمد گردد برمی دارند و یا بیخ آنرا میسوزانند تا رطوبت آن برآید و در ان اوراق جمع شود و گاہی چنان جمع می کنند کہ سر بیخ آنرا قطع مینمایند و باستدارت حفرہ میکنند پس رطوبت از ان بہ تجویف وسیلان میکنند در صدف کہ زیر این شجری نہند جمع میشود و بعضے مردم استخراج آن چنان می نمایند کہ در بیخ آن کاواکی میسازند و ہرگاہ آن موضع از رطوبت پر شود بصدف گرفتہ برمیدارند و خشک میکنند و یا گرد بیخ آن حفرہ کنند و رطوبتے کہ در حفرۂ آن جمع شود جمع میکنند و یا وقت ابتدای کمال درخت قطع می نمایند پس رطوبت از ان جاری میشود و آنرا گرفتہ خشک میکنند و بہترین این رطوبت کہ آن سقمونیاست آنست کہ در آب بزودی حل شود و رنگ آن براق ازرق مائل بسفیدی باشد گو یا کہ قطع صدف شکستہ است و گویند کہ بہترین آن انطاکی ازرق زود شکن است و چون در آب حل کنند مانند شیر گردد و گویند کہ بہترین آن صاف نرم است و ارباب امتحان را سزاوار است کہ صرف بر اوصاف مذکور اقتصار نکنند زیرا کہ مغشوش نیز چنین میباشد چون بشیر یتوع و دیگر بسازند و از مثل علامات جید آنست کہ وقت چشیدن زبان را از ان خدر شدید عارض نشود و گویند کہ بہترین او آنست کہ صاف سبک متخلخل و در رنگ مثل سیرشم جلد بقر بود و در ان تجاویف باریک مثل ابر مردہ باشد و چون در آب حل کنند سفید یا ازرق گردد و مغشوش چنین نباشد لاسیما سیاہ و یا کہنہ کہ از سالہای مذکورہ تجاوز کردہ باشد و گویند کہ بہترین آن آنست کہ از انطاکیہ یا از شام می آورند و آنچہ از کوہستان نکام و فلسطین و از نواحی موصل و جبال ادومی آید ردیست زیرا کہ شیر یتوعی و مغشوش می باشد و ہمچنین سیاہ پس استعمال او مضر و جائز نیست بہر الکم مور غکرب و منعص و بیج است و کذلک آنچہ از بلاد جرامعہ آید و رنگ آن مائل بسیاہی میباشد و آن مثل بنادق صلب است و جرامعہ طائفہ ایست کہ از عجم بدیار موصل نقل کردہ و در انجا وطن ساختہ اند و بالجملہ آن حاد لذاع بسیار است واجب است کہ اول اصلاح نمایند پس استعمال کنند و طریق اصلاحش اینست کہ در کیسہ کردہ در سیب تازہ خالی کردہ نہادہ بخمیر گرفتہ در خاکستر گرم میسازند چنانچہ رسم است و یا با آب او سحق کنند و با آن تخم کوفس مخلوط سازند

سفید ۱ [?]
سفیدرومی
سفید اسفند
سفید خار سفید مہرہ
سفید مہرہ سقار
سقب سقر
سقراطیون
سقراغانیون
سقرجین
سقرقوبرقی
سقرنیوس
سقرویون
سقرنیوماس
سقرقرع
سقرقطن سقر
سقلیموس
سقلینون
سقمونیا

وحبیش ابن حسن ورازی گفته اند که گاه اصلاح سقمونیا باین طور میکنند که اول در سیب کرده و خمیر گرفته بریان می نمایند و آنرا با انیسون معدود قرص کرده
کرده بروغن بادام چرب میسازند و گویند که گاهی اوراباشل آن مصطکی بسایند پس بهره بسته سیب نهاده مشوی میسازند و گاهی اورا در بهی یا سیب مشوی میکنند بعد
وقت استعمال جدا ساخته و گفته اند که گاهی مشوی میسازند بعد گرفتن آن گلاب با آب بهی سحق می نمایند قرص ساخته در سایه خشک کنند و هنگام حاجت استعمال میسازند و گاهی با آن
بهی خشک سوده مخلوط میکنند و بآب کرفس سرشته قرص میسازند و خشک می نمایند و این قرص تقویت معده و اعانت بر سرعت خروج آن از امعا
میکنند و گاهی تقویت آن با دویه مخرج بلغم مثل زنجبیل و فلفل و تربد میکنند و با آن نمک و انیسون می آمیزند و چون معده ضعیف باشند و احتیاج باستعمال
آن شود چیزیکه مقوی او باشد مثل صبر و مصطکی و عود برای سرد مزاجان و عصاره گل سرخ و بهی برای گرم مزاجان مخلوط سازند و چون بآب کرفس
بسایند چنانکه رسم ست آن قائم مقام مشوی گردد و همچنین اگر با مثل آن انیسون سحق کنند و وقت استعمال بآب کرفس بسرشند و گویند قوت
مشوی آن تا دو سال باقی می ماند و بعد از آن ضعیف میشود پس می باید که آنرا وقت استعمال مشوی کنند الحاصل طبع آن بقول شیخ گرم خشک
در سوم ست و گویند در دوم و گویند گرمی آن بیشتر از خشکی آنست یعنی گرم در سوم و خشک در دوم ست و در آن جلا و تحلیل ست و مفتح و مقوی
فعل مسهل و در اسهال بغایت سریع العمل و مدر فضلات و بقول شیخ آن دشمن ست برای معده و جگر خاصة و آن از انجمله است که قلب را ایذا دهد
و با سماء ضرر کند و صمغ آن گرم خشک در دوم ست و در بیخ آن حدت و حراقت و حرارت شدید ست و از خواص آنست که چون بحب النیل
آمیخته بسایند و در مس گداخته طرح کنند سفید گرداند و طلای آن و بیخ آن جلای برص و بهق و نمش و کلف کند تنها و با سرکه و کذا با ادویه مناسبه تنها
نافع و مقوی فعل آنهاست و خصوص بیخ آن با سرکه جهت برص نافع و چون با عسل و زیت آمیخته بر جراحات ضماد کنند تحلیل او نماید و چون
با سرکه پخته بر جرب متقرح لطوخ سازند ازاله او نماید بتکرار عمل تا چهار پنج مرتبه و چون با سویق جو آمیخته با سرکه سرشته بر مفاصل و وجع ورک ضماد کنند درد
آنرا نافع بود و سویق نصف آن بگیرند و طلای آب افشرده بیخ آن با سرکه انگوری و روغن گل بر سر نافع صداع مزمن ست و کذا سقمونیا
چون با آن هر دو آمیزند و ضرورست که این صداع بارد باشد خواه سردی او بسبب رداءت باشد یا بطول بقای او پیدا شود و آن اسهال صفرا بقوت
کند و جرب فضول ردی و بیخ از اقاصی بدن نماید و بالاجورد جهت امراض سوداوی و با زنجبیل و تربد جهت اخراج مواد بلغمی و بقول شیخ چون بیخ
آن بمقدار درهم یا سه ابولوسات بماء العسل یا آب خالص بخورند اسهال صفرا و بلغم کنند و گاهی برای تلین دو ابولوس و جهت اسهال سه ابولوسات
باد و ابولوس خربق سیاه و یک درم نمک میخورانند و گاهی از آن نمک مسهل میسازند باین طریق که بگیرند سقمونیا سه ابولوسات و بابست چند نمک سحق نموده
بردارند شربتی از آن حسب حاجت و قوت و اما شربت تام سه فلنجار و اوسط دو فلنجار و اقل یک فلنجار و همچنین نمک از بیخ آن میسازند و گاهی بیخ آن
جوش داده آب آن می نوشانند و اما سیب یا بهی که در آن سقمونیا مشوی کرده باشند چون از دو درم تا سه درم او را بخورند اسهال قوی نیک بلا نزاع آرد
و بی غائله است و باصلاح محتاج نیست چون آن بهی را باندک روغن بنفشه سوده استعمال کنند دوای نافع باشد حتی که صاحبان تپ را داز اله جمیع امراض
صفراوی کند و اگر مغز آن سیب یا بهی سه جزو با بنفشه سوده یکجزو سقمونیا مشوی و مصطکی هر واحد نیم جزء سائیده قرص سازند این قرص افضل انواع
اقراص بنفشه در اخراج مواد تپ و انواع صفرا و بلغم شور و مخاطی مخلوط بصفرا و جذب فضول از اعماق بدن است و بجمیع امراض صفراوی و حمره و صداع و مدحار
و هر آنچه سبب او خلط صفراوی یا بلغم شور یا هر دو باشد نفع کند و از این قرص از دانگی تا نیم درم بخورانند و او در حمیات صفراوی اطفال مستعمل ست
و آن اخراج دیدان و حب القرع از شکم کند اگر بمثل آن تربد آمیخته با شیر تازه بر ناهار بخورند و این مجرب ست و باید که در سحق سقمونیا مبالغه نکنند که قوت اسهال
آنرا باطل کند و بمعده تشبث نماید و کذا چون در مقدار آن افزایند که آن بسرعت طرف محدب جگر نفوذ کند و بادرار خارج شود نه باسهال و چون با آن
نشاسته و انیسون و تخم کدو مساوی آمیزند فعل قرص مذکور کند و چون با ماء الجبن بخورند نفع بیرقان نماید و زردی او با سهال و ادرار خارج کند
و بالجمله از خاصیت آنست اسهال مره صفرا و لزوجات و اجتذاب فضول از اقاصی بدن نماید مثل آن چیزی از ادویه در اخراج انواع صفرا نیست

اگر درین امر قائم مقام آن باشد و ضماد آن با زهره گاو و زیت پخته بر حوالی ناف برای آوردن اسهال اطفال و ضعیف الاحشا نافع و اگر آنرا در پشم
پاره آمیخته زن حمول نماید بچه زنده را قتل کند و کذا رطوبت بیخ آن چون با پشم آلوده حمول کند اخراج جنین مقتول و ادرار حیض کند و چون آنرا حامله
بجوید اسقاط حمل نماید و از خواص آنست که اگر آنرا در پوست اسپ بر زن تعلیق نمایند مادام که بران باشد حامله نگردد و اگر با آب سوده بر ذکر طلا کرده
با زن مجامعت کند حامله نشود و چون سوده با پیست جو آمیخته بطبیر که بسر شده بر ورک ضماد کنند وجع ورا ساکن کند و چون بیخ آن با سرکه پخته باریک
بسایند و با آرد جو آمیخته ضماد کنند وجع ورک و عرق النسا را نفع دهد و شرب و طلای آن جهت گزیدن عقرب نافع و آن بمعده و جگر و دل بسیار مضرست
و حرارت غریزی و قوتها را ضعیف کند و امعا و احشا را ایذا دهد و مورث غم و کرب و غشی و تهوع و عرق سرد گردد و اشتهای طعام ببرد و تشنگی آرد
لاسیما اکثار آن و اصلاح آن تشویه با جمیع یا تخم کرفس و انیسون ست و یا با نشاسته و کتیرا و گل سرخ و انیسون و مصطگی و دوقو و تخم کرفس بروغن گل چرب
کرده آمیزند و در حدوث تشنگی و سقوط اشتها سکنجبین سفرجلی مصلح آنست و گویند مصلح آن کندر رفکرد و انیسون و گل سرخ و بهی با آب کرفس سرشته
است و گویند که چون با ایارج فیقرا بخورند محتاج بمصلح دیگر نباشد و این اولاست و ابن تلمید سنا مکی و انیسون را بهترین مصلحات آن دانسته و بعضی گفته که
سائیدن آن با گل بنفشه نیز اصلاح آنست و گفته اند که سائیدن با مغز بادام مقشر کاسر حدت آنست و بقول کازرونی اگر بهی یا سیب را که دران سقمونیا
مشوی کرده بر آورده باشند تناول نمایند اسهال بلا غائله آورد چنانچه تجربه کرده شده و اما شربت آن باختلاف بلدان و امزجه اختلاف است ساکنان
بلاد گرم و امزجه حاره متحمل آن نیستند مگر قلیلی از ان بخلاف سکان بلدان سرد و امزجه بارده که ایشان احتمال اکثار آن دارند و سزاوار است که آنرا
بگرم مزاج و صاحب تپ محرقه و طفل و ضعیف احشا و معده و قلب و خفقان و غشی نخورانند و در تابستان بسیار گرم و در زمستان شدید البرودت استعمال
نکنند مگر دران هنگام تپ حاد پیدا کند و اگر انجا حاجت افتد با ادویه دیگر استعمال نمایند و واجب است که از مصلح ربع یا ثلث آن بگیرند و این در ایارج است
نه غیر او و شربت آن در اکثر از یکدانگ تا ربع مثقال ست و گویند تا نیم درم و کهنه آن اسهال نکند بلکه ادرار نماید و درین صورت با صبر یا ترمس یا غیر او
از ادویه مسهله بخورانند و بقول حبیش مقدار شربت از سقمونیا اصلاح کرده شده از دانگی تا دو دانگ و گویند از قیراط تا دو دانگ و با ادویه از قیراط تا یکدانگ
و گفته اند که اکثر شربت آن یازده قیراط است و اقل آن از دانگی تا ربع مثقال و کازرونی گفته بدانکه سقمونیا متغیر نمیشود و حدت آن منکسر نمی گردد و اگرچه
زمانه بران طول کند مگر بعدی یا چهل سال الا آنکه اصلاح آن کرده باشند که چون اصلاح آن کنند و مکث آن طول نماید قوت آن شکسته شود و لهذا باید که اصلاح
وقت اسهال آن نمایند و مقدار خوردن آن واجب ست از شش شعیره تا بست شعیره است و چون از نیم درم تجاوز کند اولا امساک طبع نماید
بعده کرب و غشی و عرق بارد آرد پس اسهال مفرط حتی که هلاک کند و علاج آن بقی و خوردن دوغ و پست سیب و پست کنار و انار دانه و آب بهی و آب
ریباس و آب سماق و ریختن آب سرد بران و نشستن اندران نماید و بدل آن ثلث وزن آن تخم بید انجیر و کذا ماهودانه است و گویند که بدل آن
در اسهال صفرا نیست و گویند که بدل آن یکنیم وزن آن صبر زرد و نیم وزن آن هلیله زرد و گویند لاغیه است سقن بفتح اول و کسر قاف اسم یونانی
دبس و جنع ست و آن در فارسی باسم سیلان معروف و آن شیره رطب ست یعنی دوشاب خرما سقنقور بفتح اول و ثانی و سکون نون
و ضم قاف ثانی و اسقنقور باضافه الف اسم عربی ست و سقنقس نیز گویند و بهندی سهمور و بن روهو نیز نامند بقول شیخ الرئیس آن ورل
مائی ست که از نیل مصر صید مینمایند و گویند که از نسل نهنگ ست بر لب دریا بیضه مینهد و بچه می آورد و پس انچه از بچه آن در آب میرود نهنگ میشود
و انچه بیرون آب در خشکی نشو و نما میابد سقنقور میگردد و بقول خضر بن علی حیوانی ست بسیار شبیه بورل و در ریگ اطراف نیل مصر یافته می شود
و در ریگ راهی شگافد و داخل آب نیل میگردد و لهذا گویند که آن ورل مائی ست و گویند تحقیق آنست که آن غیر ورل ست و ورل مائی را بهندی
پانی کی گوه نامند و فرق میان آن و میان ورل آنست که ورل در بیابانها میباشد و سقنقور در ریگ کنارهای نیل و پوست ورل سخت تر و درشت تر
از پوست سقنقور بود و غذای ورل اشیای صحرائی ست و سقنقور هم حیوانات بری مانند عضایه و هم ماهی دریا میخورد و سر سقنقور باریک کشیده و رنگ آن

سقن
سقنقور

ابلق از سبزی و زردی و سیاهی و سفیدی و سرورل بهن و رنگ آن ابلق از غبرت و سرخی باالجمله سقنقور را در مصر و غیره از بلاد هند و سند و حبش و
بحر قلزم صید میکنند و انواع آن هندی و مصری و قلزمی و حبشی ست اما آنچه در بلاد هند و مشرق یافته میشود طول آن سوای دم بمقدار دو ذراع و عرض
آن تا نیم ذراع میرسد و زرد یا خاکستری رنگ در شکل ماهی میباشد و مستعمل از ان لحم قریب بیخ دم آنست که آن زمانی دراز باقی میماند و بغیر نمک نیز متغیر
نمیشود و آنچه در شطوط نیل یافته میشود رنگ آن ممتزج به زردی و سیاهی و سر آن باریک و جلد آن بسیار نرم میباشد و گویند که سقنقور باین صفت جز بدیار
مصر و اطراف آن در بلاد دیگر یافته نمی شود و آنکه از دیار دیگر خشک می آورند مصنوع بود از حیوانی که همشکل آن در بلاد شرقیه دستیاب میشود و صاحب
جامع گفته سقنقور بصفت مسطور در عصر ما در دیار مصر یافته نمیشود مگر در بلاد فیوم و از انجا بقاهره می برند و گویند صحیح آنست سقنقوریکه صفت آن
قدما ذکر کرده اند درین بلاد ما یافته نمیشود و گویند که اکثر در ایام زمستان وقت شدت سردی بسبب گریختن آن از آب و آمدن آن بخشکی و ضعف حرکت
آن از سردی شکار آن میکنند و آن دشمن بزرگ انسان ست و از عجیب امر آن اینست که چون انسان را بگزد و انسان بزودی در آب در آید و غسل
کند سقنقور بمیرد و اگر سقنقور بسوی آب سبقت کند و در وی افتد انسان هلاک شود و باید که انسان اگر آب نیابد بول کند و بر بدن خود بمالد که درین نیز
هلاکت سقنقور ست و همچنین سقنقور وقت نیافتن آب این فعل میکند در بول خود میغلطد و انسان می میرد و برین قول جم غفیر از ثقات متفق اند و ایضا
میان آن و میان مار عداوت بسیار ست یکی از ان دیگری را نمی گذارد و گویند که ماده آن زاد و فرخ میباشد و نر آن زاد و ذکر و در کمرگاه آن دو خصیه مانند خصیه
خروس و ماده آن زیاده از بست عدد بیضه مینهد و آنرا در ریگ دفن میکند و بگرمی ریگ از تابش آفتاب تکمیل تام می یابد و بچه پیدا میگردد و باید که بقول
تمیمی در ایام ربیع بنا بر جودت آن شکار کرده شود که آن دران هنگام برای سفاد یعنی جماع از مخرج بیرون می آید پس واجب ست که قبل از جماع صید
نمایند و هنگام صید بدون تاخیر ذبح کنند و شکم آن در طول شگافته از آلایش سوای پیه گرده و خصیه پاک نمایند و نمک دران پر کرده بدوزند و سر و
دست و پای آن دور کنند و دم آن سوای قریب بیخ قطع او نمایند و به سایه در جای معتدل الهوا و از گون آویزند تا آنکه خوب خشک شود و از فساد
ایمن گردد بعد ازان در ظرفی بدارند و از هوای مخالف و خوردن موش محفوظ دارند بهر آنکه موش بران عاشق ست از حتم آن آنچه می یابد می خورد
و مختار و مستعمل از ان تر آنست که آن افضل و ابلغ در منافع منسوب بسوی آن از امر باه بقیاس و تجربه است و مختار از اعضای آن آنچه متصل دم
و حوالی ناف آن باشد و کذا گرده و پیه و گوشت کتف آن و اما نمک که در شکم آن پر کرده باشند او بهتر از اعضای آنست و نمک محاذی ناف سیاه
مائل بسرخی ملصق الاجزا افضل از نمک سفید غیر محاذی اوست و بالجمله حرارت آن تا درجه سوم ست و خشکی آن تا دوم و گویند خشک در اول ست و کهنه
آن خشک زیاده است تا دوم و بقول صاحب منهج گرم در دوم و خشک در اول و گویند تازه آن گرم در دوم و تر در اول و گویند گرم و تر در آخر اول و گویند
در اول دوم ست مادام که تازه باشد و در نمک سود رطوبت نیست و لاسیما در کهنه او که آن برای محرور صالح نیست و موافق مبرود ست و تمیمی گوید که
گوشت این حیوان مادام که تازه است طبع آن حار رطب ست و حرارت و رطوبت آن در درجه دوم و اما نمک سود خشک کرده آن اشد حرارت
و اقل رطوبت ست و خصوصا آنچه بران بعد تعلیق آن مدت دراز بگذرد و لهذا استعمال آن موافق صاحبان امزجه حاره یا لبته نیست چنانکه موافق صاحبان
امزجه بارده رطبه است بلکه گاه ضرر میکند صاحبان امزجه حاره را و آن در اخلاط معاجین کبار در امر باه برای ملوک و امرا داخل کرده میشود و از خواص
آنست که گوشت آن ازاله عداوت و خصومت از متخاصمین میکند و میان هر دو محبت و رافت ظاهر میشود و خوردن گوشت آن تسخین بدن و نفع
بفالج و لقوه و رعشه و خدر و کزاز و نقرس و اوجاع مفاصل و صاحبان علل اعصاب بارد کند و تقویت معده و طرد ریاح و تلیین طبع و تفتیح سدد
جگر نماید خصوصا کهنه آن و چون ازان ده درم با روغن گاو و بست درم نیمگرم بخورند سلس البول را حبس کند و درد گرده را نفع دهد و تسخین او نماید و چون
از لحم سر و حوالی آن یک مثقال بخورند رحم منقلب را که بسبب غلظ فضول باشد نفع دهد و تنقیه او از ان فضول نماید و لحم و شحم و نمک آن همه باه را بر انگیزد
و در انعاظ و منی افزاید و اطبا در امر باه چندان مبالغه آن کرده اند که ساکن نشود الا وقتیکه آب مطبوخ کاهو و عدس با ترشی بنوشند و چون نمک و پیه گرده

آن دو درم با شراب ابیض بخورند هیجان باه کند و در منی و انعاظ بیفزاید و واجب ست برای محرور که مثل آن تخم کاهو مخلوط سازد یا با شیرهٔ
تخم او بخورد تا از امساک و افراط او ایذا نیابد و اگر لحم مسلّل دم و ناف و بیه گرده آن بقدر یک دانگ تا دو مثقال بخورند تهییج باه بقوت نماید و کهنه
آن برای کسی که در امر باه ضعیف و قاصر باشد نیکوست و کذا گوشت حوالی گردهٔ آن یک درم با شراب و اولی در استعمال آن اینست که گوشت
نمکسود آن از یک مثقال تا سه مثقال بحسب مزاج باریک بسایند و بر شراب کهنه خوشبو یا آب شهد غیر مطبوخ یا نقوع مویز یا بر زردی بیضهٔ
نیم برشت تنها یا با مثل او تخم جرجیر سوده آمیخته پاشند و بخورند و همچنین نمک آن را خصوص نمک بیه و ناف آن با دارچینی سوده بر زردی تخم
مرغ پاشیده جهت تقویت باه عظیم الفعل و زیاده از گوشت و بیه آنست و سقنقور هندی و مشرقی در نفع بمصری نمیرسد مگر آنکه در مقدار
شربت آن افزایند و چون استکثار از ان کرده شود ادرار منی کند و شارب آن را بسیار ضعیف گرداند و گویند در آخر امر و شربت از لحم آن از
یک مثقال تا سه مثقال بحسب مزاج و سن و بلد و فصل و گویند از یک درم تا یک مثقال و آن بسبب افراط باه مضرت کند و مصلح آن خوردن
عدس ست و خاصة در سرکه پخته و گاه ضرر بسر کند و مصلح آن عسل ست و بدل آن تخم هلیون و حلتیت و گویند بوزن آن خصیة الثعلب
و سمک صیدا ست و در معاجین کبار بوزن آن قضیب گاو جوان سوده و نصف وزن آن تخم گزر و خصیة الثعلب مع خردل و مفرد آن
قوی تر از مرکب آنست و بقول مهراریس طلای خون آن با هلیله و آمله رنگ بهق و برص را متغیر میسازد و **سقنقس** اسم سقنقور است
سقولوقندریا بفتح اول و ضم ثانی و سکون واو و ضم لام و سکون واو ثانی و فتح قاف ثانی و سکون نون و فتح دال و سکون رای مهمله و فتح
یای تحتانی و الف اسم یونانی حیوانی ست مانند عنکبوت با پاهای بسیار و بری و بحری میباشد متاخرین آن را ابو سبع و سبعین و متقدمین اربع و اربعین
گویند و آن طولانی ست با پایهای بسیار از قریب سر آن تا دم در دو صف و اکثر سفید رنگ خاکستری و آن گرم حاد و از سموم قتاله است و آن را
در طب منفعتی نیست الا دیسقوریدوس ذکر کرده که بحری آن را چون بزیت پخته بمالند حلق شعر نماید لیکن آن مورث حکه است در موضعی که ببدن
انسان برسد و آن از ذوات سموم مورث امراض صعب ست و تریاق آن شرب اسقولوقندریون ست **سقوردون** اسم جمیز است
سقوردیون در اسقوردیون گذشت **سقوطون** اسم حی العالم ست **سقولوقندریون** در اسقولوقندریون مذکور شد **سقولیجان**
اسم خراطین ست **سقولومس** اسم حرشف ست **سقونیا** اسم صابون ست **سقونیون** اسم شوکران ست **سقیط** بفتح اول و کسر قاف
و سکون یای تحتانی و طای مهمله اسم برف ست **فصل سین مهمله با کاف** **سک** بضم اول و تشدید ثانی و آن اصلی و غیر اصلی میباشد
اصلی آن مرتب از آب آمله تازه تر ست و آن را سک صینی نیز گویند و در بلادیکه آمله تازه بهم نمیرسد از بلیج که خرمای نارس ست میسازند باین طریق
که آمله تر یا بلیج تر سبز را کوفته آب آن افشرده در ظرفی بر آتش گذارند تا آنکه غلیظ گردد پس بردارند و غیر اصلی آن مرکب از مازو و عصارهٔ بلیج است
بطریق عمل رامک سازند و این نوع از رامک ست بالجمله سک اصلی سرد و خشک در دوم ست و گویند سرد در اول و خشک در دوم و آن قابض ملطف
مقوی احشا و منقی آنست و قاطع نفث الدم و نزف الدم و حابس قی و اسهال حادث از رطوبات و ضعف معده و امعاء و حابس سلس اطفال
و مقوی قوت ماسکهٔ اعضای باطنی و قاطع عرق شربا و طلاء شربت آن تا دو مثقال بدل آن رامک ست **سک المسک** و این سک الطیب
نیز گویند و این چهار نوع ست سک المسک و سک الجلو و سک الماء و سک الاکراس پس اگر در سک اصلی یا غیر اصلی وقت فرود آوردن آن از آتش
قدری مشک سوده آمیزند بعده از آتش بردارند سک المسک گویند و اگر آن را در نافهٔ مشک گذارند سک الجلو نامند و چون نافه را در آب خیسانند
سک را با آن آب بسرشند سک الماء گویند و چون نافه را کوبیده با آن بیامیزند سک الاکراس خوانند بالجمله سک المطیب بقول جالینوس گرم
در اول ست و بقول بوعلی سینا گرم خشک در دوم و گویند سک المسک مرکب القوی ست در ان قبض و حرارت مکتسبه از مشک ست و در ان
تفتیح و تحلیل ست و بوئیدن آن مقوی دماغ و محدث صداع در محرور و مالش آن قاطع بدبوی عرق و بوی نوره است از بدن و آن برای

سقنقس
سقولوقندریا
سقوردون
سقوردیون
سقوطون
سقولوقندریون
سقولیجان
سقولومس
سقونیا
سقونیون
سقیط
سک
سک المسک

اوجاع عصب و مفاصل نیکوست و شرب و ضماد آن مقوی معده و جگر بارد ست و آن تقویت قلب و نفع بوجع الفواد و تفتیح سدد و دفع ریاح و منع قے
بلغمی یا حادث از رطوبت بسیار در معده نماید و شرب و ضماد سک المسک جهت اسهال متولد از ضعف معده و امعاء و جگر چون ضعف آنها از برودت و رطوبت
یا از ضعف ماسکه باشد نفع دهد و لاسیما برای صبیان و گویند که سک الطیب معین و مقوی باه است و این بسبب تقویت قلب و جگر و معده باشد و قبض شکم و نفع
به ترف الدم کند و این فعل کیفیت یابس مجفف ست شربت آن در اسهال تا دو مثقال و گویند نیم درم و برین زیاده نکنند که ضرر به ریه نماید و مصلح آن بهر
صداع حار مزاج کافور یا صندل ست و بدل آن آمله باندک سنبل الطیب و گویند بدل آن بوزن آن بهمن سرخ و نصف وزن آن جوارش جالینوس ست
و بعضے گویند که سک المسک قسمے از طیوب ست که از مشک و رامک میسازند و آنرا بیونانی اوفطرلیقون گویند و گاهی از مازو و بسباسه و صندل سفید و سنبل الطیب
و عسل میسازند و گاهی رامک را در پوست نافه مشک پر میکنند و آنرا سک البحلوبا مینامند و این ضعیف ترست و اسحق گوید که سک المسک آنست که بگیرند رامک و
باریک سائیده در غربال موئین بیبیزند و چوب با آب بسرشند و ظرف آنرا به روغن خیری مالند و درین ظرف یک شب بگذارند بعد از آن بگیرند مشک خالص سائیده
با رامک معجون آمیخته خوب سحق نمایند و اقراص بمقدار فلکه دوک ساخته بر غربال موئین دو یا سه روز بدارند تا محکم گردد و پس در رشته کشند و میان هر قرص
اندک فاصله دارند تا بکدیگر باهم نچسپد و بیاویزند تا آنکه بران یکسال کامل بگذرد و چون کهنه شود بوی آن خوش گردد و فعل آن قوی شود و این افضل انواع
سک ست که استعمال آن واجب بود و خضر بن علی گفته که قسمے از سک المسک از جمله طیوب ست و آن مقوی احشاء و محلل و مفتح و مبهی و مفرح و نافع درد فواد و مفاصل
و اسهال کثرت حیض ست و ترکیب آن اینست که آب بلح تازه یعنی غوره خرما دو نیم رطل با مازوی سبز سائیده سه ربع رطل بجوشانند تا قریب بانعقاد رسد از آتش
برگرفته سنبل الطیب لسان العصافیر بسباسه برگ جوزبوا قرنفل قاقله صغار و کبار عود هندی هر یک هفت و نیم اوقیه صندل زرد ثمن رطل زعفران یک درم
یا و بالا صمغ عربی ربع رطل باریک سائیده بدان بسرشند و اقراص سازند پس استعمال نمایند **سگ** بفتح اول و سکون کاف فارسی اسم فارسی ست و بعربی
کلب و قطب و ببربانی قطبا و قطبی و قطبانا و بترکی آیت و بهندی کته و ماده آنرا بفارسی سگ ماده و بهندی کتی و کتیه گویند و آن حیوانی ست معروف درنده شدید
الریاضت و باوفا و شعور و در همه بلاد بهم میرسد و تمام شب بیدار میباشد برای پاسبانی و در روز میخوابد و اقسام آن بسیار ست چنانچه دیسقوریدوس در مقاله
ثانیه گفته که آن اهلی و بری و مائی میباشد و اهلی آن بزرگ و متوسط و کوچک و همه آن دو نوع یکی صیدی یعنی شکاری و شکاری بزرگ را سلوقی و تازی گویند
و سلوق اسم بلد یمن ست و آن قابل تعلیم صید ست و شکار میکند و دوم غیر صیدی که آنرا اکلبا و بهندی لینڈی نامند و آن اسم عام سگی ست که قابل صید
نباشد و شکار نکند و این اکثر محافظت خانه و باغ مینماید و بزرگ این نوع اهل بوادی و قریات نگاه میدارند برای حفظ زراعت و خانه و متوسط آن در همه
جا بسیار میباشد و کوچک آن خوش شکل تر اکثر کلان پشم و در ملک فرنگ بهتر میشود و اهل فرنگ آنرا دوست میدارند و کوچک و بزرگ میباشد و هر دو
قسم آن دلیر و بسیار با شعور و اشاره فهم و باوفا و سگ صحرائی نیز میباشد و در صحرا شکار کرده میخورد و از آدم میگریزد و مؤلف معاینه آن نموده و نزد اطبا
کلب بری شغال ست و بعربی ابن آوی نامند و آن در شغال مسطور شد و کلب مائی حیوانی ست آبی و آن دو نوع میباشد بحری و نهری و هر دو نوع بعد
ازین جدا مسطور گردد و بالجمله از مطلق سگ مراد سگ اهلی ست و مزاج همه اقسام گرم و خشک در دوم و صحرائی در مزاج خشک تر از اهلی و گویند بچه بیست روزه
آن سگ گرم و تر طلای بول سگ بر ثالیل اسقاط آن در ساعت نماید و طلای پیه سگ مرده بر خنازیر گلو تحلیل و ازاله آن کند و چون دست سگ را بسوزنند
تا آنکه خاکستر گردد پس سائیده بر قروح رطبه جذامی و آنکه در انگشت دست و پای باشد و جمیع قروح که از آن خون و آب سیلان کند پاشند نفع بین نماید و گویند
ضماد خاکستر آن نیز جهت زخمهای کهنه و شقاق و بواسیر و حکه نافع و چون بچه چشم ناگشوده آنرا بسرگین گاو بسوزانند و بر ناصور پاشند خشک گرداند و طلای
سرگین آن محلل اورام صلبه و ذرور خشک آن جهت زخمهای کهنه نافع و مرهم زبان سگ و روغن آن در اندمال قروح معمول و خوردن گوشت سگ در آب
بادویه خوشبو پخته در رفع جذام مجرب دانسته اند و گویند مالیدن شیر آن بر زهار اطفال و خصیان مانع روئیدن موی ست و اصلے ندارد و آشامیدن پخته آن
بادویه خوشبو جهت جنون و مالیخولیا قوی الاثر و قطور شیر که از اول مرتبه آن باشد رافع بیاض چشم و اکتحال زهره سگ بعسل آمیخته ابتدای نزول آب در چشم

نفع کند و طلای زهرهٔ آن مانع روئیدن موی زائد در پلک ست و چکانیدن پیه آن در گوش نافع صمم و چون سگ را استخوان فقط بخورانند سرگین آن درین
هنگام سفید و بی بو و خشک باشد پس آنرا گرفته خشک نمایند و نگاه دارند و وقت حاجت باریک سوده ادویهٔ مناسبه آمیخته به غرغره و نفوخ و ضماد استعمال
نمودن جهت خناق و ذبحه و اورام حلق از انفع اشیا و مجرب ست و چون از بچه سگ پستان مرضعه که دران شیر منعقد شده باشد بمکانند رفع انعقاد آن گردد
و گوشت سگ ردی الغذا است و چون سرگین آن در تابستان بگیرند و در سایه خشک کنند و با شراب و یا آب بیاشامند قبض شکم بقوت نماید و اگر سرگین
سگ استخوان خورانیده بالطریق مذکور گرفته با شیر یکه دران سنگریزه گرم یا آهن تفته خاموش کرده باشند بنوشانند جهت اسهال دموی نفع عظیم کند و درین
باب مثل آن چیزی نیست و گویند آشامیدن خون خشک کردهٔ آن بقدر پنج درم نیز جهت اسهال دموی نافع و چون بچه سگ که چشم نگشوده آنرا بتمامه در آب بپزند
بحدیکه با آب یکسان گردد و بود ده مثقال گندم دران آب بجوشانند تا همه آنرا جذب کند و آن گندم را بمرغ یکساله که در تاریکی بند کرده باشند بخورانند و بعد اتمام
آن مرغ را کباب کرده زن عاقر بخورد که غذای دیگر بران مخلوط نباشد حامله گردد خصوص سه مرغ پرورده را در سه روز بخورد و در فربه کردن بدن نیز مجرب
نوشته و آشامیدن و حمول پنیر مایهٔ آن مخرج جنین مرده است و آشامیدن بول آن مانع حمل و قطور شیر آن که در اول مرتبه زائیده باشد در احلیل رافع
حرقت البول و بدستور آشامیدن پنیر مایهٔ آن ربع درم و خورانیدن کباب جگر سگ و ضماد خاکستر آن با سرکه و آشامیدن خون آن جهت رفع سمیت گزیدن سگ
دیوانه مؤثر و باقی علاج سگ گزیده در کتاب اکسیر اعظم بتفصیل نوشته ایم و از خواص سگ ست که چون آنرا آرد سرشته که دران دارچینی سوده آمیخته باشد بخورانند
رقص و طرب کند و چون زبان سگ قطع کرده انسان با خود دارد بران سگان آواز نکنند و چون دندان ناب آن بر کسی که در خواب کلام کند تعلیق نمایند ازاله
آن کند و رافع یرقان و اگر تعلیق انیاب آن بر طفل نمایند دندان او بآسانی برآید بی درد و الم و چون موی سگ سیاه بر مصروع تعلیق نمایند مادام که بران باشد
صرع نکند و چون انسانی ذکر سگ خشک کرده بران خود تعلیق نماید بکثرت جماع نماید و اگر ناب سگ دیوانه در پوست همان سگ بسته بر ساعد انسانی تعلیق نمایند
آنرا سگ نگزد مادام که تعلیق آن باشد و ناب بفارسی دندان نیش را نامند و چون ناب آنرا با ناب گربه که بموی انسان بخور نموده باشند در سر خانه که دفن نمایند باعث حدوث
فتنه دران خانه است و چون زبان سگ سیاه را در موزه دارند از جمیع گزندگان ایمن گردند **سگ آبی** بعربی کلب الماء و قضاعه گویند و آن حیوانی ست آبی
و دو نوع میباشد بحری و نهری و بحری آن بجثه سگ اهلی و از ان بزرگتر نیز و دستها و پایهای آن کوتاه و نیز دم و در بحیره دربند کثیر الوجود و آنرا صید میکنند و پوست آنرا
کنده دران نفط پر کرده ببلاد می برند گرم و خشک در سوم و در خواص مانند سگ اهلی و زهرهٔ آن سم قاتل ست در ساعت و علاج پذیر نیست و اکتحال آن رافع بیاض
چشم و دبه تازهٔ آن جهت نقرس بی عدیل و سگ نهری بجثه گربه و از ان بزرگتر و بسیار مشابه بدان و دستها و پایهای آن بزرگتر از ان و دم آن دراز مانند دم گربه و آن
بهندی اودبلاو نامند و آن در بعض نهرهای ملک هند نیز دیده شده و پشم آن نرم و دراز میباشد و پوست آنرا ببلاد بارده برای پوستین میبرند و آنرا قندس و بعضی خزمیان
نامند و گویند خزمیان حیوانی ست که از ان جندبیدستر حاصل میگردد و صاحب تحفه نوشته که در تنکابن سگ نهری را شنگ نامند و جندبیدستر از ان حاصل میشود و طبع و افعال
و خواص آن مانند سگ اهلی ست و اکتحال و ضماد دماغ آن جهت رفع تاریکی چشم بی عدیل و گیلانی نوشته گویند که در سگ ساکن در آبهای شیرین رطوبت لزجه است که پوست
طبع آنرا ضعیف کند و چون از جلد سگ آبی جوراب سازند منع از نقرس کند و آن جهت پیران و در دیگر نیکوست و گوشت آن خشک نمکسود نافع ریاح کمر و زانو و گوشت آن
لیکن جلد آن زهومت اندک دارد و چون انیاب آن بر طفل تعلیق نمایند جهت یرقان نفع کند و مؤلف مالش پیه آن جهت مفاصل و گرفتگی اعضا مجرب یافته **سکاهن**
بکسر اول سرکه قند است که کفشگران با آهن بیامیزند برای سیاه کردن چرم **سکاکاهی** بکسر سین مهمله و تشدید کاف و الف و فتح کاف ثانی و الف و کسر های
تحتانی معنی این لفظ آنکه بار پیش ست چه لفظ پش اسم کاکل آدمی ست و موی گردن و بال اسپ ست چونکه ازین دوا موها رامی شوند و صاف میکنند لهذا باین
اسم مسمی گشته و یا اینکه شستن موها از و موجب درازی و صفائی ست باین سبب منسوب بآن نموده اند زیرا که شکها اسم فعل فیره یعنی پش تافته و کاهی نام بار
درخت ست دوای هندیست و آن پهلی میباشد و اندرون تخم مثل کونچ لیکن تخم کونچ در مزه تلخ نیست و این تلخ میباشد برای درازی مو در سر بکاری برند
سکال بقول ابن الدوله فنجنوش ست **سگ انگور** اسم عنب الثعلب ست **سکبلج** بکسر سین و سکون کاف معرب سرکه با فارسی ست و آن اسم

سگ آبی
سکاهن
سکاکاهی
سکال
سگ انگور
سکبلج

طعامی ست مرکب از سرکه و رایج اسم رنگ ست یعنی معنی آن طعام رنگین بسرکه است و آنرا سکبا بحذف جیم نیز گویند و آن ثریدیست که با فواکه خشک و لحم و سرکه
می پزند و گویند آن غذائی ست که در آن گوشت و سرکه با ابازیر گرم و بقول مناسبه هر مزاج بود و بهترین او آنست که معتدل مزاج باشد و آن سرد ست و
گویند معتدل در سردی و گرمی و هر قدر که سرکه زیاده باشد گرمی گوشت کم گردد و گوشت از آن سردی و خشکی کسب نماید و بالجمله آن ملطف مفتح قلیل الغذا سریع
الهضم صالح در فصول و بلدان گرم و صاحبان بسیار گوشت و خون و جگر صفراوی و دموی و یرقان و سدد ست و مقوی اشتها و قامع صفرا و مسکن
غلیان خون ست و الامحدث درد مفاصل و اعصاب و مضر صاحبان سودا و خشونت حنجره و سینه و سرفه و سحج و قولنج و اسهال و ضعف معده و قرحه باطن و سوای
قرحه امعا ست و جهت ضعف رحم و مثانه و تقطیر البول و حرقت البول و قرحه گرده و مثانه و درد کمر کهنه و وجع ورک و برای شارب مسهل و کسی که مرض بارد در اعصاب
او باشد و در نحافت و هزال صالح نیست و گاه برای صاحبان مزاج بلغمی بسبب تقطیع بلغم و اصلاح او نفع کند و گاهی جهت مراعات اعصاب اصلاح آن بعسل و قند
و مغز بادام و فالوده رقیق مرتب از نشاسته و روغن بادام کرده میشود و صنعت آن اینست که گوشت را قطع متوسط کنند و اگر مرغ باشد از بندها جدا سازند
و در آب جوش دهند تا نیم پخته گردد و بعد جوش زمانی برآرند بعده با پیاز و گندنا و گزر بجوشانند پس از آن آب بجا آورده به آب سرد بشویند و با سرکه و مصالح گرم
و بقول بقدر حاجت خوب جوش دهند بعد از آن گوشت یا مرغ و مصالح را در دیگ با آتش ملایم بپزند و با شکر یا عسل یا هر دو شیرین کنند و در آخر زعفران رنگین
سازند و بکار برند سکبینج بفتح یا کسر اول و سکون ثانی و کسر بای موحده و سکون یای تحتانی و فتح نون و سکون جیم معرب سکبینه فارسی ست و گویند که اسم یونانی

سکبینج

است و ایضاً آنرا بیونانی سراغافیون و ساغینین گویند و معنی او مخرج ریاح ست و بسریانی اغاغینون نامند و معنی آن خالق جمع ست و برومی اقطریون خوانند
و معنی این هاضم ست و بفارسی سکبینه و در انگریزی سگپینم و بهندی کندل گنا گوینده و آن صمغ شجریست که آنرا منفعت نیست و گویند که آن نوعی از بیروزه است
که بمرور ایام بدان مستحیل میگردد و آن شجر شبیه بشجر قناست در نهاوند و در بلاد دیگر آنرا ماه گویند و قریب باصفهان ست میروید و گل آن اکلیلی ست و صمغ از ساق آن
سیلان میکند و منجمد میگردد و بهترین آن صافی لطیف ترزرد داخل آن مائل بسرخی و خارج آن مائل بسفیدی تیز بو چرب باشد که تلخ مزه است و در آب بزودی حل
شود و بقول بعضی از بیرون سرخ یا زرد و اندرون سفید با رطوبت ظاهر که گاهی با بیروزه مغشوش میسازند لیکن در بوی بوی سکبینج نمی باشد و بسرعت منحل نمیشود
و بوی سکبینج میان حلتیت و بیروزه و مزه آن تیز میباشد و گفته که آن چهار قسم ست و بهترین آن اینست که با وجود اوصاف مذکوره بوی آن قریب بانجدان
منتن بشم باشد و افضل آن اصفهانی ست و گویند که آن دو نوع ست سرخ و سفید و سفید آن خفیف مغری ست قسمی از آن اصفهانی ست و قسمی
خراسانی و خراسانی بهتر از اصفهانی ست و قوت آن تا بست سال باقی میماند بقول شیخ گرم در سوم و خشک در دوم و گویند گرم و خشک در سوم و محلل و ملطف
مواد بلغمی از داخل و خارج و مخرج ریاح غلیظ و مسخن جالی و با قوت تریاقیه است و چون بسرکه حل کرده طلا نمایند کلف و نمش و سلع را سود دهد و ضماد آن پیکان و خار را کشد
و تحلیل خنازیر و سقد کند و بقول شیخ نافع فالج و هتک عضل و اوتار آن و گویند شرب آن فالج را که در آن حس و حرکت باطل شود و آنکه در آن گردن بسوی پشت
مائل گردد نافع بود و آن امراض عصبی را بسیار مفید بود و مالش و طلوخ آن برای سردی اعصاب نیکوست و شرب آن اوجاع مفاصل بارد و ردی و کزاز و استرخا را
نفع دهد و شرب و طلای آن صداع بارد و ریحی را مفید و سعوط آن صرع بلغمی را نافع و اکتحال آن جهت غشاوه و ظلمت بصر که از ماده غلیظ باشد سود مند ست و اکتحال
و طلای آن غلاظ پلک را نافع و چشم را از آثار عارضه باند مال قروح و غیره پاک کند و آن از افضل ادویه برای نزول الماء در چشم باشد بسبب تلطیف و تحلیل و جلای
آنست و اگر به سرکه سوده بر ورم پلک که معروف بشعیره است نهند تحلیل او دهد و اکتحال آن جلای بیاض چشم و تلطیف و ترقیق او نماید و شرب آن جهت
درد سینه و پهلو و سرفه کهنه بسبب تلطیف آن و اخراج مواد او نافع و تنقیه سینه و ریه و بجهت تقطیع فضول غلیظ از این هر دو و جلای ریم بقوت نماید و شرب آن به آب
سداب افشرده تا سه ربع درهم سوء تنفس را نفع دهد و شرب و احتقان آن تحلیل ریاح از معده و امعا و دفع سردی آنها کند و شرب آن نشف بله معده نماید و تحلیل
اورام صلبه طحال و غیره آن کند و تنقیه ماده استسقا و اسهال ماء اصفر نماید و برودت جگر دفع سازد و حقنه و شرب آن قولنج ریحی و بلغمی را و شرب آن مغص را نافع
است و اخراج اخلاط ثلثه از شکم نماید و شرب آن اصلاح ادویه مسهله و دفع غائله آنها و اخراج ریاح غلیظ از اعضای جوف شکم و تحلیل ماده غلیظ او و تلطیف او

وقتل دیدان وحب القرع کند و آن در باه افزاید خصوصاً اصفهانی و ادرار بول و حیض بقوت نماید و سنگ گرده و مثانه را بشکند و اخراج او نماید و ادجاع رحم را نفع کند و تحلیل ریاح و دفع برودت از وی نماید و چون بشراب عسل بخورند ادرار حیض و قتل جنین کند و کذا چون زن حمول آن نماید و چون بوی آن با سرکه ببویند اختناق رحم را نفع دهد و شرب و طلای آن بواسیر و ریاح آنرا تنها و با دویه نفع دهد و درد اضلاع پشت را مفید بود و شرب و احتقان آن اسهال ماده درگ و عرق النساء و نقرس بار و کند و اسهال بلغم لزج و اخراج او از عمق بدن مفاصل نماید و بخور و شرب آن حمیات دائره بلغمی و سوداوی را سود دهد و آن مقاومت سموم قتاله کند و فعل آن درین امر قوی تر از فعل بهروزه است و چون برگزیدگی عقرب و مار طلا کنند و یک مثقال از آن بطلا بخورند نفع دهد و گاهی با شراب برای گزیدن هوام و جمیع سموم قتاله میخورانند و گاهی الطوخ آن در جمیع افعال مذکوره نفع می نماید و سزاوار آنست که این دوا استعمال نکنند مگر در امراض بارده یا در سرد مزاج و باید که گرم مزاج آنرا استعمال نماید که آنرا ورم اعضای باطن پیدا کند و اکثر آنرا تپ آرد و در وی حرارت قوی مشتعل گردد و شربت آن مفرد از دانگ تا یک درم در آب حلبه یا غیر آن از مطبوخات ترکرده و آن مضر مثانه است و مصلح آن رشتق و مضر امعا و معده و گرده و مصلح آن کثیرا یا مصطگی و انیسون و مضر بجگر و مصلح آن انار دانه یا رب السوس ست و بدل آن مقل و صبر و اشق و جاوشیر هر یک ربع وزن آن و گویند بدل آن بهروزه در دفع سموم و در غیر آن راتینج و اطبای انگریزی سکبینج را در استسقا و غیره امراض کبد مفید دانند **سکدره** بضم سین مهمله و فتح کاف و ضم دال و رای مهملتین و وقف ها اسم درخت سرس ست **سکپندی** اسم گل چندر کهی ست **سکر** بضم سین و فتح کاف مشدد و سکون رای مهمله اسم شکر ست **سکر العشر** بضم عین مهمله و فتح شین معجمه و سکون رای مهمله در شکر العشر خواهد آمد و نیز اسم آگ کا گوند ست **سکرجه** بفتح سین و کاف و سکون رای مهمله و فتح جیم و ها نباتی ست برگ آن شبیه ببرگ مورد و در وسط آن خانهٔ شبیه بچشم و حی العالم کبیر شباهتی دارد و انطاکی آنرا حب الشوک دانسته گرم و خشک ست و مسهل سودا و نافع صلابت طحال **سکرن** بکسر سین مهمله و سکون کاف و فتح رای مهمله و سکون نون اسم هندی کورنده است و بسنسکرت اداری و رجی بیتری یعنی برگ او ترش و مزه دار ست و کهدر ولیپی یعنی پوست او مستحکم و بیل او محکم میباشد و دار و ریتوا یعنی رنگ پوست مانند دار هلد ست و دار وکا یعنی کار او مانند کار دار هلد ست و تر یکا یعنی گل آن بصورت کپور مار میباشد و مهر جک یعنی بادی را که در بدن شل مار می دود نافع ست و مری یعنی رنگ سفید دارد و مانند سنگ مرمر میشود می نامند و آن درختی ست ساق دار باشاخها انبوه که بر یکدیگر افتاده و اکثر این درخت را اطراف قریه ها برابر سینده ای کارند و برای احتیاط مردم و جانوران و درخت او مانند درخت سنکا میشود و خارهای خرد دراز گونه بر شاخها دارد و برگ او شل تمر هندی و از آن طویل و عریض و لزج و اندک ترش و بزبان خارنده و آن تیز و شیرین است بر سیو بنای امراض باد دور کند **سکرواری** اسم هندی غنم ست یعنی مهمله **سکر علا** بفتح اول اسم اسفاناج ست **سکسنبویه** بفتح اول اسم پیستان ست **سکمارا** بضم سین مهمله و فتح کاف و میم و الف و رای مهمله و الف اسم کیله است و بیای تحتانی عوض الف ثانی اسم گل چنبیلی ست **سکناس** بفتح سین و سکون کاف و فتح نون و الف و سکون سین مهمله ثانی اسم هندی ارلو ست **سکند بالا** بضم اول و فتح کاف فارسی و خفای نون و سکون دال مهمله و فتح بای موحده و الف و لام و الف ثانی اسم اساروان ست **سکنده پهلا** بکسر سین مهمله و فتح کاف و خفای نون و فتح دال مهمله و خفای ها و فتح بای فارسی و خفای های ثانی و فتح لام و الف قسمی از کچور ست **سکنندها** اسم برده است **سکور** اسم بیدست **سکوه** بفتح سین و ضم کاف و فتح واو و ها اسم درختی عظیم ست که به بلاد هند چوب آنرا در عمارت بکار می برند اغلب که درخت ساکهو یعنی ساج ست و بقول بعضی سهجنه است **سکهری** بکسر سین مهمله و فتح کاف و خفای ها و کسر رای مهمله و سکون تحتانی اسم موکهاست **سکهری سویت** بکسر سین مهمله و فتح کاف و خفای ها و کسر رای مهمله و سکون یای تحتانی اسم موکهاست و سکون یای تحتانی و تای فوقانی بارتلوک ست **سکهندرکا** بفتح سین مهمله و کاف و خفای ها و سکون نون و کسر دال هندی و کسر سین مهمله دوم و واو و سکون یای تحتانی و تای فوقانی **سکهن سنده** بضم اول و فتح کاف فارسی و خفای ها و کسر نون و کسر سین و سکون یای تحتانی و فتح کاف و الف اسم بیچ گهنگچی سیاه و سفید ست **سکه درسن** بضم سین مهمله و سکون کاف و خفای ها و فتح دال مهمله و سکون رای مهمله و فتح سین مهمله ثانی و تشدید دال مهمله و ها اسم هندی رودره است و سکون نون در سدرسن مذکور شد

فصل سین مهمله بالام **سلا** بکسر اول اسم زبدتانره یعنی مسکه است و بفتح اول جلد رقیق که بچه در آن ملفوف بود

سکدره
سکپندی
سکر
سکر العشر
سکرجه
سکرن
سکرواری
سکرعلا
سکسنبویه
سکمارا
سکناس
سکند بالا
سکنده پهلا
سکنندها
سکور
سکوه
سکهری
سکهری سویت
سکهندرکا
سکهن سنده
سکه درسن
سلا

سلاجیل
سلاجشپ
سلاجیت

وازشکم مادر بادی برآید **سلاجشپ** بکسر سین مهمله وفتح لام والف و بای فارسی دها و لام دوم اسم ثمر درخت تارست **سلاجیل** بکسر سین مهمله وفتح
لام والف جیم فارسی وسکون شین معجمه و بای فارسی اسم گل سنگ ست **سلاجیت** بکسر سین مهمله ومشهور بفتح آن وفتح لام والف وکسر جیم وسکون
یای تحتانیه وتای فوقانی وسیلادیت بدال مهمله عوض جیم نیز گویند وآن دوای هندیست که در بعض کوههای هندوستان از شگافهای کوه مانند
مومیائی تراوش کرده منجمد میگردد وانواع میباشد اکثر آن سیاه کم رنگ ناصاف وخالص وغیر خالص وغیر خالص آن آنست که میمون رومی سیاه که
آنرا بهندی لنگور گویند آنرا میخورد وبعد خوردن شکم آن جاری میشود وبر سنگها نجاست میکند بعضی مردم آنرا برداشته عوض سلاجیت خالص میفروشند
وهندیان آنرا بدمنت یعنی مانند رنگ شفق وبول ماده گاو وسیلیه یعنی مانند سنگ میشود وزود بیماری را دور کننده وگربجا گرجم یعنی در کوه میشود وجنتا بود
یعنی کرم که در شکم پر شود وشکم مانند پری گو از کرم گردد آنرا دور گرداند وجلادهات یعنی جلا میدهد وجماد ریک یعنی جگد ار میشود وسلادهات وبزبادی لفظ گرلو
سلادهات وشیلا تر یا سایعنی مستی سنگ ست وتمندرود یعنی صاف دکلوله میشود وبار وتم یعنی غلظت بول صبیانی دور کند وداتش جیو یعنی دهات یاده
کند ویوکا با نوبلی رسایم یعنی دیوانگی را نافع ست میگویند وآنرا دو قسم نوشته اند سفید وسیاه سرخی مائل ودرخشنده نزد هندیان آن مستی وعرق سنگ ست
که در هوای تابستان از سنگها چکیده وروان گشته در نشیب ومغاک ها جمع شده منجمد میگردد واکثر آن سیاه وکم رنگ مانند چوه میشود واز سنگهای کان قلعی
واسرب وآهن ومس ونقره وزر پیدا می شود وگویند که آنچه از سنگهای کان قلعی پیدا شود بهتر ست از آنچه از سنگهای کان اسرب تولد کند وآن از آهنی
وآن از مسی وآن از نقرئی وآن از طلائی بهتر ست وبعض بعکس این گویند واین اصح ست وبهتر او آنست که سیاه وگران وچرب بود وبویش مانند بوی
بول ماده گاو ودبعد صاف کردن وداشتن آن دران گرها مانند سنگریزها بیفتد وبعضی از یونانیان سلاجیت سلاجه دانسته اند بلکه بعضی از هندیان
هم نوشته اند که آن بر دو نوع ست یکی را موترا خوانند وآن تلخ مزه است ودیگر را چینیک نامند ودران تلخی اندک ست پس ازین مستفاد می شود که سلاجیت
قسم اول همون سلاجه است وآن کمیز بزرکوهی ست که در هنگام مستی بر روی سنگها ظاهر میشود ومنجمد گشته سیاه میگردد ولیکن از لفظ سلاجیت یعنی جان سنگ
مفهوم میگردد که سلاجیت نوع دوم ست زیرا که معنی وچینیک هم عرق ست وصاحب تذکرة الهند گوید که فقیر این نوع را دیده است که مثل آب غلیظ وسیاه
رنگ وبوی بول ماده گاو وتیز وشور وبا تندی ونفاذ در سطح زبان بود وهمین اصل ست واصلیت نوع دیگر مرا بتحقیق رسیده که چون آنرا بر آتش نهاده بر زند
سخت ومثل چوه دکهوه میشود وچون بر جای سرد دارند باز بسیرت اول آب میشود ووزن او باقی میماند وبوی بطراز دیده دو آن گرم وخشک در آخر دوم
وبقول اهل هند گرم وخشک در دوم ست وقسم موتره گرم ست ومزه شیرین وترش وتلخ دارد وقسم وچینک تیز وسرد وخشک وخوشبو ست وآن
با تریاقیت ست ومقوی جمیع اعضا وقوی وارواح ونافع صرع ومشتهی طعام وقاطع بلغم ورياح وآن دافع اقسام پرمیو وبواسیر بادی وجذام واستسقا
وزردی رنگ بدن وتنگی نفس ودق الشیخوخت وفساد بلغم وخون وقاتل کرم شکم ومفتت سنگ گرده ومثانه وسلس البول وگویند که آن با حدت وحرارت است
ومقوی جمله ترا کیب واز جمله رسائن ست وبالجمله عمده دوای اهل هند ست خصوص ست آن بفتح سین مهمله وسکون تای فوقانی وآن عبارت از گرفتن
اجزای لطیفه او ست وبرای قرحه سوزاک سریع الاثر ست ومغلظ منی ودر ترا کیب قوت باه وتقویت گرده ومثانه نیز داخل ست وترکیب گرفتن او
اینست که او را در آب سائیده حل نموده در ظرف گلی بآب نارسیده بآفتاب گرم بگذارند تا غلظت دران پیدا شود ورنگش بنفسجی گردد بچوب نی یا بکارد
از بالای آن آنچه غلیظ شده است برداشته در ظرف گلی دیگر بآب نارسیده گذاشته در آفتاب دارند واز پارچه باریک بپوشند تا از گرد وغبار محفوظ
ماند چون خشک گردد بکارد بر ندهمین طور آنچه باقی در ظرف مانده است باز آنرا بدستور برداشته در آفتاب گذاشته دو سه مرتبه همان عمل نمایند تا صاف بهمه
بیاید ودرد باقی ماند واین را ست سلاجیت آفتابی گویند واین بهتر از قسم آتشی ست واگر بعد از گداختن آب بر آتش عمل نند کو نمایند وثفل در ظرف
دوم گرفته در آتش خشک نمایند آنرا آتشی گویند واین جلد مرتب میشود وبخلاف آفتابی ست سلاجیت که طرف کوهستان می آید بسیار سیاه نرم مانند
چوه می باشد وطریق امتحان سلاجیت آن آنست که با قدری آهک بمالند اگر رنگ آن متغیر گردد اصل ست والا قلب وگویند خوب خالص آنرا چون

در آب انداز ند آب اسرخ میگرداند و مانند سوم باشد و بقول بعضی اگر بعد فصد و مسهل و تنقیه کلیه و جزئیه استعمال کنانند و اکتفا بر اغذیه لطیفه مثل لحوم طیور
و حیوانات در روغن گندم و پلاو کم نمک و کم ترشی و حلویات قلیل الحلاوت لطیف الروائح و دیگر عطریات و حمام و سماع و دیگر سرور و تفریحها نموده و از عوارض
نفسانی خود را دور داشته استعمال نمایند بسیار فوائد و عجائب و غرائب آثار بینند از زین سیلان منی و صرع و یبوست و اوجاع مفاصل و اثر زهرها و آتشک و
راجروگ و آماس بواسیر و گوله و سنگ مثانه و گرده و پانڈروگ و تپ هر قسم که باشد و هر زخمی که بود دفع گردد و اگر کسی سلاجیت را بدین گونه خورد سخت قوی شود
و پیر نشود و اگر صد پل بخورد صد ساله عمر یابد و اگر دویست پل بخورد دویست ساله عمر یابد و باید که سلاجیت را با جوشش اروپ که واقع آن زحمت بود علاج او منظور
باشد تنقیه چند بار کرده استعمال نمایند که فائده روشن دهد و بیماریهای مایوس العلاج از زین میرود و سلس البول و ذیابیطس را هم مفید بسیار است و صاحب
تذکرة الهند گوید که دو سه قطره در اندکی آب انداخته چند مرتبه باستعمال آورد شور میشود و زود در تمام بدن نفوذ میکند و مقوی هاضمه و ملین طبع و مسخن بدن و
فزاینده باه و ذهن گردیده و تا سه روز اثر آن در بدن ماند و ریحها در تحلیل برد و غلظت اخلاط دور کرده در آخر ذوق اندکی حلق را شیرینی می بخشد فوائد عجیبه
غریبه میکند و بهر که یکبد بداند لیکن استعمال این چنین اشیا را امتحان تام و عقل تمام باید و هندیان نوشته اند که سلاجیت تلخ و تیز و گرم و از جمله رسائن است و جهر رگ
و شوبهه و بهه اقسام کرم و کرم استخوان را دور کند **سلاجه** بکسر سین و لام و الف و کسر جیم و سکون ها بهندی سلاجیت گویند و آن از سنگ ترشح میکند
و بوی آن مثل بوی بول میباشد گرم و خشک در سوم است و نزد اطبای هند معتدل مائل بخشکی مفتت سنگ و مخرج آن از گرده و مثانه و محلل ماده غلیظ
از انها و نفع بتقطیر البول و احتباس آن کند چون با قاقیه صغار و آب برنج مغسول استعمال کنند و کذا نیم درم آن با دو درم عسل بلیسیدن و چون نیم درم با آب
قلت مطبوخ بنوشند حرقت البول را نفع دهد و باقی افعال این در سلاجیت گذشت **سلاحه** بضم سین یا بفتح آن و فتح لام و الف و فتح حای مهمله و ها و
بفارسی بربوکوهی گویند و آن بول بز کوهی است که در کوه مسمی بسلاحه در هنگام هیجان مستی بر روی سنگها میکنند و منجمد میگردد و آن سیاه مانند قیر و
زفت چرب نرم میباشد و در ولایت دیلم شوره از آن مرتب میسازند و بسیار قوی تر از بار و دست و آن شدید الحرارت و ها سمیت است گویند گرم و خشک
در آخر دوم مسهل اخلاط سوخته و شرب آن فاد زهر برای مجذومان است چنانچه گویند که هر روز یک درم آن با سکنجبین تا چهل روز خوردن دافع جذام مستحکم است
اگرچه بحد ریختن اطراف رسیده باشد و طلای آن جهت کشادن اورام و دمل و رفع آثار جلد مفید است و مستعمل صاف کرده سفید آن است و غیر صاف آن
سیاه شبیه بزفت خاک آلوده است **سلارس** بکسر سین مهمله و لام و الف و فتح رای مهمله و سکون سین مهمله ثانی و سیلارس با اضافه یای تحتانی بعد سین
اول و سلارس با اضافه رای مهمله ساکن قبل از رای مهمله مفتوح و سلهارس با اضافه ها بعد از لام نیز گویند لغت هندیست بعربی میعه سائله گویند بقول
اطبای هند گرم و تر است افزاینده نور چشم و منی و دافع جذام و جرب و منقی بدن است افعال و خواص این بقول یونانیان در میعه سائله خواهد آمد **سلاره**
بضم اول و تشدید لام خار خاسک است **سلاطم** اسم عنب الثعلب است **سلاقه** بضم اول انشرده چیزی و آب از ادویه مطبوخه گرفته گویند که اسم خمر صاف
است و ایضا نام مرکبی است از مرکبات **سلاله** بالفتح خراست **سلپ بهل** بالفتح سین مهمله و سکون لام و فتح بای فارسی دوم و ها و لام اسم جامن خرد است
سلبین اسم صرشف است **سلت** بکسر سین یا ضم آن و سکون لام و تای فوقانی اسم عربی است بیونانی طیعا و طراغیس و بفارسی جو برهنه و
بزابلی جو گندم و بهندی آت جو گویند و آن جو مکی است و نوعی از جو و کوچک تر از آن و متوسط میان جو و گندم و مانند گندم مقشر میگردد و سرخ و سفید میباشد
و گیاه آن یک ساق باریک دارد و مضر دواب است مانند گندم که او مضر است و بعضی آنرا قسمی گندم و بعضی نوعی برآ آنرا از حبوب دانسته اند و بعضی گفته که آن صنفی
از حبوبی است که آنرا اخندروس نامند و نبات آن شبیه به نبات جو الا برگ آن باریک و ساق آن بغایت دقیق و دانه آن دراز و ابو حنیفه دینوری نوشته
که آن قسمی از جو مجرد از تمام پوست و در زمین عرب میروید کازرونی نوشته که در زمین فارس و آذربیجان بسیار میروید و آنرا جو برهنه گویند و دیسقوریدوس گفته
که طراغیس شبیه بشکل قسمی از حبوب است که آنرا اخندروس گویند بالجمله طبع آن متوسط میان سردی جو و گرمی گندم لیکن مزاج آن قریب تر بسوی گندم
و گویند سرد و خشک و بعضی گرم در اول و تر در دوم گفته اند و آب آن رطب تر از جو بقول گیلانی قبض آن قوی مسهل بالعصر و آن در غذا از جو کمتر و چون نان آنرا

سلاجه
سلاحه
سلارس
سلاره
سلاطم
سلاقه
سلاله
سلپ بهل
سلبین
سلت

تیم بخت ساخته گرما گرم بر سر نهند مالیخولیا و هذیان را النفع دهد و کذا حریرهٔ آن با مسکه بسیار ساخته سه پنج روز صبح نوشیدن مرض مذکور و سرفه مزمن را
سود دهد و تنقیه سینه و ریه کند و کذا آب آن و آن بهتر از جو و در فعل قریب تر بگندم از سائر اقسام جو و در غذائیت زیاده تر از خندروس ست لاغر الانهضام
و انحدار مولد نفخ و قراقر ست پس میباید که نان آن نیم گرم با چیزی شیرین در روغن بخورند و چون گرم خورند تلیین شکم کند و تولید خلط صالح نماید و چون یک سه روز
یا دو روز بران بگذرد هضم نشود و خورندهٔ آن خیال کند که در شکم آن سنگی ست و آن مدر بول و منقی گرده و مثانه است و تناول مطبوخ آن با شیر مسمن بدن و مولد
پیه گرده است و ضماد آن محلل اورام و دافع طحال و کلف و غش و نشستن در طبیخ آن مسکن درد بواسیر و شستن شیر بآب طبیخ آن پاک کننده او ست و آن مضر
معده است مصلح آن بادیان و شکر و روغن **سلیخ** اسم ستی ست **سلجم** معرب شلغم ست **سلحفات** بضم سین و فتح لام و سکون حای مهمله و فتح فا و الف و
سکون تای فوقانی اسم سنگ پشت ست **سلیخ** بفتح اول برازه و سرگین سکنقور و کذا اسلاخ بالضم **سلحوج** اسم عود ست **سلیخ الحیه** بفتح سین و سکون لام و
خای معجمه اسم عربی ست و یونانی نیمرس و برومی ابیاوس و بفارسی پوست مار و بهندی کینچلی گویند و آن پوست جلد مار ست که در ایام بهار از آن جدا می گردد
و بهترین آن پوست مار نر ست و آن غلیظ تر و سیاه مائل بزردی و براق میباشد بخلاف از ماده که سفید رنگ نازک بود گرم و خشک در آخر دوم و خشکی آن
بیشتر از گرمی آنست و لهذا بعضی خشک در سوم گفته اند و دنیاسوس گوید که سرد و خشک شدید التجفیف ست و گویند در اول و ضماد سوخته آن با نوشادر جهت
بهق و برص و رفع آثار جلد نافع و چون سوخته بشراب یا بزیت کهنه آمیخته بر داء الثعلب مالند موی او بر وپاند و چون از آن تا یکدرم در سه عدد تخم آمیخته در
سه روز بخورند ثالیل را ابر د و چون بشراب پخته در گوش چکانند درد آن ساکن شود و کذا اگر بزیت بجوشانند و تنها پاشیدن آن در گوش نشف
رطوبت و تجفیف قروح او نماید و گاهی آنرا با ادویه چشم می آمیزند و گاه در زیت انداخته بآفتاب گرم چند روز میگذارند اکتحال آن انتشار اهداب و چرک و
غلظ اجفان را النفع دهد و اگر بعسل یا شراب سوده در چشم کشند نظر تیز کند و چون به سرکه جوشداده بدان مضمضه کنند درد دندان و قروح لثه را النفع کند و کذا چون
با برگ کبر پخته بآب آن مضمضه نمایند و چون بزیت بپزند و از آن قیروطی سازند شقاق لب و مقعد و درد آنرا نافع بود و چون از آن یکدرم گرفته قطع کرده با افتیمون یا دو درم
آرد جو بسرشند و قرص ساخته بر سنگریزهٔ گرم با آتش بپزند تا پخته گردد پس بخورند بواسیر را بسیار نفع دهد و کذا بخور آن با سندروس و مقل آمیخته و با آبگینه سوخته برای
اخراج سنگ مثانه بغایت سریع الاثر ست و از خواص آنست که چون بر سرین زن بندند ولادت بچه سهل کند و کذا چون زیر او بخور آن کنند جنین مرده و مشیمه را
در ساعت خارج نماید و چون تدخین آن در خانه کنند از و مار و هوام و جن بگریزد و گویند خوردن آن مظلم بصر و باعث تقشر جلد مثل پوست مار ست مصلح آن کشنیز
و شربت آن تا یک درم ست **سلدانیون** بفتح سین و سکون لام و فتح دال مهمله و الف و کسر نون و ضم یای تحتانی و سکون واو و نون و در بعضی کتب فا بجای
نون نوشته و در مصر سدیان نامند اسم نبطی درختی ست که بر زمین تا سه فرع بلند میشود و گویند قریب به درخت بید و در بیت المقدس مواضع ویران و خرابها میروید و برگ
آن شبیه ببرگ غرب و گل آن سرخ و تخم آن بقدر شاهدانج و با شیرینی و قبض گرم و خشک در سوم چون برگ و تخم آن بیاشامند حلق و سینه را نرم کند و ازاله خشونت
آنها نماید و اصلاح آواز و تصفیه او سازد و آن بجمیع اجزای خود در سموم حیوانی خاصهٔ افعی بالغ تر ست و خصوصاً برگ و گل آن درین باب بهترین ادویه است و طبوخ
برگ آن محلل اورام **سلسهری** اسم کرفس ست **سلری** اسم کرفس ست **سلسافیوس** نوشادر ست **سلسقی** اسم نبات و در آن ست **سلطان الاشجار**
اسم درخت سرو ست **سلطان الجبل** نباتی ست که نزد شجار اندلس معروف بصریمة الجدی ست **سلطان مهره** اسم حجر الحیه ست و خرما نیز گویند
سلع بفتح اول نباتی ست که چون حوالی درخت میروید در ساق و متعلق میشود و بتدریج تا شاخهای او میرسد سبز رنگ و بی برگ میباشد و بر اطراف آن خوشها
بشکل انگور زرد و چون ثمر آن میرسد سیاه میگردد و ملکونی نیست و گویند که در آن سمیت ست چون حیوانی آنرا بخورد بمیرد **سلفر** بفتح سین مهمله و لام و فا و سکون رای
مهمله اسم گوگرد ست بقول اطبای انگریزی محرک قلب و ملین و مبدل مزاج و معرق و مدر بول ست و در بواسیر اکثر مفید میشود و در وجع مفاصل مزمن و در خارش
استعمال میکنند و میگویند که در آبله خارش نوعی کرم میباشد آن کرم را گوگرد قاتل ست قدر شربت آن از بست گرین تا یک اونس ست و افعال و خواص
این بقول اطبای هند در گندهک بقول اطبای یونان در گوگرد خواهد آمد **سلق** و سلقا بکسر سین و سکون لام و قاف و یا بفتح اول و ثانی اسم چقندر ست

سلق الماء
سلق بری
سلقون
سلقی
سلک
سلکی
سلم
سلمه
سلو
سلوی
سلوان
سلوت بالضم
سلور
سلوبه
سلونی
سلوک
سلهارس
سلی
سلیخه

وگرگ انیز گویند و ماده آنرا سلقه نامند و بمعنی عسل نیز آمده **سلق الماء** حماض مائی ست که جار النهر گویند **سلق بری** و جبلی نوعی از حماض ست **سلقون**
بفتح اول قفر الیهود ست **سلقی** اسم نبات وردان ست **سلک** بکسر اول گرگ ست وایضاً انار و سلکر بضم سین مهمله و سکون لام و ضم کاف عجمی و سکون رای
مهمله اسم ریباک **سلکی** بفتح سین مهمله و لام مشدده و کسر کاف و سکون یای تحتانی اسم درخت تار و اند کوست **سلم** بفتح سین و سکون لام و فتح میم و سکون
قاف کتیر است **سلمون** بفتح اول قرة العین ست و آنرا کرفس الماء گویند **سلم** درخت کنار ست **سلمه** قرظ ست **سلو** بفتح اول و ضم لام مشدد و سکون واو
دلهو را ماهی الحجر نیز گویند و آن جانوریست کوهی مانند ساق درخت سیندی و بر پشت او فلسها بقدر کف دست و بسیار سخت که آنرا و بهندی گهول امیگویند
و دم ش دراز و باریک و چون حرکت آدمی دریابد سر خود را اندرون فلسها کشیده و گرد شده میماند و فلسها را محکم می بندد گویا که سنگ افتاده است اگر ضرب
سنگ یا شمشیر یا بندوق کنند هیچ اثر نکند و اهل دیهات گرفته آورده آتش نگاه داده دم پخت میکنند که فلسهای او بآسانی جدا میشوند و گوشت آنرا میخورند
و گویند که بسیار گرم و مقوی ست بعضی اطبای فرنگ میگویند که گهول آنرا و بنارس گرام لیسنه میگویند و بعضی نکر لاشش می نامند آنرا اطبا یار کرده بصاحبان
صرع و ام الصبیان مید هند و طریق طیاری آنست که در هاون باریک کوفته سفوف ساخته در کهرل سماق باب عنب الثعلب تازه تا پنج روز سحق بلیغ نموده
خشک ساخته در شیشه نگاه داشته بکار برند شربت او پنج حب گندم تا بست و دو حب تا یکدرم قرار داده اند و نیز گفته که انگشتری او بدست چپ در انگشت
ببابسه داشتن مصروع و ام الصبیان را بالخاصیت و بالقوی مؤثر و مانع آن مرض ست **سلوی** بفتح سین و سکون لام و فتح واو و یا بفارسی کرجو و بهندی
لوا گویند اکثر اطبا آنرا سمانی دانسته اند و بغدادی غیر آن گفته و آن از طیور آبی ست و در کنار آبها میباشد رنگ پر و بال آن اندک شباهت بسمانی دارد و پاها
آن دراز تر از سمانی ست و حکیم مومن نوشته ظاهر آنچه را به ترکی بلوه و در تنکابن لسه بال نامند عبارت از آن باشد چه آن از جنس سمانی ست گرم خشک
گرمی آن زیاده از خشکی بهتر از طیور آبی ست و سریع الانحدار از معده و محرک و مورث تشنگی و محرک حکه و بثور اکثار آن مکرب و مصلح آن طبیخ آن با حموضات
وادهان و پخته آن بهتر از کباب آنست زیرا که کباب آن با سهوکت و بطی النزول از معده است **سلوان** بضم اول خورسندی بطاقة و دوائیکه سر در آورد
بغمگین و نیز خاک گور مقتول که اگر در آب کرده بعاشق دهند عشق او زائل گرداند **سلوت** بالضم بکسر سین مهمله و ضم لام و سکون واو و فوقانی و فتح موحده و حفا با
و فتح واو و الف اسم لو است **سلور** اسم نقره است **سلوبه** حنظل ست **سلونی** و سابونی دوای هندیست گرم و خشک دافع اسهال اطفال و آماس شکم
و ممسک منی و مولد خون ست **سلور** معرب از سلورس یونانی ست و آن جری ست **سلوک** اسم زلو ست **سلهارس** سلارس ست **سلی** بکسر اول
ولام مشدد و یای معروف بقول صاحب بدایع النوادر سنگی ست دراز و نرم و سفید مایل به سبزی سرد و خشک خوردنش جهت اسهال دموی مفید
و در بعضی ست مصلحش شیر و یا نمک **سلیخه** بوزن سلیقه بیونانی اسلیوس و قسیارو قسیا و قسیوسیوس و بهندی تج گویند و آن پوست شجر هندیست چون از
درخت جدا سازند بدین نام خوانند و گویند که آنرا بیونانی فیسام و به عربی ریحان الجمال و بفارسی اشتر گیاه و بهندی قدیم دلو و ملو و به عوام کهیلی و کهیلا گویند
و آن پوست درخت کوچک ست برگ آن مثل درخت سوسن آسمانجونی و ساق آن غلیظ و از آن پوست غلیظ میگیرند و پوست رقیق آنرا اکسیلا نامند و سلیخه
از بلاد عرب و یمن و هند می آید و آن را نه قسم نوشته اند یکی زرد غلیظ و خوشبو دوم سرخ رنگ خوشبو و خوش مزه سوم شبیه به بوی سداب چهارم سیاه مایل
به کبودی رقیق شبیه ببوی گل سرخ پنجم سیاه بدبو رقیق پوست مشقق ششم از نوع سیاه باریک انبوبه اجوف هفتم سفید در وسط مجوف و بوی آن مثل گندنا
هشتم سفید مایل بزردی دبی بو نهم شبیه بقسط غیر براق و گویند چیزی شبیه بسلیخه یافته میشود که مستحیل بدارچینی میگردد و بعضی ذکر کرده اند که بر درخت دارچینی
سلیخه باین صفت یافته میشود و گاهی متصل بنفس دارچینی میباشد و آن پوست درخت نوعی دارچینی ست که در غیر جزیره سیلان و نواح قریب بآن هم میرسد
و هر چند انجذاب سیلان دور تر میشود زبون تر و بسیار کم بو بلکه مائل به بدبو میشود و سلیخه از قوت دارچینی ضعیف ست و بهتر آن آن الحق به دارچینی ست و بهترین
آن سرخ رنگ صاف املس مستطیل غلیظ انبوبه باریک تقبه ملتف ممتلی بسیار خوشبو ست و چون بشکنند مثل گرد از آن ظاهر شود و در طعم تیزی بود که بر زبان
سوزشی آرد و قبض و تخدیر اندک هم رسد و بوی آن مشوب بجز و سداب بود و مستعمل پوست آنست و در چوب آن منفعتی نیست و اما سیاه رقیق پوست که رایحه

مشقق پوست وانچه دران خوشبو نباشد و نه حرافت و پوست آن وتخم آن چسپیده باشد وانچه عریض انبوبه خشن تقبه دسفید رنگ اجوف فراخ بو باریک انبوبه بود جسمله
ردیست صلاحیت استعمال ندارند و فرق میان آن و میان مغشوش آنست که سلیخه مرتفع از حجم آن و ظاهر آن سبز متوسط میان سختی و نرمی با خوشبو بود و مغشوش
بخلاف این باشد و قوت آن تا هفت سال باقی میماند بقول شیخ گرم و خشک گویند در آخر دوم و دران تسخین و تحلیل و تجفیف و تفتیح و قبض اندک با حرافت و لطافت
بسیار و تقطیع اخلاط غلیظه بسبب حرافت و حرارت قوی دران و جلاست و آن در اخلاط امراهم خاصه برای قروح عفنه داخل میشود و چون با سرکه سوده بر قروح
لثه طلا کنند نفع دهد و گاه در ادویه چشم جهت تیزی نظر و غیره می افتد و تشرب آن در درد سینه و پهلو که از ریاح غلیظه و مواد لزجه باشد سود دهد و تسهیل نفث نماید
و چون با دویه سینه مثل ایرسا اضافه کنند بلغ النفع گردد و چون خشک سوده بر مقدم سر مالند یا با آب بغداد سازند منع نزله سائل بسوی سینه کنند و صداع بارد را
نافع بود و کذا بخور آن بقبض خود اعانت ادویه قابضه کند و به تحلیل خود اعانت ادویه مسهله نماید و معین ادویه بر فعل آنهاست و آن تقویت و تسخین اعضا باطن
و تفتیح سدد آنها و تحلیل ریاح غلیظه و تلطیف مواد غلیظه و اخراج فضول از بدن نماید و بقول شیخ آن بسبب تحلیل و قبض و لطافت تقویت احشا از معده و جگر
و غیرها نماید و تحلیل اورام حار و بارد عارض احشا کند و شارح کازرونی گفته که در استعمال سلیخه که آن گرم در سوم ست در اورام حاره احشا خطر عظیم ست ازان حذر
باید کرد و شراب آن نافع معده و جگر بارد و آن تقویت آنها مثل دارچینی نماید و جهت ضعف آنها که از برودت باشد نفع دهد و ادرار بول کند و شرب و حمول آن
مدر حیض ست و جهت درد گرده و مثانه که از سوء مزاج بارد باشد و اخراج سنگ آنها انفع کند و نشستن در آب طبیخ آن نافع استسقاء رحم و زلق آنست و کذا دخان
آن و شراب آن برای عسر البول نیکوست و شرب و حمول و بخور و جلوس در آب طبیخ آن اسقاط جنین بقوت نماید و اگر زن فرزجه آن با عسل بر دارد بچه زنده و مرده و
مشیمه و رطوبت فاسده عفنه از رحم بر آرد و خوشبو سازد و دخان آن و نشستن در آب مطبوخ تنقیه رحم کند و آن تنهائی نوبته را مفید بود و شرب آن ادویه سمیه
گزیدن افعی را نافع بود و شربت آن تا یک مثقال و گویند تا یکدرم و گویند از یک درم تا دو درم و آن مضر گرده است مصلح آن کتیرا و مضر امعا مصلح آن آب پستان
و گویند صمغ عربی و بدل آن نصف وزن آن دارچینی یا مثل آن قرفه **سلیخه شمانتک** بکسر سین مهمله و لام و سکون یای تحتانی مجهوله و شین معجمه و فتح میم و الف
و سکون نون و فتح تای فوقانی و سکون کاف اسم گوندنی خرد ست **سلیخة السوداء** نوعی از سلیخه است **سلیط** بفتح اول اسم یونانی زیت ست و گویند الجیسرو
نزد یک اهل یمن آن روغن کنجد ست و گاهی اطلاق این اسم بر روغن کوهان شتر میکنند **سلیعون** اسم سفیداب ست **سلیقان** بکسر اول بچه کبک ست
سلیقون بفتح اول اسم اسرنج ست **سلیمانی** دارا شکنه است **فصل سین مهمله با میم** **سماق** بضم اول و فتح ثانی آن و آنرا اسماقیل نیز گویند و بیونانی
روس اقطادالبرون والسرون و آثرون گویند و عرب آنرا دباغت جلود استعمال میکنند و لهذا آنرا سماق الدباغین نامند و بفارسی قدیم تتم و بعامه ترش
و بهندی تنتری کت و ترک و تماتیر گویند و آن ثمر درختی ست که در زمین سنگین میروید تا دو ذراع بلند میشود و گویند بقدر درخت انار میباشد و برگ آن طویل مائل بسرخی
و مزغب و اطراف آن مشرف مانند اره و گل آن ریزه و ثمر آن در خوشها مثل خوشه حبة الخضرا و آن دانه ایست پهن بقدر عدس بعضی بزرگتر و بعضی کوچکتر ازان
و بالای آن پوست ترش مزه و با قبض و چون پخته میشود بسیار ترش میگردد و رنگ آن سرخ میباشد و از مطلق سماق مراد دانه آنست و مستعمل پوست آن که گرد
بالای سماق باشد و گاهی عصاره ثمر آن میگیرند و در سایه خشک کرده استعمال مینمایند و تراب السماق آنست که قبل از کوفتن آن وقت بیختن آن بر می آید و برگ
آن نیکوست برای آنکه اقاقیا و گل سرخ آنرا اصلاح بود و چون برگ خشک آن نیابند آنرا با برگ و چوب شاخهای تر آب جوش دهند حتی که بقوام عسل آید و خشک کنند آن
صالح ست برای آنکه او را حضض نیکوست و ثمر آن نیز مثل گل سرخ فعل کند و نقوع ثمر آن چون بجوشانند تا آنکه غلیظ گردد و فعل آن بهتر از فعل ثمر باشد و آن
انواع ست بعضی ازان خراسانی ست و بعضی شامی و شامی کوچکتر از خراسانی سرخ عدسی ست و بعضی از زمین بستانی و بعضی جبلی ست و در بلاد بارد هم
میرسد و بهترین آن نو و سرخ رنگ فربه گره و بسیار ترش خوش مزه است که قبض آن کمتر و تخم آن کوچک باشد و قوت آن تا سه سال باقی میماند بقول شیخ سرد
در دوم و خشک در سوم و گویند سرد و خشک در دوم و گویند سرد در اول و گویند سرد در سوم و خشک در دوم بلا خلاف و جبلی خشک تر از بستانی ست چنانچه
خشکی آن تا سوم نوشته اند و سردی برگ آن کمتر از پوست دانه آن و آن قابض قائم مقام سرکه بلکه لطیف تر از آن و در آن جلا و تقویت و ردع و جالینوس نوشته که

سلیخه شمانتک
سلیخة السوداء
سلیط
سلیعون
سلیقان
سلیقون
سلیمانی
سماق

این شجر قابض و مجفف ست و لهذا برای تجفیف جلود یکه دباغت آن کرده باشند استعمال میکنند و بدین جهت نوعی معروف به سماق الدباغین شده
نافع ترین چیزیکه درین شجر ست شیرهٔ آن و عصارهٔ آن ست زیراکه درانها طعم قابض بلیغ پس سماق درین صورت دوای مجفف در درجهٔ سوم و
مبرد در دوم ست و طبیخ سماق الدباغین مسود شعر ست و کذا آب طبیخ برگ آن چون حنا بدان سرشته بر مو خضاب سازند و آن ازالهٔ آثار خدشه از بدن
کند چون برگ آن با سرکه و عسل ضماد کنند و چون بر موضع ضربه ضماد سازند از ورم و سبزی منع کند و طلای آن اورام را از تزید باز دارد بهر آنکه دران قوت داعم
است و برگ آن با سرکه و عسل منع قروح خبیثه که آنرا غانغرایا گویند از سعی نماید و چون آب ضماد کنند ورم را از قحف و سائر اعضا و مواضع ضربه منع کند و چون
آب طبیخ آن نیمگرم بر روش و ضربه ریزند از تورم منع کند و تقویت عضو نماید و آن داخس را نفع دهد اگر برگ آن با سرکه ضماد نمایند و چون در آب باران تنگ حل کرده
طلا سازند قروح خبیثه را از سعی باز دارد و خشک نماید و بقول گیلانی سماق مقوی اعضای بارده مثل اعصاب ست و صمغ درخت آن شدید الیبس با گرمی و سردی
در ربوع و تحلیل ست الصاق جراحت تازه کند طلاءً و اگر در شیافات چشم داخل کنند نور بصر افزاید و آن جهت حدت بصر و امراض پلک نافع بود و آب افشردهٔ برگ آن
مانع مواد از چشم ست و چون آب نقوع آن خصوصاً با قدرے کتیرا اکتحال نمایند در ابتدای رمد منع ماده از انصباب بسوی او کند و چشم را قوی گرداند و خاصةً چون
در گلاب تر کرده بدان اکتحال سازند و قطور آب نقوع آن برای سلاق و دمعه و حرقت و حکه و جرب و منع خروج آبلهٔ چیچک در چشم نیکوست و اکتحال بسائیدهٔ آن و نقوع
آن ازالهٔ خارش چشم عارض از بوی بغل نماید و بقول شریف چون یک اوقیه سماق در نیم رطل بپزند تا آنکه قوت آن در آب برآید پس خرقه پاک دران آغشته بدان چشم را
تکمید نماید جرب اکال و سلاق و را مجرب النفع ست و چون در گوش چکانند ورم آنرا سود دهد و از ریم پاک کند اگر در وی باشد و نشف و تجفیف او نماید و اگر بباشند
از و منع کند و اگر آب آن خرقه تر کرده بر پیشانی صاحب رعاف بپوشند حبس او نماید و خائیدن صمغ آن مسکن درد دندان ست و گویند چون صمغ آن بر دندان متاکله
نهند قلع او کند و درد او فی الحال ساکن نماید و اگر بر موضع تاکل او پر سازند و چون آب طبیخ سماق مضمضه سازند آمد مواد را بسوی دندان منع نماید و آن لثهٔ مسترخی را
محکم کند و چون آنرا به گلاب یا آب صرف تر کرده بدان مضمضه نمایند قلاع را نفع دهد و کذا سنون آن جهت تقویت لثه و قلاع خبیثه و درد دندان کرم خورده نافع و
طلای سفوف آن بعسل آمیخته خشونت زبان را نفع کند و تسکین تشنگی و رفع خشکی دهان نماید و آب افشردهٔ برگ آن چون بپزند حتی که غلیظ گردد شرب آن اعضای غیر بارده
را تقویت بخشد و منع انصباب مواد بسوی آنها نماید و بقول شیخ سماق دباغ معده و مقوی آن و مسکن تشنگی و غثیان صفراوی ست و گیلانی مینویسد که چون سماق را
بازیره جرب پیش بسایند و با آب سرد بخورند قطع قی شدید غیر قابل علاج نماید و اگر با آب افشردهٔ اطراف درخت انگور بخورند درین باب بالغ تر و دوای بے عدیل باشد
و آن تقویت معدهٔ حار کند و اشتهای طعام آورد به ترشی خود و چون آنرا با مثل آن زیره سفوف سازند اشتهای طعام برانگیزد و کذا جملهٔ اجزای درخت آن و آب
افشردهٔ ثمر آن تجوید هضم و تشدید معده نماید و آشامیدن پوست آن معده را نفع دهد و هیجان صفرا در وی باز دارد و طلای آن از خارج معده را محکم نماید و سماق
منع انصباب صفرا بسوی معده و بسوی احشا و منع آمد صفرا از جگر بسوی معده و بسوی امعا کند و چون در بادنجان وقت طبخ او اندازند اصلاح و دفع ضرر او
از معده کند و آب افشردهٔ ثمر آن تسکین حرارت جگر و قطع خون از ان کند و آن قابض شکم ست خصوصاً برگ آن هرچند که استعمال نمایند و ایضاً ثمر آن
قابض ست به زمختی خود و عصارهٔ ثمر آن بسیار قابض و چون سماق را در آب بجوشانند تا که غلیظ گردد و بنوشند قبض شکم کند و نافع تر از نفس ثمر آن باشد و
بریان قابض تر ست لیکن قوت کسر حدت صفرا در ان ضعیف تر و کذا چون در لحم وقت طبخ اندازند و گوشت ماکیان و دراج اولی ست و شراب آن شدید القبض
است قطع اسهال مزمن کند و سویق آن درین باب بالغ النفع ست و این شربت سماق شکم را به بندد و بگیرند دانه سماق یک اوقیه و نیم و در یک نیم رطل
آب گرم شب تر کرده جوشانند تا آب نیم رطل بماند مالیده صاف کرده شکر نیم رطل و سرکه یک اوقیه آمیخته از همه شربت بپزند تا بقوام آید بردارند و یک
اوقیه از ان با آب سرد صاحب اسهال بنوشند و چون بانگشت چوب بلوط ضماد کنند شکم را به بندد و کذا چون از برگ آن بر شکم اطفال ضماد سازند و قبض کند
و آن قطع اسهال صفراوی نماید و خاصةً بریان کرده و پوست آن و آن منع سحج صفراوی و ذوسنطاریا کند و گاه از ان حقنه میسازند برای قرحهٔ امعا
و گاهی در نقوع آن می نشانند و آنرا بسیار نفع میکند و ثمر آن نافع اسهال مزمن ست و کذا تراب آن سوده در طبیخ آن نفع باسهال صفراوی

وانچه پیش ضعف معده باشد پس باآب گوند نابطی بخورند وکذا چون آنرا با کشنیز خشک راسوده برزردی بیضه نیمبرشت پاشیده بخورند در قطع اسهال صفراوی
النفع بود و چون مثل آن گل قیمولیا وکذا صمغ عربی مخلوط کرده سه روز متواتر هر روز پنجدرم بخورند اسهال مفرط را من خصوصاً صفراوی را انفع دهد و گاهی در اغذیه
ارباب اسهال و قرحه امعا داخل کرده میشود وکذا برگ آن و آن قطع خون و منع نزف کند حتی که قومی گمان کرده اند که تعلیق آن این فعل کند بالخاصیت و گویند
که از خواص آنست که چون در صوف سرخ بسته بر صاحب نزف الدم به بندند سیلان او از هر جائیکه باشد قطع کند و چون سوده با آب سرد بخورند قطع سیلان
خون نماید از فوق و از تحت از هر موضعی که باشد و اگر با شراب قابض بخورند حیض و نزف و سیلان رطوبات از رحم بند کند و ایضاً قطع سیلان رطوبت سفید
از رحم کند خاصة چون سحیق آن با تراب آن سفوف کنند و اگر طبیخ آن بیاشامند خون بواسیر قطع کند و چون با زغال چوب بلوط بر بواسیر ضماد نمایند ازاله او
کند و آن کثرت بول را نفع کند خصوصاً اگر با شراب قابض بخورند و کذا چون بر ناف و فقار پشت و بیخ قضیب ضماد کنند سلس البول را که سببش استرخا باشد نفع
دهد شربت آن تا پنجدرم و آن موافق صاحبان سودای محترقه از صفرا است و مضر اصحاب سودای طبعی و حادث از توت بر دهشت وکذا مضر معده بارد و جگر
بارد است و مصلح آن انیسون و مصطکی و بقول صاحب تنقیح کثرت استعمال آن مضر گرده و مصلح آن لک مغسول بدل آن اسارون و نیز بدل آن ترشی ترنج
و گویند توت زنخت و گویند سمر که واقاقیا **سماق الدباغین** نزد اکثر اسم سماق است چنانچه در سماق مسطور شد و بعضی آنرا برگ سماق دانسته اند و بعضی
گفته اند که مازوی کوهی کوچک و انه است و دباغان بآن جلود رقیقه را دباغت می نمایند و مؤلف در بنگاله مشاهده کرده که دباغان جلود بز و میش ثمری سبز رنگ
تازه از صحرای دامن کوه آورده میکوبند و بآب آن جلود را رنگ داده در آفتاب خشک میکنند و رنگ آنها سبز میشود بالجمله مزاج آن بسیار بارد و قابض نوشته اند و جمیع
افعال مانند سماق و قبض این بیشتر گفته اند **سماقیل** اسم سماق است و آنرا کرفس الماء نیز گویند و نزد بعضی سماق الدباغین است **سماقیه** اسم طعامی است که از سماق سازند
بهترین آن مصنوع بسماق تازه سرخ است سرد و خشک قابض نافع محرورین و قمع صفرا و خون نماید و اصلاح خلط صفراوی و دموی کند و لثت الدم و نزف ادرار نفع دهد
و اسهال در بلاد و فصول حاره و آن قبض شکم بیشتر از حصرمیه کند و چون بدان اراده قبض شکم نمایند با آن برگ حماض و شاخهای خرفه بپزند و اگر اراده بدان دفع قبض
باشد با چقندر و اسفاناخ طبخ دهند و آن مضر سینه و باه است و مصلح آن مهلبه است و مضر سرفه و مورث نفخ و قولنج و مصلح آن خوردن اسفیدباجات چرب و حلوای عسلی
دیگر خوردن مبرود بجوز و کذا خوردن عسل تنها بعد آن و صنعت آن آنست که گوشت فربه را قطع کرده در شیرج و پیاز و ابازیر رطبه تر کنند بعده گوشت سرخ خفیف
ازان گرفته پارچهای کوچک قطع کنند و در پاتیله که در ان روغن را جوش داده باشند اندازند و آب بپزند و اندک اندک بران لحظه بلحظه بپاشند و هرگاه پخته شود بران گشنیز
و اندک فلفل اندازند بعد ازان سماق را بآب تر کرده آب زلال آن گرفته و پودینه و جوز کوفته بران اندازند و اگر خواهند که جوز را هنگام تر کردن آن در شیرج وغیره داخل کنند جائز است
سمانی بضم اول و فتح ثانی و الف و کسر نون و سکون یای تحتانی و ترکی بلدرچین و در ... و در دیلم وشم بضم واو و شین معجمه و میم و به عربی قتیل الرعد
و بهندی بٹیر گویند و صاحب جامع از شریف نقل کرده که آنرا قتیل الرعد از بهر آن گویند که چون آواز رعد شنود می میرد و این اصلی نیست و گویند غذای آن اکثر
خربق است و لهذا مورث تمدد و تشنج یابس است و این نیز اصلی ندارد و آن طائر معروف است و خائف و جبون ترین طیور است و زود تر با انسان مالوف میگردد
و غیر سلوی است و چهار نوع میباشد یکی بزرگ و آنرا بهندی گهاگس و کرجه گویند و دوم ازان کوچک آنرا لوه و بٹیر نامند و سوم ازان کوچکتر و در گردن آن طوقی
سیاه و سینه آن منقط بنقطهای سفید و این را بهندی چنگ کود خوانند و چهارم از همه کوچکتر و رنگ آن زرد و سرخ بهم آمیخته و این را بهندی ٹوره گویند
و باقی افعال و خواص قسم چهارم آن در ٹوره مسطور شد بالجمله گوشت آن گرم و خشک در دوم نوشته اند و ابن زهر گفته که جرم آن شبیه تر باجرام عصافیر است و مزاج آن گویا که
میان مزاج ماکیان و کبک است و آن به مزاج ماکیان مائل تر است و الطف و امیل به حرارت است و آن جید الکیموس خوش مزه نافع صحیح المزاجان و ناقهین است
و ایضاً لحم آن مفتت سنگ و مدر بول است و ایضاً گوشت آن کثیر الغذا مسمن بدن ملین بشره مبهی مهیج باه زنان است و پخته آن بهتر از کباب آن است و وجع
مفاصل بارد را نافع و بقول صاحب جامع خوردن آن دائم قلب قاسی را لازم کند و گویند که این خاصیت در قلب آن موجود است و چون زهره آن بقدر
حبه با عسل هر روز بلیسند صرع را نفع دهد و چون خون آن در گوش چکانند درد او ساکن کند و اگر در چشم چکانند جلای آثار و رفع بیاض نماید در جامع مسطور است

سماق الدباغین

سماقیل

سماقیه

سمانی

که آن گزیده سگ دیوانه یک عدد سمانی را بتمامه بریان کرده بخورد چیزی از آن نگذارد صحت یابد دوران سم او اثر نکند و بستن شق کرده آن
از خواص آنست که اگر گزیده سگ دیوانه یک عدد سمانی را بتمامه بریان کرده بخورد چیزی از آن نگذارد صحت یابد و دوران سم او اثر نکند و بستن شق کرده آن
جاذب سم هوام ست و خوردن بیضه آن مورث فصاحت تکلم اطفال قبل از وقت اوست و طلای سرگین آن مزیل کلف و نمش ست و بخور پر آن دافع تپهاست
و اکثار تناول گوشت آن مورث صداع و کزاز و تشنج و تمدد بالخاصیت نوشته اند و مصلح آن در آب شیرین و روغن بادام پختن و بار و غنهای دیگر و آب انار ترش
بقانید شیرین کرده خوردن **سمان** اسم اصل ست **سماد** بفتح اول خاک و سرگینی که بدان اصلاح زراعت کنند **سماروغ** بفتح سین آنرا سماروق بقاف عوض
غین معجمه نیز گویند نوعی از فطرست و آن چیزی بلا ثمرست در زمین شور و نمناک و زیر دیوار حمام و قریب چاه مثل کلاه میروید و عرب آنرا نبات الرعد و بفارسی خربار و کلاه
باران و بهندی کهنبی و گلن دهول نامند و عوام آنرا میخورند و باقی در فطر بیاید **سماریس** اسم ماهی شورست **سماهنگ** اسم قثاء الحمارست **سم** بضم اول اسم فارسی
ظلف ست و بفتح اول زهر را نامند **سم الحمار** اسم خرزهره است **سم السمک** ماهیزهرج ست **سم الفار** اسم عربی ست و اهل عراق تراب الهالک و تراب الفار
و اهل مغرب رهج الفار و مرگشوه و اهل اکسیر زرنیخ ابیض و بفارسی مرگ موش کانی و در انگریزی آرسینک و بهندی سنبل کهار و سنکهیه گویند و آن جسمی ست معدنی
و از خراسان آورند و از معدن نقره در انجا بر آید و گویند که آن دخان نقره است که از معدن آن بهم رسد و از کوهستان خراسان به جزیره بندقیه آورند
و بعضے گویند که دود طلاست که از معدن آن بر آید و گاهی از معدن زرنیخ بیرون آید و صحیح آنست که آن خاک صرف نیست بلکه جوهر آن سنگریزه بزرگ مثل نمک
یافته میشود الا آنکه او از اشیای متولده الیست که صور آنها کامل نمیشود و اصل آن سیماب جید و گوگردیست که از معدن فضه پیدا شود و سردی آنرا منعقد سازد و آن
دو نوع ست سفید و زرد و بهترین آن سفید سنگین براق ست که از خراسان آورند و زرد ردیست و قوت آن هفتاد سال باقی میماند و چون ازین مدت تجاوز
کند قوت آن فاسد گردد و این شناخته میشود بخفت وزن و اغبریت رنگ آن و در سم الفار حرارت و یبوست شدیدست حتی که بدرجه چهارم میرسد
و از سموم قتاله است و محلل ارواح و معفن اخلاط و مالش آن بقدر یک ماشه بار و غن در ازاله جرب و حکه کهنه مجرب و نیز طلای آن مزیل قوباست و با گلاب
طلا کردن محلل اورام بارده و منفجر آنها و مدمل جراحات بارده و مسکن درد آنهاست و اکتحال آن در یک روز مفسد و مزیل رطوبات طبقات چشم و از خواص آنست
که چون سحق کرده با آرد سرشته در مکانی که موشان باشند بنهند هر موشی که از آن بخورد هلاک شود و به هر موش دیگر که بوی آن رسد بخوف هلاکت از آن مکان بگریزد
و مجرب ست و بالجمله آن بالخاصیت سم مهلک ست و خورنده آن کمتر خلاص یابد خصوصا در فصل تابستان بخلاف فصل سرما که در آن نکایت شدید عارض نمی شود
اگر خورنده آن نمیرد در بدن آن آبله ها مثل آبله سوخته آتش بر آید و گاه جلد بیفتد و وجع مفاصل گردد و اعراض خوردن شنگرف و سیماب مقتول بلکه زیاده تر از آن
عارض شود و علاج این علاج آنست و گویند نیم درم از آن سم قاتل ست و از آن اعراض سیماب مصعد مع زیادتی تلهب و تقطیع عارض گردد مثل سوزش اندرون
و گرانی زبان و اعضا و خدر و سرخی چشم و گرمی بدن و برافروختگی بشره و گاه باسهال خون مودی گردد و اصلاح این اصلاح آنست با زیادتی ترطیب و تبرید و تطفیه
تغریه در روغن گاو درین امر بغایت نافع و گاهی قی کردن با شیر گاو و دبس کفایت کند و از چیزهایی که ضرر آن دفع کند تراشه ادیم و پوستهای حیوانات ست
که سوخته تا دو چند آن بخورانند و کذا اکلاه بادنجان یا ثمر آن سوخته و گویند بدل آن زرنیخ ست در هر مقام چنانچه آن بدل این ست **سمبزنیو** اسم بام ست **سمبی**
بکسر سین مهمله و سکون میم و کسر بای موحده و سکون یای تحتانی اسم کهر سنبل ست **سمپنگا** بفتح اول و سکون میم و کسر بای فارسی و خفای نون و فتح کاف فارسی
و الف اسم چنپا ست **سمج** بفتح اول و ثانی اسم ماده خر دراز پشت ست و کذا اسپ **سمر** اسم درخت مغیلان ست گویند که آن اسم نوعی از سدر ست که بار نیارد
سمده وره بفتح سین مهمله و کسر میم و سکون دال و خفای ها و فتح واو و ورا مهمله و وقف های دوم اسم پلاس ست **سمدرسم** بفتح سین مهمله و ضم میم و سکون
دال و فتح رای مهمله و سین و میم دوم اسم کچپیل ست **سمراد** بفتح اول اسم گندم ست بروزن جراد نباتی ست که در نواحی موصل در رحجر ربیعه میروید و بقدر قامت بلند میشود و برگ آن سبز
مائل بغبرت و زردی و سفیدی میباشد و بر روی آب ظاهر میشود و آنرا در طب منفعتی نیست **سمرشاکال** بضم سین مهمله و سکون میم و را مهمله و فتح شین معجمه و الف و فتح کاف و الف دوم
و کسر لام اسم درخت نیلی ست **سمرشاپوتی** بضم سین مهمله و سکون میم و ضم را مهمله و فتح شین معجمه و الف و ضم بای فارسی و سکون واو و کسر تای فوقانی و سکون یای تحتانی اسم مستی
گرجه دشتی ست **سمرنا** اسم مر ست **سمرنیون** اسم کرفس رومی ست **سمری** بالضم سین مهمله و میم و سکون را مهمله و کسر ها و سکون یای تحتانی اسم درخت سه دهاری سیند ست

سمان سماد سماروغ سماریس سماهنگ سم سم الحمار سم السمک سم الفار

سمبزنیو سمبی سمپنگا سمج سمر سمده وره سمدرسم سمراد سمرشاکال سمرشاپوتی سمرنا سمرنیون سمری

سمسم دیگر بضم هر دو سین وسکون هر دو میم اسم کنجد ست سمسم بری اسم حبلاهنگ ست سمسمه بکسر هر دو سین مورکوچک ست سمسق بضم اول
مرزنجوش است و بفتح اول یاسمین ست سمطاوس سم مکسه است سمع بچه گرگ که از کفتار پیدا میشود و آن درنده مرکب از دو حیوان بود و دران شدت
و قوت کفتار و حرارت و خفت گرگ یافته شود سمقوطن بفتح سین وسکون میم و ضم قاف وسکون واو و ضم طای مهمله وسکون نون لغت یونانی ست و معنی
آن نبات صخری ست بسبب کثرت روئیدن آن میان صخور و غلط کرده کسی که آنرا حی العالم دانسته بلکه آن گیاهی دیگر ست و دو نوع میباشد یکی صخری و آن
بقول دیسقوریدوس نباتی ست در سنگ لاخها میروید و برگها و شاخهای آن کوچک شبیه بشنج ست و بیخ آن مستدیر مستطیل در غلظ انگشت سبابه فرفیری رنگ و جمیع
اجزای آن صلب و خوشبو شیرین مزه و چون بخایند لعاب از دهان آورد و گویند برگ آن باریک شبیه ببرگ بادیان و سرهای شاخ آن کوچک مانند سر شاخهای حاشا
و بیخ آن طولانی بسطبری انگشت و منفش و مستعمل برگ و سرهای شاخ آنست و نوع دوم سهلی و آن در غیر زمین سخت میروید ساق آن به طول قریب دو ذراع مجوف
مانند انبوبه و مزغب و بران برگ غیر متباعد باریک مایل بانذک طول شبیه بزبان گاو و در مابین آنها برگهای کوچک چسپیده ببرگ بزرگ آن و گل آن زرد و ثمر
آن بر ساق شبیه بثمر قلومس و بر برگ و ساق آن زغب خشن و چون برگ و ساق آن بدست لمس کنند خارش عارض شود و رنگ ظاهر بیخ آن سیاه و باطن
آن سفید و دران لزوجت شبیه بنوع اول الا اینکه شیرینی و نه خوشبو و مستعمل بیخ اینست بالجمله قسم اول بقول جالینوس مرکب از قوای متضاده است و این
آنست که دران چیزی تقطیع ست که بسبب آن دران ممکن شده که تنقیه ریم محتقن در ریه و سینه کند و ایضا دران چیزیست که جمع کند و شدید نماید بسبب این
نافع نفث الدم گردیده و دران با وجود این دو قوت قوتی ثالث ست و آن رطوبت حاده معتدله است بسبب آن شیرین مزه خوشبو گردیده و خائیدن آن
تسکین تشنگی کند و خشونت قصبه ریه را شفا بخشد و بسبب ترکیب این قوتها محلل بلیغ و جامع و مشدد مگا برای اعضا محتاج بدان شده و کهنه ادر فتق مائی
و نزف عارض زنان استعمال آن میکنند که آن مجفف و جامع و مشدد ست و برای درد گرده استعمال آن بسبب تقطیع و تنقیه آن میکنند و گویند که آن مرکب القوی
مقطع منقی جامع مشدد و دران رطوبت حاره معتدله و تحلیل بالغ ست و با سرکه و عسل برای فسخ عضله و عصب میخورانند و گاهی با سکنجبین عسلی برای شدخ او
خورانیده میشود و چون در ابتدا بر جراحات نهند التزاق او نماید و چون با گوشت بپزند بزودی مهرا گرداند و خائیدن آن مسکن تشنگی ست و موافق خشونت
حلق و شرب آن تنقیه سینه و ریه از فضول و ریم محتبس بحرارت خود و دفع خشونت آنها نماید و بسبب قبض خود نفع بنفث الدم کند و چون به ماء العسل مطبوخ
بنوشند تنقیه فضول نماید و آن مسکن تشنگی حادث از خشکی ست چون بخایند و چون با سکنجبین بنوشند و با آب برای نفث الدم میخورند و چون به شراب پخته بنوشند
قروح امعا و نزف خون زنان را نافع بود و همچنین اگر با آب بخورند و آن نافع درد گرده حادث از خلط غلیظ و سنگ ست بسبب تقطیع و تفتیت و تنقیه و چون بآن
ضماد کنند قیله امعا و فتق را نفع دهد و گیلانی گوید که آن حار ظاهر الحراره با قوت قابضه ظاهر ست و دوای شریف الفعل در ظاهر و باطن ست بهر آنکه محلل و جامع
و مقوی و مصلب اعضا و قابض ست شربت از یک درم تا پنج درم و هر گاه اراده اکثار آن نمایند بهتر آنست که تکرار استعمال آن کنند نه آنکه مقدار وزن آن
بیفزایند در اکثر موضع و اما قسم دوم فعل آن مثل فعل قسم اول ست و جالینوس گفته که قسم دیگر سمقوطن بسیار ست و قوت این شبیه بقوت قسم اول ست
و چون درین چیزی لزج مهیج خارش ست ازین وجه شبیه بعنصل گردیده و این در جمیع اموریکه دران نوع اول مستعمل ست استعمال کرده میشود و گویند طبیعت
آن قریب بعنصل ست و از ان در گرمی ضعیف تر و رطوبت فضلیه ازین زیاده و لهذا بسیار مهیج باه و منعظ ست و دو درم آن جهت نفث الدم از سینه و با شراب
جهت شدخ و قطع عضل و ضماد آن جهت الصاق جراحات تازه و داورام مقعد نافع و چون با گوشت طبخ نمایند قطعهای او با یکدیگر بچسپند و بزودی مهرا سازد
و به سرعت از معده منحدر گردد سمک اسم عربی ماهی ست سمکة الصید او سمکة نول و سمکة البول هر سه اسم ریگ ماهی ست سمکة رعاده
در رعاد مسطور شد سمک مسکبج بهترین آن ماهی ست لیکن بعد زمانه صید متغیر بفساد نشده باشد پس می باید که سرکه را بجوشانند و دران کرفس و سداب
و زعفران اندکی اندازند پس ماهی صاف کرده دران بپزند چندانکه مهرا نگردد بلکه سختی دران باقی ماند و این سرد معتدل در رطوبت ست و برای جگر گرم
و صاحبان یرقان و حمیات صفراوی نیکوست مضر ببصر مصلح آن فالوده سمک الیهودی شیخ البحر ست سملی اسم قرظ ست سمن اسم عربی روغن ست

سمند گره — سمنو — سمیمون — سمندر

و بضم اول بر وزن قطن یاسمین است و گویند گل آن چنبیلی است سمنت گدره بفتح سین مهمله و میم و سکون نون و فتح فوقانی و ضم دال مهمله و سکون کاف فارسی و فتح
دال مهمله دوم و وقف ها اسم سیندر است سمنو اسم فارسی سیده است سمیمون بیونانی سفیده است سمندر بر وزن سفرجل و آنرا سمندل و سمند بدون لام
و سندل بدون میم نیز گویند و بالجمله حیوانی است معروف که در آتش میماند و از چین می آید و در ان بلاد میخورند چون خشک شود مضرت نمیکند و چون از چین
بسیر جلن می آید و اگرچه بقدر صد گز از ان ملک جدا شود و کسی آنرا بخورد در ساعت بمیرد و گاهی در بلاد هند یافته میشود و آن دابه الیست کمتر از روباه اصحب
رنگ سرخ چشم دراز دم از پشم آن دستارهای بافند و چون آنرا در آتش انداز ند نسوزد بالخاصیت و از پر آن نیز پارچه ها و دستارها میسازند و بطرف شام
می بهند و چون در آتش می اندازند نمیسوزد دیگر چرک آن و گویند حیوانی است که از آتش ضرر نمی یابد و بقدر گنجشک و آتشی رنگ است و از خواص قلب آنست
که اگر انرا کسے از ان بحلق فرو برند هرچه بشنوند یاد ماند و بمالیدن زهره آن موی بروید و اگرچه بر کف دست مالند و چون خون آن بر بهق طلا سازند رنگ آن
متغیر گرداند و بقول مهرارپس چون دماغ آن با سرمه اکتحال نمایند نزول الماء را نفع دهد و حدقه را از سائر اوجاع نگاه دارد و شرب زهره آن بقدر دانگی با آب نخود

سمندر پهل

جوش کرده صاف نموده و لاسیما با شیر تازه بتکرار از سموم قتاله شفا بخشد سمندر پهل بفتح سین مهمله و میم و سکون نون و فتح دال و نزد هندیان بحذف نون و ضم
میم و دال مهمله مشدد و سکون رای مهمله و فتح بای فارسی و خفای ها و سکون لام دوای هندیست و آن ثمریست زیاده از هلیله سیاه و چهار پهلو و سرخ رنگ
و چون کهنه شود سیاه گردد مزاج آن گرم و خشک است و جاذب رطوبات از عمق بدن اگر با شیر دختران در بینی چکانند بلغم از سر فرود آورد و سعوط آن با آب
بالخاصیت نافع درد شقیقه است و طریق سعوط آن برای درد شقیقه مجربین چنین نوشته اند که اگر درد بطرف راست بود در سوراخ چپ بینی چکانند و بالعکس
که فوراً زائل میکند و گویند سعوط آن با زنجبیل و روغن دماغ بارد را از اخلاط و بلاغم پاک کند و دردهای بلغمی زائل گرداند و صرع را دور نماید و خوردن با جعفرات قطع حکم بند
و بانمک و اجوائن سوده نافع درد شکم و اگر دو عدد سمندر پهل و چهار عدد فلفل دراز سوخته و خاکستر نموده نگهدارند و بقدر یک حبه در پان خورند دافع سرفه خصوص
و ضیق النفس است و اکتحال آن با بول بز سائیده جهت شب کوری و دمعه و بیاض و درد چشم و گزیدگی مار نافع است و طلای آن محلل خنازیر است و انبات
آب ترپهله سوده و طلای آن با قرنفل و عسل بر ذکر باه افزاید و با زنجبیل جهت اوجاع مفاصل موثر است شربت نصف عدد و فرو بردن یک عدد آن مجرا
برای زن حامله اثرے دارد و اگر با آب سائیده بر جای نیش رسیده کژدم گذارند فائده دهد و اگر سمندر پهل و مرچ و برگ تلسی برابر سائیده بقدر یک ماشه کم زیاده
بحسب مزاج با آب دهند برای دفع تپ ربع عجیب است و اگر سمندر پهل یک عدد سائیده با آب لیمون یک عدد یک دو گهڑی پیش از آمدن تپ لرزه بخورند در

سمندر سوکه

دفع آن بارها بتجربه مولف رسیده سمندر سوکه بضم سین ثانی و واو مجهول و سکون کاف و خفای ها که سمندر بڑا و تن بالا نیز گویند دوای هندی است
و آن تخمی است بقدر خردل و کوچکتر از ان و تیره رنگ املس سرد و تر در اول نافع سوزش بول و سوزاک و رقت منی مقوی باه و دماغ و مولد منی و اگر سمندر سوکه را
سوخته در ناصور پر کنند مفید است و قابض و نفاخ مصلح آن شکر بدل آن سر یار او صاحب تذکرة الهند نوشته که نبات آن بیاره الیست بسیار بزرگ و ضخیم و بر درختها
بالا میرود و فروعهای بسیار باز غب خاکستری رنگ میکند برگ در برابری برگ تنبول و از ان هم زیاده و گرد و ضخیم بلکه اشبه ببرگ چکوره طرف پشت او غبار
رنگ و کثیر العروق و طرف رویش سبز و گلش خوشه دار مانند گل داتوره اما از ان خرد اندر ونش رنگ سرخ مائل بسیاهی و بیرون سفید و املس مانند مخمل زغب دار
و دو قسم دار دیکی خرد دیگر بزرگ مانند گل دوم که برگهای او سفید و در ان بار می بندد بحجم پستان و پنج ورق پیچیده میباشد در خامی و چون بر سر
برگهای بالائی مانند گل موتیا مفتح میگردد و بار سرخ مائل بسیاهی میشود و میان او چهار تخم مانند تخم ترونتی اما مو ندارد گرم و خشک برگ آن بغایت
محلل و منضج و مفجر دمامیل ها و اورام ظاهری و باطنی و چون یک جانب هر برگ را بر روغن بید انجیر چرب نموده بر آتش گرم کرده بر دملها و آماسهای سخت بر بندند
تحلیل و انضاج میکند و از مجربات رسیده که بر بستن برگ او بر شکم بدستور مخرج حیات است و تخم او مسکر و بعضے تخم آنرا سرد و تر و نافع سوزش بول

سمندر لون

و سوزاک و رقت منی و مقوی باه و فزاینده منی و ملغم و قابض و نفاخ دانسته اند و مصلح او شکر در شیر پختن و صاحب تذکرة الهند مینویسد که ذالد با جدا کثر در
زخم عرق و سماجین باهیه و حبوبات ممسکه منی داخل می فرمودند اما استعمال او بغیر در شیر پختن جائز نیست سمندر لون بفتح سین مهمله و ضم

میم و فتح دال مشدده و سکون رای مهمله و ضم لام و سکون نون یعنی نمک دریائی شمس رد جر لیلا ملح بحری و بسنسکرت سمند رجنبتو یعنی پیدایش دریاست و ساد رم
گویند سرد و هندیان بسیار گرم و عطش مداوم امراض مذان و شکننده کف و افزاینده صفرا و هنگام هضم شیرین شود و اندک چرب و مسهل ست و دشتی و ضم
و دافع نفخ ست سمندر بهیین بالفتح سین مهمله و ضم میم و سکون دال مهمله و فتح رای مهمله و کسر بای فارسی و خفای ها و سکون تحتانی و نون اسم کف دریا یعنی زبد البحر ست
و هندیان آنرا مجادم و بهینیم و اوتحیل و پهنیکم میگویند و آن سرد و خشک و زمخت و علتهای بلغم و باصره و حلق و گوش و کشت دمامیل را دور کند و زنگ
آئینه می زداید و بامراض چشم خوب ست و باید که بسیار سفید جهت دوا باید گرفت نوشته اند سمنطونس اسم کرشل ست سمنگا بالفتح سین مهمله و میم و خفای نون
و فتح کاف فارسی و الف اسم شهر هندی ست سمور بفتح سین و ضم میم و سکون واو و رای مهمله و آنرا برومی سهولن گویند و آن حیوان صحرائی ست شبیه
بگربه از پوست آن قبا بسازند و بقیمت گران می فروشند و آن از زمین ترکستان می آید و در انجا بالطنطنک معروف ست و آن حار یابس ست و در گرمی
شدید تر برالسان از همه درندگان ست و جلد آن سریع التغیر ست از پوست حیوانات دیگر زود تر فاسد میگردد بسبب عدم دباغت و لحم آن عند الشرع
حرام ست و بعضی ترکان آنرا میخورند و آنرا ورطب منفعتی نیست الا پوستین آن گرم زیاده است برای پیران و سرد مزاجان و کسانیکه در سینه و گرده آنها
سردی باشد صالح بود و در مرطوبین باه برانگیزد و گویند که سمور شبیه براق ست و در جمیع افعال قوی تر از ان و پوشیدن پوستین آن گرم تر از سنجاب و حیوانات دیگر
و ضماد پیه آن مسخن گرده و پاشیدن موی سوخته آن جهت خشک کردن قروح نافع سموریون و سمرنیون اسم یونانی کرفس بری ست سموک اسم
استخوان ست سمولوقوس اسم استخوان ست سمهور اسم سقنقور ست سمید بروزن حمید آرد میده سمیر بالضم اول و فتح میم و سکون یای تحتانی
و بفتح رای مهمله و الف گویند قسمی از ماهی ست و در دیار ربیعه بهم میرسد و شبیه بکاسنی و بقدر یک قامت و برگ آن در نهایت سبزی و اغبر و
بیخ آن بقدر کزمازج و سم حیوانات ست طبیعت آن بغایت گرم و در ضمادات امراض بارد مستعمل سمیس اسم فسافس ست سمی شکت اسم
بهوجی سمیاک بفتح سین مهمله و کسر میم مشدده و خفای تحتانی و الف و سکون کاف اسم التماس ست سیمبی بکسر سین مهمله و سکون میم و کسر موحده
و سکون تحتانی اسم حمی ست سمیط بفتح اول گوشت روده و گرده سمیکا بالضم اول اسم عربی ماهی کوچک ست سمیقا اسم سریانی سندریطیس ست سمیقلس نوع
از عشر ست که سایه آن قاتل بود سمینون عبارت ست از همه ادویه که بدن را فربه کنند و گویند سمنه و سمینون حب السمنه ست سمین بروزن رهین بفارسی چربی
و آن عبارت از جزئی ست که با گوشت آمیخته باشد و بسیار سفید نباشد بخلاف شحم و از شحم نرم تر بود و بهترین آن ماخوذ از حیوان متکل ست و آن گرم و تر ست و تری آن زیاده
از گرمی و احوال آن بحسب اختلاف اقسام حیوان و بحسب صنعت و تازگی و کهنگی مختلف بود و ضماد آن برای سختی عصب نیکوست و گویند قریب الفعل بروغن تازه است
و آن سریع الجمود و سریع الهضم و مولد بلغم و صفرا و فضول رطبه و خون ردی و مرخی معده و ملین طبع و مقوی باه است الا آنکه ردی الغذا است و چون در طعام اضافه کنند
مستحیل بدخانیت و صفرا گردد و اولی کم خوردن آنست بقدریکه لذت دهد و اصلاح آن با چار لیمو یا زنجبیل مربا و راسن در سرکه انداخته و شاخهای کبر و شرب شراب
صرف کنند و گویند که آن ملین اعضا و سریع الاستحاله بصفرا و صفراوی مزاجان ست و در اصلاح ادویه سمیه یا سند روغن تازه است **فصل سین مهمله با نون**
سنا بروزن ثنا اسم عربی ست و در انگریزی نیز باسم سنا معروف و بیونانی آلوی و بهندی بهوئین ترور و مهار و سونا پالی گویند و آن نبات معروف ست
از دشتهای مکه المعظمه زادها الله شرفا می آورند و اکثر بزمین حجاز و شام و هند و غیره میروید و مولف مزارع آن در ملک بندیل کهند مشاهده کرده مثل دیگر مزروعات
فصل ربیع کاشتکاری آن می نمایند درخت آن تا نیم ذرع شبیه بدرخت نیل صحرائی و برگ آن شبیه برگ حنا و باذریون و ساق آن مائل بسرخی و اندک رخود
باریک و گل آن مائل بکبودی و تخم آن پهن و کوچک مائل بطول و اندک خمیدگی و در غلافی پهن و بیخ آن دقیق و در ین منفعتی نیست و نوعی دیگر از ان برگ آن عریض تر
از ان و گل آن زرد و آنرا بحجاز عشرق نامند و بیونانی الوس گویند و تخم آنرا اصام سانا مند و برگ آن مدور بسیار سبز و چوب آن کثیر و غلاف آن باریک و گویند
که آواز آن هنگامیکه در غلاف بر درخت باشد و هوا وزیدن گیرد مثل آواز حقه خشخاش شنیده میشود و اقسام آن بسیار ست بهترین آن مکی ست که برگ آن شبیه
ببرگ مورد املس از طرفین سبز مائل بزردی پاک از چوب و غلاف تخم آن باشد و این آنست که از بلاد حجاز می آورند و اما انچه از بلاد دیگر یا از کوهستان می آید

آن در فعل ضعیف تر از کی ست و واجب ست که آنرا استعمال نکنند مگر وقت نبودن کی و مستعمل از ان برگ آنست نه دیگر اجزای آن و قوت آن تا هفت سال باقی می ماند و
آن گرم خشک در اول است و گویند در دوم و گویند گرم در اول و خشک در دوم و بقول گیلانی گرم در آخر دوم و خشک در اول آن و آن از کبار ادویه مسهله است مخرج بلغم و سودا و صفرا ست
و آنرا خاصیت ست در اخراج اخلاط سوخته و منقی دماغ و جالی جلد و چون در موی پر کنند او را از انتشار منع کند و قوی نماید و اگر برگ آن با حنا آمیخته بر موی خضاب سازند
نیک سیاه کند و طلای آن داء الثعلب و داء الحیه و جرب و حکه و سرطان و جذام و غلبه قمل بر بدن و بثور خبیثه را نفع کند و کذا ضماد مطبوخ آن در سرکه بحدی که
قوام او غلیظ گردد بر بدن برای جرب و حکه و کلف و بهق نافع و کذا طلاء آن با سرکه و شاهتره و برگ حنا نرم سوده بر بدن و شستن آن بعد از سه چهار ساعت
جهت حکه و جرب و قروح خبیثه ها کثر از عمل مجرب و چون سوده با ادویه مراهم برای قروح آمیزند تخفیف او و اعانت بر انبات لحم او نماید و شقاق دست و پا و تفتیح عضل
و جمیع مفاصل بلغمی و صفراوی و مرکب از ان هر دو را نفع و آن انفع ادویه برای وجع مفاصل ست و سورت سودا و وسواس سوداوی را بالعرض و امراض
سوداوی و صرع و شقیقه و صداع کهنه را بالذات مفید و آن موافق ضیق النفس و مقوی جرم قلب و مفرح نفس ست و آنرا انشاعت وقت حلول در معده است
و اخراج اخلاط سوخته و خام از معده کند و در اعماق بدن غوص کند و از ان مواد موذی برآرد و لهذا نافع نقرس و عرق النساء و وجع مفاصل حادث
و از اخلاط ثلثه است و چون نیم اوقیه از ان با دو اوقیه زیت انفاق بپزند تا نصف بماند بنوشند اخراج بلغم خام کند و اوجاع کمر و رکبین را نفع بین نماید و آن
مصفی خون و مفتح سدد و موافق قولنج و قاتل دیدان و مدر بول و نافع عرق النساء و نقرس و بواسیر ست و گویند آشامیدن آب مطبوخ آن با ادویه مناسبه گل سرخ
جهت اخراج اخلاط مذکوره و بدستور شربت آن از دو مثقال تا چهار بلکه تا شش مثقال و گل سرخ از یک درم تا دو درم بسبب مزاج و در شیر گاو تازه دوشیده
از ربع تا هشت یک آثار و قدری شکر و خوردن سفوف آن با گل سرخ کوفته بیخته شکر آمیخته با شیر تازه دوشیده نیز همان اثر دارد و لیکن شربت آب مطبوخ آن بیخا کم
تر ست از خوردن سحوق جرم آن و خوردن یک مثقال سوده آن با عسل سه روز متواتر تا هفت روز جهت رفع درد مفاصل و امثال آن مجرب شربت از جرم
آن تنها سوده از دو درم تا سه درم و از مطبوخ آن از سه درم تا هفت درم و گویند شربت مطبوخ آن از چهار درم تا هفت درم و گویند از پنج درم تا هشت درم
و گویند که شربت مفرد آن سه درم و با ادویه پنج درم و گویند مطبوخ تا پنج درم و گویند سفوف آن از یک نیم درم تا سه درم و آن مورث مغص و غثیان مصلح آن
صاف کردن آن از چوب و شاخ و تخم و چرب نمودن به روغن بادام بعد از کوفتن و بیختن و با گل سرخ و انیسون استعمال نمودن و بالجمله آن بدون گل سرخ
و روغن بادام جائز نیست و معطش و کرب ست و مصلح آن خواکه یا آلو یا تمر هندی و بنفشه است و گویند مصلح آن بنفشه است و مضر بطحال و مصلح آن عسل و مضر مثانه
مصلح آن بلیله زرد و گل سرخ و صمغ عربی و کتیرا و بدل آن مثل آن شاهتره یا بسفایج یا تربد و دو ثلث وزن آن بلیله زرد و بدل آن سنای مکی یک نیم وزن
آن سنای نجدی یا بصری یا دو وزن آن سنای هندی و غیر آنست و اطبای انگریزی سنا را در استسقا و یرقان استعمال میکنند و افعال و خواص این
بقول هندیان در بهوین ترور مسطور شد **سناپیلی** بفتح سین مهمله و نون مشدده و الف و فتح بای فارسی و کسر تحتانی و لام ساکن و آن مخبار دوم اهم سالوغیاست **سناج**
بفتح اول سیاهی دود چراغ آنرا بهندی کاجل گویند اکتحال آن بچشم اطفال خصوصاً شیرخوار نافع دمسو و حدقه است **سناد** حیوانی ست بر صفت
فیل الا از آن کوچک تر در جثه و بزرگ تر از گربه و گویند که بچه آن سر از فرج ماده بر آورده بچرد تا آنکه قوی گردد پس هرگاه از شکم او بیرون آید از و میگریزد بجهت
لیسدن جسم خود بهر آنکه در زبان مادرش چیزی مثل خارهاست چون بچه را بلیسد پوست و گوشت بچه آن از استخوان جدا شود و گویند که آن در بلاد هند
بسیار ست و آن از محرمات ست مثل فیل و ایضاً آنرا در طب منفعتی نیست **سسن** بیونانی اسم سوست و بفارسی عشقه است که نوعی از لبلاب باشد و بهندی
اسم نباتی ست که از پوست درخت آن رسن و غیره میسازند و در خامی برگ و گل آن پخته می خورند و نیز برگ آن را خشک نموده جهت اکثر امراض مانند
پیچش و کرم شکم میدهند بقول اطبای هند سرد ست و قابض و گل آن حابس خون حیض و نفاس و دیر هضم مولد نفخ و قسمی ست از سن که آنرا پت سن
گویند تخم او سائیده همراه آرد گندم نان آن پخته خوردن نافع دوار ست و اگر سه درم تخم سن با پنج درم شهد هر روز بخورند تا دو هفته دافع لقوه است و صاحب
تذکرة الهند مینویسد که سن را در سنسکرت راجموی یعنی وتشن یعنی دگهنتا یعنی نرم و ریشمه دار و بهت تیرپتی یعنی گل در گل میشود

سناپیلی
سناج
سناد
سسن

دشن پشتی یعنی گل انبوه و تنشتنے یعنی بسیار انبوهی دار و می نامند و آن درخت نباتی ست که او را می کارند و شاخهایش انبوه و باریک برگ او دراز تر از برگ درسن و گلش زرد و بار او غلافی و تخم او سیاه هر دو طرف او باریک و آن دو گونه است خرد و بزرگ بزرگ و سرد و خشک تخم او گرم و خشک در سوم برگ آن گران و حابس شکم و خون نفاس و تخم او ل مسهل و آب و مخرج دیدان و بلغم و دافع قولنج بتجربه و زیاده کننده منی ست افعال و خواص آن بقول یونانیان در قطف بحری خواهد آمد **سن الکلب** سیستان ست **سنا اندلسی** و سنا بلدی عنون ست **سنام الجمل** کوهان شتر ست **سنانیر** اسم آمله ست **سناو** بفارسی براده فلزات ست **سناه** اسم خردل است **سنباذج** بضم اول و سکون نون و فتح بای موحده و الف و فتح دال مهمله و جیم معرب سنباده فارسی است و سمیده نیز گویند و آنرا حجر السن و حجر الماء نیز نامند و بهندی کرند گویند و از ان مسن میسازند و آن سنگ مصنوعی ست که شمشیر و کارد بران تیز کنند و نگینه ها بران حک نمایند بالجمله سنباذج سنگ معروف بحجر الیسموس ست و معنی این محدد بصر ست و گاهی حجر الماء نامند و آن سنگیست نرم و گویا که ریگ منجمد است درشن و معدن آن در جزائر چین ست و گاهی از بلاد دیگر می آید و در ملک هند از کوهستانی شمالی بسیار می آورند و چهار قسم معاینه شده یکی سفید رنگ شبیه برنگ شیر و این را بهندی دو دیا نامند و دوم سیاه رنگ شبیه برنگ روغن چراغ و این را بهندی تیلیه گویند و سوم شبیه برنگ عدس این را بهندی مسوریه خوانند و گویند این بهترین همه است و چهارم شبیه برنگ گل سرخ و آنرا گلابی نامند و هر چند سرخ تر و صلب تر باشد بهتر آنست و گویند بهترین آن نرم الملمس سخت جرم گران وزن مائل بسبزی ست و آملی نرم آن زبون بقول ارسطاطالیس سرد در اول و خشک در سوم و گویند سرد در دوم خشک در سوم و گویند سرد و خشک در دوم و بعضے در چهارم گفته اند در آن جلای عجیب ست و لهذا نقاشان و حکاکان در جلای نگینه ها و غیره آنرا استعمال میکنند و آن جلای جمیع سنگها کند و در جلای یاقوت و زمرد و غیره چیزی مثل آن نیست و آن در فعل قوی تر ست چون بسایند و در جلا بعمل آرند و آن اجسام احجار را می خورد خشک باشد یا تر و چرک و زنگ آهن زداید و مستعمل صیقل گران ست در صاف کردن آهن و فولاد و چون در آب سائیده مرجان بدان جلا دهند بسیار رونق آورد و در آن باوجود جلا تنقیه و حدت و حرافت ست در ادویه محرقه و مجففه و اکاله داخل میشود و گاه در اجزای مراهم محرقه افتد و چون سوخته سحق نموده بر قروح و بثور عفن عسر البرء و جراحت پاشند مندمل و به سازد و قطع نزف الدم کند و ضماد آن محلل اورام و ترهل و انتفاخ جلد و مسکن التهاب ست و با سفیدی تخم مرغ جهت سوختگی آتش و با موم جهت بواسیر نافع و آن نافع آشترهای لثه ست و سنون آن دندان را از چرک و زردی پاک کند و نقا و جلای عجیب مینماید مضر عصب مصلح آن زعفران و از داخل غیر مستعمل ست **سنبرکند** بفتح سین مهمله و خفای نون و فتح موحده و سکون رای مهمله و فتح کاف و خفای نون و سکون دال مهمله اسم بارای کند ست **سنبل** بضم سین و سکون نون و ضم بای موحده و سکون لام در لغت اطلاق آن بر هر خوشه که شبیه بخوشه گندم و جو باشد کرده میشود و در عرف اطبا بر نوع حشایش خوشبو و چون مفرد ذکر کنند مراد بدان سنبل هندی و رومی باشد و بقول دیسقوریدوس سنبل سه نوع ست هندی و رومی و جبلی و ابن جلجل گوید که آن چهار قسم ست هندی و سوری و اقلیطی و جبلی و از مطلق آن مراد سنبل هندی ست که سنبل الطیب نامند و حق آنست که اقسام آن بسیار ست و هر نوع آن جداگانه بقلم می آید **سنبل الطیب** و آنرا سنبل العصافیر نیز گویند و در وجه تسمیه آن گفته اند که عصافیر بدین حشیشه خوش میشوند و از ان آشیانه خود میسازند و بعید نیست که اصل این سنبل العقاقیر باشد بهر آنکه عقاقیر ادویه خوشبو گرم را نامند و آن ازین قبیل ست و بیونانی ناردین و بلاطینی نار دو و بفارسی آیک و لاله و بهندی جهتر و بال چهر و جٹاماسی نامند و آن گیاهی ست بی ثمر و بی گل شبیه بدنباله سمور بدرازی یک انگشت و کم و زیاده از ان و در قطر کمتر از عرض انگشت و خوشه دار و چند عدد بهم پیوسته بیک بیخ و رنگ آن اشقر سیاه مائل بزردی و بسیار خوشبو و تند بو و بیخ آن اندک سخت که آنرا در انگریزی دیلی رٹن گویند و نبت آن هندوستان و بنگاله و گویند آن دو نوع ست و هر دو مرغوب لایکن از ان هر دو سیاه و آنرا انبالی گویند در ان خوشبو بسیار ست و در انواع عطریات استعمال میکنند و دوم سرخ و آنرا ارادنالی نامند در ان خوشبو اندک و خصوصیت قلیلی و مستعمل در معاجین ست و بهترین آن سیاه خوشبو نرم الملمس سخت بیخ اطول و اکثر سنبله با هم پیچیده سریع الانفراک که از ان غبار سیاه بسیار ریزد و گویند بهترین آن تازه مائل بشقرت تیز خوشبو که خوشه آن

سن الکلب
سنا اندلسی
سنام الجمل
سنانیر
سناو
سناه
سنباذج
سنبرکند
سنبل
سنبل الطیب

کوچک بود و بوی زهومت نداشته باشد و بعد ازان دراز خوشه باریک که بوی زهومت دران کم باشد زیرا که کهنهٔ آن با زهومت میباشد و بوی آن اندک مشوب
از بوی سعد باشد و چون بخایند بوی آن در دهان زمانی دراز باقی ماند و طعم آن مائل به تلخی باشد و این افضل از سنبل رومی و اشرف ست بهر آنکه خوشبوتر و
در فعل قوی ترست و قوت آن تا سه سال باقی می ماند بالجمله بقول شیخ گرم در اول و خشک در دوم و گویند گرم خشک در دوم و گویند در سوم و گویند
حق آنست که گرمی آن زائد از خشکی آنست و بعضی گویند که سنبل الطیب معتدل در گرمی و خشک در دوم ست و در قبض بیشتر و در حرارت کمتر از رومی و آن مرکب القوی
است بهر آنکه دران قبض و حرافت و حدت و اسخان و تفتیح و تحلیل ست و تنقیهٔ بدن از فضول و تقویت او و تفتیح سدد و تحلیل مواد غلیظ لزجه کند و امراض
بارده را نفع دهد و در اجزای تریاق و معاجین کبار بسبب عطریت آن و در مراهم و اشربه و لطوخات حاره می افتد و آن منع درور عرق نماید چون سحق کرده
بر بدن بمالند بوی عرق خوش کند و ضماد آن بدبوی عرق را زائل سازد و هر جند که باشد و خاصه با سرکه و اگر بشراب پخته بر موی لطوخ سازند سیاه و دراز گرداند
و گل بیخ سنبل غسول دست خوشبو می باشد و طلای آن جلای کلف و تحسین رنگ گرداند و خائیدن آن بوی دهان را خوش سازد و پاشیدن آن بعد سحق
تجفیف قروح رطبهٔ سائله و اندمال آنها نماید و آن تحلیل اورام و منع نوازل و تقویت دماغ و تحلیل رطوبات او و تسخین او و تخفیف فضول او و رفع سردی
او و حبس مواد منحدره از دماغ بارد رطب و تنقیهٔ دماغ از رطوبات و تجفیف او و تفتیح سدد آن و ترکه حوره ش کند و اکتحال سحیق آن موی ریختهٔ اجفان را برویاند و
با مازو جهت دمعه مجرب و در ادویهٔ چشم برای نشف رطوبت و تقویت می افتد و گاهی سوده بشراب سرشته قرص میسازند و در ادویهٔ چشم استعمال میکنند و اکتحال
آن بدختین موی مژه را نفع کند و تقویت بصر و ازالهٔ ضعف او عارض از رطوبت نماید و چون بآب کشنیز تسقیه داده بسایند و اکتحال نمایند و ازالهٔ سرخی چشم مجرب ست
و آن ضیق النفس و خناق و اوجاع سینه و ریه را نفع کند و تنقیهٔ آنها و منع انصباب مواد بسوی آنها نماید و جالینوس گفته که سنبل مسخن در درجهٔ اول و مجفف
در درجهٔ دوم مثل اذخر آنست و آن مرکب از جوهر قابض کثیر المقدار و جوهر حار اندک ست و هرگاه مرکب ازین قوتها باشد محقق شد که نفع بجگر و فم معده کند
چون بخورند و یا بنهند بالای آنها از خارج و آنکه ادرار بول کند و لذع حادث در معده را شفا دهد و تخفیف مواد منصبه بسوی معده و امعا و مواد محتبسه در سر نماید
و صاحب جامع از تجربین نقل کرده که آن جهت استسقای لحمی منفعت بالغ نماید و قبض شکم و تقویت فعل قوت ماسکه در همه داخل بدن و قطع قی بلغمی و تحلیل
ریاح متولد در معده کند و گویند که شرب و ضماد آن تسخین معده و جگر بارد و تفتیح سدد آنها کند و تقویت آنها و تسخین سائر اعضا نماید و جمیع انواع آن یرقان را
تفتیح خود نفع کند و آن منع انصباب مواد بسوی معده و تسکین لذع او نماید و شرب آن لذع امعا را نفع دهد و دفع ریاح متولد در معده و امعا کند
و جلوس در آب طبیخ آن منع سیلان مواد بسوی امعا کند و شرب آن بسوی احشا و آن نفع اوجاع معده و جگر بارد و ازالهٔ ترهل بدن و نفخ کند و شرب و با طبیخ افسنتین نافع اورام
معده و جگر و فم و ریل نفخ معده است و چون با افسنتین و صندل بنوشند معده حار را قوی گرداند و اشتهای طعام بسیار پیدا کند و چون بآب سرد بخورند
غثیان را ساکن کند و قی بلغمی را قطع نماید و جمیع انواع آن نافع خفقان بارد و ضعف قلب و مدر ست و چون هر نوع آنرا با شراب بخورند امراض طحال را
نافع بود و آن تنها قبض شکم کند و نشستن در آب طبیخ آن جهت اورام رحم و درد گرده و گشودن حیض و بدستور تکمید بمطبوخ آن نفع دهد و فرزجهٔ آنرا
خاصیت عظیم در قطع نزف الدم مفرط از رحم ست و تخفیف رطوبات منصب بسوی او و تنقیهٔ او از آن و ادرار حیض و اعانت بر حمل نماید و لهذا
اهل حبش در سائر امراض رحم استعمال میکنند و چون دخان آن برحم رسانند تفتیح سدد آن کند و شرب و حمول آن نشف بلّه از فرج کند و چون سعوط
بآب بخورند تنقیهٔ مثانه و رحم بادرار بول و حیض نماید و شرب آن منفعت حصاة ست و چون با میفختج بخورند شهوت جماع برانگیزد و شرب و طلای آن مسقط
بواسیر ست و چون با شراب بخورند گزیدن مار و کژدم و غیره را نفع دهد شربت آن تا یک مثقال یا از درم تا دو درم و در معاجین نیم درم و آن حصر
کرده است مصلح آن کتیرا و گویند طباشیر و بدل آن یک نیم وزن آن اذخر و مثل آن سلیخه و ربع آن دارچینی و گویند که سادج و سنبل رومی و بیو
بیخ کبر و گویند که شراب آن که یک رطل آنرا در پانزده رطل آب انگور بجوشانند تا بنصف رسد و سه هفته در آفتاب بگذارند پس صاف کرده بنوشند
در جمیع افعال مذکوره اثرش قوی ترست افعال و خواص این بقول هندیان در بالچهر گذشت **سنبل رومی** و آنرا سنبل اقلیطی نیز گویند

سنبل رومی

و آن ناردین اقلیطی ست و آن قریب القوة از سوری ست و ضعیف تر از هندی و نبات این کوچک ست و سنبل بسبب مشابهت این در بوی و زهومت بسنبل هندی
می نامند و الا در حقیقت این سنبل نیست و نه در چیزی بدان مشابهت دارد و الا در بوی و این تیز اندک و در حقیقت این چیزی دیگر ست و از ان بیخ و
ساق و گل استعمال میکنند و تمیمی نوشته که سنبل رومی را ناردین و ناردین اقلیطی نامند و از ملک روم می آید و آن نباتی ست که در کوهستان بلاد جوزیه میباشد و اهل آن بلاد
آنرا البقعا نامند و آن نباتی کوچک ست و با بیخ آن قلع میکنند و برگ آن دراز رنگ آن مائل بزردی و گل آن زرد و بیخ و ساق آن مستعمل ناردین اگرچه مسمی
بسنبل رومی ست لیکن رویدن آن مختص بروم و نواحی او نیست بلکه در بلاد هند کثیر الوجود ست و گاهی عطاران هند با میران راغنشوش میسازند بناردین
زرد قوی النبات و بعضی گویند که آن در زمین اقلیطا میروید و شامی نیز شبیه به و می میباشد نبات آنرا با گل و اطراف بیخ آن قلع میکنند و از گل آن غسول خوشبو میسازند و بدان
دست میشویند با لجمله سنبل رومی بیخ و ساقی ست گل دار خوشبو با صلابت و در شکل شباهتی بسنبل الطیب ندارد بلکه برگ آن باریک بلند و سر برگها عریض تر از پائین
و از وسط آن برگها ساقی رسته و بر سر آن شاخهای باریک و بر سر هر یک گلی کوچک و بیخ آن دراز منحنی گره دار با ریشهای باریک بلند و بهترین آن تازهٔ خوشبو
با بیخهای بسیار و ممتلی سخت که سبک و مجوف نباشد و آنکه ساق سفید باشد خصوصاً در وسط او آن ردی ست خصوصاً با بوی زهم و آن گرم زیاده از سنبل الطیب
است و در اسخان قوی تر و در قبض کمتر از ان تر و اکتحال آن جهت انبات موی مژگان قوی تر و در ازالهٔ خفقان بارد و ضعف قلب قائم مقام سنبل الطیب ست و با
افسنتین با تریاقیت و محلل نفخ معده و ورم طحال و جگر و شراب رافع درد گرده و مثانه و مدر بول و در مراهم حاره و اشربه و لطوخات داخل میشود و شراب ساذج
آن که نیم من آنرا در سی رطل آب انگور اندازند و بعد از دو ماه صاف نمایند و هر روز بست مثقال آنرا با سه چندان آب نیم گرم آمیخته بنوشند جهت جمیع امراض
صعبهٔ باردهٔ معده و جگر و گرده و یرقان و فساد رنگ رخساره و عسر البول نافع ست و گاهی چنان میسازند که و بیخ دو اوقیه و سنبل اقلیطی سه اوقیه گرفته در منقا ده رطل آب انگور
اندازند چنانچه مذکور شد و گاهی چنان بعمل می آرند که بگیرند سنبل رومی نو کوفته بیخته هشت مثقال و یک من آب انگور بر ان ریزند و دو ماه بگذارند پس
صاف کرده بمقدار حاجت بنوشند که نافع علل معده و جگر و مزیل نفخ و عسر البول ست **سنبل جبلی** آنرا سنبل سوری و بفارسی ریشه و الا گویند و در یونانی
اذر ماروس و لولانیطس نامند و منابت آن بلاد سوریاست و سوریا جزیره از جزائر موصل ست برگ آن مثل برگ عصفر و کذا شاخهای آن لیکن اصفر املس
بی خار با بیخهای بسیار سیاه بی ساق و بی گل و بی ثمر خوشبو مثل خشبی الالاین باریک و کوچک از انست و بیخ این صالح ست برای هر امری که ناردین اقلیطی
آنرا نیکوست و این ضعیف تر از جمیع انواع سنبل ست و گیلانی مینویسد که سنبل سوری نیز بسنبل هندی ست و سوری بهر آن نامند که بسوریا قصبه تبسو د
زیرا که کوه آن متصل بهند ست تبت سنبل جبلی کوهی ست که یک جانب او بسوریا متصل ست و آنچه درین جانب میروید بهتر ست از آنکه در غیر این جانب
روید و آن جانب متصل بهند ست و این هندی را بیونانی فیقیطس گویند و این اسم مشتق از اسم نهر بحری ست بسوی کوه فیقیطس قریب نهری که اندر
آنست میروید و این ضعیف القوة ست بسبب رطوبتی که در موضع نبات آنست و سنبلهٔ این دراز تر و بزرگ تر ست و آنچه در وسط آن کوه میروید آن
افضل و خوشبو تر ست الا اسنبلهٔ آن کوتاه و بوی آن شبیه بوی سعد می باشد و تمیمی گفته که سنبل هندی دو نوع ست یکی سنبل العصافیر یعنی سنبل الطیب
و دوم سوری و آن شبیه با دل ست و این نبات در زمین طینه روید شبیه به نبات سعد و برگ و شاخ بود و سنبلهٔ آن از یک بیخ بر آید و سنبلهٔ آن
بر روی زمین مائل و آخر آن با ریشهٔ باریک و نبات آن کوچک می باشد و تازهٔ آن قلع می نمایند و گویند که سنبل جبلی در کوه سایه دار با شجار میروید
و بیخهای آن مجتمع مائل بسفیدی و ساق و اکلیل آن مثل شبت و در ان تخم مثل زیره بطعم مثل پسته و خوشبو و آن در تریاق می افتد و مستعمل
از ان بیخ آن و نیز تخم آنست و در ان تندی و تلخی بود و نوعی ست از ان که آنرا ناردین اغریا نامند و تفسیر آن سنبل جبلی یا بری ست و آن
بسیار سفید و برگ آن کوتاه تر از ناردین رومی و گاهی در وسط آن ساقی ببوی بیش می باشد و آنرا بیخ و ثمر و خوشبو نیست و اگر ارادهٔ استعمال
آن میکنند بیخ و برگ آن سائیده بشراب سرشته قرص میسازند و خشک کرده در ظرف سر بسته بر می دارند و بهترین آن نو سبک و زن صحیح
بسیار خوشه مائل بزردی با بوی سعد کوچک سنبله مخدر زبان ست و از مشاهدات بعضی متاخرین ست که نبات سنبل جبلی دو شاخ دار و در بر

سنبل جبلی

و برگ آن فی الجمله شبیه برگ بارتنگ و از آن برگهای کوچک بر آن نیز برگهای کوچک و در پایین شاخهای بلند آن برگهای باریک برآن برگهای کوچک بر آن سه چهار شاخ باریک و در هر شاخ قریب بچیز
هر شاخ چتر قریب بچتر در هر شاخ سه چهار شاخ باریک و بر آن اسبغول می نامند والامشاب یعنی
کوچک تر و بیخ آن شبیه به پیاز و دو عدد بهم پیوسته یکی بزرگ و دیگری کوچک با ریشه های قوی و ضعیف و گویند که این مجاز اسنبل می نامند
بدان نمیدارد و مزاج آن قریب بسنبل الطیب ست و در تقویت معده و جگر و سائر اعضا آنرا خاصیتی ست و مقوی قوت ماسکه و محلل ریاح و نفخ و رافع بلغمی
و استسقا و چون از آن شراب سازند باین طریق که سه رطل آن را در سی رطل آب انگور انداز ند و بدستور سابق مرتب نمایند در منافع مانند شراب سنبل الطیب ست و جهت امراض
جگر و انواع یرقان و استسقای لحمی منفعت بلیغ نماید و شرب آن تقویت فم معده و احشا و قوت ماسکه آن و قی بلغمی و تحلیل ریاح معده و عسر البول نافع سنبل فارسی
شامل پسیاه و شان ست و قسمی از ریاحین که با نرگس میروید و در غایت خوشبو و برگ و پیاز آن ضعیف تر از پیاز نرگس و گل آن بنفش و بعضی سفید
و در هر ساقی چند عدد بر بالای یکدیگر و در افعال قریب بنرگس و سفید آنرا در هندوستان گل شب بو نامند زیرا که در شب بوی آن بسیار میباشد سنبل هندی
و سنبل العصافیر سنبل الطیب ست سنبل اقلیطی سنبل رومی ست سنبل سوری و سنبل الاسد سنبل جبلی ست و بقول انطاکی آن موست
و گویند آن نوعی از سنبل الطیب ست سنبل الکلب ثمر درتار ست سنبل کهار اسم هندی سم الفار ست سنبله بالضم خوشه است سن پهپکا نافع
سین و سکون نون و ضم بای فارسی و سکون ها و کسر بای فارسی دوم و فتح کاف و الف اسم ارهر ست سنبوسه بفتح اول و سکون نون و ضم بای
موحده و واو مجهول و فتح سین مهمله ثانی و ها اسم فارسی ست معرب آن سنبوسک و سنبوسق ست و بعربی قطائف و بیونانی برماور داو بهندی
مثلث آنرا سموسه و مدور را پوری گویند و آن قسم نان معروف ست که از آرد میده با شیر و روغن خمیر کرده پهن نموده نانهای تنک خسته در جوف آن قیمه گوشت
یا دال نخود پخته و مصالح گرم و خوشبو و یا سبزیها و یا مغز بادام و جوز و فندق و پسته کوفته با قند و کشمش نهاده بشکل مثلث ساخته در روغن بریان
می نمایند و یا در تنور می پزند و آن گرم و تر ست و غذای غلیظ و طویل المکث در معده معطش منفخ دیر هضم ثقیل مسدد مولد ریاح خصوصا در معده ضعیف
الاصحاب مشقت و ریاضت قوی المعده و هضوم جید را نیکوست و چون منهضم شود غذای کثیر دهد و خون متین پیدا نماید و تقویت اعصاب و تسمین بدن و
تهییج باه کند و آنچه از بادام و شکر سازند برای گرم مزاجان و آنچه از پسته و جوز و فندق سازند برای سرد مزاجان آنچه از جوز سازند سریع النزول و برای سرد مزاجان
و پیران بهتر ست و آنچه با سبزیها ترتیب دهند مرطب و قلیل الغذا تر از سائر اقسام مصلح این عسل و مصلح سائر اقسام در گرم مزاجان و در صفراوی مزاج
سکنجبین ترش و خوردن آن بسرکه تند یا آب فواکه ترش ست و بعد آن شرب مثلث نیز مصلح آن گفته اند و در مزاج بارد و بلغمی عسل و جوارشات گرم مثل
کمونی و فلافلی و مانند آن و اما معمول از آن بکاهو و کشنیز و کدو و مانند آن که گوشت سینه بچه مرغ در آن پر کرده به روغن بادام بریان کرده باشند
ترتیب دماغ و تسکین حرارت او نماید و کذا باشیره مناسبه سنبوت اسم زیره است سنبهاری بفارسی پودینه نهری ست سنبر اسم شونیز ست
سنبهالو بهندی پنجنگشت ست آن درختی ست نه کلان نه خرد تنه و شاخها دارد و برگ هر شاخ باریک سه عدد با هم متصل بصورت برگ ریحان و
کنگره دار و نوک دار یک طرف سبز و طرف دیگر سیاه قسم سیاه را سیاه و قسم سفید را سفید بلکه قسم سفید را بر همه اجزای سفیدی بود و هندیان آنرا
گویند بر دو قسم نوشته اند سیاه و سفید سیاه را نلا و اولی یعنی سیاه سنبهالو و بهوتا یعنی شیاطین را میگریزاند و کیشی ستیسها یعنی بستن برگ بموی سر سردی سر را
دور کند و در بعضی نسخ ماما و بشی آمده و نرگندی که نام ست و بهوت کیشیکا یعنی جائیکه این درخت ست هرگز شیاطین در انجا گذر نمیکنند و دیگر آنکه
شیره او موهار ادرست پیسار دمی گویند قسم سفید را اتلا و اولی یعنی سنبهالوی سفید و سوتیا پشپا یعنی گلش سفید میشود و سند هوار که نام ست و
پهالکا چس یعنی میگویند که آن درخت از عرق پیشانی سدا شیو پیدا شده است می نامند و در بعضی نسخ نشیشالی آمده و قسمی از وی ست که از آن
سیماب بر می آید و آنرا در هندی رسوا دلی و سیپهالکا یعنی برگش کلان و ببوی پائین رنگ دار دو سوها نرگندی یعنی این قسم نرگندی خوب بو
و نیلکا رس یعنی برگ او ببوی اعلی نیلگون میشود و از پوست وی سیماب بر می آید و سو تیسو تیا یعنی گل او سفید می شود و سر سا یعنی خوب
بهتر سیماب از وی بر آید و بهوتو لیستا و دهما گتی معنی این دو اسم اینکه دخان او بهوت و پلید و شیاطین را میگریزاند و تخم آنرا گیلا و رنگا

سنبل فارسی
سنبل هندی
سنبل اقلیطی
سنبل سوری
سنبل الکلب
سنبل کهار
سنبله
سن پهپکا
سنبوسه
سنبوت
سنبهاری
سنبر
سنبهالو

وکانتی یعنی رنگ روشن وراجه پتری یعنی آنکه دختر پادشاه است و هرنیکا میگویند گرم در دوم و خشک در سوم تیز و تند ست جهت سرفه و باد و دردسر از ریاح و از گرمی
کرده بستن برگهای او مفید و محلل باد بود و اقسام کشت و خروج مقعد و کرم را مفید تخم او بسیار گرمی میکند و قسمی از هشتاد قسم باد آنرا اوارک نامند دفع کند و
کرمی گوش دور نماید تکمید از برگ او جهت صرع ابهامی و تخم او جهت صلابت طحال و نفخ آن و سیلان منی و مذی مجرب و خائیدن برگ نرم که کونپل نامند
ولیس از آن باب شب مانده سرد مضمضه نمودن دافع درد دندان و ورم لثه و برآمدن خون از بن آن و بوی بد دهن و سیلان لعاب و آب لزج از آن میکند
وافعال و خواص این بقول یونانیان در سنجیکشت گذشت **سنبالی** بهندی نام دوائی ست که آنرا مندی نیز مند **سنبتیکا** بفتح سین مهمله و خفای نون
وسکون بای موحده و کسر تای فوقانی و سکون یای تحتانی و فتح کاف و الف اسم هندی صدف ست **سنجا** اسم باجراست **سنجامیقور** اسم کاغذ
است **سنجاب** بفتح سین و سکون نون و فتح جیم و الف و بای موحده و سنجاف بفا عوض بای موحده نیز گویند حیوانیست بقدر یربوع و از موش بزرگ تر
و دم آن بسیار کوتاه و موی آن بسیار نرم زیر شکم آن سفید و باقی خاکستری رنگ و بهترین جلود آن ازرق املس ست از جلد آن امیران پوستین میسازند
و حیوان مذکور بسیار حیله ساز ست چون انسان را می بیند بر درخت بلند صعود میکند و در آن مخفی میگردد و در درختها مسکن میدارد و در بلاد صقالبه و ترکستان
کثیر الوجود ست گوشت آن گرم در اول و تر در دوم و گویند سرد و تر ست و آن میوه ها میخورد و لهذا در گوشت آن سهوکت نیست و پوستین آن از سمور
گرمی کمتر دارد و از آن خوشبوتر و باعتدال قریب تر و گویند که گرمی آن اندک ست زیرا که غالب بر مزاج حیوان آن کثرت رطوبت و قلت حرارت ست
بسبب اغتذای آن بفواکه و لهذا پوشیدن آن برای گرم مزاجان جوانان و کسانی که بر شراب ادمان نمایند نیکوست زیرا که مسخن باسخان معتدل ست و رافع
اوجاع عصب و گوشت آن نافع ترین ادویه برای مجنونان و صاحبان امراض سوداوی مثل مالیخولیا و صرع و غیره است و خوردن آن مسکن حرارت
و جهت سرفه و درد سینه و قرحه آن نافع مولد قولنج مصلح آن روغن بادام و پاشیدن موی آن جهت التیام جراحات و قطع خون و ضماد آن با عسل
برای ردع اورام مفید ست **سنجد** بکسر اول اسم فارسی ست و خوب دانه نیز گویند و بعربی غبیرا و بترکی ایگده نامند و آن از جمله فواکه است و درخت آن
بزرگ بقدر درخت عناب و زیتون و در بلاد بسیار سرد بهم میرسد و برگ آن درشت و اغبر و لهذا آنرا غبیرا گویند و گل آن سفید مائل بزردی و گویند
زعفرانی رنگ و بسیار خوشبو و تند و درخت آن نر و ماده می باشد قسم نر آن ثمر نمیدهد و ماده آن دو نوع ست یکی را ثمر بقدر عناب و فندق
و کنار و پوست آن نازک بعد پختگی سرخ میگردد و از مغز خوب جدا میشود و مغز آن سفید شیرین خوشبو خوش مزه و در جوف آن تخمی اندک دراز
مثل استه عناب و کنار و نوع دوم را ثمر بزرگ تر از اول و پوست آن نیز سرخ و از مغز جدا میشود و مغز آن نیز سفید رنگ ولیکن مانند آرد و نرم میباشد
و تخم آن باسانی از آن جدا میگردد و این در شیرینی از نوع اول کمتر و این را بفارسی سنجد اردی نامند و هر دو نوع در وسط فصل تابستان پخته
میشود و قوت آن تا دو سال باقی می ماند بالجمله ثمر آن سرد در اول و خشک در دوم و خشکی خام آن زیاده خوردن آن مقوی و مفرح قابض شکم کمتر از عرور
حابس سیلانات قامع صفرا قاطع قی و اسهال و نافع سرفه گرم و مسحج صفراوی و ادرار و مفید صداع خصوصا حادث از ارتفاع ابخره معده و سائر بدن و غذا اندک دهد و مقوی معده و دافع آن دها نفع
صعود ابخره و انصباب مواد بمعده و سویق آن نیز جهت امور مذکوره نافع و حابس ادرار بول و مانع تقطیر آن و اطفال را نقل بدان خیلی موافق بنابر آنکه
تعدیل مزاج ایشان کند شربت آن تا پنجاه عدد و گویند که سنجد در جمیع افعال شبیه بر عرور ست دیر هضم مصلح آن فانید و بدل آن کنار و گل سنجد گرم و خشک
در دوم و مهیج باه خصوصا زنان را و لهذا زنان و دختران نو رسیده را از بوئیدن آن منع می نمایند و در ادویه باهیه گل آنرا داخل میکنند و بوئیدن
آن نیز مفرح و مقوی دل و دماغ و آشامیدن آن جهت امراض دماغی بارد مانند فالج و کزاز و تقویت دماغ و قلب و امراض سینه و ریه مانند
ربو و سل و جهت تقویت معده و جگر و تفتیح سدد و تحلیل ریاح و استسقا و یرقان و لرزه حمیات مفید شربت آن یک مثقال و برگ آن چون بر جراحت
و قرحه بندند ریم کند و چرک آنرا پاک سازد و التیام دهد که احتیاج بدوای دیگر نباشد و اگر برگ تازه آن نباشد برگ خشک آن نیز مفید ست و روغن
آن که آنرا در روغن بپزند تا مهرا گردد مالش بدان جهت مفاصل و استرخا و دراز کردن موی مجرب ست و عرق گل سنجد محلل ریاح معده

سنجد بوی
سنجد خراسانی
سنجد کرخی
سنجد هندی
سنجبویه
سنجفر
سنجلاط
سنجیوس
سنجر
سنقر
سنجرف
سنجنجل
سن چوره
سندر
سندروس

و در جمیع افعال مانند گل آنست از آن ضعیف‌تر **سنجد بوی** گلی ست که بوی آن شبیه ببوی گل سنجد ست **سنجد خراسانی** عناب ست **سنجد کرخی** باصطلاح عامهٔ اصفهان ثمر درخت نیم ست **سنجد هندی** ثمر مولسری ست **سنجبویه** اسم سنگبویه است **سنجفر** شنگرف ست **سنجلاط** فرنجمشک ست **سنجیوس** بیونانی مصطگی ست **سنجر** سپستان ست **سنقر** طائر شکاری ست که بدان شکار میکنند **سنجرف** معرب شنگرف ست **سنجنجل** بسکون هر دو نون و فتح هر دو جیم اسم زعفران ست **سن چوره** بفتح سین و سکون نون و ضم جیم فارسی و سکون واو و فتح رای مهمله و ها اسم هندی جواکهار ست **سندر** اسم شرب یمانی ست **سندروس** بضم و بفتح سین و سکون نون و فتح دال و ضم رای مهمله و سکون واو و سین مهملهٔ ثانی بفارسی سندروس و بیونانی قاسامن فیفیر و بسریانی قاموزه و بهندی چندرس گویند و آن چیزی ست شبیه بکهربا و از جنس آن و زرد رنگ و بعضی قطعهای آن سرخ رنگ و از کهربا خوردتر و در آتش و روغن کنجد و شرف بر آتش گداخته میشود و در ماهیت آن اختلاف کرده اند دیسقوریدوس گفته که صمغ درختی ست در زمین هند و بلاد مغرب و بعضی گویند که صمغ درخت عرعار و نزد بعضی درخت ساج ست و محمد بن احمد گفته که آن صمغ نیست بلکه از چشمه که بعض سواحل بحر هند منبع اوست بیرون می آید و از باطن زمین مثل نفط و قیر گداخته بر می آید پس هرگاه در بحر جاری میگردد منجمد میشود و موجهای بحر بسوی کنارها می افگنند و آنرا میگیرند و این صحیح ترین اقوالی ست که در ماهیت سندروس گفته اند بهر آنکه مرا مردی از علما هند خبر این داده و بعضی گویند که آنجا حیوانی ست که بول میکند و در ساعت منجمد میشود و بعضی گویند سنگی ست که از سواحل دریا می بر آید و بعض اهل هند میگویند صمغ درخت کافور ست و اهل فرنگ و ملاحه نیز برین متفق اند و درخت آنرا پیروس نامند و گویند آنچه در روز از درخت میچکد چندروس و آنچه در شب میچکد کافور و صاحب مخزن گفته که ظاهر آنست صمغ درختی باشد و آن چهار نوع میباشد یکی آنکه ظاهر آن زرد و باطن آن سرخ و براق و دوم زرد کم رنگ و بسیار سست و سوم مائل بکبودی و سست و چهارم سیاه و سبک و سخت و اول بهترین همه اقسام ست و خوب آن آنست که مانند کهربا کاه را بر دارد و قوت آن تا بست سال باقی می ماند و از ادویهٔ جلیل القدر ست و فرق میان این و کهربا خیلی دشوار ست بهر آنکه این نیز کاه مانند کهربا می رباید و لهذا اکثر ازین هم تسبیح وغیره ساخته بجای کهربا میفروشند و فرق آنست که این از کهربا سست تر ست و چون در آتش اندازند ازین بوی کریه آید و از کهربا بوی آب مصطگی و دیگر آنکه از کهربا بوی آب لیمو آید خصوصاً چون بمالند که گرم گردد بخلاف سندروس و مزه سندروس اندک تلخ میباشد بخلاف کهربا و در برداشتن کاه بقوت کهربا نمی باشد و بقول شیخ گرم خشک در دوم و گویند حرارت آن قوی تر ست و گویند گرم در سوم و خشک در دوم و این اظهر ست و بقول بعضی گرم در اول و خشک در دوم و بقول گرم در دوم و خشک در اول سوم و بعضی گرم و خشک در اول نیز گفته اند و در آن تسخین و تجفیف و قبض و خاصیت حبس خون ست از جمیع اعضای ظاهری و باطنی و کشتی گیران آنرا استعمال میکنند تا ایشان را بهر و تواتر نفس بسبب رطوبت متحرکه وقت حرکت شدید عارض نشود و تجفیف و منع عرق و حفظ قوت حاصل گردد و در آن قوت مهزله بسیار ست چون هر روز از آن سه ربع درم با آب سکنجبین بخورند تا سه هفته بی اذیت لاغر کند و این علاج جید برای سمن مفرط ست که آن مرض بود و بخور آن مجفف نوازل و مانع نوازل و نافع بواسیر ست و همچنین پاشیدن آن بر قروح مجفف و منبت گوشت آنست و نافع جهت استرخای عصب حادث از افراط رطوبت و برودت و امتلاست و چون با روغن کتان و سفیداب ارزیر حل کنند تا آنکه لزج گردد مرهم بلیغ النفع در علاج جراحات سر باشد و دخان آن با عود هندی جهت رفع صداع و قطع زکام بارد و بدستور بخور آن با شکر جهت قطع زکام نافع و اکتحال آن با عسل جهت بیاض و قرحه و جلای آثار و سلاق مجرب نوشته و چون سوده بر جگر گوسفند یا آهو پاشیده بر آتش بریان کنند و آبی که از آن بر آید در چشم کشند جهت رفع شبکوری نافع و قطور آن در گوش جهت تسکین درد آن و گرانی سامعه و با زیت یا روغن گل جهت التیام جراحت آن مفید و سنون آن جهت درد دندان و استحکام آن و قروح و تاکل لثه مفید و گویند منفعت آن در تسکین وجع دندان بسیار بزرگ ست و درین باب بی نظیر و آن رطوبت که سببش رطوبت فضلیه بسیار باشد بتجفیف خود نفع دهد و خفقان را مثل کهربا نفع بخشد و اگر طرالی بخور دسود دهد و آن قطع فضول بلغم از معده و امعا کند و قتل کرم شکم نماید و نافع بواسیر ست و شرب آن برای اسهال مزمن نیکوست آشامیدن آن با ماء العسل جهت ادرار حیض و بول و با سکنجبین بهر که و یا هر دو با هم جهت اسقاط جنین بقوت و کذا فرزجهٔ آن برای اخراج جنین نافع و جوشانیدن آن با روغن بادام بحدی که بقوام آید جهت شقاق کهنهٔ هر عضو مجرب نوشته و بدستور در روغن گل پخته جهت شقاق دست و پا

وبا قطران جهت قوبا مجرب ست و در سائر افعال و خواص مانند کهرباست مضر گرده مصلحش صمغ عربی مهزل بدن مصلح آن بوزیدان شربت آن تا یک درم بدل آن
نصف وزن آن کهربا و ربع ساذج ست و کذا سندل اسم ممنداست **سندریطیس** بفتح سین و سکون نون و کسر دال مهمله و سکون یای تحتانی و کسر رای مهمله و سکون یای تحتانی و ضم
سین مهمله لغت یونانی ست بمعنی شبیه الحدید و بسریانی میتاگویند و آن گیاهی ست ربیعی و سه قسم میباشد قسمی برگ آن شبیه برگ بوطه و خشن و شاخهای آن مربع و بلند به
یک شبر و در اطراف آن چیزی کروی الشکل و در آن تخمی سیاه نبت آن سنگلاخها و قسم دوم شاخهای آن بقدر دو فرع و برگ آن شبیه برگ سرخس مشرف و بر ابعد دو
از دو جانب شاخ روئیده و در انتهای شاخ آن شعبهای دراز و باریک و در اطراف آن چیزهای مستدیر و در آن تخمی شبیه تخم چقندر و از آن مدورتر و سخت و قسم سوم را برگ
بزرگتر و شبیه برگ کشنیز و شاخهای آن بقدر یک شبر و مایل بسفیدی و باندک سرخی و گل آن احمر قانی ریزه و تخم آن باریک تیره و مایل بسرخی و نبت این قریب تاک انگور
سرد در دوم و خشک در سوم و قسم اخیر از همه قوی تر ضماد برگ تازه و یا ذرور خشک آن همه اقسام آن قاطع نزف الدم و قابض و جهت التیام قروح و رفع اورام و خنازیر شدید الاثر
حقنه و شرب آن جهت قرحه امعاء و اسهال نافع و برگ قسم سوم در التیام قروح مؤثرتر از اول و دوم و حمول و شرب آن قاطع نزف الدم **سند** نوعی از سلیخه سیاه است
سندهان بفتح اول اسم عود هندی ست **سندیان** بیونانی یا شامی درخت بلوط ست و بلغت اهل مصر سلد انیون ست **سندانه** بعربی ماده خر را گویند
سندر بفارسی سندروس ست **سندره** بعربی درخت قنی ست که از چوب آن کمان میسازند **سندریس** اسم اسرنج ست **سندرس** بیونانی قثای بستانی
و طریه را نیز گویند **سندرس مارس** بیونانی بیخ قثای بستانی ست **سندوخسن** بیونانی جماد شیر ست **سندوقیس** بیونانی اسرنج ست **سندور** بهندی اسرنج ست
سندوین اغریوس بیونانی بمعنی قثای بری ست که قثاء الحمار ست **سندرنی** بدو نون بمعنی اسرنج ست **سندوها** و **سندوهن** و **سندوهی**
هر سه لغت هندی اسم نمک طبرزد ست **سنده** بفارسی اسم براز انسان ست **سندها** بهندی طباشیر ست **سندهوار** بکسر سین مهمله و خفای نون و سکون دال مهمله
و خفای ها و فتح واو و الف و رای مهمله اسم سنبهالوی سفید ست **سندهوپشپی** بکسر سین مهمله و سکون نون و ضم دال مهمله و خفای ها و سکون واو و ضم بای فارسی
و سکون شین معجمه و کسر بای فارسی دوم و سکون تحتانی اسم گل دهاکی ست **سندهیاورت** اسم جیندرکهی ست **سندهی آم** هندی زنجبیل ست **سندیان الارض**
بلغت سریانی فراسیون ست و صحیح آنست که نباتی ست که دیسقوریدوس آن را البوطی نامیده **سندریس** بیونانی آهن ست **سندوری** بکسر سین و خفای نون
و ضم دال مهمله و سکون واو و کسر رای مهمله و سکون یای تحتانی اسم سداسهاگن ست **سنسق** آس بری ست **سنسنه** بفارسی زنبور سیاه است **سنبط**
بعربی درخت قرظ ست **سنفریس** بیونانی قثای بستانی ست خربزه را نیز گویند **سنف** بعربی ذو سر صحرائی که بفارسی کرکاس گویند **سنقر** و **سنقار**
از طیور شکاری ست که ملوک بدان شکار مینمایند **سنقره** کلاغ سبز ست و بفارسی کاسه شکنک نامند و آن شقراق ست **سنکبا** اسم آلوی بخارا ست **سنقریا** اسم
زاج ست **سنگریزه** بعربی حصاة و بهندی تهیری کنکر گویند سرد و خشک و رادع و مجفف و ذرور سائیده آن مانند غبار جهت نزف الدم جراحات و دفع ضرر آن مفید و
انداختن آن در کوزه آب مصلح غلظت آن و مقوی احشاست **سنگ** اسم فارسی ست بعربی حصب و حجر و بشیرازی برد و بیونانی بطرا و بسریانی کیفا و بهندی پتهر و
بدکهنی دگر نامند و آن اسم جنس چیزی ست که بطول مدت و تواتر اتصال اجزای لطیف رقیق ارضی و رطوبات لزج و رسیدن گرمی و خشکی از اجزای زمین
سخت شود چندان که مزاج ارضی آن رفع گردد و اختلاف رنگ و صفائی و شفافی و غیره همه بحسب اختلاف اجزائی محل و غلبه رطوبت و حرارت و امثال
اینهاست مثلا اگر رطوبت و برودت غالب باشد سفید و اگر هر دو قلیل باشند کدر و اگر حرارت و یبوست غالب باشد سرخ و اگر کمتر باشند زرد و اگر حرارت
مفرط و رطوبت کم باشد سیاه و صلب و اگر ضعیف باشد نرم و اگر تاثیر حرارت و رطوبت در آن مساوی باشد متساوی الاجزا و اگر مختلف باشد غیر متساوی
در رنگ و سختی و نرمی باشد و بقوله اطبای فرنگ ست که احجار را بسبب آنکه هیچ ذائقه و بو ندارند چندان تاثیر و منفعت و خاصیت در بدن انسان نیست
بهر نحو که استعمال نمایند و همچنین طلا و نقره را و چون بعضی را از مقلدین ایشان برای تقویت اعضای رئیسه استعمال کنانیده شد معترف بحصول منفعت آن
شدند **سنگ برامی** حجر البرام ست **سنگ مرمر** بعربی حجر الرخام و حجر السطرطیه و بیونانی لیمولیا گویند و گیلانی گفته که مرمر نوعی از رخام سفید ست و از ابنیه تا
اسطرلیس گویند و بعضی گویند که اسطرلطیس جنس دیگر ست و آن سنگی ست سفید رنگ و نرم که در عمارات برای زینت صرف میکنند و معدن آن در کرمان و تبریز [illegible]

و شبیه بسنگ یشم و تبریزی اندک زرد رنگ و نرم تر و هندی
وغیره است کرمانی بهتر و سخت تر و رنگ آن سفید و نخودی و ملون بالوان زرد و سفید و سرخ کم رنگ ارگ دارد
که در نواح اجمیر شریف در موضع ڈیڈوانه بر می آید سفید و سخت است و گویند بهترین همه آنست که از معدن مرغ آورند بالجمله آن اقسام میباشد و از مطلق آن مراد قسم
سفید آنست سرد و خشک در آخر دوم و صاحب منهاج گرم در دوم و خشک در اول نوشته رادع و قاطع نزف الدم و جهت جراحات و داء الثعلب نافع و با سرکه
جهت تحلیل اورام نافع و در رفع استسقاء چون باریک سائیده سنون سازند دندان متحرک را محکم گرداند و ضماد آن با رانیج در رفت جهت تحلیل اورام صلبه با موم روغن
جهت درد رحم معده و با صمغ و نوشادر جهت بهق و رفع آثار و ذرور آن برای رفع بواسیر و سوختگی آتش و آشامیدن مسحوق آن مثل غبار سوده هر روز بقدر یک مثقال
بعسل سرشته تا سه روز بیماری که از هیجان خون در بدن کثرت نماید نفع کند و چون آنرا سوخته بسایند و بر جراحات که خون از آن آید بپاشند قطع خون و منع تورم
آن نماید دیگر گویند چون نیک آنرا یک جزو شاخ بز سوخته آمیخته و بر آهن طلا کرده در آتش گرم کنند و در آب نمک سرد نمایند نرم گردد **سنگ راسخ** قسم معدنی است
از آن مس بر می آید چون آنرا با دیه خضاب آمیزند موی را سیاه گرداند **سنگ سبج** در سبج مسطور شد **سنگ سر ماهی** بعربی حجر الحوت و حجر السمک
نامند و آن سنگیست سفید رنگ خلقة بهن در سر ماهی که آنرا بهندی تهرچه گویند و نیز در سر ماهی که بهندی سنول نامند پیدا میشود گرم و خشک حاد شرب آن در شکستن
سنگ گرده و مثانه بسیار نافع است **سنگ پرستوک** بعربی حجر الخطاطیف نامند و آن سنگی است که از شکم پرستوک بر می آید باین طور که بچه اول آنرا در تراید
نور قمر گرفته شکم آن بشگافند از آن دو عدد سنگ بر آید یکی یک رنگ و دیگر برنگهای مختلف چون یک رنگ آنرا یا هر دو را در پوست شتر یا گوساله پیش از آن که بزمین
برسد پیچیده بر گردن یا بازو یاران مصروع بندند از الصرع مجرب است و گویند چون مختلف رنگ آنرا در حریر پیچیده با خود نگاهدارد باعث جاه و قبول و قضای
حاجات میگردد و بقول امین الدوله سنگ ملون سرخ آن موجب رفع قرع است و انطاکی گفته که آن سنگی است بقدر سر انگشت مائل بزردی و سفیدی و آنرا حجر الیرقان
نامند و در سر اندیپ بهم میرسد و چون بچه خطاطیف را یرقان عارض میشود مادر و پدر آن رفته آن سنگ را برای زوال آن می آورند و نیز دریافت نمیشود
مگر در آشیان آن و رمزی که میشناسند آنرا باین حیله میگیرند که بچه های پرستوک را بزعفران زردی نمایند بنحوی که مادر و پدر آنها نه بینند چون آنها بچه ها را زرد بینند
بگمان عروض یرقان با آنها سنگ یرقانی آورند برای رفع یرقان نزد بچه ها میگذارند و مردم از آشیان آنها بر می آورند گرم و خشک در دوم شرب طلا و تعلیق
آن برای یرقان و خفقان و شکستن سنگ گرده و مثانه و گشادن سده ها نافع است **سنگ پلیته** بعربی حجر الفتیله گویند و آن سنگی است زرد رنگ و خاکستری رنگ
و گلابی نیز دیده شد و در نرمی شبیه بغاریقون و ریشه دارد و از آن فتیله توان ساخت و در کرمان کثیر الوجود و اگر آنرا بکوبند مانند پنبه نرم میگردد و بر کف دست مالیده
فتیله ساخته در چراغ میگذارند و بر آن روغن ریخته روشن میکنند دائم بر آن روغن میریزند مشتعل میباشد و یک فتیله کوچکی تا دو سه ماه کفایت میکند و میگویند
که پارچه نیز از آن ترتیب میدهند بالجمله برای التیام جراحات حیوانات بی بدیل است و ادخال آن در مراهم جهت سرعت اندمال قروح جدیده مجرب و معمول **سنگ جراحت**
چون بکار جراحت می آید لهذا باین اسم مسمی ساخته اند و بفارسی شکر سنگ و سنگ تم نیز گویند و چون از بادیه عرب خیزد بدین جهت آنرا بعربی حجر الاعرابی نامند
و بهندی سلم و سرکولا گویند و آن سنگی است نرم و سفید شبیه بعاج سرد و خشک در دوم برای خشک کردن زخم در مراهم داخل است و تنها سوده بر جراحت
پاشیدن مفید و حابس خون و مجفف است و خوردن آن نافع قروح گرده و مثانه و سوزاک و مجفف رطوبات معده و امعاء و با دوغ گاو نافع اسهال دموی سنون
سوخته آن جهت جلای دندان و استحکام لثه نافع و مسقط اشتها و مضر مثانه مصلح صمغ عربی و نبات بدل آن مغره شربت یک درم افعال آن بقول اطبای در سر کو اند کو
سنگ مثانه اسم فارسی است و آنرا بعربی حجر المثانه و بهندی پتهری گویند و آن سنگی است که از مثانه انسان بر می آید گرم و خشک آشامیدن آن برای
شکستن سنگ گرده موثر و جهت تفتیت سنگ مثانه بی اثر و اکتحال آن جهت بیاض چشم مفید است **سنگ آتشی** و سنگ آتش زنه و سنگ چقماق
نیز گویند و بعربی حجر النار و حجر الاصم و حجر الزناد نامند و بهندی چکمک کا پتهر گویند و آن انواع است سفید و سیاه و سرخ و خاکستری رنگ و املس و گران وزن
و حاد و چون آهن را بدان زنند آتش از آن جهد و بوی دخانیت از آن آید در اول سرد و در سوم خشک و بعضی گرم گفته اند پاشیدن آن مانند غبار
سائیده جهت خنازیر و تنقیه و التیام افواه آن و قروح عسر الاندمال و دمامیل جمیع اعضا نافع و بستن آن در لته بسته بر ران زن هنگام زادن

سنگ راسخ
سنگ سبج
سنگ سرماهی
سنگ پرستوک
سنگ پلیته
سنگ جراحت
سنگ مثانه
سنگ آتشی

باعث سهولت ولادت بچه است و بعد ولادت باید که بزودی واکنند و صاحب شمس الدین گوید که چون آنرا بر آتش پاشند از ان رائحه کوخانیت ثقیل حادث اید و چون
بر فولاد و طلا کرده در آتش نهند آنرا بشکنند **سنگ خروس** سنگی است سفید مائل به تیرگی یا برنگ آبگینه شفاف بقدر باقلا و از ان کوچکتر که در حوصله خروس
پیدا میشود گرم در دوم و خشک در اول و آن نافع تشنگی شدید است چون آنرا در آب شسته آن آب بنوشانند یا آنرا در دهان دارند و شرب و تعلیق آن دافع احتراق
نفس و هموم و وسواس کند و سنگ گرده و مثانه را بشکنند **سنگ آسیا** بعربی حجر الرحی و بهندی چکی کا پتهر گویند و آن سنگی است سیاه و پر سوراخ و متخلخل مانند
ابر مرده و باسنجت و از کوه شرقی حلب خیزد گرم و خشک در آخر سوم و محلل و حابس خون و چون گرم کرده سرکه بران ریزند و عضو را بر بخار آن دارند باعث ازاله
اورام حار و رافع نزف الدم و رعاف و خون حیض است و نشستن مقعد بر بخار که دران آنرا تافته انداخته باشند جهت خروج مقعد و نطول آن جهت استحکام اعضا و
قطع عرق و رفع ماندگی و حمول جرم آن برای بواسیر و قطع حیض و طلای آن جهت استسقا نافع **سنگ فسان** اسم حجر المسن است **سنگ قبطی** بکسر قاف
و سکون بای موحده و کسر طای مهمله و یا نسبت بعربی حجر القبطی و بیونانی لوفوغرلیس و لوفردیس و موردفیس نامند و بلغت اهل مصر معروف باشنان قصاران
است جهت آنکه گاذران جامه را بدان میشویند و آن سنگی است مصری مائل بسبزی و نرم و بغایت زود شکن و از کوه صعید مصر خیزد و بهترین آن سبز بسیار نرم زود شکن
و سریع الانحلال در آب است سرد و خشک در اول مغری و مجفف بی لذع و قابض و مانع سیلان مواد بسوی عضو و قاطع سیلان خون ظاهر و باطن بهر نوع که
استعمال نمایند و برای نفث الدم نیکوست و طلای آن محلل اورام و مجفف قوی و ذرور آن جهت سیلان خون جراحات و اندمال جراحات اعضای ملائم و امثال
آن تنها و یا با ادویه مناسبه مغری جهت دمعه و جرب و سلاق و قروح چشم و آشامیدن آن با آب جهت اسهال مزمن و درد مثانه و نزف الدم و طلای آن با موم
و روغن جهت منع زیادتی قروح خبیثه و التیام و تنقیه جراحات و فرزجه آن جهت قطع سیلان حیض و رفع بدبوی رحم نافع **سنگ گرده** بعربی حجر الکلی گویند و آن
سنگی است که در گرده آدمی تولد می یابد سرخ رنگ با کمودت می باشد گرم و خشک جهت شکستن سنگ مثانه موثر و جهت تفتیت سنگ گرده بی منفعت و اکتحال آن جهت
بیاض چشم مجرب است **سنگ آهن ربا** مقناطیس است **سنگ سرخ** حجر احمر است **سنگ سلیمانی** نوعی از جزع است و دران مسطور شد **سنگ ارمنی**
حجر ارمنی است **سنگ اسفنج** حجر الاسفنج است **سنگ برامی** حجر البرام است **سنگ پرکان** مغنیسیا است **سنگ یشم** اسم یشب است **سنگ چقماق**
سنگ آتشی است **سنگ بلور** در بلور گذشت **سنگ کارد** اسم فارسی حجر المسن است **سنگ گچ** اسم فارسی جبسین است **سنگ بصری** و
سنگ سرمه اسم توتیا است **سنگپیره** بفتح سین مهمله و سکون نون و کسر کاف فارسی و فتح بای فارسی و رای مهمله و وقف ها اسم دیودار است **سنگ پا**
اسم قیسور است **سنگ پشت** اسم فارسی است و نیز بفارسی کشف و باخه و شیرازی لاک پشت و بعربی سلحفاة و بیونانی قرنیقل و بقول دیسقوریدوس
فلنفرو و بترکی تساغه و بهندی کچهوا گویند و نوع بزرگ نهری آنرا در نواح بغداد رقا گویند و بهندی پاتر و آن حیوانی است معروف و بری و بحری و
نهری میباشد طبیعت بحری و نهری آن گرم در دوم و تر در اول و بری آن گرم و خشک بالجمله مزاج آن گرم است خصوصا بیضه آن و دران رطوبت فضلیه
است گویند که از عجیب امر آن انیست که آن مار را از طرف دم میخورد و ماربان مزاحمت نمی کند و چون در موضعی بر دشمنی اعتقاد می کند که مردم آنجا را ایذا دهد پس
سنگ پشت را بگیرند و بر پشت منقلب سازند بنحوی که پاهای آن طرف آسمان باشد و همچنین بدارند و در حوالی آن بحیزی که منع از انقلاب کند محکم گردانند بر
دران موضع نازل نگردد مادام که سنگ پشت بران شکل باشد و بعضی گویند که چون کشف را در مکانی بدستور دفن کنند منع باریدن تگرگ از ان مکان میکنند
و مجرب است و اگر استخوان پشت آن بگیرند و از ان سرپوش ساخته سر دیگ را بند کنند دیگ را از جوش باز دارد و آنچه در جوف سنگ پشت بری است مجموع
آن از شکم بر آورده بسوزند تا سفید گردد با روغن گاو سوده و خرقه بدان آلوده بر سرطان متقرح گذارند تنقیه چرک و التیام دهد و منع از سعی کند و کذا جهت قروح
ساعیه و سوختگی آتش و با سفیدی بیضه برای شقاق نافع و پاشیدن استخوان پشت آن سوخته جمیع جراحات و قروح انسان و دواب را نفع دهد
و مطبوخ خون آن مسکن درد مفاصل و دست و پا است و مالش پیه آن مقوی پشت و نافع تشنج و کزاز است و کذا خوردن گوشت و خون آن و نیز کذا اختناق
بخون آن سه حب بید ستر و طلای کاسه سوخته آن با روغن گل یا کنجد موی سر برویاند و چکانیدن خون بری آن در بینی نافع صرع است و کذا قطور

سنگ خروس
سنگ آسیا
سنگ فسان
سنگ قبطی
سنگ گرده
سنگ آهن ربا
سنگ سرخ
سنگ سلیمانی
سنگ ارمنی
سنگ اسفنج
سنگ برامی
سنگ پرکان
سنگ یشم
سنگ چقماق
سنگ بلور
سنگ کارد
سنگ گچ
سنگ بصری
سنگ سرمه
سنگ پا
سنگ پشت

یک قطره زهرهٔ بحری آن در منخرین و مالیدن آن در بینی وکذا خون بری یا بحری با آرد جو و عسل آمیخته حبها بقدر فلفل ساخته هر روز ناشتا یک حب خوردن و همچنین وقت خواب شب و همچنین بیضهٔ بری آن خوردن نافع صرع ست و از خواص زهرهٔ آنست که چون بر سر تعلیق آن نمایند صداع را نفع کند و استنشاق آن نافع صرع ست و اکتحال زهرهٔ خشک کردهٔ آن با عسل خام نفع نزول الماء و ازالهٔ بیاض چشم و بلهٔ دمعه او کند و چون با آب آمیخته در دهان بمالند و یا خشک آن سوده بر قروح دهن و قلاع خبیثهٔ صبیان بپاشند صحت بخشند و چون بخارج حلق نطوخ سازند برای خناق نافع بود و بیضهٔ آن نافع سرفه است خصوصاً سرفهٔ کهنهٔ صبیان را چون بقدر فلفل در حریره آمیخته بدهند و خاکستر آن با عشر آن فلفل در عسل آمیخته بقدر لعقه صبح و شام خوردن جهت نفث الدم و ربو نافع و با سفیدی بیضه شقاق مقعد و خروج آنرا مفید و نشستن در آب طبیخ آن برای فتق خصوصاً صبیان را نفع کند و کذا چون در روغن بخته طلا کنند آنرا در دکم و زهار را مفید بود و خوردن گوشت آن با روغن بخته محرک باه و انعاظ و مزید منی ست خصوصاً استخوان آن و کذا اطراف دم نر که آن وقت هیجان آن لعقاً مفید و مالش خون آن نافع نقرس ست و خون بری آن با پنیر یک دانگ برای لزیدن حشرات نیکوست و چون سه مثقال بشراب با یکدانگ پنیر مایهٔ خرگوش و نیم درم زیرهٔ سیاه بخورند برای خوردن توعات نافع و گویند کباب آن حابس حیض و با جند بیدستر جهت تحلیل ریاح غلیظ و التیام فتق قریب العهد و ضماد آن محلل اورام و طلای بیضهٔ آن با عشر وزن آن بادیان جهت ورم خصیتین بعد بل و اکتحال استخوان آن خام و یا سوخته نرم سائیده جهت کور نمودن بدون الم موثر ست و بخور استخوان تحتانی آن جهت رفع بهاد منع سحر از کاسهٔ فوقانی آن اب بر سر ریختن جهت رفع بستن مباشرت زنان بغایت موثر نوشته مضر امعاء مصلح آن عسل شربت سوختهٔ آن یک درم و از تخم آن یک قیراط و از خون آن سه قیراط ست طریق سوختن سنگ پشت آنست که شکم آنرا شگافته احشای آنرا دور کرده خوب شسته در کوزه کنند آنرا بسته گل حکمت نموده در تنور بگذارند که سوخته سفید گردد **سنگ خواره** اسم قطاست

سنگدان بعربی قانصه بیونانی شعر سیمون برومی کمبلیان بترکی پتکه و بهندی پتری گویند و آن بمنزلهٔ معده حیوانست برای طیور و آن نمیباشد مگر در طائر و بهترین همه سنگدان مرغابی فربه جوان ست و بعضی گفته بهتر قانصهٔ بط ست پس از ماکیان فربه و باید که از هر حیوان پرنده اخذ نمایند جوان باشد نه پیر طبیعت آن مائل بطبیعت طائر نیست که از آن ماخوذ باشد و افعال و خواص آن بدستور و بقول صاحب جامع الادویه سنگدان دو طبقه دارد خالص آن گرم و تر و داخلی آن سرد و خشک و گوشت آن چون از پردهٔ داخلی آن جدا کنند جید ست و کثیر الغذا و مولد خون صالح و رافع خفقان و سنگدان ماکیان فربه جهت صاحبان ضعف جگر مفید الا بسرعت هضم نمیشود چنانچه قوانص سائر طیور و چون هضم نیکو یابد خون محمود از آن پیدا گردد و لیکن مولد قولنج و بطی الهضم ست خصوصاً عصب آن مصلح آن آنست عصب آنرا دور کنند و طبخ کامل دهند که خوب پخته شود و با سرکه و مری و نمک بخورند و بریان کردهٔ آن بطی تر در هضم از مطبوخ آن و گویند که پوست زرد داخل آن خشک کرده با شراب یا شکر یا آب خوردن قم معده و درد آنرا نافع ست خصوصاً از قانصهٔ خروس و آن ذرب و زلق الامعاء را نیز مجرب و این پوست از حیوان لاغر و خشک بهتر و قوی تر از فربه آنست و درین فعل قانصهٔ حبار گرم و خشک و اکتحال آن جهت تحلیل آب نازل در چشم و جلای آثار قرنیه نافع **سنگرک** بضم سین مهمله و خفای نون و سکون کاف فارسی و ضم رای مهمله و سکون کاف اسم سینهٔ تدهاری ست **سنکسبویه** بفتح اول و سکون نون و کسر کاف و فتح سین مهمله و ضم بای موحده و سکون واو و فتح یای تحتانی و ها اسم فارسی ست معرب آن سنجسبویه بجیم عوض کاف و بعربی قلب نامند و بهندی تخم سنواڑ و چکونڈ گویند و آن تخمی ست بسیار سخت شبیه بسنگ املس بقدر مونگ و گویا دو طرف آن بریده اند و این بسبب اتصال دانهای آنست در غلاف و غلاف آن طولانی مثل غلاف لوبیا میباشد و در کوهستان بلاد فارس و هند کثیر الوجود و درخت آن بقدر یک ذرع ست و برگ آن شبیه برگ رواسن و از آن بزرگتر و از خواص برگ آنست که بعد غروب آفتاب باهم منقبض میگردد گرم و خشک در آخر دوم و گویند در وسط سوم محلل و جالی ست و چون بسرکه یا شراب سائیده طلا کنند ازالهٔ قوبا و بهق و برص و سائر آثار ردیه کند و جهت اورام خبیثه و دیگر امراض جلدیه مانند کلف و نمش و جرب و حکه و جذام و قوبا نافع و با نمک در این باب ابلغ ست خصوصاً با تکرار و آشامیدن نقوع آن تنها و یا با برگ شاهتره و گوگرد زرد صاف هر یک بقدر مناسب جهت امراض مذکوره و ضیق النفس نافع و امراض سوداویه و صفراویه و دمویهٔ فاسده را مفید گفته اند زیرا که آنرا مصلح خون فاسد و سائر اخلاط دانسته اند و نیز آنرا مفرح گفته اند و بعضی گویند که خوردن آن جایز نیست و اکتحال آن نافع غشاوه است و بقول اسحاق مضر مثانه مصلح آن هلیلهٔ زرد مطبوخ و افعال و خواص این بقول هندیان در بیخ

گذشت سنکسبوه گویند که آن تخم سیسبان ست و آن مسمی بعیون السرطان **سنگ شکن** اسم فارسی حب القلت ست و سنگ شکن بهر آن نامند که بشکنند
سنگ گرده و مثانه است و ایضاً سنگ شکن اسم نوعی از خرماست **سنگانه** بفارسی نام گنجشک کوچک ست که بعربی صعوه نامند **سنگویر** اسم فارسی زنجبیل ست
سنگتره بفتح سین مهمله و خفای نون و سکون کاف فارسی و فتح تای فوقانی و رای مهمله و سکون ها در آئین اکبری باضافه واو بعد سین و حذف کاف یعنی
سونتره نوشته و چونکه لفظ سنگتره بر زبان ثقیل بود لهذا احمد شاه بادشاه آنرا نگتره مسمی فرمودند و بعربی بکراو کردی نامند و آن میوه هندی ست در کمال لطافت
و رنگش سرخ مائل بزردی بشکل سیب لیکن در مقدار از و زائد و پوست آن باریک املس و مستوی نسبت بکنولا ست بسبب باریکی پوست و ملاست و استوای آن و بزرگی
و رنگ آن فرق درمیان آن و کنولا میتوان کرد و در کنولا سرخی زیاده میباشد و هرگاه بر درخت لیموی ترش پیوند سنگتره میدهند سنگتره پیدا میشود و اکثر پیوند کنولا میدهند
کنولا و نارنگی بهم میرسد کلان و شیرین ترش و پوست تنک آنرا کنولا گویند و کوچک بسیار ترش و پوست سطبر آنرا نارنگی و چون درخت کلان باشد اکثر قسم اول پیدا شود و چون
خورد بود اکثر قسم دوم و اگر تخم سنگتره و کنولا بکارند میگویند ثمری آورد لیکن کوچک بود و تخمها و قاشها بسیار دارد و درختهای همه قریب بیکدیگر اند لیکن برگ سنگتره اندکی
عریض و سبزی آن مائل بسفیدی و برگ کنولا باریک طویل و سبزی درو بسیار و برگ نارنگی از کنولا هم باریک و درخت سنگتره کلان از درخت کنولا و او از درخت نارنگی
و برگ سنگتره بقدر نصف برگ کیتهه در طول و مزاجش سرد و تر در اول و مقوی دل مفرح مسکن تشنگی و حرارت نافع سمیت هوا قاطع صفرا مطفی غلیان خون مقوی معده
ترشی آن با شیرینی آمیخته بسیار مرغوب طبائع و نسبت بترشی دیگر مضرت کم دارد بلکه بعضی جا دیده شد که نزله و سرفه صفراوی مزاج از خوردن آن برطرف شده و اگر
از قاشهای او پوست نازک دور کرده درمیان شربت نبات و گلاب انداخته دو سه گهری گذاشته همراه پلاو بطریق افشره بخورند بهتر میشود و بادشاه سابق الوصف
این ترکیب را براحت جان مسمی فرمودند و هر چند این ترکیب سرد شود همان قدر مرغوب تر گردد و باید که این ترکیب را در ظرف گلی آب نارسیده مرتب سازند تا بوی او اثر
نماید بادشاه ممدوح الیه اکثر در برف سرد ساخته تناول میفرمودند و در تقویت و تفریح و رغبت طبیعت این ترکیب قوی ست نسبت آنکه تنها استعمال او کرده شود مردم
هند اکثر سنگتره همراه غذا تناول میکنند و نیز اکثر قاشها را تراشیده اندک نمک پاشیده میخورند و باعث زیادتی لذت و عدم ظهور ترشی آن بدندان و حنجره و زبان ست
و هرگاه این میوه قسم اول باشد احتیاج این اصلاح ندارد بخلاف نارنگی و کنولا که ترشی درمیان اینها زائد از حد اعتدال میباشد و اگر عوض نمک قند سائیده بران
پاشند در لذت آن بیفزاید و قائم مقام راحت جان ست خصوصاً اگر قدری بید مشک و گلاب بپاشند و مضر حنجره و دندان و نزله و سرفه بارده و مصلح آن قند و
نمک لیکن در نزله و سرفه فائده این اصلاح کم بلکه بسبوس و حریره ها و لعوقات و جز آن اصلاح توان کرد و مضر باعصاب و منی را رقیق و کم کند و مصلح آن ادویه معاجین
باهیه ست خصوص معجون عنبر بلادر و بدل آن کنولا و پوست خشک کرده آن سائیده تنها یا همراه ادویه دیگر بطریق غمره یعنی ابتنه بالیدن برای صاف کردن
رنگ و در ازاله کلف مفید یافته اند و شربت سنگتره که نافع خفقان و مزیل خمار ست در کتاب اکسیر اعظم مسطور شد **سنگل میش** اسم زوفای رطب ست **سنگهاره**
بکسر اول و خفای نون و سکون کاف فارسی و فتح ها و الف و فتح رای هندی و سکون ها اسم ثمر هندی ست و در اصل این اسم سینگ هاره بود چه سینگ در هندی
اسم شاخ حیوان ست و هاره و واله بهندی یک معنی دارد یعنی هر دو لفظ برای نسبت می آید و چون بر سر این ثمر دو خار مثل دو شاخ حیوان میباشد لهذا منسوب
بشاخ نموده مسمی باین اسم ساختند بعده بسبب کثرت استعمال یای تحتانی را حذف کردند و رای مهمله را برای مهمله هندی مبدل ساخته سنگهاره کردند و در سنسکرت
شرنگاتک یعنی شاخ دار و جل بصورت و جل بند و یعنی در آب پیدا شونده و تری شرنگا یعنی سه شاخها ست و عوام هنود آنرا اینڈ بگره یعنی جراور گویند ازین سبب
که هنود آن را آرد نموده نان ساخته و یا در روغن بریان کرده اکثر در ایام روزه خود میخورند و تری کنتک یعنی او را سه خار ست و شپستی یعنی آنکه گل خوش دارد
می نامند و گویند این ثمر در گیلان نیز میباشد و در انجا جیلان و جیلام نامند بالجمله نبات این ثمر مثل نیلوفر در آب ایستاده چون تالاب ها میروید و برگ آن مدور
و گردش بر روی آب و ثمر آن سه گوشه دارد بر دو گوشه دو خار و پوست آن سبز و سیاه و مغز آن سفید خام و چون شاداب آن لذیذ و شیرین ست و رسیده
سخت و خشک آنرا در معاجین و سفوفات قوت باه و غلظ منی و حبس افراط بول استعمال میکنند سرد و تر ست و گویند سرد و خشک و نزد بعضی خشک آن سرد
و خشک قلیل الغذا مولد منی مقوی باه محروران دافع فساد صفرا و خون و مفید سوزش اعضا و مسکن تشنگی و رافع خشکی و خشونت حلق و سکر و خمار

وقابض ست وفزاینده باه ومقعد وگرسنگی را زیان دارد واگر از خوردنش زحمت شود قند را در آب جوشداده گرم گرم بنوشند که مصلح ضرر اوست وگویند سرفه وتپ حار صفراوی
و دموی ودق واسهال خون وناصور مقعد را نافع ودر محروران اشتهای طعام آورد وامراض قلب وسوزش آن ولاغری بدن دفع کند وتقویت ناقهین و
اعاده ایشان بحالت نماید والبلغم افزاید مصلح آن فانید وایضا مضر مبرودین وثقیل ودیر هضم ومولد سده وسنگ گرده ومثانه خصوص بخته سخت وخشک آن
وبریان کرده آن در ثقل وتسدید وقبض قوی تر وچون سنگهاره خشک را بآب لیمو سائیده برقوباطلا کنند مفید بود **سنگهاهولی** بفتح سین مهمله وخفای نون
وفتح کاف وخفای ها والف وضم های دوم وواو مجهول وکسر لام وسکون یای تحتانی ودر سنسکرت سنکهه ده رجهیه یعنی درخت خرمهره وسنکهاپشپکا وسنکهه پشپی
معنی هر دو آنکه گلش سفید وخرد بصورت خرمهره میباشد وبهومی لگن یعنی چسپیده بزمین ودیگر گهاو رتیا یعنی دراز وگرد وصنوبری شکل ست وشکل کننده
یعنی بیخ سفید ودهر سوانگی یعنی گلهای خرد خرد وشاخهای خرد خرد وبرگهای ریزه ریزه دارد وشنگاو رجهیه یعنی سفید درخت میگویند نباتی ست هندی
شاخهای بسیار دارد وباریک مثل کاه که اسپ بخورد وبرگ سبز بسیار کوچک بر روی زمین افتاده میباشد بیاره میدواند گلش سفید کوچک بسیار وقت صبح ودر شب
بسیار خوشنما میباشد مجرب گرم وبنزد بعضی گرم وتر ملین ومقوی قوت حافظه وذکا وخرد ومدر وکا دافع پرمیو وقرحه سوزاک واز جمله رسائن ست وپوست بیخ آن
در تقویت باه وغلظت منی استعمال کرده میشود واز اجوش داده وبطریق سفوف کوفته بیخته نیز استعمال میکنند واگر دو درم با نیم درم تخم فنجنکشت در هشت سکوره
آب بجوشانیده تا هشتم حصه آب بماند صاف کرده صبح وشام بنوشند جمیع اقسام ریاح را تحلیل کند وگویند ذیابیطس وبول شیرین امراض گرده ومثانه وتحلیل وسوزش
اقشا وبامراض چشم بسیار مفید وبنزد بعضی این را هم سورج مکهی گویند وبعضی سنگهاهولی را اندهاهولی نوشته وغلط کرده کسی که آنرا گاوزبان دانسته میباشد
وچون برگ وشاخ تازه آن بقدر دو درم همراه پنج عدد فلفل گرد سائیده در آب صاف نموده صبح بنوشند سه چهار روز متواتر بواسیر خونی وبادی را نافع ومجرب ست
سنکهه بفتح اول وخفای نون وسکون کاف وخفای ها بفارسی سفید مهره وبعربی حلزون نامند نزد هندیان سرد وسبک ومقوی باصره ودافع فساد بلغم و
صفرا وخون ست وباقی افعال وخواص آن در سنکهه ودرگهونگا خواهد آمد **سنکهیا** بکسر سین وسکون نون وکسر کاف وخفای ها وفتح یای تحتانی والف اسم هندی
قسمی از بیش ست **سنکهیه** بفتح اول وسکون ثانی وکسر کاف وخفای ها وفتح یای تحتانی وها اسم هندی سم الفار ست **سنکها** بکسر سین وخفای نون وسکون
کاف فارسی وخفای ها والف اسم برهماست **سنگهال** بفتح سین وخفای نون وفتح کاف فارسی وخفای ها والف ولام قسمی از سیاه الو ست
سنکهه چوتهکا بفتح سین وسکون نون وکاف وخفای ها اسم جوئی که گل سفید داشته باشد **سنگیسر** بفتح سین مهمله وخفای نون وکسر کاف وسکون
یای تحتانی وفتح سین مهمله دوم وسکون رای مهمله در جلکیسر مذکور شد **سنگی جهلی** بکسر سین مهمله وسکون نون وکسر کاف فارسی وسکون یای تحتانی اسم هندی
عقرب بحری ست **سنگر** غار ست **سنلم** سنگجراحت ست **سنم** بقر را گویند **سنو** اسم شونیز ست **سنواسون** اسم سیماب ست **سنور** اسم عربی گربه است
سنوت زیره است **سنوس** سندر بطیس ست **سنونو** بضم سین مهمله وهر دو نون نوعی از خطاف ست **سنهمر** بضم سین وفتح نون وها و
فتح میم وتای فوقانی هندی وسکون رای مهمله اسم هندی ست بمعنی کرسنه طلائی رنگ وآن دانه ایست مثلث شکل ظاهر آن زرد وتیره طلائی ومزغب
بزغب سفید وباطن آن سفید پر از چیزی شبیه به پشم ونبات آن بیاره دار وبر مجاور خود پیچیده وبرگ آن ریزه مثلث یعنی هر سه بهم پیوسته در یک ساق
وگل آن کوچک زرد رنگ وثمر آن در غلافی مثلث شکل ودر هر غلافی سه دانه شبیه بدانه زعرور ومستعمل دانه آنست گرم وخشک در دوم وباقوت مسهله
آشامیدن چهار مثقال تا شش مثقال تخم باریک سوده آن با آب سرد مسهل بلغم خام وغلیظ محترق ومرار سوداوی وبواسیر را نافع آب سرد معین فعل آنست
سنه بضم اول نوعی از خرمای مدینه منوره **سنی** نوعی از ماهی ست که در ملتان وبلاد سند بهم میرسد ولذیذ می باشد **سنیتماور** بفتح سین مهمله وسکون
نون وضم تحتانی وفتح فوقانی مشدده ومیم والف وفتح واو ورای مهمله اسم تربهلا ست **سنیز** شونیز ست **سنی ششنا** بضم سین مهمله وکسر نون مشدده
وسکون تحتانی وفتح شین معجمه ونون مشدده دوم والف اسم ساگ چنچل ست **سنیمن** بفتح سین مهمله وکسر نون وسکون یای تحتانی وفتح میم وسکون
نون اسم انگریزی دارچینی ست اطبای نصاری روغن این بر می آرند نهایت حریف وشیرین وتند بو میباشد مقوی معده وکاسر ریاح ودافع

سنگهاهولی
سنکهه
سنکهیا
سنکهیه
سنکها
سنگهال
سنکهه چوتهکا
سنگیسر
سنگی جهلی
سنگر
سنلم
سنم
سنو
سنواسون
سنور
سنوت
سنوس
سنونو
سنهمر
سنه
سنی
سنیتماور
سنیز
سنی ششنا
سنیمن

است در نفخ و قولنج و اسهال مید هند سنیوس اسم گلنار ست **فصل سین مهمله با واو** سو بترکی آب را گویند سوا بضم سین مهمله و فتح واو و الف اسم هندی طوطی ست و بکسر اول در هندی اسم آنوله است **سواد ماکها** بضم سین مهمله و خفای واو و الف و ضم دال و فتح میم و الف و فتح کاف و خفای ها و الف اسم پاکهرنی ست و نیز اسم شبت ست **سواد کنٹکے** بسین مهمله و واو و الف و دال مهمله و کاف و نون و فوقانی هندی و کاف دوم و تحتانی اسم حلوه ملا ست **سواد پانگهنے** اسم درخت دیلکر وست **سواد مدیا** بسین مهمله و واو و الف و دال مهمله و فتح میم و سکون دال مهمله دوم و فتح تحتانی و الف اسم چمٹ ست **سواد الهند** و آنرا سواد السند نیز گویند آن نوعی از سلیخه سیاه ست که سلیخة السودا نامند و از ادویه تریاقیه است و در سلیخه گذشت و گویند سواد السند و سواد الاکراد و الهند مجموعا و منفردا عبارت از دوائی ست که آنرا بفارسی گشت برگشت نامند **سواد الاساکفه** چیزی است مرکب از زاج و پوست انار و سرکه و از جمله رادعات ست **سواد البطن** بعربی جگر ست **سواد الحکام** سادا وران ست **سواد القضاة** مازو ست **سوادیه** بعربی گنجشک ست و مار سیاه را نیز نامند **سواسن** طریفلن ست **سواق** بروزن فواق شگوفه خرما و ایضا درخت طویل الساق **سوار و سوال** بکسر سین اسم هندی طحلب ست و هنود آنرا کنجال و سوار نامند و گویند که سوخته او بروغن سرشف مخلوط کرده بر سفیدی دست و پا مالند رنگ نیکو گرداند **سوالی** بزیادتی تحتانی اسم شقاقل ست **سوام** اسم صردست **سوپ** بضم سین و سکون واو و کسر بای فارسی بهندی هر دانه از حبوب غله که بریان کنند و مقشر سازند و قابض و خشک ست و هرچند بسیار بریان کنند سبک گردد و در انگریزی سوپ اسم صابون ست طلیون بدرنول است و طلای آن از خارج قابض و محرک خون ست هرگاه در بول رنگ سرخ می آید میخورانند و اکثر حبوب این با متزاج ادویه دیگر میسازند قدر شربت آن از هیچ گرین تا بست گرین ست **سوت** بفتح اول عسل ست **سودانی** بضم اول و سکون ثانی و فتح دال مهمله و الف و کسر نون و یای تحتانی لغت عربی ست جمع آن سودانیات آمده و مصر و نیز گویند و بترکی آغاز ولن و بفارسی دارکوب و دار بره و سارج نیز و بشیرازی دارک نامند و آن طائری ست دم آن طولانی و عریض بقدر یک کف دست و خوراک آن ملخ و حشرات و انگور و بهترین آن سبز رنگ منقار بلند ست که با شجار منقار خود ابترده کو دنا ید گرم و خشک و در گوشت آن حدت بسیار ست و بدبو بسبب خوردنش حشرات را و آن بسیار ردی ست لاسیما لاغر آن و اصلا نخورند و مضر بدماغ ست الا آنکه میفزاید سودا **سودا** اسم ترکی لبن ست **سودریقون** بیونانی اسم نوعی از توتیا ست **سودق** صعتر ست **سودنق** و سودانق اسم صقر یا شاهین ست **سودان سیح** ابار ست **سودیری** بضم سین و سکون واو و کسر دال مهمله و سکون یای تحتانی و کسر رای مهمله و سکون یای تحتانی بفتح اول نیز نوشته اند دوای هندی ست بوی آن مانند بوی فیل ست بود و دو قسم ست سیاه و غیر سیاه تیز و گرم ست با و تپ را دور سازد و آواز صاف نماید و سودیری سیاه از رسائن ست **سوپاکهی** بفتح سین مهمله و سکون واو و فتح بای فارسی و الف و سکون کاف و خفای ها و فتح تحتانی اسم پره لون ست **سوبهاگی** بسین مهمله و واو و فتح موحده و خفای ها و سکون الف و کاف فارسی و فتح تحتانی اسم سهاگه است **سوبهل** اسم بابونه و اقحوان ست **سوپدهومک** بضم سین مهمله و سکون واو و فتح بای فارسی و ضم دال مهمله و خفای ها و سکون واو و فتح میم و سکون کاف اسم هینگ ست **سوپرنا** اسم اپڑاکل بنا است **سوپشکل** بضم سین مهمله و سکون واو و ضم بای فارسی و سکون شین معجمه و فتح کاف و لام اسم اشتر گنگا و کنول دشتی ست **سوپیشی** بسین مهمله و واو و بای فارسی و شین معجمه و بای فارسی دوم و تحتانی اسم اپها است **سوپترم** بسین مهمله و واو و فتح بای فارسی و سکون فوقانی و رای مهمله و سکون میم اسم سادج ست **سوترا** بضم سین مهمله و سکون واو و فوقانی و فتح رای مهمله و الف اسم تربد سفید ست **سوٹکامو** بفتح سین مهمله و سکون واو و فتح فوقانی هندی و کاف و الف و ضم میم و سکون واو و گنڈ ناکما نیز میگویند بضم کاف و سکون نون و کسر دال مهمله و فتح نون دوم و الف و ضم کاف دوم و فتح میم مشدده و الف و در سنسکرت ششتاشرنگی بفتح شینین و الف و ضم شین معجمه سوم و فتح رای مهمله و خفای نون و کسر کاف فارسی و سکون تحتانی نامند معنی لفظ مانند شاخ حیوان و سفید رنگ است آن نباتی ست بی برگ بلند میشود تا یا وگز از بیخ شاخها میکند چهار پهلو و جدا از مثل شاخ نر سفید و سبزی مائل و بر سر هر شاخ گل میکند

خرد و بیخ برگی و سرخ مائل بتیرگی و بسیار خوبصورت و خوش نما و برگهای گل او اندک آگنده میشود و او گرم و خشک و مزه تلخ و ترش و شیرین دارد و مشهی
و مقوی معده و هاضم و اچار و چٹنی او خوب میشود و جهت ضیق النفس و سرفه نافع و مولد کف و صفرا نوشته اند سوم بضم سین مهمله و سکون واو و فتح فوقانی و سکون میم اسم سیماب ست
سوچهیپر اسم برگ الایچی و پرپانگ و جمی و چنچل کوره و راکر و وله و چیلکو و برگ ستاورست سوچهال اسم پلکاکوست سوخ بالضم سین مهمله اسم بیارست
سود اسم شیرست سوده اسم قثای بری ست سوڈا بالضم سین مهمله و واو مجهول و فتح دال هندی و الف اسم انگریزی اشخارست سوراج
وسوآل هر دو اسم کالی زیری ست سوراک آب اسم بوزه است سور بضم سین مهمله و فتح واو و سکون رای مهمله اسم هندی خوک ست بعربی
خنزیر نامند و در سنسکرت وکوال میگویند و عوام هنود آنرا پندی میگویند و آن بر دو قسم ست جنگلی و شهری جنگلی را در سنسکرت و راهاو گنا و کروڑ نامند
گوشت آنرا معتدل مائل بسردی و مرغن بامزه و مقوی و مولد کف و لذت ده و خوش کننده مزاج و فزاینده رنگ بدن و مسمن و مدر و دافع چهیرگ و
صفرا و شهری را گرام سوکر و گوشتش محلل باد معده و مشهی و دافع امراض زنگی و کف و صفرا نوشته اند افعال و خواص بقول یونانیان در خوک گذشت
سوراشٹری بسین مهمله مفتوحه و سکون واو و فتح رای مهمله و الف و سکون شین معجمه و فوقانی هندی و کسر رای مهمله دوم و سکون تحتانی
و توری کانتی و کانجهی مرتبا و مرلکم و عوام هنود آنرا تو گر ملگی نامند سرد و خوشبو طبع را خوشی بخشد و قبض و سوزش بدن دور نماید سوربیون اسم [illegible] ست
سوریج معرب شوره فارسی ست و آن البورق ست و دیسقوریدوس گفته که آن چیزی ست که در دریای شور پیدا میشود و آن از جنس کف دریا
است و در موضع سنان قریب از بحر یافته میشود و این شبیه بزهرهٔ اسیوس و زبد که بالای نمک افتد میباشد و آنرا قوت مثل قوت نمک ست بلکه ازان الطف
و اکثر در تحلیل فعل آن مثل همه افعال نمک ست سورور افتیمون ست سورنا بالضم سین مهمله و فتح واو و سکون رای مهمله و فتح نون و الف اسم گلگشت
است سورشا اسم دیرمل ست سورن پیپی بضم سین مهمله و فتح واو و سکون رای مهمله و فتح نون و ضم بای فارسی و سکون شین معجمه و کسر بای
فارسی دوم و سکون تحتانی اسم چیلکو ست سورنجان بضم اول و سکون واو و کسر رای مهمله و سکون نون و فتح جیم و الف و نون لغت یونانی
ست و آنرا بیونانی قلنخیق و اقمارون و قبارون و بلبوسا بسبب مشابهت برگ آن ببرگ بلبوس نامند و بعربی قلب الارض و برگ آنرا بسریانی
قلبا حمصا البنا گویند و اهل مصر آنرا اسیح بعیکه ساخته اند و اهل عراق ملقب بلعبت بربری کرده اند و لعبت بربری قسمی از اقسام سورنجان ضعیف تر در
فعل ست و آنرا عشبة الثعلب گویند و بشیرازی حفر بر و سورنگان و در انگریزی کالچیکم [illegible] و بهندی هرن هری و جنگلی سنگهاره نامند و آن بیخ نباتی ست
گل آن سفید و زرد و سرخ و آن اول گلهای ست که در موضع کوهستان و صحراها بشگفد و پیش از باریدن باران میروید و برگ آن مماس بزمین میباشد
و صاحب جامع از دیسقوریدوس نقل کرده که گل آن در آخر خریف ظاهر میشود و رنگ آن سفید مائل بزعفرانیست یا آسمانگونیست در شکل شبیه بگل زعفران
و گویند شبیه بزنبق پس ازین برگ آن مثل برگ بلبوس که اندکی بر می آید و دران رطوبتی بود که بدست بچسپد و ساق آن بقدر یک شبر بلند میشود و گل آن
گل مائل بصفرت و سرخی میباشد و چون خشک میشود برگ بیرون می آید پس بر ساق آن ثمر احمر قانی مائل بسیاهی می بندد و بیخ آن مشقوق مثل فرج زن
میباشد و لهذا آنرا فرج الارض میگویند پوست آن مائل بسرخی و باطن آن سفید و نرم و شیرین پر از رطوبت مستدیر مثل پیاز بلبوس و از وسط آن
قضب می آید و آن گل میباشد و بیشتر در مواضعی که آنرا قلیج گویند و در بلادی که آنرا ماسینا نامند میروید و چون تازه آنرا بسیار بخورند قاتل بخناق
است مثل قطر و علاج آن علاج آنست و این همه فلیحص ست که جالینوس بدان اشاره کرده که آن دوای قتال ست بالجمله این بیخ
سورنجان شبیه ببیر دشتی صنوبری شکل اندک پهن و بحسب رنگ ظاهر و باطن سه نوع می باشد یکی سفید و شیرین مزه دوم مائل بتیرگی و سرخ
سوم مائل بسیاهی و تلخ طعم و مستعمل ازان سفید ست و هر دو قسم دیگر ردی ست و گاهی ازان قسمی زرد یافته میشود و آن نیز ردی ست و گل آن
اصابع هرمس ست و بفارسی شنبلید نامند و قوت آن مثل قوت سورنجان ست و بهترین آن مصری ست که بسختی شکسته شود و در ظاهر و باطن
سفید بود و بالیده و کرم ناخورده و غیر بدبو باشد و این مستعمل در ادویه ماکوله و مشروبه از داخل ست و انواع دیگر آن باسمیت خصوص سیاه

سوم
سوچهیم
سوچهال
سوخ
سود
سوده
سوڈا
سوراج
وسوآل
سوراک
سور
سوراشٹری
سوربیون
سوریج
سورور
سورنا
سورشا
سورن پیپی
سورنجان

آن مستعمل از خارج ست نه از داخل زیرا که مهلک اند خناق و قوت آن تا سه سال باقی می ماند و آن بقول شیخ گرم و خشک در دوم و مسوم و گویند گرم در اول سوم
و خشک در دوم و گویند بارد و گویند گرم بسیار و بزعم بعضی در سفید آن حرارت لطیف معتدل و در غیر آن قوی و الا مسهل نبودی و دیگران گمان کرده اند اگر آن
حار بودی قروح را چیزی لذع میگردد و دران لذع نیست و دیگران زعم کرده اند که آن بسیار گرم ست و سورنجان هندی که آن را طبیب گویند گرم و خشک
در سوم ست و گویند در دوم و بآن قوت مسهله ست و اگرچه دران قبض و قوت محلله و مفتحه است و آن مرکب از جزو جاذبه محلل و مفتح مسهل و از جزو ارضی قابض
فضلی ست پس هرگاه حرارت غریزی دران فعل کند جزو لطیف مسهل از ان جدا شود و محلل باقی ماند بدان ماده مرکب متشبثه بر مفاصل را جذب کند حتی که استفراغ
تام او نماید و عقب او بعد زمانی جوهر قابض بارد بر ان اعضا و منافذ وارد گردد و تبرید و قبض و تقویت آنها نماید و منع انصباب مواد بسوی آنها کند و
لهذا آن را فع اشتها در علل مفاصل ست و مع ذلک دران رطوبت فضلیه بسیار ست و بدین جهت آن از ادویه باهیه ست و زرد و سفید آن برای جراحات
کهنه و قروح مزمنه نیکوست و مجفف آنهاست و چون بسایند و در مراهم اضافه کنند صدید را از قروح خشک نماید اخراج چیزیکه از رطوبت سائله اندر آنست
و اکثار آن تحجر عضلات و عقد خراجات کند و لهذا گفته اند که کثرت ضماد آن ورم را صلب کند و تحجر مفاصل نماید و مورث تشنج گردد و آن تریاق ست برای
جمیع انواع وجع مفاصل و خصوصاً در اوقات ریزش نزلات بسوی مفاصل چون یک درم تا یک مثقال از ان با شکر بخورند و از خارج طلا نمایند و چون
بگیرند سورنجان سفید نیم درم و با شراب یا سرکه یا با آب حی العالم و یا روغن مرص سرشته بر مفاصل نطوح سازند درد آن ساکن شود و همچنین اگر بخورند اسهال
ماده متولد دران و تنقیه از وی و کذا اورام بلغمی را نفع بخشد و اما چون در مفاصل بخورند با فلفل و زیره خورند و شرب آن خدر را نافع بود و لون اسهال
بلغم و اخلاط غلیظه لاجه از اعماق بدن کند و قتل دیدان و حب القرع نماید و آن برای معده ردی ست و آنرا ضعیف کند بالخاصیت و سورنجان سرخ
و سیاه در معده محتبس گردانند در وقت عظیم بوی آورند و گویند که سفید نیز مضر معده است بسبب حدت او پس واجب ست که با ادویه بارده مقوی معده
مثل زنجبیل و فلفل و پودینه و زیره و غیره استعمال نمایند و چون نیم درم با شیر تازه بجانیز شیرین کرده هر روز تا سه روز بخورند تحریک باه بقوت دارد و باد منی
کند و آنرا در بواسیر باطنی خاصیت عجیب ست و چون نیم درم از ان سائیده بروغن کهنه بزیا ایش سرشته تا دو شب حمول سازند در مقعد را
نفع دهد و بشب سوم حاجت نیاید و ضماد آن با گلاب و شرب آن با مصلح آن نقرس را نفع کند و درد آن در ساعت ساکن نماید و گویند آن رافع یرقان
و سپرزست و با صبر جهت عرق النسا و نقرس مجرب و ضماد آن با زعفران و تخم مرغ در تسکین درد استخوان و تحلیل اورام صلبه مجرب ست شربت آن
یک درم و با ادویه نیم مثقال و گویند از درم تا دو مثقال و گویند که شربت تام یک مثقال ست با شکر و اندک زعفران و با ادویه از درم تا یک نیم مثقال
در مطبوخ از سه درم تا پنج درم با گل سرخ و مویز و آن مضر باریه و معده است و مصلح آن کتیرا و فانید و با قند و با شکر و زعفران بدل آن بوزن آن تربد و ثلث وزن آن
افتیمون و عشر وزن آن خربق سفید و بدل آن در وجع مفاصل و نقرس بوزن آن برگ حنا و نصف وزن آن مقل ازرق یا بوزن آن بوزیدان
و بقول صاحب منهج مسقط اشتهاست و مصلح آن آلمه مربی و اگر کسی قسم سیاه یا سرخ آن خورده باشد برای رفع اذیت سمیت آن با شیر گاو تازه قی کنانند
و ادویه تریاقیه خورانند و افعال آن بقول هندیان در بربری گذشت و طبیعت و افعال و خواص گل آن در شنبلید باید **سوران** بفارسی اسم
سالک ست **سوریون** بیونانی شیح ارمنی ست **سورجهال** اسم لتوبری ست **سورق** صعتر ست **سورسان** سولان ست **سورطیون**
و **سورقطون** خصیة الثعلب ست **سوری** اسم نوعی از زاج ست و گویند زاج احمر ست و ایضا بفارسی اسم نوعی از ریحان سرخ رنگ و نیز نام سوسن
احمر ست **سوره** کرفس الماء و قرة العین ست **سورانج** دوای هندی ست گلهای سرخ می باشد و خشک نافع سوزش بدن و منی و بواسیر و
چیچک و سرخ باده و دمامیل و فساد خون شربت یک مثقال بدل آن شاهتره و صندل سرخ بالمناصفه **سورج مکهی** بضم سین و سکون واو و فتح
رای مهمله و سکون جیم و ضم میم و کسر کاف و خفای ها و سکون یای تحتانی لغت هندی ست و در سنسکرت کیوتو نکا یعنی رنگ گل او فاختائی و شاخ گل
خم دار ست و در هندی آدیا بهگتی و آدت بهگت و آنند بهگتی یعنی هر سه اسم مرید و غلام آفتاب ست **سورج چل** یعنی خاطر او مدام بسوی آفتاب ست و سوریا ورتی

یعنی بسوی آفتاب گردنده وسوریا کانتا یعنی روشن شفق نگ وغنابیا چون زن ست مر آفتاب را که همواره همراه او میگردد و گودهتنی پریا یعنی به بیماریهای گاوان
مفید و بخوردن آنها لذیذ و در تلنگی پدوتر گرد یعنی بروز گردنده می نامند و آن نام گلی ست که روی بآفتاب دارد لهذا باین اسم نامند درختش در طول تا بقد آدم
و کمتر ازان نیز و برگش مثلث و گلش مدور و زرد طلائی رنگ کنگره دار و رنگهای دیگر هم درمیان دارد و بهر طرف که آفتاب میگردد بهمان طرف او میگردد و
دو قسم نوشته اند کلان و خرد و در خواص هر دو قریب اند و در مزاج گرم قولنج و استسقا و تیرگی ذهن و درد زهی را فائده دارد و مشهی طعام و دافع بلغمی ست
و خواص آن بقول حکمای یونان در آذریون مسطور شد **سورن** بضم سین مهمله و سکون واو و فتح رای مهمله و سکون نون زمین کند را گویند و دو قسم ست
باغی و دشتی و در سنسکرت سرنپالا یعنی ساق او خاردار مانند مارست و توربا کند او گرد و رکند ا یعنی این بیخ زود تلخی و تیزی میکند و داروی کند یعنی این بیخ
تلخ ست و سوربهان و سورن کند هر دو نام اوست و آن بیخی ست باغی از ماکول و بمقدار کلان برابر نصف گرده سبوح فی الجمله مشابه بکشف کوهی و
ازان ساقها بر آید یکی بزرگ و باقی خرد نهایت کلانی او تا بیک گز و خال دار مانند مار و بر سر هر یکی ازین ساقها برگهای مشقق و بهم پیوسته و چتردار مانند برگ پنبه
غیر ماکول و بمقدار خردتر ازو و در سال یکبار روید و یک شاخ کند بدرازی یک بالشت یا کم و زیاده و بر سرش یک برگ مشقق بهفت تشقیق لیکن برگهای باغی
خرد برابر برگ سیتا پهل و ما نا بلو و دشتی را برگهای کلان تر ازو هر دو زبان را می خارد اما خارش دشتی را بیشتر از نسبت باغی ست و مصلح آن تراشیده در برگ
تمر هندی بختن ست باغی گرم و خشک از جمله اغذیه دوائیه ست و دشتی در دوم گرم و در سوم خشک دوائیت صرف دارد و سبک و بسیار خوب و لائق پرهیز
و آتش هاضمه تیز کند و مزه دار ست و کف دور نماید و امراض سمیه و بواسیر رفع سازد و قدری صفرا پدید میکند و ساق او بواسیر دور کند و مولد صفراست صاحب
شریفی گوید که ازو اچار سازند و پخته همراه گوشت و بی گوشت هم بخورند و هر دو خشک و سبک و مشهی طعام و دافع فساد بلغم و بواسیر و مولد خون صفراوی و نزد
بعضے دیر هضم ناقهه و ضعیف المعده زیاده از نسبت درم بخورند برای بواسیر بسیار مستعمل و بجهت قولنج و درد شکم مفید و علتهای صفراوی و خونی را بدو بضر بتجربه
و مصلح وی دوغ شیرین تازه پارچه پارچه نموده اول در آب بختن و دور نمودن آن آب تا اجزای بورقیه آن برود و بعد ازان در برگ تمر هندی یا آمله جوش
دادن و اگر او را مطین کرده در تنور تا یک پاس بگذارند و پس ازان پوست را دور نموده تنها یا با گوشت بریزند لذیذ و بی غائله بود و غرض بدون اعمال مذکوره باعث
بی لذتی و خراش و مضرت ست و اگر در معاجین داخل نمایند پوست آنرا دور کرده چند روز در سایه گذاشته خشک پخته داخل سازند و یک قسم وی از درون
سفید و از برون مائل بسبزی و قسم دوم درون و بیرون سفید میشود و سرخ اقوی بود بجبر کند هم از قسم اوست و صاحب دستور الاطبا گوید که مانند شلجم
و چقندر بیخی ست اچارش خوب میشود و گرسنگی زیاده می کند و لذت طعام پدید آرد و بلغم ببرد و جهت دفع بواسیر بی نظیر ست و سورن دشتی نباید خورد
که علل مختلفه باز آرد و صاحب تذکرة الهند گوید که معجون سورن و سنون و حبوب و حلوا و مربا و اچار و قلیه وی بری آن جهت انواع بواسیر بتجربه آمده ترکیب
بری آن در بیان مواحده گذشت صفت معجون آن منقول از کتب هندیه جهت اقسام بواسیر منفعت کند و اگر چندگاه بخوردن آن مواظبت نماید بکلی دفع
گردد اجزای آن سورن منقی و مدبر شانزده درهم چیتر مول هشت درهم زنجبیل چهار درهم فلفل گرد دو درهم هلیله و بلیله و آمله و پیپل دراز و فلفل موبه و تالیسپتر
و بلادر و برنگ کابلی مقشر هر یک چهار درهم پیتر و ابدهارا هر یک شانزده درهم دارچینی الاچی هر یک دو درهم قند و عسل و چند ادویه کوفته بخته معجون سازد
شربت او یک درهم تا دو درهم از افراط و تفریط ادویه حاره و بارده بحسب امزجه موقوف برای طبیب حاذق ست و هندیان در دفع المضار نوشته اند که
مصلح زمین کند برگ تنبول ست **سورنا** اسم نمکشت ست **سورن جاتی** بضم سین و سکون واو و فتح رای مهمله و سکون نون و فتح جیم و الف و
کسر تای فوقانی و سکون یای تحتانی قسمی از چنبیلی ست که گل زرد دارد و خواص آن شل چنبیلی سفید ست **سورن جوتهکا** حلیه سورن بدستور و ضم جیم
و سکون واو و سکون تای فوقانی و خفای ها و فتح کاف و الف اسم جوئی ست که گل زرد دارد **سورج جهال** بضم سین مهمله و سکون واو و فتح
رای مهمله و سکون جیم و فتح جیم فارسی و خفای ها و الف و سکون لام اسم لٹو پری است **سور مچهلی** یعنی خوک ماهی و آن دلفین ست **سورنالتا**
و **سورنتا** هر دو اسم مال کنگنی ست **سوریا** اسم اذخر ست **سوری ولی** بضم سین مهمله و سکون واو و رای مهمله و فتح تحتانی و واو و کسر لام مشدد

سورن

سورنا
سورن جاتی
سورن جوتهکا
سورج جهال
سور مچهلی
سورنالتا
سورنتا
سوریا
سوری ولی

تحتانی دوم اسم رمیاک ست **سوس** بضم سین وسکون واو وسین مهمله بشیرازی مهک واسمالاون یونانی سوس بری ست وباصفهانی قرددتیرکی
شیرین بیان وبهندی ملهتی کا پیر اسم نباتی ست که در اکثر بلاد بهم میرسد ونبات آن بروی زمین پهن میگردد ومی چسپد بران وقریب بده دست فرا میگیرد و
غلظت آن از یک انگشت تا بقدر یک قبضه دست وزیاده بران می باشد وبرگ آن شبیه ببرگ مصطگی وگل آن میان سرخی وزرقت واکثر زرد وبیخ
آن اکثر مستعمل وآن را اصل السوس مذکور شد واکتحال چوب آن سوده ازاله بیاض خفیف نماید وگویند ضماد برگ تازه آن جهت دفع بدبوئی زیر بغل ومیان انگشتان پای مجرب
وچوب آنرا ابن ماسویه وامین الدوله گرم وخشک تر از سائر اجزای آن دانسته اند وباقوت جالیه وقابضه ومحلله وگفته اند که بیسار ورون نجارت ازان ست وآتش
آن تندتر از چوبهای دیگر وفی الواقع چنین ست ودر ایران شیشه گران سنگ شیشه را گویند در کورها باتش آن میگدازند وتخم آن محمد بن احمد قوی تر از سائر اجزای
آن دانسته ولیو خابن عز بیون گفته داخل معاجین باید نمود ودر بصره ونواح آن از درخت سوس بعمل می آید ودر جاهای دیگر بهم نمیرسد ومخصوص بهمانجاست
سوسن بضم سین وسکون واو وفتح سین مهمله وسکون نون وبفتح سین اول نیز آمده آن از ریاحین معروفه است وگویند آن زنبق ست واین مشهور ست و
بالجمله آن اسم عربی ست وگویند نبطی ست وگویند معرب از شوسیناسی سریانی ست وگویند که آن لغت عرب نیست بلکه از لغت عجم ست وبترکی پیان گویند وآن انواع
کثیرست ومشهور آنست که آن دو نوع میباشد بستانی وصحرائی وهر یک ازان هر دو سفید وکبود می باشد وبستانی را بیونانی قورسن وبلاطینی ایریدی ودمیتیکاو
بفرنگی اورا ابریس ودومتیکا گویند وصحرائی را بلاطینی ایریدی سالوتیکا وبفرنگی اورا ابریس سلوسیر نامند وآن انواع ست یکی سفید مسمی بسوسن آزاد وبیونانی
طولینو گویند وآن شبیه بسوسن آسمانجونی ست الا برگ این عریض تر ازانست وسفید رنگ وبر ساق این اغلاف وبعضو وگل این خالص سفید وبرگهای گل تا پنج میرسد ودر وسط
گل موهای کوچک وبیخ این مثل پیاز بزرگ ذو طبقات یکی بر دیگری ودوم سرخ مسمی بخطائی وآن ایرساست وآنرا بیونانی کسورس وکسیرس وابرس اغریا
دبردمی علادلوان گویند وآن نباتی ست برگ آن شبیه ببرگ سوسن سفید الا برگ این عریض تر ازانست وبا نوکهای تیز ساقش از وسط او برمی آید
وبقدر ذراع بلند میشود وبسیار غلیظ وبران غلاف سه گوشه وبر غلاف گل فرفیری رنگ ووسط گل احمر قانی ودر غلاف آن ثمر شبیه بقبا مستدیر سیاه حریف
وبیخ آن بسیار گره دار دراز سرخ وسوم ازرق مسمی بسوسن آسمانجونی وکبود واین شبیه بقسم اول ست الا این مختلف الالوان میباشد بعضی مائل بارجوانی و
اکثر مائل برنگ قوس قزح وگل آن یک عدد وبیخ آن خوشبو وگویند نوعی ست ازان که بیونانی اقیمارون وایرس اغریا نامند ومعنی این سوسن بر
است ونیز سوسن زرد را بیونانی ایا زدن گویند ونیز سیف الغراب کسیقون وآن نباتی ست برگ وساق آن مثل ایرسا مگر این هر دو باریک تر ازان وگل آن زرد کوچک تلخ طعم
وتخم آن نرم معرو وبیخ یک عدد بسطبری انگشت ودراز وخوشبو وگویند این نوع زیر درختان میروید وبغدادی گفته که این عدس المر ست ونوعی ازانست
که آنرا بیونانی سقر غلیسون گویند وآن نباتی ست برگ آن مثل کسیقون یعنی سوسن سرخ الا این باریک تر ودراز تر ازانست وبر نوک ساق چیزی ثابت مثل
بنادق ودران تخم وبعضی نوشته اند که سوسن صحرائی الوان می باشد زرد وازرق وازرق را آسمانجونی وزرد را خطائی گویند وبفرنگی تمر کابیس نامند
وشاخ آن بلند می باشد وبرگهای آن باریک بلند وبالای ساق آن شاخهای باریک سه یا پنج وبر آنها گل آن وبرگهای گل آن پنج عدد وبعد از شگفتن منحنی میگردد ونوع
دیگر از صحرائی در کتاب فرنگی دیده شده که از بیخ آن دو ساق رسته وبر سر آن گل آن وبرگهای آن نیز باریک وبلند تر از اول وبیخ آن گره دار کم ریشه و
گویند سوسن سفید را سوسن آزاد نامند وگل سفید آن با عطریت وقوی مصنف تحفه نوشته که غیر سوسن آزاد ست جهت آنکه سوسن آزاد اسم فارسی زنبق ست
وکسانی که آنرا سوسن آزاد گفته اشتباه است ایشان را جهت عدم فرق میان اقسام آن وشدید گازرونی در شرح مفردات قانون مینویسد که سوسن سفید
معروف بسوسن آزاد آنست که آنرا زنبق گویند ودر تبریز از بلاد آذربیجان در بستانهای او بسیار می باشد ودر غایت خوشبو وحسن شکل وغیره است وصاحب مخزن
گوید بدانکه سوسن آزاد سوسن سفید ست که درین زمان زنبق نامند وسوسن سفید را اطلاق بر سه قسم گل سوسن می نمایند اول بر سوسن بستانی معروف وسوسن
بستانی دو قسم ست یکی سفید خوشبو ودوم بنفسجی واین در بو کمتر ازانست وبرگهای این نیز بلند واز صحرائی بلندتر واندک عریض تر وبیخ آن مدور وطولانی
شبیه به پیاز با ریشهای بسیار وزنبق در کتب قدما اسم یاسمین سفید ست وروغن آنرا روغن زنبق میگفتند وقسم سوم گل آن کوچک تر ازان وبوی آن

کمتر و در روز چندان بوئی ندارد و شب بسیار بو یا میگردد و لهذا این را بفارسی گل شب بوی نامند و شب ابونیز و بعربی گویند خزاماست بخا و زای معجمه در بادیه
کثیر الوجود ست هر چند در اصل این اسم خیری بریست و لیکن درین زمان بر هر دو اطلاق می نمایند و بعضی شب بو را گل مریم میگویند و در سنبل نیز ذکر یافت و پنج اقسام
سوسن گرد دار و باشد و پر و طولانی سفید و خوشبو شبیه ببوی بنفشه و لهذا عوام آنرا بیخ بنفشه نامند و مشهور بدانست و ایرسا بیخ قسمی از سوسن کبود بری جبلی ست
که اسمانجونی گویند و گل آن بسیار کوچک تر از سوسن کبود بستانی ست و بیخ آن یک عدد و بیش و دراز و پر گره و بهترین بیخ آن آنست که در مقدار قصیر و در
شکستن دشوار مائل بسبزی خوشبو باشد و چون بخایند زبان را خدر کند و لذع آرد و بوی خشک خوشبو تر از تازه بود و گویند بهترین آن آنست که صلب کثیف کثیر المائیة
و رطوبت ملتصق الاجزا کوتاه قامت مائل بزردی خوشبو ست و چون اندکی بخایند تحریک عطسه کند و سزاوار آنست که چون از زمین قلع کنند بسوزن خلانند پس
در سایه خشک نمایند و باستعمال آرند و اما هرگاه کهنه گردد قوت آن ضعیف شود گرم و خشک در سوم و گویند در اول و گویند گرم در اول و معتدل در خشکی و تری و گویند
معتدل در گرمی و خشکی و شیخ میفرماید که سوسن سفید بستانی معروف بسوسن آزاد گرم و خشک در دوم و صحرائی آن در گرمی و خشکی شدید تر از بستانی و در ان حرافت
و حدت ست خصوصاً بیخ آن و در بیخ آن جلا بسیار و تجفیف با اعتدال و گاه میل بگرمی و تری کند و گویند که در سرخ قوت جاذبه لطیفه محلله مجففه است و تخم آن بدستور
و در سمی باغر یا قبض و تحلیل ست و سوسن مطلقا ملطف مفتح محلل ست و گویند مرکب از حرارت محلله و ارضیه لطیفه و قوت مجففه و قابضه است و بقول شیخ روغن آن
لطیف تر و شدید تر در اسخان بلا لذع و در تحلیل و تلیین خوشبو باشد یا غیر خوشبو بهر آنکه گل آن الطف ست و ایضاً بقول شیخ روغن آن گرم و خشک در سوم و
ملین و مقوی اعضا زیاده تر از روغن سفرجل و مانع مواد متجلب و سهل کننده ولادت ست و گیلانی گفته که روغن رازقی روغن سوسن سفید ست و در رازقی مذکور
شد و گویند برگ سوسن معتدل در گرمی و سردی و خشک در دوم و گویند در اول مجفف قروح و بثور بلا لذع چون کوفته بر ان ضماد کنند و گل سوسن
مرکب از جوهر ارضی لطیف و جوهر ناری تلخ مزه ملطف و محلل و ملین و مفتح و جالی بلا لذع و از جوهر مائی معتدل مزاج بدان و جزو حار درین دوا غالب ست پس
اکثر افعال سوسن منسوب بحرارت ست و لهذا آن محلل و ملین ست زیرا که حرارت آن بنا بر انکسار آن بجزو مائی خفیف این ست و گویند سوسن زرد قوی تر از
سوسن سفید و کبود و ضعیف تر از ایرسا ست و گل آن گرم تر از همه و با قوت قابضه و ایرسا قوی تر از همه است و کذا بیخ آن و آن قابض ست و در بیخ جلا بسیار
از برگ ست و چون بدان روی بشویند پاک و روشن و رنگ او نیک گرداند و چرک او بر باید خاصة با عسل و مالش آن جلای آثار ردیه از بدن کند و کذا مالش
سحیق آن با گلاب و کذا طلای آن با عسل جلای بهق و برص و نمش و کلف و جرب متقرح و خشک ریشات نماید و در ان شفا جهت اوجاع و عفونات ست و
ضماد گل آن کلف را نفع دهد و برگ و بیخ آن نافع سوختگی آتش و بستانی افضل ادویه برای سوختگی عارض از آب گرم ست و کذا بیخ سفید و برگ آن بریان کرده
بروغن گل سائیده چون بر سوختگی آتش نهند و کذا چون برگ سفید پخته بر موضع آن نهند و کذا بیخ آن در روغن گل پخته و بقول شیخ چون برگ و تخم آن با زنگ
سوده بشراب سرشته بر حمره ضماد کنند آنرا بسیار نفع دهد و همچنین بر اورام بلغمی خام و جرب متقرح و خشک ریشات و سعفه خصوصاً چون با ادویه دیگر مخلوط سازند
و آن هر دو با عسل تنقیه جراحات کنند و آن دوای نیکو تر در اندمال قروح و جراحات بلد و روغن گل ست و عصیر آن چون با عسل و سرکه در دیگ مسی بپزند تا مثل
مرهم گردد و طلا نمایند جراحات و قروح مزمنه را نفع تام بخشد و خشک کند و خاصة منضج المادة و کذا چون برگ آن بسرکه سوده ضماد کنند و گاهی عصیر
برگ تازه آن بسرکه و عسل پخته ضماد میکنند و این بطی هر جراحتی که محتاج تخفیف و جلای بلا لذع باشد دوای نیک ست و لیکن مقدار عصیر پنج وزن از سرکه و
عسل باشد و گاهی آنرا و چند عسل و سرکه میگیرند و بدستور می پزند خاصة برای قروح سر مزمنه و اما چون برخراج جهت تلیین و اندمال آن بکار برند اولا
بپزند پس در ان برکنند و بران نهند و کذا ضماد گل و برگ نوع زرد آن جهت جراحات نافع و سوسن سرخ تحلیل اورام بلغمی و حار کند خصوصاً با ادویه مناسبه
و کذا اگر برگ آن و لا سیما نوع زرد آن بشراب پخته بر اورام بلغمی و خام ضماد کنند تحلیل یا نضج نماید و مالش و شرب روغن آن تلیین صلابت کهنه اورام و جرب
برگ آن سوده بر اورام پستان حادث بعد ولادت ضماد کنند تحلیل او نماید و سوسن بری تحلیل اورام و تجفیف جراحات و تلطیف ماده غلیظ کند و
سوسن سرخ جراحات عارضه سر و کسر عارض تحت سر را نیکوست و روغن آن قروح سر را صالح بود و کذا چون بیخ آن سوده بعسل سرشته بر قروح

ربطیه سر ضماد کنند و سوسن بستانی را اگر با مرهم آمیزند بر رویانیدن گوشت او اعانت کند و برگ صحرائی آن جمیع جراحت را در وقت تزیید آن نافع و باید که برگ آن در شراب بپزند و قبل
تفجیر او بر آن ضماد کنند و ضماد بستانی آن خصوصا نافع بود و چون سوسن سرخ را با گل آن با نحاس سه جزو و بیخ منطوریون تازه یک جزو در عسل سرشته ضماد کنند اخراج سنان
و خار و پیکان وغیره از عمق لحم کند و گاهی بشراب ممزوج باب در بابرای شدخ عضل بخورانند و چون بیخ آن سوده بعسل آمیزند انقطاع عصب و جراحت آنرا به کند
و روغن آن اوجاع عصب و استرخای آن و تلیین صلابت آنرا نافع بود چون ادمان بمالش آن نمایند و در جمیع افعال مانند روغن ایرساست و طریق ساختن
آن انیست که بگیرند روغن کنجد یک رطل و بر آن سه اوقیه گل سوسن سفید انداخته در ظرف آبگینه سه هفته در آفتاب گذارند بعده روغن صاف کرده بردارند و اگر تکرار ادخال
گل در آن نمایند قوی تر گردد و کذا چون بیخ آن با زیت بپزند و حال این روغن در رازقی نیز مسطور شده و سوسن بری نافع تشنج ست و سوسن سرخ نافع سعفه بود خاصة با دو
دیگر و روغن آن مفید قروح و سبوسهٔ سر ست و مداومت بوئیدن گل آن و روغن آن تحلیل ریاح و ابخرهٔ دماغی کند و چون عصارهٔ آن سعوط نمایند
نافع شقیقه است و چون بیخ آن با ماء العسل بخورند ذهن را تیز گرداند و چون سوده اکتحال نمایند ظفرهٔ رقیق را از چشم ببرد و چون روغن آن در گوش چکانند دوی
و ضربان او را ساکن کند و سعوط آن نتن منخرین را دور کند و مضمضه بطبیخ بیخ آن خصوصا بری و زرد آن درد دندان را نافع بود و کذا خائیدن آن و ایضا خائیدن
بیخ سوسن رافع بدبوی دهن عارض از شرب خمر ست و آن انتصاب نفس را نفع کند خاصة ایرسا با عسل و بیخ سوسن ضیق النفس را بسیار مفید بود و مواد محتبسه در نواحی
قصبه را بیرون آرد و مداومت بوئیدن گل آن تقویت تنفس کند و شرب گل سفید آن سرفه را نیکو بود و دفع رطوبت سینه نماید و مالش روغن آن تحلیل اورام بارد
عارض در حجاب و اضلاع صدر کند و آن ردی بمعده است خاصة روغن آن الا آنکه مغص را نفع کند و سدد بکشاید و چون روغن آن بقدر اوقیه و نیم بنوشند
اسهال شکم آرد و صاحبان ایلاوس صفراوی را صالح بود و اسهال خلط غلیظ و اخراج صفرا کند و شم گل آن بهتر برای تفریح قلب و تقویت او ست و گویند که
آن نافع تر از زعفران در غشی ست بهر آنکه انبساط آن اندک و امساک آن بسیار ست بخلاف زعفران و آشامیدن آن با ماء العسل جهت اسهال ماء اصفر
و استسقا و جلای مثانه از رطوبات لزجه کند و بیخ سوسن سفید نافع درد جگر و طحال ست و چون با سرکه بخورند تحلیل ورم طحال نماید و برگ سوسن سفید نافع
صلابت رحم ست چون در آب طبیخ آن بنشانند و شرب و تمریخ روغن آن محلل مفتح ملین صلابت ارحام ست و گل آن اوجاع رحم را بالخاصیت نافع و کذا
چون با طبیخ بیخ آن تکمید نمایند درد مثانه را نافع بود و کذا چون بیخ آن بر روغن گل بپزند در امراض رحم بی نظیر ست و حمول بیخ آن ملین صلابت او ست
و مدر حیض خاصة آسمانجونی و چون حمول گل بری آن با صوف نمایند رطوبت مائیه از رحم فرود آرد و قطع خون کند و چون با شراب بخورند ادرار حیض نماید و
حمول آن با عسل اخراج جنین کند و ادمان بوئیدن گل آن تحریک شهوت زنان نماید و شرب آن با شراب تقطیر البول را نافع و روغن آن افواه بواسیر
بکشاید و چون بیخ آن تنها با سرکه یا با بزر البنج و آرد گندم بپزند و ضماد کنند تسکین اورام حار انثیین نماید و شرب آن با شراب عرق النسا را مفید و گزیدن
هوام خصوصا عقرب را نافع و بیخ سوسن صحرائی و تخم آن و عصیر آن چون با شراب بخورند گزیدن جمیع حشرات ذی سم را نافع بود و شرب گل سفید آن و ضماد
برگ آن نهش هوام را سود دهد و روغن آن تریاق برای شرب بنج و کشنیز رطب و فطر ست شربت روغن آن اوقیه و کذا از طبیخ آن و از بیخ آن از دو مثقال
تا سه مثقال و کذا با ماء العسل و از خشک آن از یک درم تا دو درم و گویند تا ده مثقال و بوئیدن آن مضر بدماغ حار ست و مصلح آن کافور یا نیلوفر و بدل آن نرگس ست و
بیخ سوسن آسمانجونی در ایرسا و سوسن سرخ در دلبوث گذشت **سوسن جبلی** اسم راسن ست **سوسمار** اسم فارسی ست بیونانی انوفوطانس و بعربی
ضب و بهندی گوه نامند و گویند شاید که گوه غیر آن باشد و آن حیوانی ست کوچک تر از گربه در میان سیاهی زردی و دنبالهٔ آن بسیار کوتاه و در شب
شبیه بثمر درخت سرو و بعضی گویند که سوسمار حیوان مائی معروف ست و بعربی آنرا ورل و بهندی گوه نامند و شیخ در مفردات قانون نوشته که ضب غیر ورل
است و ورل در بلاد ما کثیر الوجود ست و ضب کمتر ست مگر در بادیهٔ عرب بسیار و اگرچه هر دو فی الجمله با هم متشابه اند در شکل و قوی و افعال اینها شبیه با فعال
سقنقور صغیر ست و همچنین بشکل نیز در شکل سر و مخالیب بالجمله مزاج آن گرم و خشک در سوم و در حدت و کیفیت میان ورل و حرذون ست و گوشت
آن مقوی باه الا استعمال آن گرم مزاجان را جائز نیست بهر آنکه مکرب ست و وقت ضرورت باید که با سرکه بپزند تا مصلح شود و با زیت و کشنیز و زیرهٔ سیاه

سوسن جبلی
سوسمار

وعرق النساء خیسانیده مطبب نموده با کاسنی و کاهو و بقول بارد دیگر بخورند و چون شوربای آن بنوشند ضیق النفس و انتصاب آنرا نافع و گویند که خوردن مطبوخ آن
سنگ گرده و مثانه بشکند و گویند حمول غنچه آن حیض فرود آرد و چون خون آن بر کلف و قوبا و وجع مفاصل و نقرس طلا نمایند ازاله آنها کند و پشک سوسمار بهترین آن
سفید است و آن حار و حاد و شدید الجلاء و تجفیف از غیر آنست طلای آن بر کلف و نمش و بهق باسر که اگر قوی باشد و با آب صرف اگر ضعیف بود مجرب نوشته
و چون پشک آنرا بسوزند و بسر که یا سکنجبین آمیخته بر داء الثعلب ضماد کنند صحت یابد و پشک آن نافع جرب است بسبب جلای آن و اکتحال آن رافع بیاض چشم و نافع
نزول الماء و تیز کننده بصر است لیکن بچشم حار مضر است مصلح آن توتیا بدل پشک آن سرگین پرستوک و بستن سوسمار شق کرده جاذب پیکان و خار و سمیت جانوران سمی
است و طلای پوست سوخته آن عضو را بی حس کند بحدی که اگر آن عضو را قطع کنند صاحب آن الم نیابد افعال این بقول هندیان در گوه مسطور شد
سوس اسم کرمی است که در لباس پشمی پیدا میشود **سوس الخشب** یعنی کرم چوب و آنرا بیونانی طاهریا گویند بدانکه هرگاه چوب را در غیر وقت آن که در این
نائیت باقی مانده قطع کنند در آن تعفن و تسوس سرعت کند و افضل آن سوس چوب بلوط است و مراد از مطلق آن جیرمی باریک است که از چوب بکرم خورده می افتد
و ذرور آن مدمل قروح است و چون با مثل آن انیسون آمیخته در پارچه صره بسته بسوزانند بعده سائیده بر قروح خلیه بپاشند آنرا از سعی منع کند و پاشیدن آن
قطع خون از جراحات شمشیر و کارد نماید و تسکین درد او کند **سوسک** اسم فارسی تیهوج معروف بفارسی تیهو و بهندی پودنه است و گویند اسم خنافسی است که
در حمام و جاهای نمناک بسیار بهم میرسد **سوسفند** معرب سپند فارسی است و بفارسی شیرگیاه نیز گویند و آن اسم نباتی است قسیوار و بشیرازی علف شیر و دار نامند و
گویند که آن دوای هندی است که آنرا بهندی دودهی گویند و در رقت منی استعمال میکنند و میگویند شیر آن در خضابات مستعمل افعال و خواص این بقول هندیان
در دودهی گذشت **سوسنبر** سنبر است **سوسه** بفارسی اسم عظایه است **سوشیروما** بالضم سین مهمله و سکون واو و فتح شین معجمه و سکون رای مهمله و فتح
واو و ها و الف یعنی خوشبو اسم برگ درخت اندکوست **سوشیری** بضم سین و سکون واو و کسر شین معجمه و رای مهمله و سکون تحتانی و کسر نون و سکون تحتانی دوم
اسم تربد سیاه است **سوشنهان** بضم سین مهمله و سکون واو و کسر شین معجمه و سکون تحتانی و فتح نون و ها و الف و نون دوم اسم درخت تنکاست **سوطالن**
چقندر است **سوطلیس** نیز چقندر است **سوطیرا** بیونانی اسم معجون مخلص اکبر است **سوعان** بترکی اسم پیاز است **سوفال** بضم سین و سکون واو و فتح فا و
لام شگوفه و پوستهای غلیظ شبیه به پوست درخت لسان العصافیر است گرم و خشک با حدت و حلاوت و جهت درد مفاصل بارد نافع **سوفته** بفارسی سوس
در صوف و پشمینه که آنرا بخورد و فاسد سازد **سوقوطن** و سوقوطون و سوقیطون و سوقطون و سومقوطون و سوقرطیون و سوقرطون سقوقرطون
است و در ماهیت آن اختلاف است و گویند که آن خصیة الثعلب است و گویند که آن سیب بری بود و بی طعم مائل باندک شیرینی و شیخ نیز نماید گویند که آن حی العالم
است و گویند که آن قسمی از لفاح است و گویند غیر آنست و آن دو نوع صخری و غیری و غالب بر آن سردی و خشکی است و در آن رطوبت حاره معتدله
و لطیف است که بدان تقطیع کند و در آن لزوجت عنصلیه است که بدان تحلیل کند و مغنی است که بدان جمع به تبرید و قبض کند و در آن بوی نیست و در مزه آن
قدری شیرینی است خائیدن آن لعاب آورد و از خواص آنست که اجزای لحم منقطع جمع کند چون با وی در دیگ اندازند شی واحد گردد و ابن جمیع نوشته که شیخ الرئیس
در ماهیت آن گفته که گویند حی العالم است الخ و در حی العالم نوشته که آن سقوطون است و در باب نفث الدم گفته سقوطون حی العالم است و ما در اینجا گفته ایم
که اقاویل دیسقوریدوس و جالینوس در حی العالم و سقوطون اقتضای ظاهر این می نمایند که هر دو دوائی متغایر اند و چون تامل کنی در آنچه دیسقوریدوس
در صفت این نبات ذکر کرده و آنچه جالینوس آنرا ذکر نموده ترا ظاهر شود که آن قسمی از لفاح بری نیست و اما آنچه بعضی گفته اند که آن نوعی از فودنج است که در
زمین سنگریزه میروید و مالیده با نمک می خورند این اشبه آن اقوال است و لائق تر است بآنچه دیسقوریدوس در نوع صخری آن ذکر کرده زیرا که آن میگوید
که آن در صخور میروید و آنرا شاخهای باریک شبیه بشاخهای نباتی است که آنرا اوریاس گویند که آنرا برگ باریک و رؤس کوچک شبیه برؤس نباتی است که آنرا
گویند و آن حاشاست و آن خوشبو شیرین مزه چون بخایند از دهن لعاب و رطوبت آید و نباتی که آنرا اوریاس گویند آن قسمی از فودنج کوهی با صعتر کوهی است
و شیخ گفته که بر آن غالب سردی است و در آن رطوبت حاره معتدله است و جالینوس ذکر کرده که سقوطون قوت تقطیع و تقیه است و قوت جمع

سوس الخشب
سوسک
سوسفند
سوسنبر
سوسه
سوشیروما
سوشیری
سوشنهان
سوطالن
سوطلیس
سوطیرا
سوعان
سوفال
سوفته
سوقوطن

ودر صمغی آن رطوبت حاره حرارت معتدله است که بسبب آن مزه او شیرین و بوی خوش گردیده و در غیر صمغی آن چیزی کلزوج و تهیج حاکه است چنانچه در عفص و امثال آن
طعم و رائحه نیست و بالجمله مقوی مرکب از قوای متضاده است و بدین جهت قول شیخ الرئیس که غالب بران سردی و خشکی ست غیر صحیح ست و شاید که این بگمان
آنکه آن حی العالم ست گفته باشد و اما قول آن که در وی رطوبت حاره معتدله است باید که تخصیص این بصمغی آن کرده شود و گفته آید که در صمغی آن رطوبت حاره
معتدله است چنانچه جالینوس آنرا ذکر کرده و قول او که آنرا قوت معتدله و لطف ست الخ درین قول تشویش در ترتیب ست زیرا که رطوبت عفصیه از خواص آن
علی الاطلاق نیست بلکه از خواص غیر صمغی آنست چنانچه دیسقوریدوس و جالینوس ذکر کرده اند و همچنین عدم رائحه و طعم و جمع میان اجزای لحم در دیگ اهه اسرار او
آن بود که چنین مینوشت که آنرا قوت معتدله و لطف و تقطیع ست و معنی که بدان جمع و قبض کنند و آب آن لعاب آورد و در غیر صمغی آن از جهت عفصیه است
بدان تحلیل کند و بی بو و بی طعم الخ و چون بدین طور ترتیب مینوشت قول او در ان مطابق اقاویل قدما میشد مؤلف گوید که این دوا اسقوطن باشد که در
فصل سین با میم مسطور شده و طبیخ آن نافع فسخ اعصاب و عضلات در وسط و اطراف آنها است و التحام جراحات تازه نماید و نفع بخشونت حلق کند و منع نفث الدم
و نزف او سازد و چون با ماء العسل بخورند تنقیه ریه از اخلاط فاسده نماید و آن سحج و قروح امعا و فتق مائی و اوجاع گرده را نافع بود و خون حیض به بندد
سوقیطون یونانی جندبیدستر ست و بقول بعضی خصیة الثعلب و بعضی سیب بری بورانیز نامند **سوقی** یونانی انجیر ست **سوقیروس** اسم بید انجیر ست **سوکچیس** اسم استهونی ست
سوکلچهپیہ بضم سین مهمله و سکون واو و کاف و لام و فتح جیم فارسی و خفای ها و فتح میم و بای فارسی و فوقانی و رای مهمله اسم ستاور و سومند است **سوکر** بضم سین مهمله
و سکون واو و فتح کاف و سکون رای مهمله اسم خوک ست و برای مهمله هندی اسم گوشت خشک ست **سوکری** بفتح سین مهمله و سکون واو و فتح کاف
و کسر رای مهمله و سکون تحتانی اسم موصلی سیاه ست **سوکاندک** بضم سین مهمله و سکون واو و فتح کاف و الف و سکون نون و فتح دال هندی و سکون
کاف دوم اسم شاخهای نبات کرلیه است **سوگندهمولا** اسم کوڑ بالا و راسنای خرد ست **سوگنده** اسم برنج سرخ و ناریل و راسنای خرد و سرپاچهی ست
سوگنده گولیپیی اسم کوڑ بالا ست **سوگندهک** بضم سین مهمله و سکون واو و فتح کاف فارسی و سکون نون و فتح دال مهمله و خفای ها و سکون کاف
اسم سرپاچهی ست دیگر دگندهک **سوگندهی** بسین مهمله و واو و کاف فارسی و نون و دال مهمله و ها و تحتانی بهورموتهه و آسا پالا ست **سوگندهیسیا** اسم بل ست
سوگندهیکا اسم کوریت و درخت تلسی ست **سوگن** حب معصفر ست **سوگندهاج** اسم کیوڑه است **سولان** بضم سین و سکون واو و فتح لام و الف
و نون اسم یونانی و دواء ازرقی ست و گویند و می گویند آن چقندر ست و گویند آن نخستین سرخ رنگ بشکل کرم که از صقالبه و روم می آید بهترین آن سرخ گلابی شکل گرم و خشک در چهارم و ضماد
آن محرق جلد و سعوط آن بوزن حبه با آب چقندر نافع لقوه و طلای آن محلل اورام بارد و بلغمی و تهیج او و اورام زیر چشم داخل کرده میشود و در پلاج رابرکنده میکند و بار دیگر
طلای نمایند و آن قاتل ست از داخل استعمال نباید کرد و معالجه آن بچیزی می کنند که علاج هلاهل کرده میشود **سولا** مازریون ست **سولع** بعربی صبر ست **سوما**
اسم سنجاله حدید ست و بهندی اسم مشترک میان کانجی و مهتاب ست **سومافون** و سوماجون و سومافیون اسفاناخ ست **سومالی** بضم سین مهمله و سکون
واو و فتح میم و الف و کسر لام و سکون تحتانی اسم کجور ست **سوماما** بسریانی سنجاله مس ست **سومکلی** بضم سین و سکون واو و فتح میم و بای موحده و کسر لام
مشدده و سکون یای تحتانی تیز و تلخ و دافع فساد باد و صفرا و بلغم و از جمله رسایین ست و بعضی این اسم گلو نوشته اند **سومبریکا** بضم سین مهمله و سکون واو و ضم میم
و فتح میم و موحده و سکون رای مهمله و فتح موحده دوم و کسر رای مهمله و سکون تحتانی و فتح کاف و الف اسم دیوانه هلهل ست **سومنتی** بضم سین و سکون واو
و فتح میم و کسر تای فوقانی و سکون یای تحتانی و سومیا هر دو اسم هندی سال پرنی ست **سومنا** بضم سین مهمله و سکون واو و فتح میم و نون و الف اسم جو ترش
است **سوناخیوس** اسم اسفاناخ ست **سومندا** بضم سین مهمله و سکون واو و کسر میم و سکون نون و فتح دال مهمله از عوام آنرا شراد شرم نیز گویند و در
سنسکرت جنیکا و چاو سرلا و چاو سیکهاپتر در اجامی نامند گرم و تر و سمن بدن به بیماری های اطفال نافع و شیره برگ او بر بدن ضماد نمودن دافع تپ و بوی مزه
تیز و بوی خوش دارد **سومکتا** اسم گل گلاب و سیوتی و غیره ها **سون مکهی** بضم سین و سکون واو و نون و فتح میم و کسر کاف مشدده و خفای ها و
سکون یای تحتانی اسم ذراریح ست **سون مکهی** بضم سین و واو مجهول و سکون نون و ضم میم و کسر کاف مشدده و خفای ها و سکون یای تحتانی

وباضافه الف بعد نون یعنی سوناکهی وتارپا یعنی درخشنده وبارچپکادهات یعنی مثل کس سبز میگویند وسه قسم میگویند مخت وتیز وسبک وبسهی مقوی چشم ودافع جذام وداء الفیل
وبواسیر وپرمیوه ودرد عانه وپنڈروگ وبوائی وپیسی وتلخ ودافع فساد خون واستسقا وبلغم وزهر ودق ست وسختی گلو ومنعظ وجالی منافذ واز جمله سیات وآن قسم قیشیشای
ست افعال وخواص این بقول اطبای یونان در مرقشیشا خواهد آمد **سوموردون** اسم جبرنست **سومولی** بضم سین مهمله وسکون واو وفتح میم وواو دوم وکسر
لام مشدده وسکون تحتانی اسم نگوی خت بابچی ست **سومراجی** بضم سین مهمله وسکون واو وفتح میم وفتح رای مهمله والف وکسر جیم وسکون تحتانی اسم بابچی ست
سومران بضم سین مهمله وسکون واو وفتح میم وفتح رای مهمله والف ونون اسم روهنی ست **سومیلان** بضم سین مهمله مجهوله وسکون واو وکسر میم مجهوله
وسکون تحتانی وفتح میم دوم وفتح لام والف ونون **سومنگل** بسین وواو وفتح میم وخفای نون وفتح کاف فارسی ولام هر دو اسم روهنی ست ونیز لفظ
سونگل اسم جبالاست **سومکهه** بضم سین مهمله وسکون واو وضم میم وسکون کاف وخفای هائین اسم تلسی سیاه است **سونا** بضم سین مهمله وواو مجهول و
فتح نون والف اسم هندی طلا است وبهندی کنچن نیز گویند ودر سنسکرت **سونشری** بفتح سین مهمله وخفای واو ونون وسکون شین معجمه وکسر رای
مهمله وسکون تحتانی اسم سپاری ست **سونف** وسونپ بفتح سین وسکون واو وخفای نون وسکون فا اسم هندی بادیان ست نزد هندیان
سبک وتیز وافزاینده صفرا ومشهی وگرم وتلخ ورافع تپ وریح وبلغم وزخم وبیماری چشم ست افعال وخواص این بقول یونانیان در بادیان مسطور شد
سونفیه بفتح اول گیاهی ست خریفی که در کشت زار شالی میروید برگ آن شبیه برگ وبوی بادیان درخت او بقدر یک ذرع عرق آن برای سرفه وتپ کهنه
بکار آید **سونٹھ** بضم سین وواو مجهول وخفای نون وسکون ٹای هندی وهای مختفی اسم هندی زنجبیل وسینٹھی نیز گویند ودر سنسکرت مهاوشد یعنی بزرگ داروی ناگر
یعنی در خلقت نبات این چیز بهتر ست وسوبهیشجه یعنی در آفرینش این دارو همگار احیات بخش ست وموید نامند ونزد اهل هند تیز وسبک وبوقت هضم شیرین و
گرم ومشهی وهاضم طعام وحابس قی ورافع تنگی نفس وسرفه وخله وامراض دل وآماس خصیه وجمیع اعضا ودرد مفاصل ومثانه وبواسیر ونفخ شکم ومصفی آواز
است وآن اورک خشک می باشد افعال وخواص این بقول اطبای یونان در زنجبیل مذکور شد **سونچر لون** بضم سین وواو مجهول وخفای نون
وفتح جیم فارسی وسکون رای مهمله وضم لام وواو مجهول وسکون نون وبسنسکرت سوگندهیا یعنی بوی خوش دارد ورچهکیم یعنی مزه دارست وکرشن نالم یعنی
سیاه ست میگویند وبعربی ملح اسود وبفارسی نمک سیاه گویند نزد هندیان تلخ وگرم وسبک وآروغ آرنده ومشهی ودافع قبض ونفخ ودرد شکم ست و
منی افزا وزود هضم ونافع دل وبادگوله وترکیب ساختن چنانست که بگیرند ده سیر آمله خشک واشخار وسائیده با نیم من نمک سنگ سحق کرده بهم آمیخته
در سبو کنند وآن سبو را بگل حکمت گرفته بر دیگدان گذارند چنانچه دهنش بیرون از دیگدان باشد وآتش کنند وهر بار بسیخ آهنی میجنبانیده باشند تا همه گداخته
یکی شود وسرد کرده نگهدارند واگر به تنکار وجواکهار وطلق وکبریت ونمک شیرین سائیده وآب شور تشقیه دهند عمل قوی شود افعال وخواص این بقول
اطبای یونان در نمک سیاه خواهد آمد **سون تره** سنگتره است **سونا موتی** اسم هندی بابونه است **سونچس** کاسنی صحرائی ست **سوندهی**
بضم سین وواو مجهول وخفای نون وکسر دال مهمله وخفای ها وسکون یای تحتانی بلغت هندی اسم اذخر ست **سونس** بضم اول وسکون
وخفای نون وسکون سین مهمله در هندی اسم دلفین ست **سونس** اسم توتیا ست **سونش** اسم فارسی براده آهن ست **سونگلی** بضم سین
وسکون واو وخفای نون وفتح کاف فارسی وکسر لام وسکون یای تحتانی اسم گیاهیست که بحیوانات مضر بود **سوورچ لون** بفتح سین مهمله وسکون
واو اول وفتح واو دوم وسکون رای مهمله وفتح جیم فارسی وضم لام وسکون واو ونون اسم بدا لون ست **سووه** بضم سین وواو مجهول وفتح واو
ثانی وسکون ها مشهور بفتح یای تحتانی عوض واو ثانی ست یعنی سویه وآن شبت ست افعال وخواص آن نزد هندیان مثل سونف ست و
گویند که آن او الان خرد نامند گرم وخشک ست وطبع را نرم کند وبوی او خواب آورد وروغن آن چون در حالت ماندگی بمالند سود دهد وبرگ او
زبان دارد وخواص آن بقول یونانیان در شبت بیاید **سوهاگنده** بضم سین مهمله وسکون واو وفتح ها والف وکاف فارسی ونون ودال
اسم سرپاچهی خرد ست **سویت پورک** بضم سین مهمله وکسر واو وسکون تحتانی وفتح فوقانی وضم بای فارسی وسکون واو دوم ورای مهمله

سوموردون
سومولی
سومراجی
سومران
سومیلان
سومنگل
سومکهه
سونا
سونشری
سونف
سونفیه
سونٹھ
سونچرلون
سون تره
سونا موتی
سونچس
سوندهی
سونس
سونس
سونش
سونگلی
سوورچ لون
سووه
سوهاگنده
سویت پورک

وفتح واو سوم وسکون کاف اسم تخم سبجه است **سوتهمولک** بسین مهمله و واو و تحتانی و فوقانی وضم میم وسکون واو دوم وفتح لام وسکون کاف اسم لسکهپره سفید ست
سوتیسارنی بسین و واو و تحتانی و فوقانی وفتح سین مهمله والف و رای مهمله وکسر نون وسکون تحتانی دوم روئیدگی ٹهیکری ست **سوتیکانڈو** بسین
مهمله و واو و تحتانی و فوقانی وفتح کاف والف وسکون نون وضم دال هندی وسکون واو اسم قسمی از درخت بکل ست **سویت سمبهوا** بسین مهمله و
واو و تحتانی و فوقانی وفتح سین مهمله وسکون میم وفتح موحده وخفای ها وفتح واو والف اسم کچور ست **سویت پنڈی** اسم کهل ست **سوتیک**
اسم گل کنول ست **سویت کهٹیکا** اسم سنگ بلهم ست **سویت بندوک** بکسر سین مهمله و واو وسکون تحتانی مجهوله وفتح فوقانی وکسر موحده
وسکون نون وضم دال مهمله وسکون واو وفتح کاف اسم سفید بلر ست **سویت رکت** بسین مهمله و واو و تحتانی و فوقانی و رای مهمله وکاف فارسی و فوقانی
دوم اسم قسمی از بهپناک ست **سویت سار** بکسر سین مهمله و واو وسکون تحتانی وفتح فوقانی و سین مهمله دوم والف و رای مهمله اسم روهنی ست **سویت نرد**
بسین مهمله و واو و تحتانی و فوقانی وکسر نون وسکون را وکسر دال مهملتین وسکون شین معجمه و فوقانی هندی اسم پاتلی سفید ست **سویت چندن** بسین مهمله
و واو و تحتانی و فوقانی وفتح جیم فارسی وسکون نون وفتح دال مهمله وسکون نون دوم اسم چندن سفید ست **سویت پاگی** بسین مهمله و واو و تحتانی و
فوقانی وفتح بای فارسی والف وکسر کاف و تحتانی اسم گهچی سرخ ست **سویتکا مبهوجی** بسین مهمله و واو و تحتانی و فوقانی وفتح کاف والف وسکون میم
وضم موحده مجهوله وخفای ها وسکون واو وکسر جیم وسکون تحتانی اسم گهچی سفید ست **سویت سندا** بسین مهمله و واو و تحتانی و فوقانی وفتح سین مهمله دوم
وسکون نون وفتح دال مهمله والف اسم سفید بهکلی ست **سویتکا** بکسر سین مهمله و واو وسکون تحتانی مجهوله وکسر فوقانی وسکون تحتانی دوم وفتح کاف والف
اسم عباسی ست **سویت پشپ** بکسر سین مهمله و واو و تحتانی وفتح فوقانی وضم بای فارسی وسکون شین معجمه
سکون بای فارسی دوم سنبهالو سفید ست **سویت کنجک** بسین مهمله و واو و تحتانی و فوقانی وضم کاف وسکون نون وفتح جیم فارسی سکون
کاف دوم اسم سیاه زیره است **سویت کیپرا** بسین مهمله و واو و تحتانی و فوقانی وکسر کاف وسکون تحتانی و بای فارسی وفتح رای مهمله والف
اسم بادنجان سفید ست **سوی جنگلی** بضم سین وسکون واو وخفای یای تحتانی وفتح جیم وسکون نون وفتح کاف فارسی وکسر لام وسکون یای تحتانی
اسم هندی پت پاپڑه است **سوئیا** بضم سین مهمله وسکون واو وکسر همزه وسکون تحتانی والف اسم شبت ست **سوید** اسم شونیز ست **سوبریا**
اسم کانجی ست **سوبطیر** اسوطیر است که مذکور شد **سویق** بروزن رفیق اسم عربی ست بفارسی پست و ملخان و بترکی قادوت و بیونانی کیموبج
و بهندی ستو گویند و آن اسم آرد جمیع ماکولات ست خواه حبوب باشد یا اثمار و بعرف اطبا عبارت ست از آرد بریان کرده آنها و مشهور آنست که از
که آن گندم و جو و کنار و کل و انار دانه و سنجد و سیب ست گرفته میشود باین طریق که حبوب را در آب آتش بپزند حتی که نضج بهم رسد پس بردارند و آب آن دور کنند و در
آفتاب خشک نمایند بعده بریان کرده بسایند و فواکه را قطع کرده خشک سازند پس نرم بسایند و طبع سویق هر شی قریب بطبع اصل آنست لیکن یبوست زاید
ازان اکتساب نماید و مائل بحرارت میگردد و بهتر آنست که باعتدال بریان کنند که خام ماند و نه سوخته گردد و سبوس اندک باشد و بهتر مغسول آنها زیاده از غیر مغسول ست و مغسول
آن آنست که بعد از بریان نمودن یک مرتبه بآب گرم و یک مرتبه بآب سرد بشویند پس خشک کرده آرد نمایند و از خواص کلیه آنست که نقوع آن صالح
است برای محرورین و قطع عطش از ایشان و سویق جو و برنج و گندم جهت تسکین التهاب و تشنگی و تپ حار و امراض اطفال نافع ست و اگر خشک غیر ممزوج
بآب خورند نشف رطوبت باله معده کند چون عقب آن آب بخورند و جمله آن قطع قی و غثیان نماید و نقوع آن در انحدار از معده سریع تر از مطبوخ آنست
الا آنکه طبیخ آن در نفع کمتر و جمیع اقسام آن قابض شکم ست و سویق هر چیز خواه حبوب باشد خواه اثمار در منافع و خواص نیز قریب بدان چیز ست و از اشیای بارده
جهت امراض حاره و حمیات حاره حاده خصوص که از قبل معده باشد و جهت اسهالات برای آنکه آنها خالی از قبض و تغریه و لزوجتی نیستند مناسب بود
و جائیکه قبض شکم مطلوب نباشد برای رفع قبض بروغن حبة الخضرا و یا گردگان و یا زیت کهنه چرب نمایند و گفته اند سویق منفخ معده است که تا ضرورت قوی
نباشد سویقها را استعمال نکنند خصوصا مرتب از اشیای قابضه که مسدد اند و خالی از ضرر و خوف احداث قولنج نیستند و نیکوترین همه و موافق تر برای معده

سرد تر ست برای التهاب و احداث غشی بهتر و سویق گندم برای تبرید و ترطیب نیکوتر بجهت آنکه این در معده بگشت
وشت تر دیر تر پست جو و گندم ست اما چون بسبب آنکه سرد تر ست
میکند و آن بزودی میگذرد و مصلح سده آن باشکر و شیرینیها استعمال نمودن و بالایش خوردن جوارشات مسهله است و سزاوار انیست که روز خوردن آن بالای
آن فواکه و بقول بخورند خصوصاً مبرودین و مرطوبین مع ضعف حرارت و صاحبان نفخ شکم و درد کمر و مشائخ را استعمال آن جائز نیست و اگر محتاج آن شوند اصلاح
آن بعد طبخ و غسل بقانید و غسل آلت کردن بر دغنهای مذکوره نمایند شیخ می فرماید که مطبوخ سویق گندم نافع سینه است اگر سوی مزاج حار باشد و سویق جو گر سوی مزاج
حار باشد سویق ارز یعنی پست برنج قریب باعتدال ست و مسکن تشنگی و حرارت و مقوی معده و مانع قی و غثیان و حابس شکم و نافع امزجه متوسطه که با شیرینی بخورند
سویق تفاح یعنی پست سیب قابض مسکن تشنگی و غلبهٔ صفراوی قی صفراوی و نافع غثیان صفراوی و مقوی معده و جگر سویق حنطه یعنی پست گندم مائل بخشکی
است و غذا و دوائی و طلای آن تنقیه و از چرک نماید و شرب آن ملین خشونت سینه است و گیلانی گوید که آن گرم و خشک در اول ست و گویند رطب و نفوع
آن بارد گردد و شرب آن حرارت ساکن کند و ترطیب حاصل شود و گویند که سویق حنطه گرم مائل باعتدال ست و سریع الهضم و انحدار و کثیر الغذا تر و در نفخ کمتر از
پست جو و مسکن حرارت و باید که با قند یا شکر یا باشامند و شیخ گفته که سویق حنطه بطی الانحدار کثیر النفخ ست آنرا از شیرینی ضرورت تا بسرعت منحدر گرداند و آنرا باب گرم
بشویند تا نفخ آن زائل گردد و خلط سویق اندک ست سویق حمص یعنی پست نخود قریب بسویق گندم و مقوی باه و نفاخ و این را نیز باید که با شیرینی بخورند
سویق حب الرمان یعنی پست انار دانه سرد و خشک در دوم و مسکن حدت صفرا و التهاب او و مقوی معده و زلق او و مشهی طعام و قابض شکم بقوت
سویق حب یقطین یعنی پست تخم کدو شدید التبرید ست و موافق تر برای صبیان و ابدان ایشان محکم و فربه کند و سرفه گرم را نفع نماید و تسکین عطش بسیار
کند سویق خرنوب سرد و خشک و بسیار قابض قطع اسهال مزمن و نزف الدم کند سویق شعیر یعنی پست جو بارد یابس در دوم و گویند بارد رطب در اول و
این در تبرید و تغذیه بیشتر از پست گندم ست و سردی این در معده لبث میکند و زمانی دراز باقی می ماند بسبب تشرب آن آب را از یاده از پست گندم و قت
غلیان پس تطفیهٔ حرارت بدن زیاده تر از آن مع ترطیب بسیار میکند و این بالغ تر برای کسی ست که محتاج به تبرید و ترطیب و تطفیه باشد و لهذا قدما آنرا برای غذا
اختیار کرده اند بهر آنکه ابدان ایشان قضیف از و کم گوشت بودند بسبب کثرت ریاضت ایشان بخلاف متاخرین که ابدان ایشان فربه بسیار گوشت و خون و بلغم اند
پس با اندک بادیان و زیره استعمال میکنند و چون آنرا با آب انارین بنوشند یا از آن استفاف نموده بر آن آب بنوشند صداع بخاری و احتراقی را ساکن کند و
خواب آورد و برای تپهای حاره نافع بود و نیز قی و اسهال صفراوی را مفید بود و چون با آب اندک شیرهٔ خشخاش جوشداده بیاشامند تلیین خشونت سینه کند و آن
نشف بلهٔ معده و منع قی صفراوی و غثیان و تقویت معده نماید و غذای آن کمتر از نان آنست و تولید نفخ و ریاح بسیار از نان کند و اصلاح آن انیست
که جو بریان کرده را باب گرم چند مرتبه بشویند بعده باب سرد چند بار پس سائیده با شکر بنوشند و گاهی اصلاح آن چنین میکنند که پست جو را در آب خوب جوش دهند بعد از آن
در پارچهٔ باریک اندازند تا که آب از آن سائل شود و مغز آن بفشرند پس با شکر بنوشند و چون از آن غذای اطفال سازند حریره یا عصیده یا کدام شیرینی
از آن بپزند که موافق ایشان ست و ابدان ایشان فربه کند و غثیان و قی باز ایشان قطع نماید و چون بشربت ورد و مسکه تازه سرشته بخورند سحج کثیر الاختلاف
بغیر اطلاق را نفع دهد و کذا چون حریره با آب و شیر و اندک خشخاش بریان سوده بپزند قروح امعا را نافع بود و شرب آن تسکین اوجاع رحم کند و اگر سویق
خشک بدون آمیختن آب بخورند رطوبت معده نشف کند و باید که عقب آن آب بخورند و نقیع سویق آن افضل اغذیه برای صاحبان تپ ست و سویق قطع
التهاب و تشنگی عارض از تپ کند و آن نفع باسهال صفراوی و غلبهٔ صفراوی کند چون هنگام انداختن آب در آن بسرعت بنوشند و اگر بعد زمانی بیاشامند
اسهال آورد و سائر احوال آن قریب باحوال سویق حنطه است که مذکور شد و مولد ریاح زیاده تر از آن مضر امزجهٔ بارده و مشائخ و نفاخ مصلح آن قند
و اندک رازیانه و کمون و یا جوارشات گرم سویق غبیرا یعنی پست سنجد سرد و خشک و افعال آن مثل پست سیب و خرنوب ست و شدید القبض
سویق قرع یعنی پست کدو بارد رطب ست و مسکن تشنگی و نافع سرفه و درد سینهٔ حار و ملین طبع بر فق سویق نبق یعنی پست کنار سرد و خشک
در دوم نافع معده و مقوی او و قابض شکم ست و قریب بسویق جو و مسکن حرارت و التهاب معده و جگر و حابس اسهال لیکن کثیر النفخ سویقیه

سویق ارز
سویق تفاح
سویق حنطه
سویق حمص
سویق حب الرمان
سویق حب یقطین
سویق خرنوب
سویق شعیر

سویق غبیرا
سویق قرع
سویق نبق
سویقیه

بروزن شیرینیه شربتی ست ماخوذ از برنج که آنرا کوبیده بآب بپزند تا غلیظ گردد پس دران آب انار و ماء العسل و شیره موز و شکر رقیق داخل نموده مکرر برهم بپزند و بدارچینی خوش طعم
و بسباسه خوشبو نموده در گرمادو روز و در سرما سه روز در آفتاب گذارند پس استعمال می نمایند و گاه از جو و گندم و از نان خشک کوبیده و ذره نیز میسازند و از
برنج با عسل بهتر ست گرم و خشک در سوم قاطع بلغم خام از سینه و ریه و مفتح سده جگر و سپرز و جهت استسقا و یرقان و طحال و عسر البول و انهضام طعام و تقویت باه نافع
مصدع و مبخر و آنچه از ذره سازند محرق اخلاط و از جو مسکن حرارت و تشنگی و سوزش معده و از گندم مولد قولنج و مصلح آن سکنجبین ست سوبن بکسر سین و فتح واو و کسر بای
تحتانی مشدد و خفای نون اسم هندی ماهیچه است **فصل سین مهمله با های هوز** سهما اسم کمرنگی ست سهاچرا بفتح سین مهمله و ها و الف و فتح جیم
فارسی و رای مهمله و الف اسم گل منڈی ست سهاگه بضم سین و فتح ها و الف و فتح کاف فارسی و سکون ها لفظ هندیست و آنرا بهندی ٹنکن کهار نیز گویند
و در سنسکرت ماکتی و ستوبهاگیه یعنی بسیار خوبی دارد و ٹنٹنت کارنیا و رس سکاران و چهنیتی و ٹنکن نامند یعنی این چهار اسم آنکه امراض راسوخته پاره پاره کرده
بدر می نماید و تلسم بهوم یعنی از گنجد پیدا شده است نیز گویند گرم و تیز دافع باد و بلغم و سرفه و ضیق النفس بلغمی مزیل بلغم معده و امعا محلل نفخ و مشهی و افزاینده صفرا
و بعضی نوشته اند که بریان کرده آن صفرا شکن بود و از خواص اوست که چون زن بشوهر خود بخوراند شوهرش مطیع و منقاد او گردد والله عالم و چون سهاگه بریان
هم وزن آن صبر و قند سیاه گرفته حبها سازند و بر ناشتا بقدر یک درم تا دو درم بخورند اسهال دو سه مرتبه آرد و قولنج و صلابت طحال را دفع کند و سرفه کهنه و ضیق النفس
و امثال آنرا نفع دهد و درین باب مجرب ست و این حب را تا بست و یک روز بخورند و اگر متواتر خوردن نتوانند فاصله دو روز داده روز سوم خورده باشند و از
اشیای مضاد مرض و طبیعت پرهیز کنند و این دوا از اسرار اطبای هندی ست و در ثقل معده و اعضا فائده تام می نماید و اگر استعمال آن در شب کنند
بعد دو ساعت از غذا استعمال نمایند و بر آن چیزی نخورند مگر آب بقدر ضرورت شربت آن نیم درم و در اکثر نسخهای طحال داخل ست و باقی افعال و خواص
آن بقول اطبای یونان در تنکار مسطور شد سهاله اسم فارسی سخاله است سه برگه اسم فارسی حندوقی ست و تیپتی را نیز گویند سهچری اسم ریتی ست
سهجنه بفتح سین یا ضم آن و خفای ها و سکون جیم و فتح نون و ها و بعضی باضافه نون مختفی بعد های اول مفتوح نیز خوانند و آنرا سه کوه و سکوه نیز گویند و در
مالوه سرجهنه می نامند و بعضی جا سهانجنه و سوتهنه و سهجنه و سوجنا و سجنا نیز نامند و در انگریزی مورنگا و نیز هارس ریدس تری گویند و هندیان آنرا دو نوع
یعنی دافع نفس عظیم گویند آن چند قسم نوشته اند قسمی را منگا گویند و در سنسکرت سوبهجنه یعنی صد مرض را می زند و تیجهنا گندها یعنی تیز بو و قسم دیگر را کار منگا
ها ضم گویند و مرنگی یعنی از بویش بدن می لرزد و شارد و کارنیا یعنی این قسم شکر و سرخ رنگ و تیز ست و دیگر تخن یعنی دران سر در کند و بهولا پوا یعنی برگ انبوه هر تحمی
تیچهند او سویت پهول یعنی تخم او سفید می دست و پارانا فع نامند اسم شجر هندی ست که چوب آن بسیار نرم و از ان شاخها برآمده
و بر سر هر شاخی شاخهای باریک و بر سر شاخ باریک برگهای ریزه صنوبری شکل مقابل یکدیگر رسته و آن بحسب گل سه قسم میباشد زرد و سفید و سرخ و بشبه گل آن
ریزه سفید مائل بزردی و بعد از اتمام گل فتیلهای باریک دراز بمقدار دو شبر برمی آید که این ثمر آنست و در جوف آن تخمهای سفید سه پهلو و از تنه درخت آن صمغ
شبیه بصمغ عربی برمی آید و اهل هند گل و ثمر آنرا در خامی پخته با طعام میخورند و گاه آنرا در آب جوش داده آب دور کرده دران قدری روغن تلخ و نمک و خردل
انداخته سه چهار روز در آفتاب میگذارند و بعد ظهور اندک ترشی این اچار را میخورند قسم سرخ او تیز و گرم و در بار آن اندکی رطوبت فضلیه و پوست درخت و بیخ
همه اقسام گرم و خشک در سوم اطبای هند آنرا در امراض بارده استعمال میکنند و آن سریع التاثیر ست و در ایام شدت سرما با طعام میخورانند تسخین بالغ بدن
میکند و صاحبان بلاغم را انفع می بود نافع امراض چشم و دهان و مشهی طعام و دافع فساد ریح و بلغم و آماس اعضا و امراض سپرز نافع درد شکم و اوجاع مفاصل و
رافع گرانی بدن و مزید صفرا و گل آن بهتر از برگ آن و گل آن قابض و گویند دو قسم آن قابض و قسم سوم که سرخ ست ملین و باقی در جمیع افعال مساوی
مفید کرم دافع باد و بلغم و مولد صفرا و مدر بول و سریع الهضم و اچار آن دافع فالج و لقوه و استرخا و دیگر امراض بارده دماغی بسبب گرمی خود ترشی آن مضرت
باعصاب نمیرساند مضر بچشم ست خصوصا اچار گل آن و مصلح آن سیم سفید ست و گویند شیره بیخ او همه اقسام باد را سود دهد و پوست درخت همه انواع امراض را نافع و سا
ادیر هیزی ست خوردن او بسیار کارها میکند و بعضی نوشته اند که ساگ او گران و مصفی رنگ بدن محدث تپ و فزاینده باد و صفرا و مجفف شیر زنان

و امراض چشم را بهتر است و سرخ او کف و کلانی شکم و باد و کرم باریک دفع کند و خروج مقعد وقتی بعد طعام را سود مند و تخم او منی زیاده کند و ام الصبیان و تخم او بول شیرین را دور کند
و نیز نوشته اند که با او همیشه خوردن کلانی شکم و باد و بر میو و لاغری و گشت و کف و اقسام اقسام بیماری را مفید و رنگ بدن افروزد و مقوی و مشتهی و بیهی و فزاینده
منی و بخشنده گرمی دارنده فربهی ست و ضماد پوست او جهت ورم گلو نافع و طحال را بگداز د و دو درم مطبوخ او جهت دفع کرم شکم و قولنج با نمک اندرانی و تقویت باه
و فالج و لقوه و شقیقه سعوطا و جمیع امراض و اورام بارده مفید و مقوی باصره و دافع امراض چشم و ضماد بیخ آن جهت داء الفیل مستعمل هندیان ست و تخم آن امرکبات
باهیه و هم در معاجین کبار می افتد و صمغ او جهت بند کشاد مفید و طلای برگ سائیده آن نافع صلاع بلغمی و قروح خبیثه و مفید اکونته است و اگر برگ آن پخته خورند نافع درد
است و اگر برگ آن و کنجد برابر سائیده طلا نمایند و در آفتاب بنشینند نافع موج و درد ضربه و سقطه است و اگر برگ سهجنه با آب برنج ساٹهی بر پستان ضماد نمایند بزرگ گردد
و اگر بیخ آن بروغن سرشف جوش داده بمالند خارش دفع کند و پوست بیخ آن با آب سائیده صاف کرده در گوش چکانیدن جراحت او بسازد و کرم او را دفع نماید و
صمغ آن اگر گرم نموده زیر دندان درد ناک گیرند به سازد و اگر بقدر یک توله سائیده هر صبح با دوغ گاو بخورند نافع قرحه سوزاک ست لیکن تا هفت روز خورند و اگر بیخ سهجنه
که نرم و خرد باشد پاره پاره کرده در سایه خشک نمایند و با سبوس اجوائن و ماش سیاه هر سه برابر کوفته بیخته با قند سیاه حب بندند برابر جو زهر صباح یک حب خورند و تا شش ماه
ادامت نمایند مقوی باه است و اگر پهلی آن در سایه خشک نموده بشیر زن خمیر کرده بر کف پا طلا کنند امساک آورد و گویند که آشامیدن آب بیخ تازهٔ آن کوفته با شیر گاو
جهت رفع حبس بول و شکستن سنگ مثانه و اشتهای طعام نافع و کذا نوشیدن آب مذکور بقدر دو مثقال تنها صبح ناشتا جهت ضیق النفس بارد رطب و ربو مجرب گفته اند
اما باید که بالای آن یک دو لقمهٔ نان میده با روغن بخورند و ضماد بیخ آن جهت تسکین اوجاع بارده و تحلیل اورام مفید و ثمر خام آن جوش داده و در سرکه پرورده اند که
خردل و نمک انداخته خوردن لذیذ و مقوی هاضمه است و دافع بلغم و رطوبت معده و کرم شکم و اکثار تناول ساگ و پهلی آن مضر دل و محدث خفقان مصلح آن کوئله و
نارنج و در روغن تخم آن تیز و گرم و لزج و باد و بلغم و انواع بیثی مانند برص و بهق و قوبا و غیره او زخمها و خارش و آماس را مفید سهدیئی بفتح سین و خفای ها
و کسر دال مهمله و یای تحتانی و کسر همزه و سکون تحتانی ثانی دوای هندی ست نهال بقدر نیم گز کم و زیاده از آن و برگ آن مشابه برگ تلسی و سرخ و سفید میباشد
و از کلام صاحب تذکره سهدئی و سهدیوی یک چیز معلوم میشود از کتب دیگر دریافت کنند و برای قتل سیماب بکار می آید سرد و تر ست دافع حرارت و دشواری
باد و تپ و در دست و پا و حلق مالیدن و خوردن و بیخ آن سائیده بر قضیب بمالد و نزدیکی زن کند فربفته گردد و اگر آنرا باریک کوفته بیخته با بول آدمی قرص
ساخته بر دهن عرق مدنی بندند از بیخ بر آورد و اگر دو سه ماشه آنرا سائیده قدری نبات حل کرده صاف نموده بنوشند برای نفث الدم و نزف الدم مجرب ست
سهدیوی بعضی بشین معجمه نیز خوانند دوای هندی ست سرد و تر مقوی بدن و دافع غلبهٔ صفرا و اگر شیرهٔ آن هفت روز یک فنجان بیاشامند سنگ مثانه بریزاند
و صاحب تذکرة الهند مینویسد که سهدیوی را در سنسکرت دیوسها و دیوگندها یعنی بوی دخان او باشمیدن برگ و درخت آنرا کوبیده در پارچه بسته دیوان
و تپهای شیطانی امیگریزاند و آشیلا نوهی یعنی گلش سرخ مائل بسیاهی و آن روئیدگی ست تا بیک گز بلند میشود و شاخهای باریک میکند برگ او از برگ ریحان
کلان گردد و نوکدار و اندکی ضخیم در اوائل برشکال در مزارع و غیر مزارع میروید و چون هنگام تابستان میرسد برگش خردتر میگردد و گلش کوچک و باریک تر
و بر دو قسم ست قسمی در زراعت شالی میشود که گل او اندرون سفید و بر نوک مائل تیرگی و قسمی در غیر آنجا میشود گل او سرخ مائل بسیاهی و بعد از آن که
تخم میکند شگفته مانند گره میگردد مثل گرههای تخم کاهو و در آن گرهها تخمهای ریزه مانا به تخم کاهو از آن باریک تر بر سر تخم ریشه باریک مثل ریشه پنبه منقوش و تخمش سفید و بیخ خطلی او سرد
تر در اول آن و مسکن و مصفی خون دافع تپهای موی و صفراوی و شطر الغب و ربع و معکوس و دشواری باد و درد دست و پا و ورم حلق و صفرا و تن را قوت
بخشد و شمیدن او پیش از نوبت تپ مانع آنست و تجربه آمده و بخیش سوده بر قضیب طلا کرده بر زنی که نزدیکی کند شیفتهٔ او گردد و از خواص اوست و خوردن
او باعث امساک منی و گویند که قسم سفید جهت قتل سیماب بکار می آید سهر اسم فارسی مادهٔ گاو دست سهریز بضم سین مهمله و شهریز بشین معجمه اسم نوعی از خرما
است سهرین دارچینی ست سهسر پترا اسم گل کنول ست سهسر بهیدی بکسر موحده و خفای ها و سکون تحتانی و کسر دال مهمله و سکون
تحتانی اسم درد کانجی ست سهسر ویریایم بفتح سین مهمله و ها و سکون مهمله دوم و فتح رای مهمله و کسر واو و سکون تحتانی و رای مهمله دوم و فتح تحتانی

سهجنه
سهدیئی
سهدیوی
سهر
سهریز
سهرین
سهسر پترا
سهسر بهیدی
سهسر ویریایم

دوم والف وسکون میم اسم املی ست ونیز اسم دوب سفید ست سهسر مولی ستاورست سهکار پهل بفتح سین مهمله وها وکاف والف وفتح رای مهمله و
وبای فارسی وها ولام اسم انبه شیرین وسیتاپهل ست سه سنبل اسم فارسی سینبرست سه گل بفارسی علیق ست سه کوهک اسم فارسی حسک ست
سهل اسم عربی غراب ست سهلاة اسم عربی حصی ست سهنس بید بفتح سین وخفای ها ونون وسکون سین ثانی وکسر بای موحده ویای
تحتانی مجهول وسکون دال مهمله اسم هندی سنگی ست نرم وسرخ وتیره رنگ سرد وخشک در دوم ودر اکثر نسخهای هندی مستعمل ست وبرای اصلاح
شکم وفساد خون وجوشش ودمامیل وخارش وسرخ بادهٔ اطفال میدهند باشیر وسکه بقدر دو سرخ تا چهار سرخ سهنس گوئی اسم جوهانه است سهورا
بفتح سین مهمله وضم ها وسکون واو وفتح رای مهمله والف اسم شجر هندی ست خواص او آنست که مار حوالی آن نمیگردد ولهذا چوب آن در خانهای نهند
وگویند که آن نزد اطبای هند معروف بناگدون ست دافع فساد خون وبلغم وحابس اسهال ست سهوریا بفتح سین مهمله وها وکسر واو وسکون تحتانی و
فتح رای مهمله والف اسم کنیر ست **فصل سین مهمله با یای تحتانی** سی اسم فارسی حجر ست سیا اسم فارسی سنباست وگویند عصارهٔ آنست
سیاب بعربی اسم بلح ست وگویند اسم بسر وبعضی خلال گفته اند سیابه اسم شراب ست سیاداوران وسیاه داران ساداوران ست
سیاسا اسم حرمل ست سیاسر بفتح اول بفارسی اسم سار ست سیاع بعربی کتان ست سیاله بفتح اول بلغت عربی یاسمین ست والضاً
حندقوقی را گویند سیال بکسر اول بهندی اسم شغال ست ویاسمین را نیز گویند سیانج اسم فارسی خسک ست سیالی بکسر اول اسم هندی
پرستوک وشقاقل ست سیان بفتح اول بفارسی عشقه است سیاه بید بکسر اول اسم نوعی از بید ست سیاه دار وبفارسی کرته السوداست که
بسریانی غاشرستین نامند سیاه دانه بکسر اول اسم فارسی شونیز ست سیاه گوش اسم فارسی ست وبعربی برید وفرانق معرب پرداتک وبترکی
فارافلاق نامند وآن حیوانی ست بقدر گربه وبرنگ آهو وگوش آن سیاه وگویند که پیش پیش شیر میرود ودانه آمدن شیر خبر میدهد وار جیوان
درندهٔ شکاری ست سیالی بکسر سین وفتح یای تحتانی والف وکسر لام وسکون یای تحتانی ثانی اسم هندی شقاقل ست سیاهی بکسر سین
وفتح یای تحتانی والف وکسر ها وسکون یای تحتانی ثانی که بفارسی مرکب نیز گویند وبعربی مداد وجزو در هند باسم روشنائی هم معروف اقسام آن بسیا
است وار مطلق آن نزد اطبا مراد آنست که از دخان چوب صنوبر یا دخان رانتیج که آن صمغ صنوبر سائل ست مع صمغ وسریش جلد گاو وقلقنت بسازند
واما درین زمانه از دودهٔ روغن کتان وصمغ عربی وزاج وماز و میسازند وبهترین آن بسیار سیاه براق سبک وزن آنست که گرم وخشک در دوم وسیاهی
هندی سرد وخشک ست قابض ومجفف ورادع خصوص هندی سعوط وضماد سیاهی هندی برپیشانی حابس رعاف وطلای آن رافع شقیقه
وسستی اعضا وبرکف پا جاذب حرارت تبها وبراورام حاره محلل آنها وغیر هندی جهت منع ریختن موی والتیام زخمها وبا سرکه ویا آب
ویا تنها جهت سوختگی آتش وبدستور قیروطی مدمل جراحات حرق نار اما باید که بعد از طلا کردن بشویند بلکه بگذارند خود بخود زائل گردد وآنچه دران زاج
باشد مصلح مراهم قروح متعفنه است وبقول دیسقوریدوس آشامیدن دو مثقال آن با آب سرد رافع سم عقرب ست وگویند که طلا کردن سیاهی
نوشتن یا شکم ماهی میگیرند نافع اورام حاره است ومرتب از دخان صنوبر یا مقل وصمغ نافع حرق نار سیب بکسر سین مهمله ویای مجهول وسکون
بای موحده اسم فارسی ثمر معروف ست ونیز بفارسی کتل وبعربی تفاح وبهندی سیو نامند وآن اقسام ست شیرین وترش وچاشنی دار وعفص
وتفه بهترین آن شامی پس اصفهانی پس سمرقندی وشروانی وکشمیری بدرخت رسیده شاداب بزرگ لطیف آنست وشیرین پخته معتدل در
حرارت وبرودت ست وگویند گرم وتر در اول وگویند در دوم وترش آن سرد وخشک در اول وگویند در اول دوم وچاشنی دار معتدل
در برودت ورطوبت وگویند معتدل در حرارت وبرودت وخشک در اول وگویند مائل بسردی مع اعتدال وتفه یعنی بی طعم آن
سرد وتر واین ردی کثیر المائیة قلیل المنافع ست زیرا که مطلوب کلی از سیب تقویت قلب واحشاست وسیب تفه چیزی ازین فعل
نمیکند وهمچنین خام آن ونیمچی آن غلیظ تر وبارد تر ورطب تر از ان وعفص وقابض وحامض بارد غلیظ ست وترش آن اندک

لطیف تر و در تبرید بیشتر از عفص و قابض ست و شیرین مائی مائل تر بحرارت از غیر آن و اگرچه غالب سردی ست پس آن مختلف بود و همچنین برگها و اشجار
آن مختلف ست و بالجمله غالب در جوهر آن رطوبت فضلیه بارده است و باشد که بسیار شیرین معتدل در گرمی و مائل بدان باشد و گویند جمیع اجزا
درخت آن سرد و خشک و قابض الا ثمر شیرین رسیده آن بر درخت که آن گرم و تر و از همه نیکوست و برگ و ثمر آن با قوت تریاقیت و مجموع آن مفرح و با
عطریت و رطوبت لطیفه و شمیدن و اندک خوردن آن نافع وسواس و خفقان و مقوی دماغ و قلب و جگر و خصوصاً خوشبو شامی و خوشبو شیرین و ترش
آن درین باب برای گرم مزاجان قوی تر ست و کذا سویق آن و سیب شیرین را چون بپزند و بر چشم صاحب رمد ضماد کنند درد او ساکن کند و کذا برگ آن
و پخته آن جهت سرفه یبسی و عسر نفس و آب آن با شراب و آب گوشت جهت رفع غشی مجرب و ادخال آب آن در معاجین مفرحه مقوی فعل آنها و شیرین آن مفرح
و ملطف روح حیوانی و سریع الاستحاله بصفرا در معده و آب و شربت آن در جمیع افعال قوی تر از جرم آن و جهت تفریح قلب و تقویت معده و جگر و دفع وسواس سوداوی
و رفع سموم خصوصاً سم عقرب و دفع وبا بسیار موثر و مسکن حرارت و مربای آن نیز قریب بدان و بهتر ست از جرم غیر مربای آن و بقول شیخ در سیب نفخ نسبت
ولا سیما در غیر شیرین بهر آنکه دران رطوبت فضلیه مولد خلط بلغمیست و لهذا مولد ریاح و عفص و قابض آن مائی و ارضی و شیرین مائی و تفه بسیار مائی مائل بسوی رطوبت فضلیه و لهذا آب افشرده
آن با عسل جوش داده حفظ آن نماید و از عفص و قابض آن خلط ریحی پیدا شود و خلط ترش لطیف تر از خلط قابض ست و شربت سیب و مانند آن کهنه
بهتر از تازه آنست بسبب تحلیل بخارات ردیه و گویند که اکثار سیب مولد سل ست و گیلانی گوید که این بعید نیست بسبب سرعت نفوذ آن بسوی قلب و
بودن آن نفاخ و با رطوبت فضلیه غلیظه و وصول آن بسوی قلب قبل از کمال نضج رطوبت آن و عمل حرارت قلب دران و حدوث ریاح از ان و نفوذ
خون متولد از ان مولد ریاح بسوی ریه و تمدد جرم ریه و تفرق اتصال آن ازین ریاح و لزوم حدوث سل از ان و سیب شیرین مقوی معده ضعیف و
مزیل استرخای آنست و قابض آن نافع ضعف معده اگر با حرارت یا رطوبت باشد و همچنین عفص و قابض آن نافع ضعف معده چون دران خلط غلیظ ردی غیر
بارد بسیار باشد بسبب غلظ آن و سیب بریان در آرد پیچیده نافع جهت تقویت اشتهاست بهر آنکه با وجود تقویت معده تنبیه اشتهای ضعیف میکند و چون ترش
آنرا کوفته با آرد سرشته نان آن ساخته بخورند ضعف معده و قصور اشتهارا نافع و سویق آن مقوی قلب و معده است و مانع قی خصوصاً ترش که این مقوی
فم معده صفراوی و مطفی حرارت آنست و رب سیب ترش که آب آنرا بدون شیرینی بقوام آورده باشند در آخر اول سرد و در رطوبت و یبوست معتدل و جهت
غلبه صفرا و غلیان خون و اسهال صفراوی و قی آن و رفع غم و الم سوداوی نافع اما مضر اسهال دموی و شش و عصب و شربت و مربای آن قریب النفع بدان و با حرارت
کم و جهت وسواس سوداوی انفع از شیرین آن و گویند رب سیب ترش که آب آنرا جوش دهند تا ربع بماند سرد و خشک در اول ست و نافع غلیان خون
و قاطع اسهال صفراوی و مضر اسهال دموی و مزیل غم حادث از احتراق اخلاط مانع قی صفراوی ست و سیب چاشنی دار مولد خلط صالح مسکن تشنگی و قی
صفراوی و غثیان و اسهال و در سائر افعال مانند ترش آنست و کذا رب آن برای غثیان و قی صفراوی نیکوست و کذا شربت معمول بشکر و شربت آن برای معده ملتهب و دفع حرارت
صالح ست و کذا ثمر آن و عفص و سویق ترش چون آن با آب غوره یا آب نار بپزند جهت غثیان و قی بسیار نفع دهد و تقویت معده و قطع اسهال صفراوی نماید و خوردن آن در خمیر گرفته بریان نموده نافع ذوسنطاریا
مقوی ست و مصلح ادویه سمیه و موافق تر برای ذوسنطاریا عفص و سویق آنست و سیب چاشنی دار و ترش هر دو قبض شکم کنند و عصاره آن صالح
برای معده و جگر ست الا آن بسرعت فاسد شود و چون آب آنرا بجوشانند تا نصف بماند پس در آفتاب گذارند از فساد و تعفن بعید باشد و این شراب صالح
برای معده و گردن و ازاله غشی نماید و عصاره آن با عسل پخته مدت دراز باقی ماند و فاسد نشود و سیب شیرین و ترش چون هر دو در معده ملاقی خلط
غلیظ مستعد بماند فاج گردند اکثر در براز فرود آرند و این بسبب عصر ست و همچنین سفرجل و غیره از آنچه دران عاصره است و اگر معده خالی از خلط یا طعام باشد
حبس شکم نماید زیرا که در طبع آن قبض ست و گویند همه اقسام آن هرگاه بخلط حار که در معده باشد برسد آنرا دفع میکند و ضماد سیب خام و تفه در ابتدای
اورام حاره نافع و سیب نافع سموم ست و کذا شرب آب برگ آن بقدر اوقیه و خامته خام آن و آشامیدن آن و آب آن گزیدن عقرب و جمیع
هوام دهر سم گرم را نفع دهد و مداومت خوردن آن مضر سینه و اعصاب و محدث ذات الریه خصوصاً ترش ربیعی و گاهی در عضلات و تمدد در سائر بدن

و اختلاج پیدا کند و دفع ضرر آن عسل وجوارش نعناع و گلقند و دارچینی و اغذیهٔ لطیفه کند و سیب ریمی مولد صفراست و سیب خام بی مزه و ترش مولد عفونات
و حمیات ست و سبب خفای خلط آن و گاه تولید قولنج نماید و سیب بطی الهضم ست و کسی که از خوردن آن ثقل در معده یابد آنرا نوشیدن آب سرد بعقب او جائز نیست
و طعام ترش نیز البته نخورد و دفع ضرر آن شراب و مطنجنات و اسفیدباجات و لیسیدن عسل میکند و تا از معده منحدر نگردد طعام نخورد و باید که گرم مزاج بعد آن سکنجبین
بزوری بنوشد و بارد و رطب مزاج نبیذ صرف و اندرون شکر بران جهت گرم مزاج و لیسیدن عسل برای سرد مزاج و مرطوب دافع ضرر آنست و سیب
بالخاصیت مولد نسیان ست و مصلح آن دارچینی ست و مولد بلد و کسل و مصلح آن خونجان خصوصاً ترش آن چون بطور غذا خورند پس سزاوار آنست
که انسان از انواع آن حسب مزاج او بخورد با مصلح آن و اولی آنست که گرم مزاج ترش و چاشنی دار آنرا تناول نمایند و سرد مزاج شیرین آنرا هر چند
شیرین آن مضر گرم مزاجان نیست و لیکن مزاج شیرین بعض آنرا و نفع آن هیچ یک را مناسب نیست و ردی ست مقدار شربت آن هفت مثقال و مصلح
سیب در اکثر عسل ست و بدل آن سفرجل و گویند که ضماد برگ آن جهت منع فضول و ردع اورام حاره در ابتدا مفید و برگ آن و پوست درخت آن
مزیل ست و کذا عصاره قابض آن و گل آن بارد مقوی دماغ و قلب حار و قریب الفعل بگل به است و آن با ادویهٔ مناسبه جهت دفع اخلاط متعفنه و با ادویه
مفرحه جهت تفریح مؤثر و گلقند گل آن جهت ضعف دل و دماغ و تقویت باه نافع باید که گل آن را با دو چند شیرهٔ گلقند سرشته مانند گلقند گل سرخ قریب سازند **سیپ** بکسر سین
و سکون یای تحتانی و بای موحده فارسی و باضافهٔ یای تحتانی در آخر نیز آمده یعنی سیپی اسم هندی صدف ست نزد هندیان تیز و چرب و هاضم بود و اشتها
آورد و بدن را قوت دهد و زهر را نافع آید و بعضی نوشته اند که در طعم شیرین و تیز و دافع بلغم و دمه و درد سینه و شکم و کمی اشتهاست **سیبا** اسم هندی نیست
سیپهالی بکسر سین مهمله و سکون تحتانی و فتح بای فارسی و خفای ها و الف و کسر لام و سکون تحتانی دوم اسم قسمی از نرگندی و گز اول ست **سیپیوس** و
سیپیوس بفتح اول و سکون ثانی اسفنول ست **سیبیا** بکسر اول و سکون یای تحتانی و کسر بای موحده و فتح یای تحتانی ثانی و الف سیباست **سیتل** بعربی اسم
بهندیست و آن قسمی از بقر وحشی ست و گویند بز کوهی ست که بمیش جبلی باشد و آن کلان تر از آهو و در اعضای سفید مبرزاد و خوش منظر می باشد و
شاخ ندارد و جمع آن سیاتل آمده **سیتاپهل** در شریفه خواهد آمد **سیتاسپاری** اسم بلوط است **سیتاگ** بکسر اول سپند سوختنی ست
سیتا اُبٹن بکسر سین و سکون یای تحتانی و فتح تای فوقانی و الف و ضم همزه و سکون با و فتح تای هندی و سکون نون در حقیقت به هندی شکل درخت قنب و از آن کلان تر برگش
مثل برگ قنب و گل دار او دی و گل آن کوچک و سرخ رنگ و خوشبو و برگ آن هم خوشبو دار و از آن ابٹن سازند بسیار خوشبو و ظاهرا از قسم
ریحان باشد **سیتل چینی** بکسر سین مهمله و سکون تحتانی و فتح فوقانی و سکون لام و کسر جیم فارسی و سکون تحتانی و کسر نون و سکون تحتانی سوم
و آن ثمریست شبیه بکبابه اما سری مائل و پوستش قدری گنده و نرم و در درونش تخم گرد یک طرف اندر بهن چون بخایند بوی کافور میدهد و حلق و کام
را سردی می بخشد و تلخ طعم ست و آن سرد و خشک و جهت سوزش معده و سینه و دهن و زبان نافع و قلاع و شور دهن را دور کند بتجربه **سیتپتهه** بکسر
سین مهمله و سکون یای تحتانی و فتح فوقانی و کسر بای فارسی و فتح فوقانی دوم مشدده و ها و رای مهمله اسم اُپتی سفید ست **سیتپریا** بسین مهمله و تحتانی و فوقانی
و کسر بای فارسی و سکون رای مهمله و فتح تحتانی دوم و الف اسم برایک ست **سیتیکا** بکسر سین مهمله و سکون تحتانی و فتح فوقانی و فتح کاف و الف اسم
بادیان ست **سیتنوارک** بکسر سین مهمله و سکون تحتانی و فتح فوقانی و کسر نون و فتح واو و الف و فتح رای مهمله و کاف اسم سریانی ست **سیتوریا** بکسر
سین مهمله و سکون تحتانی و فتح فوقانی و کسر واو و سکون تحتانی دوم و رای مهمله و فتح تحتانی سوم و الف اسم چیلکو ست **سیتهیرو** بکسر سین مهمله و سکون
تحتانی و فوقانی و کسر موحده و خفای ها و سکون تحتانی دوم و ضم رای مهمله و سکون واو اسم درخت گل سوتیاست **سیتیا** بسین مهمله و تحتانی و فوقانی
و تحتانی دوم و الف اسم درخت چمپل ست **سیتسهها** بکسر سین مهمله و سکون تحتانی و فتح فوقانی و سین مهمله دوم و ها و الف اسم سنبهالوی سیاه و سداب
سیتچونهان بکسر سین مهمله و سکون تحتانی و فتح فوقانی و کسر جیم و خفای تحتانی و واو و نون و فتح ها و الف و خفای نون دوم اسم
برگ گردنده است **سیتمنت** بکسر سین و سکون یای تحتانی و تای فوقانی و فتح میم و خفای نون و تای فوقانی ثانی و روغنی ست که در آن

آب وجعزات برابر باشد **سیج** بفتح اول اسم فارسی مویز است و بکسر اول اسم هندی اشنه نوعی از درخت زقوم ست **سیچغنه** بکسر اول اسم فارسی باشه است و گویند اسم
صعوه است **سیچقان** اسم ترکی موش ست **سیخول** بکسر اول اسم فارسی خارپشت بزرگ ست **سید النحل** اسم یعسوب ست **سید موپشی** اسم گل آرتاست
سیر بکسر سین مهمله وسکون یای تحتانی ورای مهمله اسم فارسی ست و بلغت ژند و پاژند ثمش و در انگریزی الیم سی طائی و بعربی ثوم و فوم و تریاق اللحوم بر دستقوردیس بهندی لهسن گویند
و آن صحرائی و بستانی و کوهی ست صحرائی آنرا بیونانی اسقوردیون نامند و آن مسطور شد و بستانی آن معروف ست و دو قسم می باشد یکی بسیار دندانه یعنی چند دانه
بهم پیوسته و این کثیر الوجود و دوم منحصر بیکدانه و بقدر گره پیاز کوچک و این نسبت باول قلیل الوجود و تند تر و قوی تر و کوهی آنرا بفارسی موسیر گویند و برگ آن
عریض ملتف نرگس و گل آن کبود و بیخ آن یک دانه بقدر پیاز کوچک و بسیار بزرگ از بستانی و در بوی فی الجمله مشابه آن و این در سرکه پرورده بهتر و بدون
پرورده بسیار کم مستعمل و بهتر از همه بستانی مشهور بزرگ دندانه آنست و تازه همه اقسام آن بهتر از کهنه و نوعی دیگر مرکب از سیر و گندنا ست و آنرا ثوم کراثی نامند
مزاج سیر بقول شیخ گرم و خشک در سوم و تا چهارم و آن با رطوبت فضلیه و حرارت آن شبیه بحرارت غریزی نوشته اند و ملین و محلل و جالی و مفتح و مقرح جلد
و گیلانی گوید که سیر شدید الحدت ست پس لابد شدید التجفیف باشد و اگر این نمی بود تقریح و احراق جلد از نهادن بران نمیگردد و لیکن چون در داخل بدن وارد میشود
احراق و تقریح نمیکند و سبب این در پیاز مسطور شد و لهذا لابد ست که مرکب از جزو حار بسیار لطیف و جزو ارضی باشد که هر دو بطبخ جدا شوند بهر آنکه اختلاط این هر دو
جزو مستحکم نیست و اگر این نمی بود سیر مطبوخ در حدت و حرارت کمتر از غیر مطبوخ نمیشد و چون سیر بیخی ست غلیظ پس لامحاله ذی رطوبت فضلیه زائده است و لهذا آن
تبخیر بسیار میکند و آن سریع النفوذ بظاهر بدن ست قبل از تمام استحاله آن بمشابهت اعضاء و لهذا چون آنرا بخورند قتل قمل و صئبان نماید و جالینوس گوید که سیر
محلل ریاح زیاده تر از هر چیز ست و آنرا تحلیل نماید و تشنگی نیارد و بعضی اطبا گفته اند که آن معطش ست مطلقا و چنین نیست بلکه آن معطش بگرم مزاج ست و آن نافع ترین
اشیا جهت اهل بلاد بارده است حتی که اگر ایشان آنرا از ان منع کنند ضرر عظیم بایشان ها گردد و مقطع عطش بلغمی ست که از بلغم لزج باشد و خواه از بلغم مائی و غلیظ و یا حادث
بسبب سدد و ما ساریقا باشد بجهت تحلیل مادهٔ آن و تجفیف آن و جالینوس در شرح ابیذیمیا نوشته که در خوردن آن بفصل زمستان منافع عظیم ست تسخین بدن و اخلاط
بارده و تقطیع اخلاط غلیظهٔ لزجه متولده از ان و ترقیق کند و اگر در ان اسراف نمایند خون را بسوزد و سیاه کند و آن تلطیف اغذیهٔ غلیظه مثل مضیره و کشکیه نماید و مواد بلغمی را
در بدن صاحبان آن ریاح و ابخره کند و حدت آنرا ترشیها و روغنها ضعیف نماید و چون بروغن بریان کنند جهت جمود خون در دستها و پایها نفع کند و کسی
که سیر را با مراعات زمان و مکان و مزاج و اعتدال مقدار استعمال نماید بغایت نفع کند و حفظ صحت نماید و چون طبیخ آن بنوشند فعل آن بیشتر و سریع
باشد بسبب نفوذ طبیخ آن بسرعت و گاه عصارهٔ آن جهت اوجاع بنوشانند و در فعل قوی تر آنست که نبت آن در جزیرهٔ افریطی باشد و بقول سائر اطبا سیر
مجفف رطوبات معده و مفاصل و نافع درد معده و محسن رنگ بشره و مدر بول و حیض و عرق و باقوت تریاقیه و دافع مضرت آبهای مختلفه متغیره و هوای وبائی
و تعفن خصوصا با سرکه و جهت نسیان و فالج و لقوه و رعشه و اکثر امراض عصبانی و تصفیهٔ حلق و آواز و ربو و ضیق النفس و زلو در حلق چسپیده و اقسام کرم معده
و طحال و دفع ریاح کمرگاه و قولنج ریحی و سنگ گرده و تقطیر البول و اوجاع مفاصل و عرق النسا و نقرس و وجع ورک و تبهای کهنه نافع و در قانون د
شروح آنست که چون بدان حقنه نمایند جهت عرق النسا نفع کند بهر آنکه اسهال خون و اخلاط مراری نماید و اگر با سرکه تند آمیخته بر موضع نقرس نهند
نفع کند و همچنین اگر با آب آمیخته لطوخ بدان سازند آنرا نفع دهد و شرب طبیخ سیر شپش و صئبان را بکشد و خصوصا چون طبیخ پودینهٔ کوهی بدان اضافه نمایند
و همچنین طلا کردن و مالیدن آن بر شپش و صئبان و خاکستر آن چون با عسل بر بهق و برص و داء الثعلب و خون منجمد زیر پلک چشم طلا نمایند نفع کند و نیز
نافع داء الثعلب حادث از مواد عفنه است چون لطوخ آن نمایند بعد خاریدن موضع و خصوصا چون بدان روغن بان افزایند و چون بروغن
بریان کرده بخورند جهت شقاق متولد از سردی نفع کند و چون برگ صنوبر صغار بران بخایند و عقب آن مضمضه از نبیذ ریحانی سازند بوی آنرا ببرد و آن
در دبیلات باطنی ریم پیدا کند و طلای خاکستر آن بر شور با نمک و زیت آمیخته نافع و چون با عسل آمیزند شور لبنیه را ببرد و چون سائیده با سرکه سرشته
بر اورام میکه در ان رطوبت مجتمعهٔ غلیظه باشد ضماد کنند تلطیف و تحلیل آن نماید و ضماد آن منفجر دبیله است و اگر ارادهٔ انفجار دماميل نمایند در شیر بزنند

سیچغنه
سیچقان
سیخول
سید النحل
سید موپشی
سیر

نامهر اشود ازان آب صاف کرده استعمال نمایند و چون سیر راسوده و حدت آن با بعض شحوم شکسته بر خراجات مترهله ضماد کنند ورم آن تحلیل نماید نو باشد یا کهنه و طلای
خاکستر آن با عسل بر قوبا و جرب متقرح و قروح رطب سر و سبوسه سر نافع و دیوسقوریدوس گفته که آن جرب را ببرد و چون در هر پنج روز بقدر چهار مثقال بخورند و طبیخ سیر
و بریان کرده آن مسکن درد دندان ست و نیز مضمضه بطبیخ آن جهت درد دندان نافع و خصوصاً چون بدان کندر آمیزند و چون آنرا با چوب صنوبر و کندر بپزند
و آب آن در دهن گیرند تخفیف درد بارد دندان نماید و چون آنرا بر دندان بمالند در دی که از رطوبی آنرا ببرد و آن نافع تاکل دندان ست و خوردن آن با عسل کف
گرفته نافع لقوه و فالج ست و مطبوخ و بریان کرده آن مصفی حلق ست و نافع جهت سرفه کهنه و درد سینه از سردی و مخرج زلو از حلق و مطبوخ آن با بعض حریرا نافع
سرفه و قروح ریه جهت سرفه بارد مفید و چون سائیده بسرکه آمیخته غرغره کنند زلوی متعلق بحلق قتل کند و همچنین خوردن آن بسیار و صبر بر تشنگی اخراج زلو از حلق
نماید و آن منقی سینه است و نافع جنب و خصوصاً طبیخی که نصاری از سیر و زیتون و جوز استعمال آن میکنند و منشف رطوبات و کاسر ریاح و مشهی طعام ست و مطبوخ
آن نافع درد معده است و چون دو مثقال ازان با شراب عسل بخورند نافع لذع فم معده است و نافع بلغمی مزاجان و مخرج سودا نیز بسرعت ست و آن
حافظ سرد مزاجان و پیران ست و کسر حدت آن طبخ آن می نماید و چون با جوز و انجیر آمیزند فعل آن در جمیع منافع مذکوره قوی گردد و چون سیر
در خروج از اعتدال مفرط است و دوائیت بران غالب و تغذیه آن بغایت اندک باشد و چون طبخ دهند تغذیه آن زیاده گردد بهر آنکه حدت آن بسیار کم میشود
بلکه حدت آن بعد طبخ کامل باقی نمی ماند و آن نافع قولنج عارض از ریاح غلیظ ست و شرب آن نافع قولنج بلغمی ست و جهت درد امعا مفید بود اگر با آن تپ
نباشد و چون بقدر دو درمی کوفته با ماء العسل بخورند اخراج بلغم و دیدان نماید و در سیر قوت اطلاق شکم ست و اگر چه با آن چیزی معین آن نباشد فکیف که چون
با آن معین آن بر اطلاق باشد و آن مخرج دیدان ست و ادمان آن نافع تولد کرم و چون در طبیخ برگ سیر و ساق آن بنشانند ادرار حیض و بول کند
و اخراج مشیمه نماید و همچنین حمول و شرب آن و تدخین بدان نیز این فعل کند لیکن با ضعف و چون کوفته بدان زیتون سیاه آمیخته بخورند ادرار بول و تفتیح
عروق نماید و همچنین طعام نصرانی معمول ازان که مذکور شد بغایت نافع و احتباس بول عارض از رطوبت لزجه زجاجیه را نفع کند و نیز شیخ می فرماید که اما فعل
آن در باه پس بسبب شدت تجفیف و تحلیل آن گاه ضرر میکند باه را و اگر با آب طبخ دهند تا آنکه حدت آن در ان منحل گردد بعید نیست که در جوش کرده آن که اندک حرارت
باقی ماند تجفیف نکند و ازان ماده منی پیدا شود و مواد بلغمی را ریاح گرداند و بر تحلیل آن قادر نباشد و چون در عروق بطور ریاح منحل گردد بعید نیست که اعانت
شهوت باه نماید و آن تکثیر منی در ابدان رطب نماید و مطبوخ آن تولید منی خوب کند و تحریک باه نماید و تازه آن افضل از خشک در ادرار ست و آن قاطع
تقطیر البول پیران ست و جهت حمیات کهنه نفع کند و آن نافع گزیدن هوام و گزیدگی عقرب و مار ست و چون با شراب بخورند ما تجربه این کرده ایم و همچنین جهت
گزیدن سگ دیوانه و چون با سیر و برگ انجیر و زیره بر گزیدگی راسو ضماد کنند نافع بود و بعضی نوشته اند که سیر با انجیر و سداب و با مغز گردگان قوی تر از فادزهر
است و در شیر گوسفند پخته با روغن گاو تازه بریان کرده و با عسل حلوا ساخته خوردن در تحریک باه و انعاظ بیعدیل و با جند و روغن زیتون جهت جذب سم عقرب
و مار و سگ دیوانه و جمله سموم و رفع اذیت آنها و بدستور با عسل و مالش روغن آن که مکرر سیر را در ان جوشانیده باشند جهت جمود خون در اطراف
بدن و شقاق عارض از سردی و جهت درد مفاصل و قولنج بلغمی و سحج حادث از خلط لزج شرباً و طلاءً نافع و طلای سیر با نوشادر جهت برص و بهق و
بازفت جهت داحس و خشونت ناخن و کجی آن و گیلانی نوشته که سیر مهیج امراض ست که از نشان آنها نوبت ست و بقول شیخ سیر مصدع و مضعف
بصر ست بسبب تبخیر و تجفیف آن و شور در چشم پیدا کند و ثقل در چشم حادث نماید بسبب کثرت تبخیر آن و مصلح آن سرکه و روغن و گویند ادمان آن گاهی
طبقات چشم را بسوزد و مضر ریه است و آن برای صاحبان خنازیر ردی ست و از ادمان تناول آن صفرای لذاع پیدا میشود خصوصاً در گرم مزاج
و صاحبان ریاضت قویه و آن جهت بواسیر و زحیر و انطلاق شکم و قرحه امعا و جهت زنان حامله و مرضعه ردی ست و مجفف دماغ گرم مزاجان و معطش
ایشان و مصلح آن تخته آن با آب و اندک نمک پس آمیختن روغن بادام و روغن مسکه و بالای آن خوردن انار میخوش و گویند مصلح آن ترشی و گوشت فربه است و گویند استعمال
آن با کشنیز و سکنجبین دافع افعال و خواص این بقول هندیان در لهسن خواهد آمد سیر دشتی در اسقوردیون مسطور شد سیر و لن قرة العین

است **سیران** اسم هندی مرتشیشا است **سیرن پرن** بکسر سین مهمله وسکون تحتانی ورای مهمله وفتح نون وبای فارسی ورای مهمله دوم وسکون نون دوم
اسم ناگرموتهه است **سیریک** اسم گلاب وگل مهندی ست **سیرٹری** اسم خارشپت ست **سیریکنج** بفتح سین مهمله وسکون تحتانی ورای مهمله وفتح تحتانی وکاف
وخفای نون وسکون جیم فارسی اسم لونگ ست **سیسارون** بکسر سین وسکون یای تحتانی وفتح سین ثانی والف وضم رای مهمله وسکون واو ونون اسم یونانی
بیخ نباتی ست وآن بیخ را چون جوش دهند خوشی طعم باشد وبعضی آنرا بیخ سوسن وبعضی قلقاس دانسته اند وچنین نیست وازاده یه مجهول الماهیت
است ورازی ازجنین نقل کرده وشیخ نیز نوشته که آن چوب شونیز ست ودران تلخی وقبض ست صاحب جامع گفته که این تعریف غلط بعید از صواب ست
وحق آنست که آن غیر معروف ست شارح کازرونی گوید افعالی که شیخ آنرا بیان کرده بر بنائی است که آن چوب شونیز ست وجالینوس گفته که آن گرم در دوم
دوم ست ودران چیزی ازقبض ومرارت ست وبقول شیخ گرم وخشک در دوم ودران تحلیل وقبض اندک ست ودیسقوریدوس گفته که آن نبات معروف
است آشامیدن طبیخ بیخ آن جهت تقویت معده واشتها وادرار بول مفید وگویند محلل ومقوی ونافع ضعف معده واعضای باطنی ست **سیسالیوس**
بکسر سین وسکون یای تحتانی وفتح سین مهمله ثانی والف وکسر لام وفتح یای تحتانی ثانی وسکون واو وسین مهمله در آخر اسم یونانی ست وآنرا اساسالیوس نیز
سیسالی وفیونیون نیز گویند وغیر کاشم ست وبقول شیخ ورازی انجدان رومی ست وبرومی طردیلون طردیون صاحب قاسمی اسم هندی انجدان رومی بهاپهکی نوشته
وصحیح آنست که نبات آن شبیه بانجدان ست لیکن اندکی درازتر ازان ونیز آن سفیدتر ومستدیره درازتر وقریب بانکه دو طبقه باشد وخوشبو وتیز وچون مقشر
کنند ازان تخمی دراز تر ازبادیان ومائل بسبزی ودرمزه مثل برنج برآید وبیشتر همین تخم مقشر کرده مستعمل ست وصاحب جامع الادویه گوید که قسمی ازان برگ
شبیه برگ بادیان الا اغلظ تر ازان وساق آن درشت تر وبران اکلیلی شبیه باکلیل شبت ودران ثمر مائل بطول وتیز مزه وبیخ آن دراز زیاده ازیک وجب
وباخوشبو وبعضی دو قسم دیگر نوشته یکی آنکه برگ آن شبیه بلبلاب کبیر وازان درازتر وکوچک تر وقبه آن مثل قبه شبت وتخم آن سیاه شبیه بگندم وبزرگ تر ازان
وتند تر وخوشبو تر ازقسمی که مذکور شد ودر افعال تخم آن قوی تر از سایر اجزای آن ودوم برگ آن شبیه برگ زیتون ودرشت تر وسطبر تر وساق آن درازتر
وقبه این بزرگ تر وثمر آن عریض تر وبزرگ تر وفربه وخوشبو بالجمله هرچهار قسم آن گرم وخشک در دوم تا سوم محلل وملطف ودافع ریاح وهمچنین بیخ آن نیست
وتخم آن مسکن اوجاع باطنی گدازنده بلغم جامد بسبب جلا وتنقیه که اندر آنست ومدر بول وحیض مفتح سدد ومقوی معده وهاضمه وباه ونافع تقطیر البول
ومخرج جنین ونافع درد رحم وچون مواشی را بخورانند نتاج آن بیفزاید وشرب یک مثقال آن با شراب منع سردی هوا ودفع ضرر آن در سفر نماید خصوصا
بافلفل وقوی تر دران بیخ آنست واز بیخ آن قوی تر تخم آن ونافع درد کمر ست وصرع را بغایت نفع دهد ونافع ربو وعسر النفس ونفس الانتصاب
وسرفه کهنه بری ست خاصه بیخ وتخم آن هردو باهم وچون بیخ آن بعسل سرشته بلیسند سینه را از رطوبات لزجه پاک کند وآن تحلیل نفخ وازاله ریاح خاصه
وتسکین اوجاع احشا نماید وهضم طعام کند خصوص بیخ آن وآن جهت معده نیکوست وتحلیل مغص ریحی وتسهیل ولادت جمله حیوانات ونیز ازاله عسر البول
ودفع اختناق رحم کند وگویند مداومت ازعصاره ساق این نبات وتخم آن چون تازه باشد سه قیراط با میفختج تا ده روز جهت درد گرده ودفع عسر جهت
امراض گرده ومثانه نافع مضر بگرم مزاجان مصلح آن کتیرا واکثار آن مضعف جگر مصلح آن زرشک شربتی یک درم یا یک مثقال بدل آن انجدان
خوشبو بوزن آن وگویند خردل سفید وگویند فطراسالیون افعال وخواص بقول هندیان در بهابنگی مسطور شد **سیسامون** اسم کنجد ست
سیسبان بفتح اول وسکون یای تحتانی وفتح سین ثانی وبای موحده والف وسکون نون اسم یونانی ست وگویند عربی وگویند بهندی آنرا انول
نامند ودرخت آنرا مانند وبعضی آنرا حب الفقد وبعضی ثمر اثل دانسته اند واصلی ندارد وصاحب جامع گفته که آن اسم شجری ست
نابج المنظر ثمر آن شبیه بخابه بعضی ازان سیاه وبعضی زرد ودر فلسطین بسیار سیر دیده وازان بری وبستانی طبیعت آن خشک ست وناسر حویه نوشته
که آن تخمی ست بمقدار فلفل ودر وسط آن تخمهای کوچک وطبع آن ریاح خاصیت آن تحلیل اذابت ست وابن تلمیذ گفته که آن دانه بقدر حب الفقد ست وتحقیق آن چیست بیار مصر
بقدر قامت بلند میشود مائل بسبز وبرگ آن باریک تلخ مزه وشاخها باریک وگل آن زرد خوش منظر شبیه بگل قندول ودر خوشه واحد طول آن بقدر شبر وکم وزیاده وغلاف آن کج

و درداخل آن تخم شبیه بتخم خلبه در رنگ آن میان زردی وسیاهی مزاج آن مائل بگرمی و در دوم خشک و گویند گرم در سوم دافع سده و بقوت و حابس اسهال
مزمن و نفث الدم و دافع طحال و با شیر تریاق سموم و ضماد آن محلل طحال و پاشیدن آن نافع تولد کیک مصلح محرور مزاج مصلح آن کشنیز شربت آن تا دو درم
بدل آن بادآورد و خواص آن اول در الف گذشت سیسبا بکسر اول و سکون یای تحتانی و فتح سین ثانی و بای موحده و الف اسم یونانی ست و سیبیا و دمیا
نیز گویند و بعربی لسان البحر و اهل بعض سواحل مغرب قناطه نامند و بترکی شپیه خوانند و آن نوعی از ماهی ست که در بحر قلزم کثیر الوجود و بناحیه بیت المقدس میجو زند و
شبیه بسرطان و بر پشت آن قطع صدفی صلب و صلابت آن از آن رطوبت سیاه مثل مداد بر می آید و از ان کتابت میکنند و اطفال عرب بآن مشق می نمایند
و از ین جهت آنرا بفارسی ماهی مرکب نامند و آن قطع و رطوبت بسیار گرم ست طلای رطوبت آن برای داء الثعلب انفع و چون استخوان پشت آن
وقتی که جدا شود و سوخته سائیده طلا کنند جلای کلف و نمش و بهق کند و آن نفع بتجربه نماید و ذرور آن قروح و جراحات را خشک سازد
و چون از صدف سوخته آن شیاف بسازند و بدان باطن پلک بخارند ازاله خشونت آن کند و قطع جرب چشم نماید و منسول آن در ادویه چشم خاصه ذرور چشم دوا
برای ازاله بیاض آن داخل میشود و لاسیما با نمک سوخته و کذا برای ظفره غلیظه و سوخته استخوان آن چون سنون بسازند جلای دندان کند و گویند
که ماهی مذکور در آخر دوم گرم و خشک و بطی الهضم و ملین شکم خصوصاً حوصله آن و حکیم عبد الحمید از کتاب مصور فرنگی نقل کرده که آن ماهی در هر ماه یک
مرتبه تخم میدهد و بچه بر می آورد و زیاده از دو سال عمر آن نمی باشد آشامیدن بیضه آن جهت اخراج سنگ گرده و مثانه بسیار نافع و اگر چراغی از سیاهی آن
برافروزند در خانه دیگر که در ان چراغ نباشد هر کس که نشسته باشد در اطراف آن خانه گردی مشاهده می نماید سیسنبر اسم ذنب الخیل ست سیسنبر بکسر سین
و سکون یای تحتانی و فتح سین مهمله ثانی و سکون نون و فتح بای موحده و سکون رای مهمله اسم یونانی ست و آنرا ارفلس نیز گویند و در نمام مذکور گردد
سیسنبرون بکسر اول و سکون یای تحتانی و فتح سین ثانی و سکون بای موحده و ضم زای معجمه و سکون واو و نون اسم یونانی
است یعنی آن شبیه بسیسبر و آن اسم حرف الماء ست و آنرا سیسرون گویند سیسرون بکسر سین و سکون یای تحتانی حرف الماء ست و آنرا کرفس الماء
و قرة العین گویند سیسامندا اسم سریانی جلاهنگ ست سیسامون بیونانی اسم کنجد ست سیس اسم آبنوس هندی ست و گویند بهندی
اسم کافور ست سیسا بیونانی اسم سرطان بحری ست سیسار بیونانی اسم انجدان طیب ست سیسرک و سیسبر و سیسک همه بکسر اول اسم سوس ست
که در حبوب غله پیدا می شود و آنرا میخورد سیسق سرمق ست سیسرم بقول ابن تلمیذ دوائی ست شبیه بزنجبیل با تلخی و اندک قبض سیسمان و سیسبرام
اسم نمام ست سیسه بکسر اول اسم هندی اسرب ست و ناگ نیز گویند و در سنسکرت ناگا و شیشکم و کرشکم بجیم و یوکشتم یعنی در دریای کوه سیاه رنگ
میشود و می نامند نزد هندیان در خواص مثل اسرب ست باد و بلغم و بواسیر دفع نماید و چون در نقره اندازند نقره را پاک سازد و سختی شکم را دور کند و
هندیان اکثر کشته او بعمل می آرند و آنرا ناگ بهسم میگویند و آن بسیار گرم و چرب و تلخ ست و هاضم و زننده باد و کف و پر میو و قوت بسیار بخشد باید که کشته او برنگ
فاخته باشد و آنرا خوب صاف کرده و کشته بخورند و الا ضرر عظیم پیدا کند سیسون اسم هندی شیشم ست سیسنیون افسنتین ست سیصارون
عنبة الثعلب ست سیطبیط اسم عربی صرصر ست سیعلقون اسم یونانی زوفا ست سیسغرام اسم فارسی خارشت بزرگ ست سیغروس
بیونانی کندر ست سیغوس قثاء بستانی ست سیغوس اغریوس و سیغوثون قثاء بری ست که قثاء الحمار ست سیف اسم
ماهی ست و موی دم اسپ را نیز بعربی نامند سیف الغراب نوعی از سوسن مسمی بیونانی کسیقون و بفارسی دلبوث ست سیفافیطوس
بیونانی آبنوس ست سیقیا و سیقباس و سیقیانوس هر سه اسم قسمی از ماهی ست که در ناحیه بیت المقدس می باشد گویند که خزف آن که در باطن آن ست
لسان البحر نامند و در بعض سواحل مغرب بقناطه بقاف و نون و الف و طا و ها گویند و در سیبا مسطور شد سیفس انمارس بیونانی قثاء بستانی
است سیفس اغریوس قثاء بری ست سیقومورون بیونانی اسم خمیر ست سیقنه طائر یست بمصر که چون بر درختها نشیند برگهای
آن قطع کند حتی که از برگها هیچ باقی نمی ماند سیکبا بکسر اول اسم ترکی تضبیب حیوانات ست سیکران بکسر اول بزر البنج ست سیکران الحوت

سیگی سیگهر سیگهریک سیگوه سیلان سیلانه سیلج سیلغی سیلوبان سیلهین سیلک سیلیبک سیلی سیم سیماب

اسم عربی ماهیزهرج ست وقلوبس که آن بوبیرست سیگبک وسیلک اسم فارسی سوس جوب ست سیگو اسم ساگودانه است سیگی اسم فارسی شراب مثلث ست
سیگهریک بکسر سین مهمله وسکون تحتانی وکاف وهای کسر رای مهمله وسکون تحتانی وکاف دوم اسم پپلی سفید سیگهرا بکسر سین مهمله وسکون تحتانی
وکاف وخفای ها وفتح رای مهمله والف اسم درخت بیکل ست سیگوه بسین مهمله وتحتانی وکاف فارسی وفتح واو وها اسم سهجنه سیلان بفتح سین
وسکون یای تحتانی وفتح لام والف ونون اسم عربی عصارهٔ خرماست که بدون طبخ درآفتاب غلیظ گردانند ودبس عام ترازانست گرم وخشک در دوم
ولطیف تراز دبس مطبوخ وغلظت این ازان کمترست وافعال وخواص این قریب بخرماست منفج ومحلل وملین طبیعت وجالی بلغم معده وامعا
ومقوی جگر بارده وباه ومزید روح طبعی ونیک غذا الاسریع الاستحاله بصفرا ومحرق خون ومفسد رنگ اکثار خوردن آن مضر گرم مزاجان ومسدد
بخلاف رطب که مسدد نیست مصلح آن میوهای ترش وچاشنی دار وبالایش چیزهای چرب خوردن وآنچه برآتش ساخته باشند بطی الهضم وقلیل التسدید ست
سیلانه بکسر اول اسم فارغناست سیلج اسم هندی اشنه است سیلغی اسم یونانی نبات ورد وآن سیلوبان ست اسم ذبل ست سیلهین اسم لوبیاست
سیلک اسم اراقوست سیلیبک بفتح سین مهمله وسکون تحتانی وکسر لام وسکون تحتانی دوم مجهوله وفتح تحتانی سوم وسکون کاف اسم گل مهندیست
سیلی اسم بهکی ست سیم بکسر اول وسکون تحتانی ومیم اسم فارسی نقره است وبیای مجهول اسم هندی نوعی از باقلای هندی ست وبجای میم نون خفی
وبای موحده ساکن نیز آمده یعنی سینب ودر سنسکرت کشپاو ونامند نبات آن از قبیل نجم ست دبر مجاور خود می پیچد وآنرا می پوشاند وبرگ آن سبز
وخرد دراز وسط عریض وبعد ازان عرض کم شود تا آنکه بانتهار سد ودر انجا نوک کوچکی پیدا کند وگلش بنفش رنگ مائل بسفیدی وثمر آن در غلافی مانند
باقلا وپوست آن بعضی سفید وبعضی سیاه می باشد ودر یک طرف آن خطی در هر دو نوع وتخمهای آن مثل پسته وازان در طول وعرض زیاده وبهلی سیم
یک نوع مشابه ثمر تمر هندی ست سرد ست وگران وگویند سرد وخشک ست قابض ونفاخ وچون اندک عفوصتی دارد لهذا مقوی معده نوشته وبهی
ودافع فساد صفرا وافزایندهٔ بلغم ومولد باد ودو قسمی ست از گول سیم که آنرا کرشن بهلا گویند ازان بهلی آن درازتر وبزرگ تر وسیاه رنگ وآنرا بهارطی
سیم نیز گویند گرم وگران ودافع فساد باد وبلغم وصفرا ومزاج برگ سیم هم سرد ست وبرقوبا الیدن فائده دارد وهندیان نوشته اند که بهلی سینب وبلبر را
یک مزاج ویک خواص ست وهمیشه خوردن او رنگ بدن را فاسد سازد وسفید گرداند ودر یک روز مزاج را بر چهار رنگ کند وقاطع خون وصفراست
باد وبول زیاده کند وصاحب تذکرة الهند میگوید که کثیر الفضول وقلیل التغذیه است وبصاحبان بواسیر وقولنج مضر وتخم آن بهی ومنعظ بسبب نفخیکه دارد
ومحدث خوابهای پریشان ومصلح آن سرکه ونعناع ومصالح هاے گرم سیما اسم نقره است سیماب اسم فارسی ست وایضا بفارسی جیوه
گویند ومعرب آن زیبق ست وبیونانی اوزرخورس والوق وبفرنگی سنواسون ودر انگریزی مرکیوری وبهندی پاره ورس نامند وبقول
گیلانی عجیب نیست که جیوه در اصل لفظ هندی باشد زیرا که معنی آن در هندی حیات ست چنانچه اسمی از اسمای آن نزد اکسیریان ست بهر آنکه او
موت تام نمی یابد بحیله های معروفه ونزد ایشان از اسمای آن عیان وعبیط وزمزم وحی وجار السحاب ونور وزاوق وروحانی وعین الحیات
ولبن وحل ودهن وآبق وفرار وروح وناقد وطیار وعطارد ست وآن از اجساد متولده در معادن ست وگاه در سنگریزهای سرخ شنگرفی
می باشد که استخراج آن بآتش می نمایند مثل طلا ونقره وآهن که از سنگریزهٔ معادن آن بر می آید ومعدن آن در زمین اندلس یافته میشود
وآن معدن شنگرف نیز هست وآن سنگریزها چون خالص صاف بود بدان خاک یا سنگ مختلط نشود آن در رنگ شنگرف باشد پس گاہے
سنگریزه آنرا در معدن بآلات مخصوصهٔ آن بقدر بندق قطع می کنند وازان بآتش استخراج می نمایند وگاهی از شنگرف معدنی متصاعد سازند
وگاهی از ابرک میگیرند ودر طبقات قطعهٔ ضخیم ابرک می یابند ونیز گاهی قطرات متفرقه در خاک معدن آن یافته میشود وآنرا جمع میکنند وگاهی در سقف
معادن نقره مدور جامد مثل قطرات آب معلق می یابند وگویند که آن نقرهٔ خام یا مریض ست پس هرگاه مرض آن زائل شود نقره صحیح سالم گردد
وجالینوس گمان کرده که آن مصنوعی ست مثل مرداسنگ واز علم حکمت معلوم شده که ابخره وادخنهٔ محتبسه در جبال وزمین چون باخلاط

مختلفه در کم و کیف بحسب اختلاف امکنه و فصول سال مختلط میگردد و ازان اجسام معدنیه متولد میشود پس اگر بخار بر دخان بسیار غالب گردد ازان جواهر غیر متطرقه مثل یاقوت
وغیره ظاهر میشود و اگر غلبه یکی ازان هر دو بر دیگری ظاهر نشد بلکه قریب باعتدال امتزاج آنها حاصل شد ازان اجساد متطرقه مثل ارزیز و اسرب و مانند
آن پیدا میشود و اگر دخان بر بخار غالب شد ازان نمک و زاج و نوشادر و گوگرد متولد میگردد و سیماب از بخار ممتزج بدخان کبریتی بامتزاج تام پیدا میشود
بعده باختلاط سیماب و کبریت متولد میگردد اجسام متطرقه دیگر صابر بر آتش و اگرچه بجبلیه باشد مثل طلا و نقره و این چنانست که کبریت احمر صابغ چون بدان مختلط
گردد طلا میشود و باختلاط گوگرد سفید بدان نقره پیدا میگردد و از ردادت جوهر آن هر دو باختلاط ارزیز و آهن و اسرب متولد میشود و گویند که سیماب از اجزای
مائیه که آنرا اجزای ارضیه مختلط شود پیدا میگردد و این اجزای ارضیه عانت هر جزء منفصل ازان میکند و لهذا بدست نمی چسپد و از خواص آنست که فلزات
دیگر را فانی میگرداند چون بدانها رسد و لهذا در ظروف چوبی می آورند و مثل پوست نارجیل که سوراخ کرده مغز او بر آورده باشند میدارند و اگر در ظرف
اجساد مثل طلا و غیره دارند اندر آنها غوص میکند و فاسد می نماید و بالجمله آن از جمله فلزات معدنی ست و شبیه بنقره گداخته متحرک و معدن آن بلاد چین و فرنگ
است و در زمین اندلس نیز بر می آید و آن معدن شنگرف ست و بهترین آن رومی و مغربی زنده غیر مستعمل ست و چون در پارچه انداخته بفشرند زنگ پارچه
سیاه گردد و تنقیه و تصفیه آن نزد اکسیریان معروف ست و گاهی بفلزات دیگر مثل ارزیز مغشوش میکنند و بتصفیه فرق کرده میشود و الحاصل مزاج آن بقول
شیخ الرئیس سرد و تر در دوم ست و گویند تر در سوم و گویند سردی آن تا سوم میرسد و گیلانی وغیره از رازی نقل کرده اند که سیماب بارد مائی غلیظ و دران حدت
و قبض ست ادوالات میکند برین جمع کردن آن اجساد را و چون اصعاد آن نمایند استحاله میکند و حار حریف محلل مقطع میشود و دلیل برین ازاله آن جهت
جرب و حکه است چون بر جسم بدان طلا نمایند و تقریح آنست جلد را و چون قتل کنند برای جرب و قمل جید باشد و برخی گویند که سیماب گرم محرق ست و بعضی
گرم و تر دانسته اند و کشته آن حاد محرق مصدع ست و مصعد آن بقول شیخ قابض ست و سیماب نزد حکمای هند معتدل ست و لهذا بجمیع امراض نفع میکند
و دران حلاوت و حموضت و مرارت و ملوحت و حدت و عفوصت ست و آنرا خاصیت عجیبه در قتل قمل و قردان متعلق حیوانات ست و مقتول آن با روغن
گل چون بر بدن و سر بمالند قمل را بکشد و کذا چون خاکستر آن بزیت آمیزند و خوب حل سازند و دران رشته صوف آلوده بر گردن یا کمر کسی که در بدن
او سپش بسیار باشد تعلیق آن نمایند قتل و منع تولد قمل کند و اگر بر گردن حیوانات بندند دفع کنه آن نماید و خاک سیماب که در ظرف آن بهم میرسد در جمیع
افعال مانند مقتول آنست و در سمیت نیز مثل آن و چون غیر مقتول آنرا بر پارچه بمالند و بطور عصابه بر سر کسی که سپش بسیار باشد به بندند سپش بمیرد
و در چند مرتبه بالکل زائل گردد و چون دو درم زنده آن با سه درم مغز بادام تلخ و مثل آن مغز تخم خربزه بسایند تا آنکه همه سیاه گردد و بر برص تا یک هفته
طلا کنند ازاله او کند و آن جمیع قروح ردیه ساعیه سائله و اکله و سعفه رطبه و جرب و حکه و جمله آثار را نفع کند و مقتول آن برای جرب مجرب ست تنها
با روغن گل یا بادام و کذا با ادویه جرب لاسیما بازراوند طویل و ایضا مصعد آن جرب و حکه ببرد و طلای آن احراق جلد بسبب حدت آن کند و کذا چون
با بعض خاکستر را قتل کنند و بقول ماسرجویه خاک سیماب با سرکه طلا کردن جرب و حکه را سود دهد و آنرا منفعت عظیم در دفع مرض معروف بباد فرنگ ست
و گویند مالیدن اندک آن بر کف هر دو دست باعث خشکی جرب رطب و دانهای آتشک ست و بدستور مالیدن آن بر دانهای آتشک و قروح
و جروح خبیثه با روغن گاو یک صد و یک بار بآب شسته یا با موم و روغنهای مناسبه آمیخته و گرفتن دود آن نیز همین اثر دارد اما باید که بعد از تنقیه بدن
در یک هفته سه بار بعمل آرند و درین اثنا غذاهای لطیف و بی نمک و یا کم نمک بخورند و لیکن باید که دود آن بمهان اعضا برسد و بدهان و حلق و دماغ
و گوش نرسد زیرا که بسیار مضر بدماغ و محدث صداع و بطلان قوت سامعه و فساد قوتهای دماغی وغیره امراض ست که مسطور گردد و ایضا طلای
آن با کندر و راتینج و موم و روغن زیتون جهت دانهای آتشک و قروح خبیثه و اکاله از مجربات ست و چون مبرود و مرطوب مزاج در هر سال
چند روز متواتر در ایام زمستان هر روز بقدر یک حبه و بتدریج تا یک دانگ از خام آن بخورد و بالایش آب تخنی بیاشامد جهت حفظ صحت بدن
و تقویت اعصاب و هاضمه و باه در مزاجی که موافقت کند بعدیل ست و اگر از یک مثقال تا دو مثقال سیماب را با آب برگ تنبول و یا با آب برگ کیچا

واز آخر ماه در تحت الشعاع بعد از
دیا آب وآن ویا با مسکه ویا با بعضی روغنهای مناسبه انقدر بسایند که سیماب کشته گردد یعنی اجزای آن متلاشی وناپدید گردد
تراشیدن موی سر شش هفت شرط خفیف اندک نمایند که خون بر نیاید بر تارک سر زده سیماب مذکور بران بمالند تا تمام آن جذب گردد وبعد از لمحه سر را بشویند
جهت تسخین دماغ بارد رطب امراض حادث ازان ومنع نزلات ومرضی که در بینی بهم میرسد ودر بنگاله آنرا اهوه گویند بغایت مؤثر ست واگر بعد هر مو تراشی
پارچه صفیق پیش روی خود گسترده قدری سیماب خام را در پارچه بسته بر تارک سر خود بمالند وآنچه ازان بریزد از بالای پارچه گسترده باز جمع نموده بدستور بمالند
تا قریب یک ساعت یا آنرا با آبهای مذکوره کشته بدستور بمالند یا در تحت الشعاع اکتفا بمالیدن نمایند نیز خوب ست چون سیماب را بسوزانند که مانند خاکستر گردد وبا ادویه مناسبه
بیامیزند جهت قولنج خصوصاً ایلاوس مفید ست وگاهی سیماب مقتول بعضاً ایلاوس بخورانند وصاحب اوراً از طرفی بطرف دیگر مینغلطانند وآن تحلیل ریاح میکند اگر حدوث او از التواء
معا بود وچو مع سیماب را بطعامی سرشته بخورند موش هند بمیرد ودخان آن رنگ رخسار را زرد کند وامراض ردیه مثل فالج ولقوه ورعشه واشباک
اعضا وذهاب عقل وسمع وبصر وضعف دغشاوه اود بخر الفم اگر بدهن رسد وبیس دماغ وفساد آن پیدا نماید واگر سیماب احیاناً در گوش افتد مورث
اختلاط ذهن گردد وسر دران جانب مائل شود ودرد شدید وتشنج گوش عارض گردد وگاهی مؤدی بصرع وسکته ونکایت شدید شود وعدم خروج آن قاتل
است پس می باید که ... حب بر یکپای او بر جانب گوش علیل ایستاده سر وگوش آنجانب بسوی زمین مائل نموده بجهد وکشند عطسه آورند وبینی را وقت عطسه بگیرند
ودر گوش روغن گرم کرده اندازند ویا میل ... در گوش بگردانند وگوش را مائل بزمین دارند که سیماب بدان میل بچسپد پس میل را بیرون آرند و
سیماب را ازان جدا کنند وباز دو سه مرتبه اعاده او کنند تا آنکه گوش ازان پاک گردد وسیماب مصعد بسیار گرم وحاد وقتال ست بسبب شدت تقطیع
ومحرق اخلاط ومحلل قوتها ومقطع اعضاست وکذا مقتول آن که شارب آنرا درد شدید در شکم ومغص واسهال خون عارض شود وچون غیر مصعد
وغیر مقتول را بخورند بآشامیدن شوربای چرب فی الحال از اسفل بیرون آید وضرر معتد به نکند لا سیما زنده آن ولهذا گفته اند کسی که زنده آن
دو مثقال بخورد او را بجز اندکی مغص در امعا عارض نشود پس هرگاه حرکت سخت نماید یا بر پای بجهد از اسفل او بزودی خارج گردد ودر ساعت صحت
یابد واگر قدری ازان در شکم باقی ماند ودرد شکم ظاهر شود مبادرت بقی نمایند وشراب کهنه برای تنفیذ در امعا واخراج آن وشوربای چرب
بنوشانند وتلیین طبع بحقنه کنند واگر شارب آنرا سحج عارض گردد سفوف الطین با روغن گل بدهند وشیر تازه که دران سنگریزه یا آهن گرم سرد کرده باشند
بنوشانند وشارب مقتول یا مصعد آنرا درد شکم ومغص شدید وثقل زبان وحبس بول وتورم بدن وغیره اعراض مثل شارب مرتک عارض شود
وعلاجش علاج آنست واما خاک سیماب یا خاک معدن آن بود یا چرکی که هنگام اخراج آن از حجارهٔ آن باقی ماند وآن در قتل شدید تر ست و
علاجش قی کردن ست بشرب شیر بسیار وشراب ومیفختج وافسنتین وتخم کرفس وحجن شراب ابو دینه کوهی یا زوفا بیاشامند یا شوربای چرب بنوشند مفرت
آنرا دفع کند وآن موش را قتل کند خصوصاً خاک آن چنانچه ارسطاطالیس گفته که تراب زیبق قتل موش کند چون آنرا در چیزی از طعام بسرشند
واز دخان سیماب هوام موذی ومار وعقرب بگریزند واگر نگریزند بمیرند ومقدار شربت از غیر مغسول آن تا دو درم بدل آن رصاص محلول وصاحب
منهج نوشته که دخان سیماب محدث رعشه است مصلح آن مرزنجوش بدل آن در قتل قمل خرزهره وموبزج ست افعال وخواص این بقول هندیان در
پارا مذکور شد وبقول اطبای انگریزی در مرکیوری خواهد آمد **سمیده** وسمیاده بکسر اول اسم فارسی سنباذج ست **سیماهنک** قثاء الحمار ست
سیموس اسم الماس ست **سمقور** خمیر ست **سیملا** اسم لوبیاست **سین** بکسر اول اسم درارج ست **سینا کهه** بکسر سین مهمله وسکون تحتانی
وفتح نون والف وکاف وهائین اسم درخت بیونان **سینبل** بکسر سین ویای تحتانی مجهول وخفای نون وفتح بای موحده وسکون لام
در عرف سیمل اهل دکن بورگ گویند ودر سنسکرت پچها یعنی فزاینده صفرا وگرم وشالملی وپراتی ورگت پشپک یعنی سرخ گل وتول پهلے
یعنی بار او پنبه دار بود می نامند درخت هندی ست بسیار بزرگ وچوب آن سفید وسبک وساق آن بغایت ضخیم با شاخهای بسیار در هر
شاخ پنج برگ بهم پیوسته مشابه پنجه دست وبرگ مانند برگ جامن خرد وازان درازتر وگل آن را شکل ثمر بکائن ودر وسط مشابه بثمر گولر ودر انتها

سمیده
سیماهنک
سیموس
سمقور
سیملا
سین
سینا کهه
سینبل

بقدر لیمون کلان و بعد از ان بهار کند و سرخ تیره و بزرگ شبیه بلاله بسیار بزرگ گردد و با لعابیت بود بعد از ان ثمر بسته گردد و گلها بریزد و ثمر او دراز بقدر
ده و برابر شراک شود و چون پخته گردد نرم از جوف آن برآید و بیخ درخت یک ساله یا دو ساله آن شبیه بزردک بسیار نرم و مغز آن سفید بغایت لعاب دار و آنرا موسلی سینبهل
گویند و درخت آن دو قسم می باشد یکی خاردار و آنرا بهندی کانٹی سینبهل گویند دوم بی خار قسم اول در خواص بهتر از بی خار آنست و بیشتر در ادویه بیخ آن
مستعمل ست و پنبهٔ آن در تکیه و چوب آن در غلاف شمشیر وغیره سرد و خشک ست و گویند گرم و تر و با رطوبت فضلیه و بعضی خشک گفته و بعضی نوشته اند که چوب آن سرد و خشک و گل
آن سرد و تر و پنبهٔ آن باندکی گرمی و بیخ آن گرم در اول و تر با رطوبت فضلیه هندیان نوشته اند که صفرا و کف بیفزاید و عصارهٔ او بهفت قسم سنگرهنی
و هفت قسم اسهال را سودمند و حکیم شریف خان در تالیف شریف مینویسند که گل خام او بقدر گولر باشد صغیر خورده اندکی نفخ دارد و بامزه میشود بعد تراشیدن
پوست باریک آن چهار پنج قطعه نمایند و از اندرون زوائد دور کرده در آب بجوشانند و پس آب دور نموده با روغن بریان کرده همراه گوشت پخته یا ساده
باید خورد و گل او لعابیت بسیار دارد سرد ست مقوی باه و مسمن و قابض شکم و دافع دمامیل و بثور و جذام و فساد خون و صفرا و گویند جهت اسهال صفراوی
و دموی و سوزش اعضا و جریان منی و ودی و مذی نافع و صاحب اسرار الاطبا مینویسد که سینبهل شیرین و زمخت و لزج جهت قوت باه و از دیاد منی
بهتر ازین دوائی نیست و اگر بیخ آنرا سوده شکر قدری آمیخته مدت یک سال هر روز بخورد نهایت صاحب قدرت گردد و بعضی گویند بیخ آن که نرم بود
قطعه قطعه کرده خشک نموده سفوف سازند و هر روز چهار درم مع شکر بخورند در تغلیظ منی و تقویت باه تاثیر عظیم دارد و نوعی تقویت معده و تلیین هم دارد و
اگر با عسل معجون کرده استعمال نمایند همان فائده کند و مقوی کمر ست و بیخ آن هر قدر که نرم باشد در نفع خوب ست و بهترین طریق استعمال آن آنست
که بیخ درخت دو ساله سفید آنرا از زمین برآورند و ریشهای باریک را دور کرده بکارد چوبی ورق نموده بسوزن چوبی سوراخ کرده بریسمان کشند و در سایه
خشک نموده سفوف ساخته روزی یک تولہ آنرا با یک تولہ نبات در نیم پیاله آب گرم ریخته بقاشق چوبی برهم زنند تا لعاب آورد تا چهل روز بهمین دستور
بنوشند و درین ایام از ترشی و بادی و جماع و اعراض نفسانی و بدنی و هوای سرد پرهیز نمایند جمیع قوای حیوانی و طبع نفسانی را تقویت بخشد و پیر را مانند
جوانی گرداند و حکمای هند از قوی ترین ادویه باهیه میشمارند و گویند که اگر پوست بیخ آن بکوبند و شیرهٔ آن برآورده با شکر تری آمیخته بیاشامند عمر زیاده کند
و حرارت غریزی برانگیزد و رنگ افروزد و فهم و منی بیفزاید و بیخی که قوی تر و سطبر تر باشد و درخت آن کهن سال بود درین باب قوی تر ست و صاحب
تذکرة الهند مینویسد که شربت گل سینبهل که گل او را مقطر کنند و دران نصف وزن آن شهد یا شکر اضافه نموده قوام کنند و بست درهم بخورند قوت بمعده دهد
و رطوبت آنرا کشف نماید و قوت بدن بیفزاید و او جامع مفاصل را سود دارد و حافظ شیب باشد و آبی که از درخت او چکیده باشد
یا بعمل مخصوص چکانیده بوند دافع کهیروک و جامع دهات و مقوے باه و بجذام و قوبا نافع و کلانی شکم داورام اعضا
زائل سازد و فربهی مفرط و باد و خلش بول را مفید و رگت پت و سوزش سینه دور کند و بیخ آن از قوی ترین ادویه باهیه
است و بیخی که دراز باشد قطعه قطعه نموده در ریسمان کرده در سایه خشک نموده نگاهدارند و بکار برند و سفوف
آنرا تا یک تولہ مع نبات در اکثر امزجه مفید یافته و هم خود خورده در تغلیظ منے و قوت باه و تقویت مزاج
و نوعی تقویت معده و تلیین طبیعت هم اثر دارد و صاحب مخزن گوید که چون بیخ درخت گل نیامده را برآورده بکارد
چوبی ورقها کرده در سایه خشک نموده مانند صندل براده با هم وزن آن نبات سفید سفوف نموده روزی یک درم تا دو درم تا چهل روز بخورد و از ترشی
و بادی و جماع و لبنیات پرهیز نماید در تقویت باه و حرارت غریزی و تسمین بدن عجیب النفع و نیز بجهت اسهال صفراوی و دموی و سوزش اعضا
و جریان منی و ودی و مذی نافع صاحب اسرار الاطبا از حکیم احمد بن عمر شیرازی نقل کرده که معروف ست و بیان آن طولی دارد و لهذا ترک کرده
غرض از ان نقل مستفاد میشود که این دوا پیر را جوان میکند و جوانی برقرار دارد و قدر شربت او پنجدرم تا ده درم ست و پرهیز از ترشی و بادی شخص
تجربه نموده است شد و از مجربین رسیده که پوست درخت سینبهل جهت سلس البول و پرمیو مفید و گل او جهت رعاف نافع و عرق گل او کشیده

بصاحب حمیات مزمنه نوشانیده نافع وصمغ آنرا برای سیلان رحم وسیلان منی ومذی داده موثر شده وپنبهٔ آن هرگاه درگوش رود کر میگرداند **سیندور**
بکسر اول ویای تحتانی مجهول وخفای نون وضم دال مهمله وسکون واو ورای مهمله اسم هندی اسرنج ست وهندیان آنرا سیندر وچند پریم ودر سنسکرت
سینمت یعنی زنان در مانگ می کشند وتمندن یعنی بر پیشانی نشان ٹیکه می کنند از برای خوبصورتی ورکم رینو یعنی سرخ مانند غبار میشود وسیند هورا یعنی خوبصورت
است وخوبصورتی دهد وآرام بخشد وناگجم یعنی از اسرب پیدا میشود وبهترین آن آنست که بسیار سرخ وسنگین چرب ومثل میده بود ودر آتش نسوزد وتیز وگرم
ودافع جوشیدگی وجذام وجرب وفساد زهر ودملها وبثور ومصفی زخم وجابر استخوان شکسته است وافعال وخواص این بقول اطبای یونان در اسرنج مسطور
شد **سیند** بکسر سین ویای تحتانی مجهول وخفای نون وسکون دال هندی درخت صحرائی خار دارست که آنرا تهور نیز گویند وتهور برگدار را آکمرطو نامند ونزد بعضی قوم
همین ست باقی افعال وخواص این در تهور مسطور شد **سیندوری** اسم شنان ست **سیندهالون** بکسر اول ویای تحتانی مجهول وخفای نون وفتح
دال مهمله وخفای ها والف وضم لام وواو مجهول وسکون نون اسم هندی نمک اندرانی ونمک طبرزد ونمک سنگ ست ودر سنسکرت شده هم بمعنی
بسیار سفید وسینده وناد یم بمعنی آنکه از میان جوی پیدا میشود ودر ملک سند ومنی مند هم بمعنی مانند الماس درخشنده وسفید وپتواتم یعنی در نمکها این نمک
خالص وبهتر ست میگویند نزد هندیان معتدل وسبک وچرب ومفرح دل ورافع درد شکم از کرم وفساد بول ومقوی جگر ومشهی وهاضم ودافع بیماری چشم
ومبهی ودافع کف وباد وصفراست افعال وخواص این بقول یونانیان در نمک اندرانی باید **سینده** بکسر اول ویای تحتانی مجهول وسکون نون
وفتح دال مهمله وخفای ها بهندی کجری کلان ست سرد وشیرین وگران ودافع صفرا وخون ومسهل وسبک ورسیدهٔ او گرم ومشهی ست **سیندهی**
بکسر سین ویای تحتانی مجهول وخفای نون وکسر دال مهمله وخفای ها وسکون یای تحتانی ثانی که آنرا در انگریزی تاڑی گویند وآن آب نخل هندی ست
ودر خواص کمتر از تاڑی ست ودر سنسکرت پشائی یعنی لائق شیاطین وآب شیطانی نیز میگویند وبقول صاحب تذکرة الهند سیندی نیز گویند وهندیان
درخت آنرا اید گویند ودر سنسکرت پروشک ومرد وپهل یعنی بار نازک دارد وروشن یعنی بر بیماری فساد بول غصه میکند ودهنو بجهه یعنی سردی کننده وسیتک
اسم ما رالشجر وهندیان آنرا کلو وپلپا وکنو وبزبانی میم هم ورسائن وبزبانی میم وبهدر وبزبانی میم هم وسراورتی وکتائی وبزبانی میم ے گویند این اسما
مشترک ست میان سیندی وشراب ودرخت او مانا درخت خرما قائم بیک ساق فلس دار وبر انتهایش اقصاب طرطوری وخمدار مائل بسوی
اسفل وبر آن دو صف برگهای منضمه دراز وسخت وتیز نوک وزیر آن گل میکند خوشه خوشه وپس از آن بار بندد ومثل خرما در مزه وپوست ورنگ و
حجم وتخم ودر هنگام تابستان میرسد وآنرا اسندوله می نامند وآب آنرا البضاعة المخصوصه برآرند سیندی گویند طریق این ست که زیر درخت بصورت
مثلث تراشیده وقصد نموده کوزهٔ گلی نو می بندند پس از آن آب روان میشود ودر کوزه جمع میگردد تا وقتیکه جوش نزند واز دُرد صاف وشیرین باشد
آنرا نیره واتمبا گویند یعنی آب خالص که در دو سکر ندارد وچون که در آن ظرف دُرد آنرا انداخته بهبندند وجوش زند ومزه تلخ وترش بهم رساند سکر دررد
پیدا شود وسیندی نامند مزاج نیره که مزه شیرین ورقیق وخوشبو وخالص باشد سرد وتر وسیندی سرد وخشک وبار خام او سرد وخشک وپختهٔ آن
گرم وخشک وچوب درخت او سرد وخشک در دوم افعال نیره سکر میکند وغائط براند ومسکن حدت وگرمی وتشنگی ودافع احتراق ومرطب ومسمن بدن و
مدر بول وموافق امزجهٔ حاره یابسه ومدقوقین وغذای بدن میشود وچون از نه توله شروع نمایند وهر روز سه توله بیفزایند از یک تا سه رطل میرسد ودر بعضی
امزجه قائم مقام ما الجبن گردد اما مسقط اشتهاست وسیندی زمخت وشیرین وتلخ وترش وگران سردی وبادی میکند وکف وصفرا در نماید ومزه
میدهد وسکر می آرد اگر تخم تاتوره در وآمیزند باد را دور کند وبهمین سبب آمیزند سنگرهنی واورام دست وپا وفساد امراض جلدیه وبواسیر وکلانی شکم
وخروج مقعد وحکهٔ آن وکرم وباد دور کند وبدرسازد وهر چیزی که در وآمیزند افعال آن پیدا میکند وسیندی که یک دو روز بر وگذشته باشد
باد وصفرا وکف دفع نماید وفزایندهٔ برص ست وسرکهٔ او هاضم ومهرا کنندهٔ گوشت وخمر او نیز بعد تخفیف تقطیر میکنند بسیار سبک وفوائد او مثل فوائد خمر ست
طریق ساختن خمر وسرکه این ست که سیندی خالص گرفته در سبو کنند بنوعیکه ثلث سبو خالی باشد پس بر دهن سبو سفال گلی نهاده

قدری دیگر هم ممزوج کرده مدت دو هفته آفتاب و شب بر سما نهاده از دیگ و سرپوش گلی تقطیر نموده در آن عرق الایچی کوفته و گل چنبیلی سبزی دور کرده و پوست لیموی قاحل نموده بار دوم تقطیر نمایند انچه مقطر شود و تند باشد خمر ست و انچه در دیگ بماند سرکه میشود پس صاف نموده بکار برند افعال سندوله خام مثل بلح و بسر در نخله و خصرم در کرم ست و قاطع اسهال و سیلان رحم و نزف و بواسیر و لیکن مسدد و مصلحش زبیب پخته و ناگرموتهه جهت طحال و هیجان شهوت نکاح و ازاله درد و کرم و ضعف گرده و مثانه و تسمین بدن موثر و فزاینده بلغم و مولد دیدان و فزاینده برص و هندیان آنرا پرورش پهل میگویند و نوشته اند که بادرا دور کند و صفرا پیدا نماید و غلیظ خاصه کند و پخته او شیرین ست بادصفراوی برآرد و خاکستر پوست درخت جالی دندان و کلف و نمش و حکه و جرب حمار یعنی گابه او که از جوف درخت برآید شیرین داند که زمخت و قابض و حابس خون و دافع قروح مجاری بول اگر با زیره سفید و دوغ بدهند و مثل این ریشات بیخ او مدر شقشعه است بارد مضر محرورین و اصلاح او از آلو و لیمون و غیرها من الفواکه الثمرة و اکتحال تخم سوخته جهت رویانیدن مژگان نفع دارد **سینگری** بکسر سین مهمله و یای مجهول و خفای نون و سکون کاف فارسی و کسر رای مهمله و سکون یای تحتانی ثانی پهلی ترب ست گرم و هاضم و خود غیر منهضم نافع بواسیر مدر بول مفتت سنگ و دیگر خواص آن قریب ترب ست و مثل ترب خام و پخته با طعام میخورند مصلح آن نمک بدل آن ترب و طریق گرفتن کهار آن مثل کهار ترب ست **سینه بریس** بیونانی آهن است **سینگهها** بکسر اول و سکون یای تحتانی و خفای نون و سکون کاف فارسی و خفای ها و فتح یای تحتانی ثانی و الف اسم هندی قرون ماسنبس ست **سینگه** بکسر اول و سکون یای تحتانی و خفای نون و سکون کاف فارسی و خفای ها اسم هندی قرن یعنی شاخ حیوانات ست **سینویه** اسم خار پشت کوهی ست **سیو** بکسر سین و یای تحتانی مجهول و سکون واو بهندی اسم سیب ست افعال و خواص ولایتی آن در سیب مسطور شد و سیب هندی که هزاران نام دارد نیز خالی از تقویت دل نیست خاصة مربای آن مقوی باه و خام آن که ترش و زمخت بود مضر اعضای تنفس و سرفه آورد و قاطع صفرا و مصلح آن نمک و گویند که سیو هندی گرم و دافع برص و جذام و قی و کرم و درد عانه و غم و وسواس و خون و بادی و مسقط حمل ست و گویند سیو بلغت فرنگی نام گیاهی ست خوشبو گرم و خشک در سوم جهت شکستن سنگ گرده و مثانه و ادرار بول و حیض شرباً و جهت تحلیل اورام و صلابت ضماداً نافع ست **سیوا** بکسر سین مهمله و سکون تحتانی مجهول و فتح واو و الف و **سیبیا** بعوض واو موحده و زیادتی تحتانی دوم هر دو اسم ہڑ ست **سیو نهان لکهی** بکسر سین مهمله و سکون تحتانی و خفای واو و نون و فتح ها و خفای الف و نون دوم و ضم میم و کسر کاف و خفای ها و سکون تحتانی اسم اڑلسا ست **سیو نهیت** بکسر سین مهمله و خفای تحتانی و واو و نون و کسر ها و سکون تحتانی مجهوله و ضم فوقانی اسم بهٹ کٹائی ست **سیوتی** بکسر سین مهمله و یای مجهول و سکون واو و کسر تای فوقانی و کسر یای تحتانی بهندی اسم نسرین ست و در سنسکرت ایتکیسرا نامند یعنی زردی زعفرانی در گل دارد و برگ گل آن ریزه و بسیار سفید مائل بزردی نزد اهل هند سرد و سبک و مبهی و دافع اخلاط ثلثه و خون و مقوی دل و قابض شکم و افروزنده رنگ بدن و نوزمخت مزه و بامراض فرج و رحم و سوزش بدان و آلت و بهگندر نافع نوشته اند و راقم در تقویت دل از گل سرخ زیاده می داند و گلقند و عرق او در خفقان اکثر استعمال کرده میشود افعال و خواص این بقول یونانیان در نسرین باید **سیوار الهند** کشت برگشت ست **سیو ملیک** بسین مهمله و تحتانے و واو و فتح میم و کسر لام مشدده و سکون تحتانے دوم و کاف اسم درخت اگر ‌د بدون کاف اسم درخت بهوتانکس ست **سیون** قرة العین ست **سیونتی** اسم کوجا ست **سیو واجهی** بکسر سین مهمله و تحتانی و واو اول و دوم و الف و جیم فارسی و تحتانی نیز اسم کرنب ست **سیو ورچها** بسین مهمله و تحتانی و واو و ضم واو دوم و سکون رای مهمله و فتح جیم فارسی و خفای ها و الف اسم مهامید و راسنائی خرد را نیز میگویند **سیوئین** بکسر اول و سکون یای تحتانی و فتح واو و کسر همزه و سکون یای تحتانی ثانی و نون اسم هندی اطریه شعریه است **سیهک** و **سیاہک** اسم اراقو ست **سیهی** بکسر سین و یای مجهول و کسر ها و سکون یای تحتانی ثانی اسم هندی خارپشت ست

باب شین معجمه مشتمل بر بست و دو فصل فصل شین معجمه با الف

شاب و **شباب** بزیادتی بای موحده بعد شین نیز گویند و آن هودانه است و ایضاً شاب مرد جوان و شباب بمعنی جوانی را نامند که از سی تا چهل سال باشد **شابه** و

شاب هندی
شابانک
شابورقان
شابرج
شات کبهما
شاخ
شاخل
شادوا
شادنج

فلفل سفید ست **شاب هندی** فلفل سیاه است **شابانک** بفتح شین معجمه والف وفتح بای موحده والف وفتح نون وسکون کاف شاهبانج
بجیم در آخر عوض کاف هر دو اسم شاهبانک ست **شابورقان** وشاپورخان وشابورنه همه اسم فولاد ست **شابرج** وشابرج معرب
شابیرک ست وآن لفاح ست **شات** اسم برنست **شات کبهما** بشین معجمه والف وفوقانی وضم کاف وسکون میم وفتح موحده وخفای ها والف
اسم طلاست **شاج** حیوان زباد ست **شاخ** بدانکه شاخ حیوان بفارسی سرون نیز گویند وبعربی قرن وجمع آن قرون آمده وبسریانی قرنه وبترکی بوینز
وبهندی سینگه نامند ومادهٔ تولد آن بیشتر وغلیظ تر از مادهٔ موست ومطلق آن سرد وخشک در دوم وآن مجفف وقابض مانند نمک مغسول واکثر مستعمل
سوخته آنست حتی که سفید گردد واکتحال آن جهت منع نزول مواد بسوی چشم نافع وشاخ گوزن وبز هر کدام سوخته دندان را بقوت جلا دهد ولثه را محکم
کند ودر دهان آنرا ساکن نماید ومحرق مغسول آن نافع نفث الدم واسهال دموی وبواسیر خونی ست وجهت استرخای معده ونشف رطوبات آن و یرقان
نافع وبخور آن گریزانندهٔ هوام واگر تعلیق قطعهٔ آن بر بازوی انسان کنند مار وافعی قریب او نشود ومقدار مستعمل آن یک درم مضر ریه مصلح آن کتیرا بدل
آن اسارون وخولنجان واز جالینوس منقول ست که شاخ گوزن بهتر آنست که از گوزن پیر باشد یک درم سوخته وسودهٔ آن قطع نزف الدم کند
وخواص شاخ هر حیوان در ذیل ذکر آن حیوان مضبوط ست **شاخل** وشاخول وکشاحل وشاص وگویند که آنرا بیونانی بارسطاریون فرستاریون نامند
نوعی از غلهٔ ماکولهٔ مشهوره است که بهندی ارهر وتور گویند ودر ملک خاندیس خوب وبالیده وخوش مزه میشود سرد وخشک در دوم گفته اند وشاید که گرم
وخشک باشد نفاخ ودیر هضم وقلیل الغذا وقابض ومجفف وجهت اسهال صفراوی وذرب وفساد بلغم وخون ودافع تخمه نافع گفته اند وسوزندهٔ سینه
ومظلم بصر ومضر گرم مزاجان مگر آنکه بخوردنش معتاد باشد ومصلح آن شیر وروغن وگوشت ولیمو وادرک ودیگر توابل ست وافعال وخواص آن بقول اهل هند
در ارهر مذکور شد **شادوا** بفتح شین معجمه والف ودال مهملتین والف اسم مونگ سبز ست **شادنج** بفتح شین والف وکسر دال مهمله یا فتح آن وفتح نون سکون جیم
وبسین مهمله نیز خوانند وآن معرب از شادنه فارسی ست وبفارسی شیدنه نیز گویند وبسریانی رطب وبرومی قرسطیلوس وبیونانی ماطیطوس وقرسطولیوس
نامند وبعربی حجر الدم گویند جهت آنکه حابس خون ست یا آنکه رنگ آن بعد دادن آب برنگ خون سرخ می باشد وایضاً حجر الطور نامند بسبب کثرت وجود آن در حوالی کوه طور
وحجر هندی نیز گویند بهر آنکه در هند نیز بهم میرسد وآن سنگی ست نرم بشکل دانهٔ عدس وماش وانواع آن بسیار مثل عدسی وجاورسی وخشخاشی وهندی
وعملی سرخ وزرد وسفید وخاکستری وابلق پس عدسی سنگ کوچک سرخ رنگ وجرم مثل آبله بمقدار ماش وعدس عریض میباشد وچون بسایند
آب آن احمر قانی میگردد وهمچنین ست جاورسی وباهندی سنگ سخت ست ورنگ آن مرکب از صفرت وغبرت مائل بحمرت بود وعملی مصنوع از مقناطیس سوخته بود
وزرد وشکن تر از معدنی ومائل بسیاهی ودر داخل آن سرخی ولیکن چون باب آمیزند سرخی آن زائل شود وسفید گردد واین در جمیع افعال مانند معدنی ست
بخلاف مصنوع از حجر الکحل محرق که خاکستری رنگ وگران وزن می باشد وخشخاشی سرخ وزرد با نقطهای ابلق بود وفعل این قریب بعملی ست
وکذا خلوقی آن واین در معدن مصر یافته میشود وبهترین همه مستوی سرخ زود شکن ست که شکستهٔ آن نیز سرخ باشد وچرک آلود نبود ودران عروق باشد
وگویند که بهترین آن عدسی ست پس جاورسی پس هندی پس خلوقی ومستعمل ازان در علاج عدسی ست وباید که عریض تر از عدس احمر قانی باشد
وبدترین همه خاکستری رنگ تیره مائل بسیاهی ست که هندی گویند وقوت آن تا بست وپنج سال باقی می ماند ومستعمل مغسول آنست ومزاج آن
سرد در دوم یا در آخر اول وخشک در سوم ویا در دوم آخر وغیر مغسول آن گرم در اول وخشک در اول ثانی وگویند در سوم وگویند سرد در اول وخشک در آخر دوم وبعضی سرد وخشک در
دوم گفته اند وطریق غسل آن مثل غسل اقاقیا وسفیداب ست وگاه آنرا بسنگ دیگر مغشوش میسازند لیکن بشکستن دریافت میشود پس اگر دران خطوط مستقیم
صفایحی ظاهر شود آن مغشوش باشد والا آن شادنج بود وگاهی برنگ محکوک معلوم می کنند پس اگر برنگ سنگی باشد که آنرا قنابازی گویند آن
شادنج بود والا مغشوش باشد وگویند که مقناطیس سوخته فعل شادنج کند ومعلوم ست که احجار را جهت دفع ضرر حدت وحرارت وحصول زیادت
لطافت میسوزند فلا محاله این سنگ را چون بسوزند ملطف بسیار غیر حاد لذع گردد ومغسول بارد شود وآن قابض شدید رادع مقوی

عصب و عضل و دران امتحان اندک نظیف و مجفف بالغ ست و گویند در قوت قریب بار قشیشا ست الا آن یابس تر ازو واقل در حرارت و لطافت و جلا ست و آن اکثر
در امراض چشم مستعمل و چون سوده بر جراحت بپاشند لحم زائد ازو ببرد و چون بآب حل کرده تا غلیظ گردد در قروح بچکانند اومال آنها کند لیکن غیر مغسول و مغسول
جهت قروح خاصه قروح اسفل و آنچه ازان بسبب حرقت و لهیب عارض شود بغایت نافع ست و طلای آن نافع حمره و سوختگی آتش و قروح رطبه و جراحت کهنه
است پس اگر مثل غبار سوده بران بپاشند گوشت زائد ازان بخورد و خون آن قطع کند و گوشت دران بر وریاند و درین باب مجرب ست و آن حبس خون کند
از هر موضعی که باشد و چون بوزن یک دانگ ازان در آب حل کرده اندر بینی بچکانند شقیقه را ببرد و بقول شیخ آن جالی قروح چشم و مدمل آنست و چون با سفیدے
بیضه استعمال کنند جهت امراض حاره چشم صالح بود و اگر بلغمی یا غلیظ باشد بآب حلبه مفید و آن حفظ صحت چشم و تقویت او نماید و قروح وا و جامع آنرا نفع دهد و بصر
تیز گرداند و چون ازان با اقاقیا شیاف سازند و اکتحال آن جرب عین و خشونت اجفان را نافع ست و کذا با عسل و کذا تنها و اگر خشونت با ورم حار بود اولا تنها
بآب حل کرده اکتحال کنند بعد ازان بسفیدی بیضه و بتدریج بچکانند و اگر با ورم بلغمی یا بغلظ ماده دیگر باشد بآب حلبه و اگر بلی ورم باشد بآب سرد چنانچه مذکور شد
و آن جلای آثار چشم کند لاسیما بسفیدی بیضه و چون با شیر زن آمیخته در چشم بچکانند نفع برمد و قطع دمعه و حرقت و حکه و ظلمت و سلاق کند و چون آنرا از نیم درم
تا یک مثقال سوده بآب انارین بخورند نفث الدم را نفع دهد و کذا با سرکه و همچنین اگر یک مثقال آن با دو ثلث مثقال کندر و بست درم آب بارتنگ و پانزده
درم در جلاب بخورند او را نافع بود و اگر چه از نزله باشد و آن حبس نزف الدم کند اگر از ادرار بول حادث شده باشد و حبس سیلانات خون و نفع بزحیر و سحج قروح
امعا و گرده و مثانه و رحم کند و اگر با شراب بخورند سیلان حیض مزمن و عسر البول را نفع دهد و آن جریان منی و سرعت انزال را نیکو ست و شقاق مقعد را نافع
شربت مسحوق آن از نیم درم تا مثقال و آن مضر معده و احشا ست و مصلح آن عصاره زرشک و مضر بمثانه است و مصلح کتیرا و بقول صاحب منهاج مضر ریه است و مصلح
آن بادام بدل آن گل مغره و گویند بدل آن نیم وزن آن صدف سوخته و دو ثلث وزن آن توتیا و گویند بدل آن مقناطیس ست و گویند بدل آن در
امراض چشم حضض و در غیر آن دم الاخوین **شادهوا** حیوانی ست که در اقصای بلاد روم یافته میشود و شاخهای آن مجوف و دران هفتاد و دو سوراخ
میباشد پس هرگاه باد می وزد ازان آواز خوش می آید و حیوانات برای شنیدن آن آواز نزدیک آن جمع میشوند و آنرا در طب منفعتی نیست **شادو** اسم فارسے
شراب ست **شادن** بکسر دال مهمله بچه آهو که شاخ آن بر آمده باشد **شادانج** و شادانق و شادانه شاهدانج ست **شادلنج** بشین معجمه و الف و ضم
دال مهمله و فتح لام و سکون نون و فتح جیم فارسی اسم دوب سیاه ست **شارف** بفتح شین و الف و رای مهمله و سکون فا اسم بیخی شبیه به تربد ست و طعم آن
بی حدت و بقول دیمقراطیس گرم و خشک در اول و مسهل بلغم مائی و جهت امراض بارده نافع و گویند که آنرا بهندی بدهارا گویند و خواص آن بقول اطبای هند
در بدهارا مسطور شد **شاران** اسم سارو ست و گویند اسم سفال **شار** بسریانی ابریشم ست **شارچه** اسم گنجشک ست **شاض** بفتح شین و الف و ضاد معجمه
شاخل ست **شارشک** اسم تهو ر ست **شارکی** اسم انجدان ست **شارو** و صاروج ست **شاربها** بشین معجمه و الف و کسر رای مهمله و فتح
موحده و خفای ها و الف اسم کوڑیالا ست **شارداچا** بشین معجمه و الف و رای مهمله و فتح دال مهمله و الف و فتح جیم فارسی و الف اسم کالیسر ست
شاریبها بفتح اول و الف و کسر رای مهمله و سکون تحتانی و فتح موحده و خفای ها و الف اسم ماما ست **شارنیری** بشین معجمه و الف و سکون
رای مهمله و کسر نون مجهوله و سکون یای تحتانی و کسر رای مهمله دوم و سکون تحتانی دوم اسم ساگ انبوتی ست **شارو** بفتح شین معجمه و الف و ضم رای
مهمله و سکون واو و بعوض واو کاف هم آمده قسمی از مینا ست **شاسپرم** شاهسفرم ست **شاش** و شاسه اسم بول ست **شاشک** تیهو ست
شاصلا صاصلے ست **شاصره** آهو بره که قوی شده باشد **شاطل** بفتح شین و الف و کسر تای مهمله و سکون لام و شاتل بتای فوقانی
نیز آمده و بفارسی روشنگ و بهندی سائهل و ساتهلے گویند دوائی ست که از بلاد هند و ترک و حوالی شیراز میخیزد و شبیه بکماه خشک و آن قطعها از باقلا بزرگ تر
و کوچک تر ازان نیز و پوست آن بسیار چین دار میان سیاهی و سرخی و نرم ملمس می باشد و گویند که آن عروقی ست خشن بسیار گره دار بر پوست آن شکنها
شبیه به بسفایج و بقدر باقلا و دران تلخی اندک بلا رائحه و آن در اجزای حب النجاح داخل میشود و گرم و خشک در دوم و گویند در آخر سوم نافع عشه

وفالج ولقوه وصرع وامراض دماغ عارض از رطوبت غلیظ واوجاع مفاصل وپشت وورک وآن اسهال صفرا واخلاط غلیظه وکیموسات لزجه ولاحجه در عمق اعضا
ورباطات مفاصل بقوت نماید وبالجمله آن قوی الاسهال در اخراج فضول محترقه است شربت آن نیم درم با مثل آن شکر طبرزد با آب گرم فرو برند وآن مصدع
است مصلح آن امرود وفواکه بارده **شاطریون** اسم خصیة الثعلب است **شافانج** معرب شاهانک است **شافد** الیمون است **شاگا** بفتح شین معجمه والف وفتح
کاف فارسی والف وعوام آنرا بجیم فارسی میگویند یعنی چاگا در سنسکرت مورو یعنی در زمین ریگ زار پیدا شونده ومورها یعنی مانند گردن طاؤس در آن شونده
وبهوشرا یعنی مانند شهد عصاره دارنده وبهوشیری یعنی مزه شیرین دارد واز یک درخت درختهای بسیار پیدا میشود وبهیاتیسارا یعنی داغهای سفید
دارد وغایط براند ومرهری یعنی دافع یبوست میگویند وآن نباتی ست مانند روئیدگی گهیکوار وبرگش هم شبیه بادآماده در عرض وضخامت کمتر از آن وبی خار
وبر پشت برگ خطوط طولانی واز بیخ بیخهای بسیار میکنند مثل شبو ومرهری هم نام دارد واو گرم وخشک در اول ودوم ومزه شیرین وتلخ دگران ومسهل ودافع
فساد صفرا وخون وبلغم وباد وکف وامراض سینه ودل وکشٹ یعنی جرب وجذام وغیرها وپرمیوه بیماریهای بول وتپهای سمی **شاگره** اسم خارپشت کوهی ست
شاکسرلنتھا بشین معجمه والف وفتح کاف وکسر سین ورای مهملتین مجهولتین وسکون تحتانی وشین معجمه وفتح فوقانی هندی وخفای ها والف اسم جیونتی
است **شاکلی ولتھا** اسم صمغ سینبهل ست **شاگوتھ** بشین معجمه والف وضم کاف وسکون واو مجهوله وفتح فوقانی هندی وها وبکاف فارسی وبزیادتی ها بعد
آن نیز آمده اسم برنکاست **شاکھا** اسم ساگون ست **شالم** اسم نقره است **شالی** بفارسی نام برنج غیر مقشر ست که شلتوک نامند **شال دہان** بشین
معجمه والف ولام وفتح دال مهمله وخفای ها والف ونون قسمی از برنج ست ودر خواص مثل ساٹهی ست **شال کره** بلغت دیلمی وشال تشی بلغت مازندرانی
اسم ولدل است **شال خنی** اسم راکتم ست **شالیطون** بیونانی خطاف ست **شاملچهده** بشین معجمه والف وسکون لام وفتح میم وکسر لام دوم و
فتح جیم فارسی مشدده وخفای ها وفتح دال مهمله ودر وقف ها اسم درخت ایرا کل نباست **شالملی** بشین معجمه والف وسکون لام وفتح میم وکسر لام دوم و
سکون تحتانی اسم سینبهل ست **شالوک** بفتح شین والف وضم لام وسکون واو وکاف بیخ نیلوفر هندی یعنی بیخ کنول ست **شالی جاتی** بفتح
شین معجمه والف وکسر لام وسکون تحتانی وفتح جیم والف وکسر فوقانی وسکون تحتانی اسم مستی گربه دشتی ست **شامامخ** اسم فارسی نوعی از حبوب ماکوله
است وبسیار ریزه بهندی شاماک وساوان نامند **شامپرنی** بفتح شین معجمه والف وفتح میم وبای فارسی وسکون رای مهمله وکسر نون وسکون تحتانی
اسم درخت سرس ست **شام سارک** بشین معجمه والف ومیم وفتح سین مهمله والف وفتح رای مهمله وسکون کاف اسم درخت اندڑا
است **شامرک** خروس جوان وآن معرب از شاه مرغ ست یعنی بادشاه پرند **شامد** اسم عقرب ست **شاهرادودی** ست که در کوه وغیره جمع گردد
شامکانت بشین معجمه والف ومیم وفتح کاف والف دوم وسکون نون وفوقانی اسم پرینکهین ست **شاملا** بشین معجمه والف ومیم ولام والف دوم
اسم درخت پیپل ست **شامی** اسم نوعی از کباب ست **شان** عبارت از خانه زنبور عسل ست وبعضی عسل غیر مصفی را نامند **شانجیونہا** بفتح شین معجمه والف
وفتح نون وکسر جیم وخفای تحتانی وواو ونون دوم وفتح ها والف اسم برگ سینڈه است **شاندرمہ** بشین معجمه والف ونون وضم دال وسکون رای
مهملتین وفتح میم وها اسم بلو دلما است **شانک** بفارسی اسم سنگدان ست وحوصله را نیز نامند **شانه سر** وشانه سرک اسم هدهد ست **شاوطیس**
اسم ریحان سلیمانی ست **شاهبانک** وآنرا شاشانک وخاپانک وشاهانک نیز گویند ومعرب آن شاهبانج وساهانج وشاهفانج ست وبعربی قسوة الکلاب وریحان
الشیطان وبفارسی جوان اسپرغم وبشیرازی آتش سگ وبفارسی بنفشه سگ وبفارسی قدیم جوزوسپرم نامند وآن بنفسج الکلاب هست ودر اهواز
نوعی از قیصوم را میگویند که آن شجره مریم ست ومعروف بشجره ابراهیم ورازی در حاوی گفته که آن حبقرم بری ست واین اصح ست وگویند
که آن بنفسج الکلاب معروف بشجره قیصوم ست وغافقی گفته گویند که قسمی از قیصوم ست وآن شاهبانج ست وصاحب جامع وحکیم علوی خان برفق
دانسته اند ونیز گفته اند که شجره ابراهیم کوچک ست وگرم وخشک در دوم ومشابه قیصوم در قوت ست وجهت صرع ومنع سیلان از آب دهان خصوصا
اطفال وتحلیل ریاح شکم ایشان وزخمها نافع ست وبدل آن در منفعت صرع وغیره مرزنجوش **شاه بوم** اسم قسم بزرگ بوم هست **شاهتره**

بفتح شین و الف و کسر ها و فتح تای فوقانی و رای مهمله و ها لغت فارسی ست و شاهترک نیز گویند معرب آن شاهترج ست و معنی آن سلطان البقول و بعربی کزبرة الحمام
و کزبرة الحمام و ملک البقول و بقلة الملک و اهل مصر آنرا شاهتراج نامند و بیونانی سفندیلوس فقلیس و قنقص و قانیوس و قابیون و قنالوسی گویند و تفسیر آن
دخان الارض ست و نزدیک بعضی قالیون و تفسیر آن کمون بری ست و بسریانی کبعدیا کبعیدیون و ببربری نشتک و بهندی کلیانه و بیت پاپڑه گویند بمعنی
بقله نافع صفرا و در طب قدیم آنرا شجرة الدم نامند جهت آنکه مصفی خون ست بالخاصیت و آن نباتی ست مشهور در مزارع گندم و جو و باغها اکثر خودرو
می باشد و زراعت آن کمتر می کنند و شاخهای آن باریک بسیار و برگ آن شبیه ببرگ کشنیز می باشد و چون بانتها رسد دران گل سفید که اندران اندک
سرخی بود ظاهر میشود و گاهی سفیدی گل آن مائل بسیاهی بود و آن بهتر نیست بعد آن تخم بسیار و باریک بهم میرسد و تخم آن در نیسان جمع میگردد و گویند که
شاهتره دو قسم ست یکی از ان بسیار مشابه بکشنیز الا برگ آن کوچک بسیار سفید گاه مائل برنگ خاکستری و آن بسیار و از هر جانب روئیده و بیخ و گل آن سفید
مائل بکبودی و دران حرافت و قبض ست دوم از ان برگ آن عریض سبز رنگ مائل بسفیدی و گل آن سفید و هر دو نوع تلخ مزه مخدر زبان نه اندک
لاذع آن و نوعی دیگر ست از ان شبیه بقسم اول و آنرا در عرف شاهتره نمیگویند و آن شدید تر در غبرت و برگ آن باریک تر مثل برگ افسنتین و ساق آن
قائم و گل آن مائل بسیاهی و مجتمع و بیخ آن لطیف و دران تلخی و قبض و طعمی ظاهر نیست و بدبوی باشد و چون گاو آنرا بخورد بسمیتی که اندران است بکشد
و آن مستعمل نیست و بالجمله بهترین آن تازه سبز تلخ مزه باندک تیزی و قبض ست که گل آن سفید و برگ آن مستوی السطح باشد و برگ آن بهتر از شاخها بلکه از سائر اجزای آنست و در آخر
ربیع سبز سایه که آفتاب در سرطان باشد و آن مرکب القوی ست و در حرارت و برودت معتدل و در دوم خشک و گویند گرم در اول خشک در دوم و گویند گرم
در اول ثانی و خشک در آخر آن و بقول شیخ سرد در اول و خشک در دوم و بعضی سرد و خشک در دوم و بعضی در سوم گفته اند و گاذرونی نوشته از قوانین
که آنرا جالینوس در استخراج قوائی ادویه و مراتب آن در حرارت و برودت ذکر کرده معلوم میشود که شاهتره گرم و خشک ست زیرا که دران تلخی شدید و
و تفتیح سده ست و هر واحد ازین دلالت میکند بر آنکه دران اجزای ناری و هوائی غالب بر ارضی و مائی ست و برین قول من تاکید میکند قول صاحب جامع
که از جالینوس نقل کرده و گفته که طبع آن گرم و خشک ست خاصیت آن نفع جهت جرب و حکه و مره صفرا ست و شیخ مینویسد که آن مصفی خون و مفتح سده ست
و دران سردیست بسبب آنکه در طعم آن قبض ست و گرمی ست بباعث آنکه دران طعم تلخی ست و سردی آن قوی تر باشد و گویند که گرمی آن قوی تر از سردی
آنست بسبب غلبه تلخی بر قبض و دران جوهر مائی سرد ست و گیلانی گوید که این نبات مائی ست و طعم آن قابض و دران ارضیت که در فعل آن ظاهر شود فلهذا
آن بتلخی خود مفتح جلای منقی ست و بمائیت خود غسال و بسبب آنکه دران از ارضیت بارد قابض ست مقوی اعضا و آن مرقق خون ست باخراج آن
برای اخلاط محترقه مخالطه و مزیل حدت و کاسر سردی و خاصیت آن نفع جهت احتراق خون ست و بالجمله آن مجفف مفتح منقی جالی غسال مقوی اعضا ست
و تخم آن قوی تر و کذا برگ آنست و آن از ادویه جلیل القدر در اخراج اخلاط ثلثه لاسیما در اخراج سودا و شرب آب افشرده آن نافع حکه و جرب رفع
از احتراق خون و عفونت او و احتراق صفرا و بلغم شور متعفن ست و چون بآب آن حنا سرشته در حمام بر بدن خضاب آن نمایند حکه و جرب را بهبود
بدستور و چون خشک آن با حنا بسرشند و کذا چون در آب افشرده آن تمر هندی مالیده بیاشامند و گاهی از عصاره آن باشکر شربت ساخته از ان بسبت
درم با چهار اوقیه آب تمر هندی بنوشند تا سه روز ازاله حکه بتمامه می کند و شرب آن نفع بلقوه و تخفیف سورت سودا از دماغ و امراض سوداوی
نماید و چون خشک آنرا در آب تر کرده یا جوش داده بدان سر و ریش بشویند صیبان و قمل و ابریه دفع کند و اکثر قروح سر معروف بسر خیاده را
نفع دهد و بقول بعضی سقوریدوس عصاره این نبات حاد ست اکتحال آن بصر را تیز کند و جلا و تنقیه باوردن اشک نماید چنانچه دخان اشک می آورد و لهذا
اسم این نبات و اسم دخان حدت چشم قانیوس بیونانی دخان زمین ست چون عصاره آن با صمغ آمیخته بر موضع موی نابت در چشم بعد قلع او نهند از روئیدن او
بار دیگر منع کند و چون بآب طبیخ آن مضمضه کنند لثه را محکم نماید و گرمی دهان و زبان و جراحت کام و زبان رفع کند و آن مقوی معده و دافع آن و محرک اشتها
است و گویند خشک آن بتقویت معده قوی تر ست و بعضی گویند که آن تقویت معده نکند چون شراب آمیخته بنوشند و اشتهای طعام برانگیزد چون با سرکه بخورند و بقول اسحاق بن عمران چون با سرکه

خورندنی و غثیان بلغمی ساکن کند و آن ملین طبع و منقی معده و امعا از فضلات محتبسه است و آب تازه غیر مطبوخ آن مسهل صفرا و فضول محترقه از معده برفق و مرقق خون
و مصفی آن و مزیل حدت آن و مخرج محترقات مراریه بقوت است و از ان خون سردی کسب می کند و شربت آن مرتب با شکر اصلاح خون فاسد مینماید چون مدتی بنوشند و
چون در آب آن هلیله زرد تر کنند فعل آن قوی گردد و آب افشرده آن مسهل است و عرق مقطر آن مانع اسهال بسبب مفارقت جوهر حار مفتح و چون خشک کرده بسایند برای اسهال بکوبانید
چون بر عسل یا ماء العسل پاشیده بلیسند یا بیاشامند و آن بالخاصیت مفتح سدد است خصوصاً سده جگر و طحال و لا سیما مغسول آن و مزیل یرقان و ضعف جگر و مخرج
فضول محترقه از ان هر دو ست و اهل مصر آنرا با رب خرنوب درین استعمال میکنند و لیکن با سکنجبین اولی ست و گیلانی گوید که آن تفتیح سدد جگر نماید چون آب افشره
آن با تمر هندی مالیده بنوشند و آن مدر بول و مخرج صفرای بسیار با بول و نافع حمیات کهنه است با هلیله زرد یا تمر هندی نوشیدن آن مجرب و چون آب افشرده
آن نیم قدح تا یک هفته بنوشند و دران ایام نمک و ماهی نخورند ریح مسموم عارض بدن را نفع دهد و بقول ابن ماسویه ضماد تازه آن جهت گزیدن زنبور بسیار مؤثر و
و بقول خضر ابن علی بهترین آن برگ تازه آنست و اوستاد او گفته که شاهتره تنها تلیین طبیعت نمیکند چه جای اسهال و نه تقویت دل بلکه مضعف آنست و تخم آن معتدل
الحرارت و در افعال قوی تر از سائر اجزای آن بقول جالینوس و آن اکثر در ادویه مشروبه صرف میشود شربت از آب آن از نیم رطل تا دو ثلث رطل و یا از ده درم
تا نیم رطل با یک اوقیه شکر یا از پنجاه درم تا صد درم و از افشرده آن از چهار اوقیه تا هشت با هفت درم هلیله زرد و ده درم شکر سفید و از خشک آن با ادویه مطبوخه از چهار درم
تا ده درم و از مفرد آن سوده از سه تا هفت درم یا از چهار تا پنج یا از پنج تا هفت با مثل آن هلیله زرد و گویند شربت از خشک آن مطبوخ از هفت درم تا ده و همچنان
سوده از سه تا چهار درم و از عصاره آن از پنج اوقیه تا هفت و از تخم آن تا پنج درم و آن مضر بطحال و گرده است و مصلح آن هلیله زرد و گویند مصلح آن لیمو و عسل و مضر
ریه و مصلح آن کاسنی و بقول صاحب منهاج آن مکرب ست مصلح آن آلوی بخارا بدل آن در جرب و حمیات کهنه و تقویت معده و تنقیه او از اخلاط محترقه ردیه نصف
وزن آن سنای مکی و دو ثلث وزن آن هلیله زرد و گویند که استعمال آن با هلیله زرد اولی ست بجهت آنکه مضر طحال ست و هلیله مصلح آنست و آب افشرده برگ آنرا
باید که صاف کرده استعمال نمایند **شاهلوج** و شاهلول و شاهلوک معرب شاه آلو ست که بشیرازی آلو گرجه و آلو سلطانی نامند و غلط کرده کسی که آنرا امرود دانسته
بهر آنکه نزد اهل حق آن اسم عربی نوع بزرگ آلوی بخارا سفید ست بهترین آن زرد رسیده شیرین ست سرد در اول و تر در دوم و ترش آن بسیار سرد و آن مسکن
تشنگی و مطفی حرارت و حدت خون و نافع حکه است و نقوع آن نافع سرفه حار و گذا چون بسرکه تر کنند و آن تبرید معده حار و تر طیب آن کند و چاشنی دار آن مسکن
لهیب قلب ست و خوردن خشک آن مشهی طعام و موافق حار مزاج قبل از طعام و بعد انحدار او از معده است و خام آن مسقط اشتهای طعام و غذا ببدن نمیرسد
مگر اندک و سفید آن دیر هضم ست و بطور فواکه میخورند بطریق دوا و آن ملین طبع ست بجهت آنکه دران رطوبت لزوجت ست و رطب آن بالغ تر در اسهال ست
و خاصه شیرین و لا سیما چون با قند یا شکر جوش دهند و خشک آن چون بآب جوش داده صاف نموده با شکر یا عسل یا ترنجبین بنوشند در تلیین و اسهال
مره صفرا ابلغ باشد و ترش آن کمتر تلیین کند و ترش صرف چون بمعده ملاقی گردد و آن پاک بود حبس شکم کند و اگر ممتلی از فضول باشد اسهال آورد و آنچه
از ان کوچک سخت قابض باشد آن ردی ست خوردن آن نشاید و چون عقب آن ماء العسل بنوشند اعانت بر اسهال نماید و ضرر آن از معده باز دفع کند
و زرد و سفید آن در اسهال کمتر ست و کذا سیاه بسبب غلظ و قلت رطوبت آن و آب آن مدر حیض و بول ست و آب طبیخ آن با شکر یا قند ازاله تپ صفراوی
نماید و آلوی بخارا در آلو مذکور شد **شاه بلوط** اسم فارسی ست و آنرا بعربی بلوط الملک گویند و نزد بعضی قصطل و معنی آن ملک الارض ست و آن
بلوط ماده است و آنرا بیونانی قاسطانانی و قاسطامی و قرطا و قوطا و قرنیون و برومی و یونانی قسطانیا و قصطل و قسطنیل و بسریانی بلوطا نامند و آن ثمر درخت غیر بلوط
است و گفته اند که آن اگرچه از قسم بلوط ست لیکن آن مخالف اوست در شیرینی و شکل و منفعت یعنی این شیرین تر و لذیذ تر و ماکول اهل بلاد و مستدیر و با اندک
حرارت و قبض و بر پوست کمتر از وست و حجم آن مقدار نیم جوزه است در مزه قریب بفندق و قوت آن مثل قوت بلوط و در جزیره قبرس میروید و ساق
شجر آن بقدر دو قامت بلند میشود و شاخهای آن بسیار و برگها مشرف و با خار و جمله آن مفرطح گویا که منقسم بدو نصف و پوست آن طبقات داخل
طبقه اول خار دار مثل مشیم و لهذا مسمی بو بره است و زیر این پوست چیزی باریک متقشر از و آنه آن اسفنجی منقسم بدو نیم شیرین مزه و قائم نمی ماند زیاده

شاهلوج

شاه بلوط

از شش ماه بعد ازان متاکل و سیاه میشود و بهترین آن تازه رسیده شیرین پاک سیاه باطن و ظاهر آن مائل بشقرت گران وزن خوشبوست گرم در اول و خشک
در دوم و گویند سرد و خشک دران و گویند رطب و بعضی گویند معتدل در حرارت و برودت و خشک در اول و گویند در دوم و گویند برودت آن غالب ست بر
حرارت آن و گیلانی گوید که شیرین آن مائل بگرمی لطیف ست و خشک در اوائل اول و دران حلاوت و تفتیح ست و هرانچه در بلوط مذکور شد و اجزای شجر
آن مثل آن فعل میکند لیکن باضعف و آن لذیذ تر و شیرین تر ست و چون برمو خضاب آن سازند خوب سازد و اگر برگ تازهٔ آن بخورند منع شیب غیر طبیعی گرداند
و شرب آن تحسین لون کند و در بعضی امزجه زردی در چهره پیدا کند و بهیچ زائل نشود و آن مسمن بدن و مقوی آنست و آن مصلح پیه گرده است و برگ درخت
آن جهت التیام جراحات و منع نزف نیکوست و ثمر آن شیرین تر و غذا دهنده تر از جمیع حبوب ست و سریع الخروج الا آنکه ریاح بسیار پیدا کند و چون در آب
بجوشانند نفخ و ریاح آن کم شود و مزهٔ آن لذیذ تر گردد و لهذا ابو جریج گفته که آن دیر هضم ست و غذای آن برای انسان غیر محمود ست و برای خنازیر خوب
است و بعید نیست که قبض و امساک آن برای شکم مثل آن باشد که در جاورس ست و آن نافع زحیر بلغمی و اسهال حادث از رطوبت معده است و جفت
آن دران بالغ تر و نافع قروح معده و ممد امعاست و آن منقی مثانه از اخلاط ردیه و مدر بول و بسیار مجرب ست و بریان کردهٔ آن تحریک باه شدید ست خصوصاً با اشربه منعظه و خورد
بریان کرده و جوش دادهٔ آن نافع سموم ست شربت آن یک درم و گویند تا ده درم و آن برای صاحبان استسقا سخت مضر ست و اکثار آن جالب طاعون
و اد مان آن مورث زکام و مضر حلق و محدث خناق و مضر سینه است و مصلح آن شکر یا عسل یا قند بروغن پسته است و مصلح آن مطلقا سکنجبین ست و پوست
زغبی آن ردی مهلک ست از ان اعراض تناول پوست برنج عارض گردد و علاج این مثل علاج آنست و بدل آن بلوط ست و گویند خرنوب ست
شاه فرفح گرم و خشک محلل ملطف فضول بلغمی در معده و محلل ریاح شکم خصوصاً صبیان و ارحام زنان **شاه اسفرهم** و شاه اسپرم و شاه اسپرهم
و شاه اسفرغم همه اسم فارسی ریحان ست **شاه توت** در توت مذکور شد **شاه انجیر** اسم فارسی نوعی از انجیر ست و آن کوچک ترین اصناف او ست
و دران تخم نیست و بعد خشک شدن پوست آن سفید میگردد و در انجیر مسطور شد **شاه آب** آب سرخ معصفر ست **شاه اسفر** و شاهنبر و شاهبه
هم بفارسی اسم اکلیل الملک ست **شاه باز** اسم فارسی باز بزرگ ست که بترکی خطاطیعون نامند **شاه ریا** اسم سریانی ابرشیم ست **شاه بو** بفارسی
اسم عنبر ست **شاهیرج** معرب شاهبیرک هر دو اسم یبروج الصنم ست **شاهترج** معرب شاهتره است **شاه چینی** بقول ابن رضوان این دوا
الواح سیاه است که از عصارهٔ نباتی میسازند و گویند که آن عصارهٔ جامد حنای چینی و بقولی عصارهٔ ریوند ست که از چین آورند و بر صفایح آن مثل نقش خلم
میباشد و بقول نفیس کرمانی برگ حنای چینی سوده با سرکه سرشته است و بالجمله از ادویهٔ مجهول الماهیت ست و رنگ آن مختلف میباشد بعضی برنگ
صندل سفید و بعضی مائل بسرخی و بعضی مائل بسیاهی و بعضی مائل بزردی و این بهترین و مستعمل ست و غیر تنزوی خطائی ست قوت آن بارد ست و گویند
سرد و خشک در سوم مجفف و قابض نافع صداع حار و اورام حاره است چون بآب یا گلاب سوده بر موضع طلا کنند و ابتدای فتق را نیز مفید بود
و پاشیدن آن برای حبس نزف الدم از جراحت و آشامیدن آن معین بر بیداری و جهت صداع گرم و منع صعود بخار بدماغ و جهت ضعف معده نافع
و گیلانی نوشته گمان میکنم که آن دوائیست که آنرا تنزوی خطائی گویند و آن از ادویهٔ مرکبه است و کثیر المنافع و دران تریاقیت ست طبع آن گرم در اول
و خشک در دوم و گویند سرد و طلای آن نافع داء الفیل و طلای آن با گلاب سوده بغایت نافع اورام حار حلق ست و آن محلل فضول دماغ ست و بوئیدن آن
با آب سرد بران پاشیده گرم دماغ را نافع و خواب آورد و آن منقی سینه و ریه از بلغم لزج ست و شرب آن مقوی امعاست **شاه دارو** اسم شراب انگوری ست
شاهدانج و شاه دانهٔ بری هر دو در شهدانج بیاید **شاه درخت** اسم درخت صنوبر ست **شاه زیره** زیرهٔ کرمانی و کرویا ست **شاهسفرم**
و شاهسپرم اسم ریحان ست **شاهسفرم رومی** اسطوخودوس ست **شاهسفرم سلیمان** ریحان سلیمان ست و ابن حسان گفته که آن حبق
کرمانی ست و آن نوعی از حبق باریک برگ ست که برگ آن مثل برگ سداب باشد و خوشبو و گل آن در گرما و سرمای ماند و بصری نوشته که آن گرم در اول
و خشک در دوم و مطیب برای شم و نافع گرم مزاجان ست چون آب سرد بران پاشیده ببویند و ماسرجویه گفته که نافع حرارت و احتراق و صداع حار و

و مهیج خواب ست و تخم آن حابس اسهال حادث از حرارت ست چون یک مثقال ازان با آب سرد بخورند **شاه ماهی** اسم بطارخ ست **شاه پسند** اسم نباتی ست بیاره دار که اکثر بر مجاور خودی پیچید برگ آن مثل برگ لوبیا و ازان عریض تر و گل آن سفید خوش منظر و وقت خشک شدن گل در زیر گره گل بوته بند و دو سه دانه زغب دار مثل بیر بهوتی مائل بزردی می بر آید و مسهل قوی و غاسل امعا از اخلاط غلیظه همچون بلغم لزج و سودا گرم و خشک در سوم مثل حب النیل و در قوت مسهل ازان ضعیف تر و بخیل که از انواع حب النیل باشد چون دانهای آن کوفته بیخته از یک مثقال تا دو مثقال سفوف نموده قدری نمک آمیخته یا با گلقند حب بسته فرو برند مسهل بخوبی میشود و بی غائله است و اخراج بلغم و سودا می نماید و مضر گرم مزاجان ست

فصل شین معجمه با بای موحده شب

شب بفتح اول و کسر آن نیز و تشدید بای موحده زاج ابیض ست و آنرا بزبان عربی زبج و بفارسی زاک بلوری و سفید و زمه و در انگریزی ولاطینی الم و در کشمیری پهتکر و پهتکاری و در مرهتی تراتی و بهندی پهتکری و مکت نامند و آن رطوبتی مائی ست مع اجزای ارضیه عفنه که بسردی انجماد و انعقاد آن نموده و آن از جمله جواهر معدنیه است که صورت آنها کامل نشده و آن چهار اشیاست شبوب و املاح و نوشادرات و زاجات اما شب منقسم میشود بحسب رنگ و طعم و شکل و قوام بهفتده قسم و ایضا دیسقوریدوس گفته که اقسام شب بسیار ست و ازان داخل در علاج طب سه نوع ست مشقق و مدحرج و رطب و بهترین انواع آن شفاف سفید مائل بزردی و گران وزن ست و قابض و در ان ترشی و گویا که آن فقاح شعب ست و مسمی بمشقق و آن یمانی ست که از کوه صنعان یمن میگیرند و منجمد میگردد پس از انجا ببلاد دیگر می برند و نوع دیگر آن تخدیر زبان با ترشی کند و در شکل مائل باستدارت بود و این مسمی بمدحرج ست و نوعی ازان نرم ملمس رطب ست که بسرعت بشکنند و با زهومت رائحه بود و آنرا شب زفر نامند و این هر سه نوع سهل الوجود و مستعمل ست و نوعی ازان زرد مستطیل و نوعی سرخ غیر مقرر شکل و نوعی سبز مائل بزاجیت ظاهر الملوحت ست و این قسم کم مستعمل ست و اشبه بصناعت و دو نوع دیگر آن ازرق شفاف و اسود مائل بکبودی ست و این هر دو سم ست و باقی انواع آن غیر معروف و بهتر در یمانی آنست که نو بسیار سفید ظاهر حموضت قابض زبان خالی از آمیزش سنگ دیگر باشد و بهتر در رطب آنکه شبیه برنگ شیر صاف مستوی الاجزا در رطوبت و برائحه نار باشد و بهتر در مستدیر آنست که خالص از کدورت و سنگریزها و برنگ توتیا مائل بسفیدی و قدری زردی زود شکن قوی القبض باشد و مشقق قوی تر از مستدیر ست و رطب معروف بصفائحی شدید الغلظ و قسمی ازان حجری الجوهر سفید شفاف بدون زردی بی قبض طعم یافته میشود و آنرا زاج بلوری گویند و آن از جنس شب نیست و بعضی این را قسم دوم از اقسام شب شمرده اند با لجمله شب جسم سفید شفاف ملیح شبیه بزاج ست و با اندک ترشی بخلاف زاج که ترشی آن زیاده است و در اکثر افعال مانند زاج ست و معادن آن در بلاد هند و کرخ و ارمنیه و یمن یافته میشود و طریق سوختن این اقسام مانند انها مثل قلقطار ست و اکثر استعمال این دوا از خارج ست و همه اقسام آن گرم در اول و خشک در دوم ست و بقول شیخ گرم و خشک در دوم و گویند گرم در دوم و خشک در سوم و گویند گرم در آخر دوم و خشک در وسط سوم و گویند گرم و خشک در سوم و گویند در چهارم و گویند گرمی و خشکی آن در اواسط ست الا حرارت آن ضعیف تر از یبس آنست و در ان منع از انصباب مواد و تخفیف ست و قبض آن زیاده تر از باداورد ست و یمانی قابض تر از همه است و جالینوس گفته که قبض در ان بغایت شدید و جوهر آن غلیظ الا آنکه لطیف تر در ان شب معروف بیمانی ست و بعد ازان معروف بمستدیر و اما شب رطب و شب معروف بصفائحی همه شدید الغلظ و ذرور و طلا و شرب آن حابس نزف الدم و طلای آن منع سیلان فضول و انصباب آنها بسوی اعضا نماید و از خواص آنست که چون در آب مکدر و نبیذ کدر اندازند صاف کند و کذا غسل زنگ نماید و چون زیر وساده نهند فزع از نائم ببرد و منع غطیط در خواب و احتلام کند و تبخیر بدان ازالهٔ اثر چشم بد نماید و کذا چون سوراخ کرده در مکانی پیش چشم بد رسیده آویزند و او مدام بسوی آن نظر کند و لطوخ آن با روغن گاو جهت ترهل نافع و با آب زفت جهت جراز و قمل و صیبان و سبوسهٔ سر و کذا چون موی را بدان بشویند سپش را بکشد و بامر ازالهٔ بدبوی بدن و بغل فربه کند و با عصا الراعی بهق و برص و با آب انار سفید ناخن و با موم واخس را نافع و محلول آن در آب گرم شقاق حادث از سردی و اورام بلغمی و قروح و شوره لبنیه و باد ردی سر که جهت تخفیف آنها داء الکله و سوختگی آتش را مفید و کذا باد ردی

وماذو برای اکله وقروح خبیثه شاعیه کذا با نمک جهت خوردن گوشت زائد از انها سودمند و ذرور آن و طلای آن با دردی سرکه حابس نزف الدم از بهر
موضع ست و غسول مطبوخ آن با آب گرم و ماء العسل جرب متقرح را زائل کند و کذا چون در آب برکه و آثار بریزند و اکتحال آن جلای غشاوهٔ چشم کند
و بصر را تیز نماید و تسکین اوجاع آن کند و گوشت زائد پلک بخورد و غلظ و جساوت آنرا نفع دهد و کذا سوختهٔ آن چون با مروارید و شکر و خاکستر پوست بیضه
و پشک حردون همه مساوی بسایند بیاض چشم را قلع نماید و با مازو و سماق قطع دمعه و رطوبات و سرخی چشم کند و مجرب و ذرور آن اوجاع رطوبی
گوش را نفع کند و لطوخ آن با عصارهٔ عصی الراعی حوالی گوش منع سیلان مواد بسوی او کند و چون بزیت بپزند و در گوش چکانند صمم را بکشاید و نشف
رطوبات کند و با قطران بالغ تر ست و استنشاق آن حبس رعاف نماید و چون آب طبیخ آن لاسیما با فلفل مضمضه نمایند درد دندان ساکن کند و بیخ
دندان آنرا قوی نماید و لثهٔ مسترخی لعابی را محکم سازد و داء ام آنها و لهات را ابرد و کذا چون آنرا با نمک سنون بسازند بیخ دندان متحرک را مستحکم نماید و کذا لطوخ
آن با سرکه و عسل و غرغرهٔ آن مخلوط با ماء العسل قلاع و ورم نغانغ و بخر و شور دهان را نافع و ذرور آن با خاکستر چوب انگور برای قلاع مفید و شرب
آن جهت منع غثیان و قی و تقویت معده و جگر آزموده اند و ضماد آن با ادویهٔ مناسبه جهت استسقای لحمی و تهبج نافع و چون با پشم پاره کرده در فم
رحم قبل از جماع نهند منع حمل کند و اخراج جنین و مشیمه و قطع نزف الدم نماید و کذا حمول آن با قطران مسقط حمل بتکرار عمل و طلای آن موافق اوجاع انثیین ست و چون در درد
اذنی نفوخ آن یا بخور آن نمایند آنرا اقتل کند و چون یک قیراط از آن بخورند حمیات کهنه را خصوصاً در صبیان نفع کند و شیخ میفرماید که خوردن آن شدید الضرر ست
حتی که دو درم آن خشکی اعضا و سرفهٔ شدید و خشونت ریه پیدا کند و گاهی مودی بسل گردد و بسرعت هلاک نماید و علاجش قی و شرب مسکه و شیر تازه
و شکر و فانید و لعابات و فواکه است و شربت آن یک قیراط و بدل آن نیم وزن آن نمک تلخ و سیاه و گویند نوشادر **شب رطب** آن شب یمانی
سائل ست و گویند که او آنست که قبل از انجماد آنرا بگیرند **شب الاساکفه** و آنرا شب الاساکفه نیز گویند بفارسی زاج کفشگر آنست **شب الفلقی**
و آن شب المعصفر ست و آنرا بفارسی قلیه گویند و آن مصاعد از قلی ست و لطیف تر و حاد تر از قلی ست **شب احمر** معروف بزاج سوری ست
سرخ رنگ مثل شنجرف می باشد و گویند که آنرا شب الجلو نامند که بالقم رنگ بدان میسازند **شب الاساطعه** آن عصی الراعی ست **شب انگیز**
بفتح اول بیخ بیخ ست و یا تخم بیخ و ایضاً اسم عام ادویهٔ باه است **شباب** درخت ماهودانه است **شبالن** بفارسی اسم شب بیت **شباط**
بعربی اسم شبوط ست **شب افروز** کرم شب تاب ست **شب انبوئی** اسم فارسی گل شب بو ست که خزامی ست **شبانور** بفارسی اسم
شب پرست **شباهنگ** بفارسی مرغ سحرخوان ست **شب پره** بفتح اول و سکون بای موحده و فتح بای فارسی و سکون رای مهمله و
شب پره و شب پرک و شب پاره و شب باز و شب بوزه و شبان و شبانور و شبیشه همه اسم فارسی ست و بشیرازی موش کور و بعربی خفاش و خشاف و وطواط
و بترکی قربوک و بهندی چمگادر و بڑ باگل نامند و آن طائری ست معروف که مانند طیور پرواز می نماید لیکن بازوی آن مثل مرغان دیگر پر ندارد
بلکه پوستی ست بالای بازوی آن کشیده و حیض میکند و حامله میشود و بچه می زاید و دندانها دارد و ضعیف البصر ست و لهذا در روز بسبب تابش
شعاع آفتاب بصر او بسیار ضعیف میگردد و بدان سبب از پرواز باز می ماند و در شب بسبب تاریکی پرواز میکند مزاج آن گرم در سوم و خشک در
چهارم و گوشت آن در حرارت کمتر از فضلات آنست و گویند از خواص اوست که چون سر آنرا زیر بالین شخصی گذارند بنحویکه او را بدان اطلاع
نباشد آن شخص را خواب نیاید و بدستور چشم و دل آن همین اثر دارد و دفن کردن سر آن در برج کبوتران باعث جمعیت کبوتران ست
دران و نهادن آن در سوراخ موش باعث گریختن موشان ست ازان خانه و تعلیق دل آن معین بر جماع و چون ذبح کنند
و خون آن بر زهار صبیان قبل از بلوغ طلا نمایند منع روئیدن مو بر زهار نماید و اگر بر پستان دختران مالند بسیار بزرگ نشود و جالینوس
ازین انکار نموده و کذا مالیدن روغن آن بر پستان مانع عظم پستان ابکار و بر زهار صبیان مانع روئیدن مو بر آنست و این بقول شیخ الرئیس صحیح
نیست و چون آنرا در روغن زیتون یا زنبق یا کنجد طبخ نموده بپزند و آن روغن بکرر متواتر بمالند جهت فالج کهنه و رعشه و درد پشت و

اوجاع مفاصل ونقرس وعرق النسا وتحلیل اورام بارده ودرد اعضا ومنع سقوط مو بغایت نافع وشستن در طبیخ آن جهت فالج واسترخا مفید وشیر آن که آنرا
شیرزق گویند بسیار جالی وشدید الحرارت ست وکریهة الرائحه وباسمیت یک مثقال آن کشنده وربع درم آن مخرج حصاة واکتحال آن نافع ظفره
وبیاض چشم ست واکتحال دماغ آن با عسل یا با آب پیاز نافع ابتدای نزول الماء در چشم ست وخاکستر آن بصر را تیز گرداند وجلای بیاض کند وسرگین
آن بسیار گرم وخشک تا چهارم اکتحال آن جهت رفع بیاض چشم وطلای آن برای دفع قوبا نافع وطلای شیر آن قلع ثآلیل کند وشیر آن نیز شدید الحرارت
مثل سرگین آن وگویند بلکه این در حرارت قوی تر ست وبول آن نیز مانند شیر آن حار وگدازندهٔ مواد واکتحال آن جهت بیاض عین نافع لیکن هردو مضر چشم
اند اجتناب بهتر از استعمال آنست وگویند نوشیدن شوربای پختهٔ آن مسهل فضلات وزرداب ودافع استسقا ودرد سرین ست وطلای مهرا
پختهٔ آن در آب بر احلیل جهت رفع حبس بول وبدستور قطور آب مطبوخ آن در سوراخ قضیب نافع وچون گردن نوع بزرگ آن از بیخ قطع
نمایند وذکر را در جوف آن نهند قوت باه آرد ومالیدن مغز سر آن بر ذکر مقوی آنست وکذا بر کف پای مهیج باه وطلای زهرهٔ آن در فرج زن جهت
رفع عسر ولادت مجرب ودر سقوف آشیانهٔ آن چیزی یافته میشود منجمد سفید رنگ بقدر بند انگشت وکوچکتر وبزرگتر از آن ومتخلخل شبیه بقلی وسفیدتر
از آن وسوراخ دار طلای آن جهت قلع ثآلیل وستردن موی از بدن ومنع بزرگ شدن پستان نافع ولیکن مقرح جلد ست وافعال وخواص این بقول هندیها
در تربا گل مسطور شد **شب بو** بفتح اول وسکون بای موحده وضم بای موحدهٔ ثانی وسکون واو اسم گلی ست مشهور که بشب بو دهد ولهذا
باین اسم موسوم گشته وصاحب تذکرة الهند نوشته که آنرا بعربی منثور وبیونانی خیری نامند واین قول درست صحیح نیست وبری وبستانی واکثر آن سفید بود
وگویند زرد وبنفش وسرخ نیز بود گرم وخشک در دوم محلل وملطف وجالی مدر وجاذب از عمق بدن ومسکن فواق خوردن سه توله از آب تازهٔ آن یا خشک
سائیدهٔ آن مدر بول وحیض ومخرج جنین مرده ومشیمه وحمول از تازهٔ آن همین عمل کند وبوئیدن آن محلل بلغم دماغ ورياح غلیظه ومصدع محرورین
ومصلحش روغن گل وسرکه وروغن آن که بدستور روغن گل ساخته باشند وشرب وطلای آن بغایت محلل بود ومدر بول وحیض ومخرج جنین و
با عاقرقرحا وتخم انجره بر کمرگاه طلا کردن برای نعوظ سریع الاثر ومالیدن وخوردن آن برای ورم رحم مفید وهمچنین برای وجع مفاصل وبیخ آن
مدر حیض ومغثی ومقیئ بتجربه آمده وضماد بیخ مطبوخ آن جهت درد دندان بارد نافع وسعوط روغن شب بو مفتح سدد دماغ ست وآشامیدن
سه درم از آب آن مسکن فواق وتخم وبیخ آن برای ادرار مفید واکتحال آن جهت بیاض چشم وطلای روغن آن مقوی موی وطلای بیخ
آن با سرکه جهت صلابت طحال نافع وچون داخل مرهم کنند جهت ورم صلب وبا موم روغن جهت شقاق انگشتان ومقعد مفید وجلوس در طبیخ خشک آن
برای ادرار نافع شربت آن تا چهار درم ودر سنبل رومی نیز مذکور شد **شبت** بکسر اول وفتح بای موحده وتشدید تای فوقانی اسم عربی ست
بیونانی انبیتون وفول طامون وفارو وبسریانی صرابله وبشیرازی شود وشوت ودر انگریزی ڈلسیڈ وبهندی سوا وسویا وتخم آنرا دالان خورد گویند
نباتی معروف ست برگ آن مانند برگ بادیان وخوشبو وساق آن بطول یک ذراع وبر سر آن اکلیل یعنی چتر وگل آن زرد وسفید وتخم آن
مثل تخم کرفس واطول از آن وکوچکتر از بادیان والا آن در حرافت وحدت شدیدتر از اهل تجربه منقول ست که در بعض زمین هر واحد
از بادیان وشبت بیک دیگر منقلب میگردد وقوت آن تا دو سال باقی میماند واز ادویهٔ کبار جلیل القدر ست ودر تریاق کبیر داخل میشود
وبهترین آن نرم تازه خوشبو شگفته آنست گرم در آخر دوم وخشک در اول آن وبقول اسحاق گرم وخشک در دوم وتخم آن گرم وخشک
در سوم وخاکستر آن نیز گرم وخشک در سوم وتازهٔ آن گرم در آخر اول خشک در اول آن وشیخ میفرماید که گرمی آن میان درجهٔ دوم وسوم
است وخشکی آن میان اول ودوم وچون بسوزند گرمی وخشکی آن در دوم گرد گیلانی گوید که شبت تازه ارطب واقل حرارت ست بالجمله
منضج اخلاط بارد ومسکن اوجاع ومفرق ریاح وکذا روغن آن ودر آن تلیین بالغ ست ومزاج آن قریب از منضج ومفتح لیکن گرم زیاده
از سائر منضجات ست وشارح گازرونی گوید که ازین قول معلوم میشود که کیفیت مزاجیهٔ آن معین بر انضاج آنست که بالخاصیت

شب بو

شبت

است لیکن مزاج آن گرم زیاده از اکثر ادویه منضجه است و رطب آن در انضاج زیاده تر و در تحلیل کمتر و خشک آن در تخفیف قوی تر و در تحلیل شدید و گیلانی
گوید که این دوا بسبب حرارت خود قوی التحلیل است و لهذا مسکن اوجاع است زیرا که محلل مواد آنهاست و قدمای یونانی اکلیل آن ساخته وقت
خواب بر سر خود می نهادند و خواب می آورد و گویند که منضج اورام و قروح عسر النضج چون بزیت یا دهن کنجد بمالند و کذا ضماد آن و تخم آن نافع تعقد
مفاصل و اوجاع آنست چون آنرا کوفته در آب بجوشانند و مقابل آن اعضای دردناک را بدارند که درین باب کثیر النفع است و نافع استرخا و تشنج و رخاوت
مفاصل است و چون تخم آنرا کوفته در شیر جوش داده بر بخار آن انکباب نمایند نوازل و سردی و زکام و انسداد منخرین را نفع کند و پاشیدن خاکستر آن
مجفف قروح رطبه صدیدیه و قرح ذکر و اعصاب و مدمل آنهاست و روغن آن که آب برگ تازه آنرا با روغن زیتون مساوی جوشانیده باشند
گرم است و خشک باعتدال و شبیه بروغن بابونه و گرم زیاده از آن ملطف و مسخن و مالش آن نافع سردی زده و مسکن اوجاع اعصاب و نافع فالج و
لقوه و محلل اعیا و خدره و مفاصل و هر دو بار دست و مالش آن بر سر سهر را ببرد و قطور آن درد گوش را نفع کند و رطوبت آن نشف نماید
و جهت تلیین صلابات و تهییج اطراف در دفع قشعریره و لرزه تنها بغایت مؤثر و ملین صلابت رحم و مفتح انضمام آن و چون شبت را بخور دهند یا بنوشند
ریاح را بقوت متفرق گرداند و از جمیع اقطار بدن تحلیل نماید و شربت شبت اخراج بلغم لزج از سینه و ریه کند و ربو را مفید بود و نوشیدن آب طبیخ
آن یا تخم آن یا هر دو قطع اخلاط لزجه و اخراج آن از معده کند و چون با گوشت بپزند خوشبو کند و نضج بلغم بسرعت نماید و تخم آن چون در اطعمه و کوامیخ
اندازند اصلاح او از فساد در معده کند و این بهتر از کامخ جهت تقویت است و دافع ریاح معده و نفع بقولنج ریحی و تحلیل نفخ نماید خصوصاً روغن آن
و تخم آن خوردن هضم طعام و منع از فساد کند و ضعف معده و جگر و طحال را نفع دهد و تفتیح سدد آنها نماید و یرقان را ببرد و اکثار آن در محرور مورث او گردد
الا آنکه بعد آن سکنجبین بنوشند و نافع فواق امتلای و تخم آن قی آور است و آن بنفسه مغثی است و چون آب طبیخ آن بنوشند فی الحال غثیان آرد و اعانت
بر قی نماید و اخراج اخلاط غلیظه و صفرا نیز از معده کند لاسیما با عسل و کامخ معمول از آن چون بعد طعام بخورند غثیان پیدا کند و گاه قی آورد و جمیع آن
غثیانی را که سببش طفو طعام بر فم معده باشد قطع نماید و نوشیدن و نشستن در آب طبیخ آن مغص ریحی و بلغمی را نفع دهد و تخم آن قبض شکم کند و چون شبت
سائیده با عسل بپزند تا منعقد گردد و معقد را بدان لطوخ نمایند اسهال شکم آرد و در ادویه حقنه داخل میشود و چون تخم آن با حریره بنوشند ادرار شیر نماید
و طبیخ جمه آن ادرار بول و حیض کند و کذا شرب تخم آن و تفتیت حصاة و اخراج آن از گرده و مثانه کند و کذا خاکستر آن با خاکستر زجاج و عسل مفتت سنگ و نافع
عسر بول است و تخم آن چون بریان کرده با نبات بخورند بول فی الفراش را منع کند و تقویت باه نماید و چون در آب طبیخ شبت تر یا خشک بنشینند
درد گرده ریحی و سددی را نفع کند و قطع منی نماید چون ادمان شرب آن کنند و گویند ادمان آن معین بر باه است و آن مختص است در علاج آلات تناسل
و جلوس در آب طبیخ آن مسکن درد و منقی ارحام از هر مرض است و کذا اوجاع کبد و قضیب و مقعد را و شرب و طلای خاکستر آن جهت قروح مقعد و قضیب و خصیتین
نیکو است و ضماد تخم آن قاطع بواسیر ناتیه است و کذا شبت با عسل و خاکستر تخم آن چون بر بواسیر ناتیه ضماد کنند قلع او کند و آن نافع درد شکم و ریاح
آنست چون با طعام بخورند و دفع ضرر سموم قتاله کند با عسل و قی کردن بطبیخ آن گزیدن مار را نفع دهد شربت آن دو درم و گویند از سه تا پنج
درم و از پنج آن تا هفت درم و آن مضر محرورین و مبخر دماغ است و مداومت آن مضعف دماغ و بصر و باه و مضر معده و گرده و مثانه و مجفف و محرق منی
و مصلح آن کامخ لیمو یا آب غوره و ترشیهای دیگر در محرورین شلجم یا عسل یا دارچینی و قرنفل است و گیلانی گوید که آن غیر صالح برای گرم مزاجان
است پس اگر از آن و یا از چیزی که بدان ساخته باشند کثرت نمایند بالای آن سکنجبین بنوشند و آن جهت سرد مزاجان فادزهر است و ایشان
محتاج باصلاح آن نیستند و بدل آن تخم آنست و گویند بابونه یا بادیان و مقدار مستعمل تخم آن دو درم و آن مغثی و مضر مثانه است و مصلح
آن عسل و بدل آن دو وزن آن شبت افعال و خواص بقول اطبای هند در سویا مسطور شد **شب تاب** اسم حباحب است
شبت بفتح اول نوعی از شنایش است سرد و خشک باعتدال و در آن قبضی است و شرب آب افشرده آن مفتت سنگ است

بضم شین وسکون بای موحده وفتح تای مثلثه والف بقول کندی نوعی از رتیلاست وگویند که آن نوعی از عنکبوت وآنرا بفارسی هزارپایه وبهندی کنکهجوره گویند وگویند که آن دابه ایست که آنرا شش پای دراز بود وپشت آن وپشت پاهای آن زرد وسر آن سیاه وچشم ازرق وبعضی گفته اند که دابه ایست … بزرگ سر فراخ دهان بلند موخر ست وآنرا شحم الارض وعنکبوت ضخیم نامند وگیلانی گوید اسم نوعی از عنکبوت ردی الکیفیت از سایر عناکب ست وابو حاتم گوید که آن هامه ایست که سر آن منقسم بدو نیم ست وزمین را می کند ودران داخل میشود وگویند که آن ام الاولاد ذات قوایم بسیار دراز دم زرد … است وحق آنست که آن قسمی از رتیلاست وخوردن آن مورث صداع ودرد معده ودوار قی ست وتابع آن احتباس براز ودشواری بول می باشد وبسرعت میکشد وعلاجش علاج رتیلاست وایضا شبثا بفتح اول شونیز را گویند **شب خوان** اسم فارسی عندلیب ست
شب خیزک اسم حرف ست که بعربی برشاد گویند **شبدر** بفارسی اسم حندقوقی بستانی ست وقرظ را نیز گویند **شبدع** بفتح یا بکسر اول و سکون بای موحده وفتح دال مهمله اسم عقرب ست وزبان را نیز گویند **شبذا** بکسر اول وفتح ذال معجمه کشنه سگ وشتر را گویند و بفتح اول نمک بوی خوش **شبرم** بضم اول ورای مهمله وبکسر اول وسوم نیز گویند وبیونانی سطوساوقینومس ودر بربری تاموت وبشیرازی کاوکشک وکانیطونسک وطانیطومک نیز نامند جهت آنکه چون گاو میخورد می میرد وگوسفند را زیان ندارد وآن نباتی ست که در بوستانها وکشت زارها روید وساق آن باریک راست وبا زغب وگره دار بقدر یک ذرع شبیه بهرنی وشیردار وشاخهای آن بسیار وبرگ آن شبیه ببرگ طرخون وگل آن بنفش ودانه آن مثل عدس وبیخ آن … وبا زردی وبیخ آن سطبر وپرشیر بهر آنکه شبرم از یتوعات قویه است وشیر آن قوی تر از همه اجزای آن بهترین آن سبک مائل بسرخی ومائل بسفیدی وزردی وبیخ آن سطبر … مثل جلد پیچیده رقیق ریشه است وبدترین آن غلیظ کم سرخ صلب وآنچه بعد از شکستن در جوف آن مانند رشتها باشد بسیار زبون قتال آنرا استعمال نباید کرد بلکه استعمال مطلق آن بدون حاجت قوی جائز نیست بقول حنین گرم دراول سوم وخشک در آخر دوم وبقول بعضی گرم در آخر دوم وخشک در سوم واما شیر آن در هر دو کیفیت زیاده بلکه گرم وخشک تا چهارم ودران حدت وقبض وتفجیر افواه عروق ست واین تفجیح یکی از اسباب ترک شبرم وعدم استعمال آنست بلکه عوض آن دوای دیگر استعمال کنند وچون اصلاح آن کنند بمصلحی آن مصلح از فعل مطلوب آن کم کند وآن اسهال زرداب وغیره است واز ان انتفاع حاصل نشود وبالجمله ضار ست وخصوصا بمزاج گرم وبیخ آن قوی از ثمر آن وثمر آن از برگ آن ودران با وجود قبض حدت ست ومخدر اخلاط از عمق بدن وموافق معده بارد رطب وجهت استسقای زقی وقولنج ودرد مفاصل نافع وطلای آن جهت توبای تر وخشک بعدیل واین خاصیت در شیر جمیع یتوعات ست ولطوخ آن بر موی موجب حلق آن وآن قاطع ثالیل ومنقی آثار سطح بدن ست وگویند نافع نمله ومزیل قروح عفنه است وشیر آن معین در قلع دندان ست ومضر بمعده وکبد واگر در علاج استعمال خورانند باید که اولا در آب کاسنی وبادیان وعنب الثعلب سه روز تر کنند پس در سایه خشک کرده با اندک نمک هندی وتربد وهلیله وصبر قرص سازند که قوی النفع گردد وآن اسهال سودا وبلغم وزرداب کند ودر زمانه قدیم بمسهلات استعمال آن میکردند بعده بجهت ضرر آن برای باه ودمی وشگافتن آن عروق مقعد را ترک نمودند واگر از ان رستگاری نباشد باید که ناکوفته آنرا در شیر یک شبانه روز تر کنند بعد تبدیل شیر نماید تا سه مرتبه پس در سایه خشک نموده با مقل وانیسون وبادیان وزیره وهلیله زرد وتربد وصبر وغیره ادویه مسهله معتدله آمیخته استعمال نمایند برای کسر حدت آن که بسیار حاد ست استعمال آن بدون اصلاح وتنها جائز نیست شربت آن از یک دانگ تا چهار دانگ وگویند که این از خشیش آنست واما در شیر آن خیر نیست ودر شرب آن رای نه درم ونیم مثقال آن کشنده است وچون اسهال آن افراط کند در آب سرد نشانند واگر جهت قولنج ریحی وبلغمی خورند با اشق ومقل وسکبینج وقدری از سرگین گرگ حب ساخته بخورند مورث حمیات حاده بتعفین اخلاط ست ومضعف اشتها ومحرق منی ومضر جگر مصلح آن بدستور تر کردنش در شیر تازه است بدل آن قثاء الحمار یا مازریون وگویند … آن ایرسا ودو ثلث وزن آن مقل ودو درم بلکه یک مثقال آن قاتل بقی وکرب وغشی وخناق وعلاج آن خورانیدن مسکه وروغن …

شب خوان / شب خیزک / شبدر / شبدع / شبذا / شبرم

وشوربای چرب ست و پوست بیخ آن چون بقدر یک متقال با ماء العسل بخورند اسهال شکم آورد و این نبات قوی الاسهال ست و از مسهلات رویه ست
شب الصباغین اشنحار ست **شبرنگ** گلی ست سیاه رنگ مائل بزردی و نیز سنگ سیاه را نامند که آنرا شبه گویند چون بر آتش گذارند
بسوزد و از آن بوی نفط آید **شبری گنده** بفتح شین معجمه و موحده و کسر رای مهمله و سکون تحتانی و فتح کاف فارسی و خفای نون و دال مهمله
و ها اسم دهیانک ست **شبشیره** بهر دو شین معجمه و میان آنها بای موحده کز مازج ست که آنرا عذبه و حب الاثل گویند **شبطباط** بفتح اول
و کسر بای موحده و سکون طای مهمله و فتح بای موحدهٔ ثانی والف و سکون طای مهمله ثانی ببربری و لسریانی عصی الراعی ست **شب گز**
فسافس ست **شبکنه** اسم شوکران ست **شب مدور** شب مصری سفید ست مدور شکل ست **شب معصفر** شب القلی ست **شبنم**
اسم فارسی ست بعربی قس و طل و صقیع و بترکی تراوه و بهندی اوس گویند و آن رطوبتی ست که از آسمان در شبها خصوصاً آخر شب فرود آید
بر زمین و اشجار وغیره نشیند و نیز اسم فارسی بن ست **شبوط و شباط** قسمی از ماهی ست که آنرا بهندی رهو گویند **شبوقه** بفتح اول حا حلق
است و آنرا بلاطینی حماهن گویند و بعضے نوع کبیر خراطین الارض گفته اند **شبه** بفتح اول برنج ست و بفتح اول و ثانی و ها خارصینی و
بفارسی روی توتیا و در انگریزی زنگ و بهندی جست گویند و آن از اجساد معدنیه معروفه است و از ترکیب آن با مس جسدی زرد رنگ
شبیه بطلا میسازند که آنرا بفارسی برنج و بهندی پیتل نامند و بعضے شبه را اسم اصطلاحی برنج مصنوع دانسته اند و گویند که آن اسم مشترک
است میان معدنی و مصنوعی از مس سرخ که آنرا اصفارین توتیائی نامند و بدان مس را مضاف میسازند پس صاف و صلب میشود و
در رنگ آن مثل طلا میگردد و معدنی از بعض مواضع خراسان بر می آید و آن نیز مس ست الا آن زرد طلائی رنگ می باشد و گویند که شبه
میان اسرب و قلعی ست و صلب تر و از هر دو بر گدازه و رنگ آن مائل بکبودی و رنگ آن کمتر از فلزات دیگر و ظروف مصنوع از آن جوهر دارد و
نگاه داشتن آب در صراحی آن سرد میشود و گلاب و اکثر عرقیات در ظرف آن خوب می ماند و بدیر فاسد میگردد بخلاف ظروف اجساد دیگر
و آوند خالص آن شکننده می باشد و بهمه آن گرم و خشک در دوم و گویند در سوم و از خواص آنست که سیماب معدنی آن
چون جدا شود و بدان قلعی ملحق سازند قمر گردد الا آن غیر مستحکم الطبع ست و ازین جهت قوت آن بگداختن ناقص میشود و طلای سوخته
آن با عسل ازالهٔ کلف و سائر آثار و او رام کند و اکتحال سوخته آن رفع جرب و بیاض و منع سیلان نماید و شرب آن اسهال زرد و آب
آورد و چون در ظروف آن طعام بخورند و آب بیاشامند تقویت قلب و منع خفقان و دفع ضعف معده کند شربت آن تا یک دانگ
و آن مضر طحال ست و مصلح آن عسل و گویند طلای محکوک آن با آب بادیان یا کاسنی یا عنب الثعلب محلل اورام ست و چون موی را المنقار
آن بکنند بدیر بر آید و مداومت آشامیدن آب در ظرف آن قابض شکم حتی که مورث قولنج و زردی رنگ ست **و ایضاً شبه** اسم درختی
است و آن معرب از اسم سریانی شایاهی ست و بیونانی فالیبورس گویند و آن شبیه بدرخت ملوح و سمره است و خار بسیار و صمغ ندارد و
گویند که آن مثل ثمام ست الا آن در تفرق شدیدتر و سخت تر از وست و بعضی گویند که آن شجر خار دار ست بلند بقدر سه ذرع و منبت آن
ریگستان و مواضع خالیه و شاخهای آن سخت و باریک و اندک شعب و بر آن خارهای کوچک و برگ آن مانند برگ مورد سبز مائل بزردی
و گل آن الطف سرخ خفیف و ثمر آن مثل شهدانج و چون بفشارند از آن رطوبت لزجی بسیار بر آید و در تخم آن دسومت لزجه است
گرم در اول و خشک در دوم و بالعکس نیز گفته اند و در برگ و بیخ آن قبض ظاهر و تحلیل قوی ست و در ثمر آن تقطیع بالغ ست و چون
برگ و بیخ آن سوده بر جراحات ضماد کنند تحلیل آن نماید و کذا اورام بلغمی را در ابتدای آنها و آن منفی سینه و معین بر خروج
اخلاط بنفث از آنست و کذا برگ و بیخ و طبیخ آن و شرب تخم آن مدر بول ست و تخم آن و آب افشرده آن از کبار ادویه برای گزیدن افعی
و حیوانات زهر دار و کذا برای سموم قتاله است **و ایضاً شبه** بکسر اول اسم فارسی دانهای کوچک شبیه بسنگ مصنوع از زجاج

معمول بالوان کثیر ست و در زیور زنان عوام صرف میشود و آنرا در هندی لوتهه گویند و بار یک سوده آن در اعمال اکسیر این بکار می آید
شبه بکسر شین معجمه بفارسی خاکشی ست **شبهان** ابن جلجل گفته که آن مس زرد شبیه بطلاست **شبهر** بالضم شین معجمه و سکون موحده و خفای ها
فتح رای مهمله و الف اسم بنسلوچن ست و شبهرات بزیادتی فوقانی اسم نیج ست **شبیار** اسم فارسی صبر ست و مشهور اسم مرزادویه مستعمله
که از آن حبوب کوچک مثل فلفل میسازند بشب استعمال میکنند **شبیبی** بفتح اول و کسر بای موحده و سکون یای تحتانی و کسر بای موحده ثانی و سکون
یای تحتانی ثانی بیخ شوکران ست و آنرا عوام بیخ تفت نامند بجهت آنکه در کوه تفت بسیار بهم میرسد و در تحدید و اکثر افعال مانند لفاح ست
شبیشه اسم فارسی رانیج ست و نیز خفاش را نامند

فصل شین معجمه با تای فوقانی

شتا بکسر شین معجمه و فتح فوقانی و الف
اسم دوب سفید ست **شتاپشپ** اسم گل پرینڈ ریگ و سانول ست **شتاچهی** بفتح شین معجمه و فوقانی و الف و کسر جیم فارسی مشدده و خفای
ها و سکون تحتانی اسم درخت آگ ست **شتاره** و اسم افسنتین ست **شتاولی** بکسر شین معجمه و فتح تای فوقانی و الف و فتح واو و بای موحده
و کسر لام مشدده و سکون یای تحتانی اسم هندی قسمی از شکر ست و دافع رگت پت و پرمیه و بیهوشی و غثیان و تشنگی **شتاور** بفتح شین معجمه
و تای فوقانی و الف و فتح واو و سکون رای مهمله اسم هندی بیخ نهال صحرائی ست خاردار مائل بزردی و درخت آن ببلندی
یک دو گز و چون زمین گرد اگرد بیخ آن بکنند شتاور بحجم انگشت و دراز تر از آن کثیر العدد متعلق بیک بیخ برآید و عدد آن سی تا چهل و بیخ و
رنگ آن مائل بسرخی بود و مزهٔ آن شیرین با تلخی ست و آن سرد و تر و افزایندهٔ شیر زنان و از جمله رسائین ست و جهت تقویت و غلظت
منی در سفوفات و معاجین مستعمل ست و مربای آن نیز میسازند و قسمی آن کلان ست و آنرا در هندی کلنتا و مهاشتاوری گویند و
نشان کلانی او آنست که در بیخ شاخهای او بسیار بود و آن نیز سرد ست و دافع بواسیر و سنگرهنی و امراض چشم و مقوی دل و مهی
و خرد افزا و مفید حرقت بول و سوزش منی و انواع پرمیو ست و این را نیز از جمله رسائین نوشته اند و بعضی مینویسند که شتاور بسیار
سرد ست و جهت سرفه و دق مؤثر و بهق و اقسام صفرا نافع و مقوی هاضمه و باقی افعال و خواص آن در ستاور مسطور شد
شتامه اسم عربی شیر خشمناک ست **شتانونهیان** اسم سانول ست **شت تیر** اسم گل کنول ست **شتپیداپه** بفتح شین معجمه و سکون
فوقانی هندی و فتح بای فارسی و دال مهمله و الف و فتح بای فارسی دوم و ها اسم گل چنپا ست **شتپیداند** اسم دیرمل ست **شتپیروا** بفتح شین معجمه و فوقانی و بای فارسی
و سکون رای مهمله و فتح واو و الف اسم کتکی و بانس ست **شتر** بضم اول و ثانی اسم فارسی ست و اشتر نیز گویند و بعربی جمل و ابل
و بعیر و بیونانی و ترکی قورا و بهندی اونٹ نامند حیوانی معروف ست و زیرک تر از حیوانات دیگر چون رنجور شود برگ بلوط
خورد و چون آنرا مار بگزد خرچنگ خورد و بهترین آن یک ساله فربه اعرابی راعی سرخ رنگ و اشقر ست گرم در دوم و خشک در
اول سوم خوردن گوشت آن مقوی اعضا و باه منعظ قوی و یرقان سیاه و حرقت البول و عرق النسا و وجع الورک مزمن و تپ ربع
را نافع و گویند گوشت جزور یعنی بچه شتر بسیار گرم و خشک و بصاحبان که ریاضت شدید و عرق النسا و در آخر حمی ربع نیکو ست و آن غلیظ
از سائر لحوم و مولد سودا و مصلح آن زنجبیل مربا و از خواص آنست که چون کنه آن بر آستین عاشق بندند ازالهٔ عشق او نماید و نگاهداشتن
پیهٔ آن در هر جا که خواهند گریزانندهٔ مار ست از انجا و چون پشک آن یا ریهٔ تازهٔ آن که هنوز گرم باشد بر کلف طلا کنند ازالهٔ او نماید و طلا
گوشت سوخته جهت قوبا نافع و ضماد مغز ساق آن محلل خنازیر و شوره و اورام مفاصل ست و کذا پشک تازهٔ آن و بول شتر راعی را نیز اطبا در
علاج خنازیر استعمال میکنند و بخور و طلای پشک تازهٔ آن جهت ثالیل مؤثر و طلای او نافع بقیهٔ آثار جدری ست و نافع ورم استسقا
چون ضماد آن کرده در آفتاب نشینند و کذا مسکن اوجاع مفاصل و اورام آنست و پاشیدن موی نازک آن جهت تنقیه و اندمال قروح و سوخته
آن جهت قطع سیلان خون جراحات و نفوخ آن جهت حبس رعاف مجرب و کذا نفوخ پشک خشک سوده در بینی قطع رعاف کند و چون پشک

شبهان
شبهر
شبیار
شبیبی
شبیشه
شتا
شتاپشپ
شتاچهی
شتاره
شتاولی
شتاور
شتامه
شتانونهیان
شت تیر
شتپیداپه
شتپیداند
شتپیروا
شتر

آن با ادویه بصرع بخورند آنرا نفع دهد و چون آنرا صاحب سکر بخورد فی الحال افاقه یابد و گفت دهن آن دفع مستی گرفته خورانیدن مورث جنون و چکانیدن
آب پوده درینی شتر باعث زوال مستی آن و گویند جگر آن دافع نزول آب چشم و مقوی باصره است و مداومت اکل ریه آن مورث کوری و بوئیدن
بول آن منفتح سده مصفاة و مزیل خشم ست و چکانیدن گرم کرده آن در گوش مسکن درد آن و رافع ثقل سامعه و نطول جوشانیده آن با حرمل جهت
فالج و خدر و نقرس و اورام مجرب نوشته و شرب شیر آن نافع استسقاست و کذا بول آن او را و صلابت طحال را خاصه با شیر آن نافع و مجرب و بول
آن تنها نیز مؤثر و مدر قوی و مسهل زرد آب و جهت سرفه و ربو و زکام و سوء القنیه و ورم جگر و یرقان و تفتیح سده جگر و تقویت باه و رفع مستی
بسرعت مجرب و پنیر مایه بچه آن که هنوز کاه نخورده باشد بغایت مهیج شهوت جماع و مقوی انعاظ نحوی که بعد از انزال باقی ماند و مجمد غیر جامد و گداز نده
منجمد از اخلاط و شیر و منی ست و مسمن بدن و طلای پیه آن مفید بواسیر و حمول کردن زن مغز ساق آنرا با پشم یا پنبه بعد از طهر سه روز متواتر و بعده
جماع کردن معین بر حمل ست و خوردن کوهان آن جهت تنقیه رحم و بواسیر و قطع خون و شقاق مقعد نافع و بستن موی آن بر ران چپ رافع
سلسل البول و چون گندم را در عرق آن تر کرده بخوردن طیور دهند بیهوش شوند و کف دهان آن نیز همین اثر دارد و گوشت آن غلیظ
ردی الکیموس و ثقیل و مخلط طحال و مضر اورام سوداوی مثل سرطان و جرب متقرح و مولد خون سوداوی و عسر الهضم ست و آن ضار
است بکسی که آنرا ریاح و امراض بارده عارض گردد و گویند که لحم آن مسخن ملتهب ست با وجود غلظ بسیار و آزادمان شرب بول آن ریاح
غلیظ و امراض بارده و وجع درک و عرق النسا و غیره عارض شود و کذا از لحم آن و اصلاح لحم آن بچغندر و نمک و شبت مهرا پختن و در بزیت
رکابی جوشانیدن و فلفل و کرویا و زیره داخل کردن و یا کف خردل خوردن و بعد آن و بعد هر غذای غلیظ الجوهر شراب کهنه صاف ممزوج
نوشیدن و قبل آن ریاضت جید کردن و بغیر مرتاض خوب نیست و بآب سرد غسل کنند اگر تعب و لهیب در خود یافته شود و بعد خوردن آن حرکت
اندک نمایند بعده بر جانب چپ خواب نمایند تا گرم کند و اعانت بر هضم آن نماید و کذا اصلاح آن بسرکه دمری کنند و گیلانی گوید که گوشت شتر
ردی ست و هر قدر که بدن آن بزرگ گردد و عمر آن طول کند ردی باشد و آنچه شان او این باشد پس جمیع امراض سوداوی پیدا کند
و قوت و هضم ضعیف نماید و آنچه اصلاح آن تحیض صلاح کند مهرا کردن آن بطبخ ست از پوست خربزه و بیخ آن و آنکه ادمان کنندگان تعاهد
باخراج سودا و اخلاط غلیظ از ابدان خود نمایند و ترطیب بعض اغذیه خویش کنند و از استعمال ادویه مطیب کثرت نمایند و گویند بسرکه و کبر پرورده
پرورده و کذا اشتر غار بخورند و اگر مزاج گرم باشد بر خوردن زنجبیل مربی اقتصار ورزند **شتر بچه** اسم فارسی جزو رست **شترمرغ** و بعربی
نعام و ابل الدیک و خفیه گویند مرغی ست عظیم الجثه گردن بلند شبیه بشتر و پای آن مشابه پای گاو و سم آن مثل او در یده و رنگ آن تیره مایل
بسفیدی و پرواز نمیکند بلکه جست و خیز نماید و گویند چندان محتاج باب نیست مگر آنکه آب را به بیند بلکه بر استنشاق هوا اکتفا می نماید و بهترین آن
بچه آنست گرم و خشک تا آخر سوم و تا چهارم نیز گفته اند گوشت آن محلل ریاح و قاطع بلغم و رافع فالج و لقوه و خدر و اوجاع مفاصل
و درد کمر و عرق النسا و نقرس و ساق و امثال اینها و استسقاء و جمیع امراض بارده رحم را مفید لیکن بطی الهضم و مضر محرورین و مصلح آن سرکه
و روغن و جالینوس گفته که بط و نعام هر دو کثیر الفضول عسر الهضم اند و بالخاصه تنها صلب یعنی عضلے ست و رازی گوید که گوشت شترمرغ
بسیار غلیظ است پس می باید که اصلاح آن بمصلح گوشت بط نمایند ابن رضوان می نویسد که بعض ثقات آزموده اند که چون بیضه شترمرغ
در ابتدای تابستان و آخر ربیع بگیرند و در جای بنهند از انجا مار و افعی بگریزند و چون بوی آن بشمند بر آنها غشی افتد مجرب ست ایضا
پیه آن اورام صلب بلغمی را تحلیل بقوت نماید و چون بجبین طلا کنند خمور او نماید و کذا تهیج اطراف و شرب و ضماد آن گزیدن عقرب را
نفع دهد و جمیع اوجاع بارده را نافع و گویند پیه آنرا آشامیدن باعث سرعت تکلم اطفال و رافع سردی اعضاست و باعث سرعت
حرکت اطفال چون بر بدن و پاهای ایشان بمالند و بیضه آن ثقیل و دیر گذرای معده و از ان خون ردی الکیفیت پیدا شود و از ان کم اغتذا نمایند

شتر بچه
شترمرغ

وسرگین آن رافع کلف وآثار جلد بسرعت ونخاکستر آن رافع اکله واز خواص آنست که از فرو بردن اخگر و آهن ومس تفته منتضر نمیگردد و یشم میگرداند **شتر گاو پلنگ** در زرافه سطور شد **شتر پای** اسم رتع یمانی ست **شتر خار** اسم خار شتر ست **شتر غاز** اشتر غاز ست **شتر دندان** اسم فارسی زاج مصری ست **شتر مور** اسم فارسی مور بزرگ صحرائی ست وآن در صحراهای مغرب وبلاد نجد تا بمقدار بز میشود و کشنده شتر ست وخورنده آن **شترنج** بفارسی اسم اجناس حبوب ست که باهم خلط نموده بپخته میشود **شگرنده** بفتح شین معجمه وسکون فوقانی هندی وکسر کاف فارسی وفتح رای مهمله وسکون نون وفتح دال مهمله وها اسم بیخ ست **شتمولی** بفتح شین معجمه وفوقانی وضم میم وسکون واو وکسر لام وسکون تحتانی اسم ستاور ست **شته** اسم فارسی انگور ست **شتی** بفتح شین معجمه وکسر فوقانی هندی وسکون تحتانی اسم زرنباد ست **شتیک** بفتح شین وکسر تای فوقانی وسکون یای تحتانی وکاف وآنرا اشتینو نیز گویند دراج ست

فصل شین معجمه با ثای مثلثه وجیم

شث بفتح اول وتشدید ثای مثلثه نباتی ست خوشبو که بدان جلدها را دباغت میدهند و یوسف بغدادی برگ سرو دانسته که از آن دباغت جلود می نمایند وبقول انطاکی نباتی ست بی ساق وگل ومنحصر در برگهای متراکم تو برتو با رطوبت بسیار کریه الرائحه زرد رنگ ودر کوهستانها وسنگلاخها بهم میرسد ودباغان دباغت پوست بآن میکنند در دوم سرد وخشک آشامیدن آب آن حابس قی ومقوی معده وقاطع نزف الدم همه اعضا وجهت اسهال سریع الاثر ودر امراض چشم قائم مقام ماميثا مضر مثانه مصلح آن عناب شربت آن یک درم بدل آن سماق ست وچون پوست حیوانات را بدان دباغت نمایند خوشبو گردد **شجاب** بر وزن رقاب شیر تازه دو شیده **شجاج** بضم اول ونیز بکسر آن بعربی گورخر ست **شجاع** مار نر وگویند مطلق مار خواه نر باشد یا ماده وگویند مار بزرگ ست که بر دم خود ایستاده میشود ودر زمین صحرای فارس می باشد **شجر** بر وزن فرس عبارت ست از نباتی که بر ساق چوب سخت بلند شود وآنرا بفارسی درخت وبهندی پیر وجهاڑ نامند وشجر بعربی قیقهر را نیز گویند **شجرة ابی مالک** اسم عربی نباتی ست که در دمشق بسیار میروید وآن عرطنیثاست وبعضی گفته اند که قسمی از عرطنیثاست وغیر چوبه صباغان ست وبیونانی قلو باین گویند وصاحب اختیارات بدیعی نوشته که نوعی از کلیم شوی ست ودر آذربو مذکور شد **شجرة ابراهیم** پنجنگشت ست وبعضی آنرا امغیلان وجمعی شاهابهانج دانند وبقول بالقی برم ست ونیز اسم قرصعنه است **شجرة الاکلة** بعربی نام صنوبر هندی ست که دیودار نامند **شجرة باردة** لبلاب صغیر ست **شجرة البراغیث** طباق ست وگویند نمافث **شجرة البعوض** و**شجرة البق** هر دو اسم دردار ست **شجرة البهق** قنابری ست **شجرة التسبیح** اندریان ست **شجرة التنین** لوف کبیر ست که لوف الحیه نامند **شجرة التیس** طراغیون ست **شجر التین** درخت انجیر ست **شجرة الجبار** وشجرة الجبان برسیاوشان ست **شجرة الجن** دیودار ست **شجرة الحائضة** اسم مغیلان ست **شجرة الحیض** و**شجرة الحر** هر دو اسم آزاد درخت ست **شجرة الحیات** سرو ست جهت آنکه ماوای ماران ست وفرفیون را نیز نامند **شجرة الحیة** حب خنطیانا ست ولوف کبیر وسرو را نیز نامند **شجرة حبشة** درخت حنظل ست **شجرة الخطاطیف** ماميران ست وزرد چوب را نیز نامند **شجرة الدب** زعرور ست وگویند شجر العلیق ست یا علیق الکلب یا قطرب ست و گویند که بیونانی افسیوس ست وآن اشخیص اسود ست **شجرة الدبق** درخت سپستان ست **شجرة الدلب** درخت چنار التنین ست **شجرة الدم** شجار ست وشاهتره را نیز گویند **شجرة الذراریح** تربد ست جهت آنکه ذراریح در درخت آن بسیار می باشد **شجرة ذی قرنین** شجره سلیمانی و**شجرة الصنم** سراج القطرب ودیر وح الصنم ست **شجرة الراهب** بفتح رای مهمله والف وکسر ها وسکون بای موحده محمد ابن احمد در طب قدیم نوشته درختی ست که در بلاد دمشق بهم میرسد مزروع وغیر مزروع ثمر آن شبیه بثمر شاهدانه ودر آنجا آنرا حب الملوک نامند وآن غیر اهو دانه است ودر دغن آن نیز در طعم شبیه بشهدانج ست گرم

وخشک گویند خوردن دانهائی که در شاخهای بالای آن میباشد مقی قوی و مخرج رقیق اخلاط و بیاری مجمع در معده و آن اسلم از جوز القی و در غائله کمتر از آن است و دانهای شاخهای زیرین مسهل بدون قی و دانهای شاخهای وسط آن هم مقی و هم مسهل مقدار شربت آن از پانزده دانه تا چهل دانه **شجرة ریسیم** زراوند طویل ست **شجرة الشیوخ** اسم درمنه است **شجر الضبع** اسم افتیمون ست **شجر العرب** اسم دیودار ست **شجرة الضفادع** کبیکج ست **شجرة الطحال** صریمة الجدی ست و آن نوعی از فاشرا است و گویند نوعی از جاوشیر ست **شجرة الطلق** شجرة المریم ست و از کف المریم گویند **شجرة طیبه** نخل ست **شجرة العجم** مرداسنگ سفید کرده را نامند **شجرة العقب** نوارس ست **شجرة الغار** دهمشت ست **شجرة الفرس** نوارس ست و گویند اصل السوس ست **شجرة القدس** نوع بزرگ قتاد ست **شجرة القطران** شربین ست **شجرة الکافور** آنچه آن است و ریحان الکافور را نیز گویند **شجرة الکف** اصابع اصفر ست که کف مریم نامند **شجرة الکلب** الوسن ست **شجرة المریم** نبات بخور مریم ست و قحوان را نیز گویند و کازرونی نوشته که شجر مریم اسم مشترک ست بر بخور مریم و بر شجر پنجنگشت و بر شجر دیگر که بزمین شام می باشد و بیونانی لسافوعس نامند و بر شجر النبی اطلاق آن می کنند و شیخ گفته که آن سه انواع ست ازین نوع که آن بخور مریم ست نوعی از آن بلا ثمر و دو نوع با ثمر و نافع جهت زکام بارد و جهت نزول الماء در چشم **شجرة موسی** علیق الکلب ست و عوسج را نیز نامند **شجرة النبق** درخت سدر ست **شجرة النمام** صامریوما است **شجرة النور** درخت لسان العصافیر ست که بفارسی درخت ابرو نامند **شجر اهلیلج** اسم آزاد درخت ست **شجرة الهند** درخت نوار است که بهندی چیر گویند **شجرة الیهود** قنابری ست **شجره** نوعی از راتینج ست که با آتش پخته باشند

فصل شین معجمه با حای مهمله **شحدان** کرسنه است **شحر** ابسریانی و گویند بیونانی زاج البحر ست **شحر الثمسا** فازاج سرخ ست **شحرور** بضم اول و سکون حا و ضم رای مهمله و سکون واو و رای مهمله اسم عربی ست و بترکی قراطارخ و باصفهانی غوغار و بمازندرانی توکا در نامند در ماهیت آن اختلاف ست گیلانی نوشته که راج ست و بعضی کبک دری دانسته اند و اکثری گفته اند طائری ست سیاه رنگ بجثه قمری و منقار و پاهای آن دراز و زرد مائل بسرخ و صاحب مصطفوی گوید اغلب که ساره باشد در دوم گرم و تر و گویند در اول گرم و خشک و رازی گوید که گوشت آن رطب ست محمود الکیموس سریع الانهضام و فراطیس روحانی گفته که آن افضل اغذیه است برای کسی که در آن مالیخولیا ثابت باشد و گویند جهت کزاز و فالج نافع است و خون آن با روغن بادام بغایت مورث حسن صوت و رافع گرفتگی آواز و ابن جزله نوشته که گوشت آن سخت و گرم و خشک و دیر هضم و ردی الغذا و مولد خون گرم و مضر معده و مصلح آن روغن بسیار ست **شحط** بعربی سرگین طیور ست **شحم** بفتح اول و سکون حا و میم لفاری پیه گویند **شحم اترج** پوست ترنج ست **شحم الارض** پنبه است و خراطین و فطر را نیز گویند **شحم الحنظل** مغز و پردهای جوف حنظل ست و همچنین **شحم الرمان** **شحم قاوندی** قاوند ست **شحم المرخ** خطمی صحرائی ست **شحم النخل** جمار النخل ست **شحرور** نام طائریست که شحرور نامند **شحیره** بکسر حا مهمله و سکون یای تحتانی و فتح رای مهمله و ها بهترین آن زرد و سریع التحلل ست و آن افضل ادویه برای ورم حلق از نزله است و بسرکه حل کرده اسهال آورد و اگر با سرکه عنصل استعمال نمایند قوی تر باشد **شحیمه** لبلاب کبیر ست

فصل شین معجمه با خای معجمه **شخاب** بر وزن کتاب شیر تازه دوشیده است و کذا **شخب** **شخار** اشخار ست **شخار ابیض** باصطلاح اهل صنعت نمک اشخار ست **شخت** بفتح اول اقلیمیا ذهبی ست **شخنار** اسم فارسی طائریست آبی سبز رنگ وسط آن سفید **شخر دن** ریوند زرد ست **شخیره** بفارسی اشخار ست و نوشادر را نیز گویند **شخیص** اسم فارسی گنجشکی ست کوچک و خوش آواز

فصل شین معجمه با دال مهمله **شدابیتر** اسم برگ ببول ست **شداد الاساکفه** زاج ست **شدخ** تخم انجبار ست **شدر** تخم قرط ست **شدن** بفتح اول و ثانی بعربی نباتی ست که شگوفه او یاسمین ملند **شدهم** بفتح اول و ثانی مشدد و خفای ها و سکون میم اسم نمک سینده است **شدنیات** جمع شدنیه است و آن اسم نوعی از شترست که در موضعی از زمین بهم میرسد

فصل شین معجمه با ذال معجمه **شذا** درخت مسواک ست و نمک و مگس

شذام
شذان
شذر
شذمان
شذو
شذه
شراب

سنگ و قطعه کوچک درخت جوز را نیز نامند **شذام** نمک ست **شذان** بکسر اول و تشدید ذال معجمه بعربی اسم درخت سدر ست **شذر** بفتح اول [illegible]
قطعه طلا ست که از معدن بر آورده باشند و مروارید کوچک را نیز نامند **شذمان** بعربی گرگ ست **شذو** مشک ست **شذه** قرصعنه ست **فصل**
شین معجمه با رای مهمله شراب بروزن کباب در لغت هر چیز که بنوشند از مائعات و نیز بر شربت معمول از آب فواکه یا از مطبوخ ادویه که با شکر و
یا نبات و یا عسل و غیره بقوام آورده باشند اطلاق میکنند جمع آن اشربه است و نزد اطبا عبارت از آب انگور ست چون جوش آن تمام شود و در آن
حلاوتی باقی نماند و از مطلق آن مراد خمر ست که بعربی ابن عنب گویند و اگر اطلاق خمر بر هر چیز مسکر از مائعات نیز میکنند لیکن درینجا مراد آنست که از
انگور سازند و آنرا بفارسی شراب انگوری گویند و آنچه از خرما و مویز و قند و غیر آن سازند آنرا نبیذ نامند و اقسام آن در نبیذ مسطور گردد بالجمله شراب
انگوری را بیونانی اونو و بسریانی خمر و برومی اوش و بعربی ام الخبائث و راح و طلا و عقار و رحیق و بفارسی می و شراب و در انگریزی ال کهل
و بهندی مد گویند و آنرا چهار مراتب ست یکی حدیث و آنرا مسطار و عصیر گویند و او آنست که بران زیاده از شش ماه نگذشته باشد دوم متوسط
و او آنست که بران دو سال گذشته باشد سوم قدیم و او آنست که بران چهار سال گذشته باشد و بقولی آنچه از دو سال زیاده تا چهل سال برو
گذشته باشد آنرا قدیم گویند چهارم عتیق و آن متوسط میان متوسط و قدیم ست و بقول بعضی شرابی که از یک سال تا دو سال بران گذشته باشد
و آنرا عتیق گویند و انواع آن بسیار ست از رقیق و غلیظ و حلو و حامض و تلخ و میخوش و قابض و احمر و اصفر و ابیض و اسود و خوش بو و
بدبو و لذیذ و کریه و مشمس و مطبوخ و مدفون و صرف و ممزوج و صافی و کدر و خفیف و ثقیل و حدیث و عتیق و متوسط و غیره و فعل آن بسبب
این مختلف میشود و چون اینها را باهم ترکیب کنند قریب بشش صد قسم میشود و بعضی گویند که همه آنچه از ان تعلق بصناعت دارد در رنگ و مزه و بو و قوام
و زمان و عمل و سافج و مشمس و مطبوخ و مقطر و مدفون و کدر و صافی و ثقیل و خفیف ست و ازین بسائط هر واحد را با دیگر چون ترکیب دهند ترکیب
ثنائی و ثلاثی و رباعی و خماسی تا آخر اقسام آن زیاده از هزار قسم حاصل میشود چنانچه اندک تفصیل آن در نبیذ خواهد آمد و گاهی اطبا از زمان
آن بزمان سن انسان از ابتدای رضاعت تا شیخوخت اعتبار می کنند و می گویند که خمر از زمان عصر تا دو سال در حکم رضیع ضعیف القوت
است و آنرا اخندریس و عصیر گویند و تا چهار سال مسطار نامند و تا هفت سال شراب خوانند و آن تا این سن در حکم جوان ست و ازین
تا بست و یک سال در سن وقوف ست و آنرا درین هنگام خمر گویند و ازین تا بست و هشت سال در سن شیخوخت ست و آنرا منهک و مرعش
و عتیق گویند و هر واحد از ینها بعلامت داله بران شناخته میشود چنانچه خندریس را چون در آفتاب نهند رسوب آن غلیظ و کف آن رقیق
یا معدوم محسوس گردد و رسوب مسطار مثل مروارید بر سر کاسه طافی شود و بتحریک فانی گردد و آن بهتر ست نزدیک اکثر اطبا و سلاق
بسکون غلیظ میشود و بحرکت رقیق و کدار حیق و ترقرق و صفائی خمر نزد قرب نظر مشتد میگردد و نزد بعد آن غلیظ با کدورت منقطع در میان
معلوم میشود و صفائی عتیق تا نصف کاسه اسفل مشتد بود و آن خوب نیست و گویند که شراب ممزوج را پنج رنگ ست سرخ و زرد و
سفید و سیاه و سبز پس سرخ از مزج زرد میشود و زرد سفید و بالعکس و ممزوج را نیز اقسام بسیار ست چون با طعم و غیره از اقسام ترکیب
دهند و مشمس و مطبوخ و مقطر و مدفون و کدر و صافی و ثقیل و خفیف را نیز باین اعتبارات اصناف کثیر ست بر فطن بتامل ظاهر شود
و گویند که بهترین شراب متوسط میان عتیق و حدیث صافی رنگ مائل بسرخی و زردی معتدل القوام خوشبو غیر قابض و غیر ترش و غیر شدید المرارة
بلکه شیرین بحلاوت اندک ست و بدترین آن بدرنگ کدر غلیظ ترش مزه مع قبض بدبو ست و قوی ترین همه زرد صاف معتدل القوام و
بعد آن سرخ معتدل القوام و ضعیف ترین همه سفید تازه نارس ست و رقیق آن سریع النفوذ و غلیظ آن بطی النفوذ و سبز آن
غلیظ و سیاه آن اغلظ و شناخت جید از مغشوش آنست که مقدار اندک از ان در ظرفی مدت دراز بگذارند اگر بسیار متغیر نشود جید ست
و اولی آنست که بعد از جوشیدن آن اقل تا سه ماه نگذرد استعمال ننمایند و شراب خوشبو موافق سائر امزجه و بدبوی آن ردی و غیر موافق

همه امزجه وبالجمله هر نوع آنرا مزاجی وصورتی ست موافق بمزاجی وشخصی خاص وطبیعت آن بحسب الوان وطعوم وروائح ودر رقت وغلظت و تازگی وکهنگی وتوسط واعتدال مختلف می باشد در حرارت و برودت و رطوبت و یبوست وبالاجمال آن بانواع خود گرم وخشک در دوم ست خصوصاً عتیق آن لیکن حدیث آن مائل برطوبت ست وگویند گرم در دوم وخشک در اول وگویند که صرف آن گرم در سوم وخشک در دوم ست وقدیم آن در سوم گرم وخشک وشش ماهه تا یک ساله آن در دوم گرم ومائل برطوبت وگویند حادترین آن اصفر نار رقیق خفیف کهنه است وضعیف ترین آن سفید رقیق وغلیظ حدیث کم بوست وسبب سکر ومستی آن متغیر شدن حواس ست برسیدن بخارات پی در پی بدماغ پیش از تحلیل آنچه اول صعود نموده ولهذا ضعیف الدماغ مرطوب زود مست میگردد وقوی الدماغ یابس بدیر بسبب تحلیل بخارات درین قدری بیشتر ازان وباعث سرور وفرح آن کثرت روح حیوانی وانبعاث وانبساط آنست بتدریج از باطن بظاهر وباعث شجاعت وسخاوت وخوبی ادراک صاحب آن نیز همین جهت ست وخمر در هر مزاج محرک خلط غالب وظهور آثار آنست مثلاً کثیف الخلط را باعث ملال وگریه ولطیف الخلط را سبب خنده وسرور وصاحبان اخلاط حاره راموجب غضب وتهور واخلاط بارده رطبه یا یابسه را علت سکوت ونرمی وخوف وقدما متفق اند برآنکه در خمر منافع جلیله جهت بقای صحت وقوت وسرور ونشاط ست لیکن چون بحد سکر رسد شارب خود را بسیار ضرر دهد لهذا در استعمال آن شرطها نموده اند از انجمله تقلیل ومزاج ووقت وزمان ست لیکن احتراز از اکثار آن امر صعب است وچیزی از اشربه واطعمه یافته نمیشود که چون بقدر واجب خورند بران زیادتی کنند واگرچه خوش تر ولذیذتر باشد مگر شراب که اندک ازان خواهش بسیار می کند بسبب افاده آن لذتی دیگر بعد هر جرعه واگر باعتدال خورده شود روح بسیار معتدل در مزاج وقوام نورانی ساطع پیدا کند واز اکثار آن اول زوال عقل واقع شود وحال شارب آن مساوی حال مجنون گردد از رفع شهوت وحدوث اخلاق ردیه وبطلان حواس شریفه حتی که ادراک وسمع وبصر زائل شود وهیچ تدبیر دفع مضار آن وجلب منافع آن نتواند کرد وبعده ازان خمار وعراض آن مثل خبث نفس وبلادت فهم وکلال حواس وغیره از اعراض ردیه که موجب فساد بدن اند مانند ضعف هضم وسوی هضم وفتور اشتهای طعام وحدوث تهیج وهزال ورعشه وتعطل عام جوارح ودر آخر امر سل ودق واستسقا لاسیما امراض اعصاب مثل سکته وفالج وتشنج وخناق قلبی پیدا گردد وچون معلوم شد که قلیل آن مستدعی بکثیر آنست وکثرت آن مودی بآفات مذکور ست مع حدوث عداوت وبغض در اخوان موجب خرابی درجات دنیا وآخرت لهذا جناب نبوی ختمی پناهی صلی الله علیه وسلم از شرب آن نهی فرموده وبر جمله مومنین ومومنات آنرا قطعاً حرام نموده وایضاً چون گناه وضرر اخروی ودنیوی آن از زوال عقل وعدم تمیز میان نیکی وبدی اشیاء وبی اختیاری وظهور قبائح وصدور معاصی از صاحب آن بیشتر از انست که بمعرض بیان در آید لهذا حضرت اقدس الهی جل جلاله در کتاب مجید جای گناه آنرا اکبر از نفع آن ودر آیه کریمه دیگر رجس وعمل شیطان آنرا فرموده پس واجب ست که ازان اجتناب تام نمایند واگر احتیاج بمنافع آن افتد مثلث شرعی اختیار کنند که منافع این زیاده تر از منافع آنست وچون معلوم شد که مضار آن بیشتر از منافع آنست لهذا طریق ساختن آن واستعمال آن در حالت صحت وبیان مصلحات آن ترک نمودن انسب نمود وتدبیر رفع خمار آن در کتاب اکسیر اعظم در علاج صداع خماری مفصل مسطور شد اکنون مزاج ومنافع ومضار بعض اقسام آن که طبیب را وقوف بران در امر علاج ضروری ست بقلم می آید **شراب رقیق صافی** در سکر وتحلیل لطیف تر وسریع تر ودر صعود بسوی دماغ بیشتر واجود والیق جهت تلطیف تدبیر ومصفی رنگ ومفتح سدد وفربه کننده بدن وبسیار مدر بول ست **شراب غلیظ** مرخی عصب ومحدث توحش وبطی السکر ونفوذ وتحلیل وخمار ودیر هضم الا آنکه کثیر الغذا ومسمن بدن ومقوی اعضاست خصوصاً حلو آن ومورث سدد واز مان آنست وگویند غلیظ و حلو صالح جهت ارباب تعب وریاضت ست وبرای غیر ایشان صالح نیست **شراب لطیف** قریب باعتدال ست وکذا

شراب رقیق صافی
شراب غلیظ
شراب لطیف

حلو و در حرارت و در ان اندکی غلظ ست الا آن سریع الهضم و مسمن بدن صالح صدر و ریه و طحال و گرده و مثانه است و آن بطی السکر عسر التحلیل ثقیل بر معده نفاخ مولد سده و مغری مطلق شکم ست غیر آنکه مدر بول مثل عسر آنست بسبب ضعف فعل آن باکثار **شراب حامض** نافع صاحبان صفرا است و مضر جهت غیر ایشان و در انها سده و تخمه و صداع و ضعف عصب پیدا کند **شراب مر** حار سخن ست و بهتر از قابض جالی مفتح هاضم سریع السکر صالح ارباب بلغم و مشائخ و مصدع صاحبان صفرا **شراب تفه** یعنی بی طعم غلیظ که آنرا قهوه گویند سرد ترین انواع و رطب تر و موافق اکثر امزجه است و مضعف اشتها غیر ملطف و مقطع و صالح برای محرورین غیر مبرودین و مرطوبین که در ایشان مسقط شهوت باه است و مصدع و کذا تفه مائی و باید که محرورین بعد شرب آن سماقیه یا حصرمیه یا رمانیه یا چیزی از ترشی بقدر احتمال مزاج بخورند **شراب عفص** در حرارت کمتر از مر ست و بسیار موافق آلات غذا لیکن ثقیل بر معده طویل المکث و سکر بسبب قلت صعود آن بسوی سر و تنفیذ آن غذا را الا آن مقوی معده و مسمن بدن و مقطع سیلان مواد و قابض شکم و مدر بول ست **شراب حریف** در غایت حرارت ست و قوی الصعود بسوی سر موافق اصحاب ریاح و مزاج بارد قوی التنفیذ برای غذا و غاسل معده و مخرج فضول از ان و مفتح سدد **شراب مز** یعنی میخوش مقوی اشتها و سکر بسیار و منقی معده و مانع فساد اغذیه و قائم مقام سکنجبین در قمع صفرا مع زیادتی تفریح و گویند که آن ردی و مفسد هضم و مضر عصب و مورث توحش ست **شراب قابض** بهتر از غلیظ ست و دابغ معده و مقوی آن الا آنکه خشن سینه و قابض شکم و مدر بول بقوت و مصدع و مسکر قوی الخمار و موافق مرطوب و کسی که او را اسهال از ضعف احشا و کثرت رطوبت عارض شده باشد و آن مخصوص در دفع فضول و اخراج او از بدن در سائر امزجه است **شراب اسود** حار زیاده از جمیع اقسام ست و بطی الانحدار عسر الهضم ردی بمعده خصوصاً غلیظ آن و آن اکثر غذا و مولد خون غلیظ سوداوی ست و مضر تر جهت کسی که او را امتلا و امراض سوداوی عارض شود و مولد سدد در جگر و آن بطی السکر ست الا آنکه صالح ست برای اصحاب کد و برای کسی که او را اسهال صفراوی باشد و جهت مبرودین و مهزولین و مسمن بدن و ردی برای جوان بسبب حدوث معده در ان **شراب احمر** مشرق شفاف صافی خوشبو معتدل ترین انواع آنست مطلقاً و موافق تر جهت اکثر امزجه در صحت و مرض و صالح نیست برای اصحاب سودا و صغیر السن و گویند که آن متوسط در قوت و فعل ست میان ابیض و اسود و صالح جهت مزاج معتدل و بکسی که محتاج بکثرت تولد خون جید باشد و مسمن بدن آنست **شراب ابیض** آن قلیل الحرارت و برودت ست و الطف و اسرع در نفوذ و جید برای معده بسبب قلت غذای آن و سرعت انحدار آنست و مفتح سدد و مدر بول صالح برای اصحاب کد و ریاضت مضر جهت مشائخ ست و در ان قدری تلیین ست و رقیق آن در غذا اکثر و عتیق خوشبوی آن محلل نفخ مزمن و لذیع شراسیف و استرخای معده و ضعف آنست و مانع انصباب ماده رطبه از سر بسوی او و امعا و در و عرق ست و برای محرور باید که آنرا با آب بسیار ممزوج کند قبل از شرب آن بد و ساعت یا سه ساعت لا سیما در تابستان و هنگام ضعف دماغ و غلبه سودا **شراب اصفر رقیق** آن سخین تر و صالح تر برای پیران و مرطوبین و مبرودین و ضعیفان ست خصوصاً کهنه آن چون با آب اندک ممزوج سازند و خوشبوی آن بهتر ست و لیکن مضر جوانان و گرم مزاجان و مصدع ایشان ست و مصلح آن تنقل میوهای سرد ست و مر عتیق آن و صرف بهتر جهت شکم ست در کسر ریاح از ان و هضم طعام و برای سردی ست و مصدع بسبب سرعت صعود بخار آن بطرف او و برای ناقهین و ابدان نحیف نیز بسبب یبس و حدت آن و قاطع باه است بسبب ازاله حرارتی که بدان حرکت جماع تمام میشود **شراب ریحانی** و آن خمر صاف معتدل القوام خوشبو ذکی الرائحه شیرین مزه با تلخی اندک و سرخ یا زرد ست و آن موافق تر برای سائر امزجه است خصوصاً جهت صاحبان ضعف قلب که آن مفرح دل و مقوی بدن و معده و محکم کننده اعضا و محسن لون و مغذی و جید کننده هضم و منقی اخلاط ست الا آن مولد خون متین ست و بخار بسیار کثرت نماید بسبب سرعت صعود او بسوی سر و آنچه بوی آن شبیه ببوی سیب باشد آن افضل اقسام او ست و او فق جهت اعضای رئیسه

شراب حامض
شراب مر
شراب تفه
شراب عفص
شراب حریف
شراب مز
شراب قابض
شراب اسود
شراب احمر
شراب ابیض
شراب اصفر رقیق
شراب ریحانی

وارواح وحرارت غریزی ست و انچه شبیه ببوی کنار یا غرور بود آن کمتر از سابق ست وانچه مانند بوی مشک باشد آن در مزاج گرم زیاده ودر
سکر شدیدتر و موافق تر برای سرد مزاجان ست وآن مصدع غیر موافق جهت کسی که او را صداع ورید عارض شود و بسوی سر او امتلا سرعت نماید
ودفع مضرت آن شمیدن کافور و ریاحین بارده وتبرید سر بریختن آب بر سر یا طلای گلاب وصندل وسرکه وروغن گل بر سر و تنقل بسفرجل و بجمیع
انچه منع صعود بخار بسوی سر نماید از فواکه ترش قابض باید کرد شراب منتن انچه از ان متعفن معطش باشد ردی ست صداع آور و دامراض
مهلکه برانگیزد و اکثر امزجه را موافق نبود و اجتناب از ان اولی ست مطلقا وانچه از ان غیر متعفن و معطش باشد آن اقل ضررا از اول ست
شراب مشمس یعنی انچه در آفتاب رسیده باشد و بعد از جوشیدن بسایه برده باشند آن گرم مجفف ملهب رقیق القوام بود فالج ولقوه
وجمله امراض بلغمی را نفع دهد و دران تفریح قوی و نفخ قلیل ست و سهل الانحدار مقوی معده و منشف بلغم از وست و مضر بمزاج گرم و مورث تپ گرم
وردی بسبب تعفن خون ست وگاه صداع آورد ولیکن ریاح بارد و قراقر را شکند و عرق و بول را خوشبو کند و باه را ضعیف شدید نکند
شراب مطبوخ که آب انگور را بجوشانند تا ربع آن بسوزد و بس در خم کنند وآنرا جمهوری گویند آن حارتر و یابس تر و شدید تر در تسخین ست
ومنضج ومقوی عصب الا غلیظ تر و ردی تر و مصدع و منفخ بطی الهضم ضعیف السکر صالح برای مبرودین و معتدلین در ریاضت و مرطوبین
وصاحبان قولنج ست شراب مدفون در زمین که در آفتاب نگذاشته باشند غلیظ متعفن کثیر الکثافت در معده بطی الهضم مولد حمیات متطاوله
است الا آن صالح باصحاب ریاضت و مشقت شراب صرف آن بسیار ردی ست و موذی مورث عقر اعضا و تشنج معا
وحرقت خون وصرع و مفسد مزاج دماغ و جگر و بطی النفوذ و سریع الاسکار و ثقیل بر معده و مکدر حواس ست لیکن آن صالح ست برای کسیکه
آزار ریاح وسردی در باطن عارض شود بسبب اسخان و تحلیل آن و اگر بر گرسنگی خورند مورث درد عصب و رعشه و غثیان گردد و در امتلا
صداع و بدی فکر و رمد و بخار پیدا کند شراب ممزوج بآب بسیار باعث سستی اعضا و استسقا و ردی جهت هضم و مفسد مزاج بدن
ومرخی آنست و معتدل آن یعنی ممزوج باعتدال مصلح حال بدن ست و صالح اصحاب صرع و ریاح معده بارد ست و بهترین او آنست
که با آب صرف ممزوج باشد و گاهی بعرق گاوزبان برای زیادتی فرح و سرور و گاهی بگلاب برای تقویت معده و قلب و گاهی بشوربای
جوزه مرغ و دراج و لحم لطیف و آب سیب جهت دفع غشی و ضعف و مانند آن می آمیزند و گویند که بسیار از ان چون بر گرسنگی خورند
مورث لرزه و تپ ربع و سقوط قوتها گردد و بر امتلا فواق و اوجاع مفاصل و تشنج پیدا کند بسبب نفوذ آن با آب در عروق بالطعام
شراب کدر آن اقرب بشراب غلیظ ست مع زیادتی ردائت و تولید سده و سنگ و ریگ در گرده و مثانه و گویند کدر و صرف و میرو
صرف و اسود متقاریب المزاج اند و مضر بمزاج سوداوی شراب صاف آن ضد کدر ست مفتح و مدر و خواص آن مثل خواص رقیق
است شراب ثقیل آن ردی و دیر هضم ست شراب خفیف لطیف نفاذ حاد ست شراب عتیق گویند در سوم گرم و در
دوم خشک ست بالجمله شراب کهنه و قدیم حارتر و یابس تر و لذیذتر در طعم و اقل بخار و اوفق جهت مبرودین و مرطوبین و مشائخ و
اصحاب معده و جگر و دماغ قوی ست و مضر باعصاب و حواس و محرق خون و مورث حکه و جرب و لرزه و ممتلی کننده فضول و بخار
در دماغ و معتدل آن جید تر برای حفظ صحت ست و طلای آن نافع خراجات و اورام چون خرقه غیر مغسول بدان آلوده بر آنها
نهند و کذا چون بر قروح خبیثه و آکله بریزند منع انصباب مواد بسوی آنها کند و چون بنوشند علل گرده و مثانه را نفع کند
و ابیض رقیق آن صداع آورد و اکثار آن مضر معده است الا آن مدر بول ست و گویند شراب کهنه صرف موذی باعضا و مورث
تشنج شراب حدیث بخار و حرارت آن کمتر از شراب ریحانی ست و رطوبت آن زیاده تر و در تخصیب قوی ست بدن را فربه کند
و تولید خون متین نماید و موافق صاحبان امزجه حاره و یابسه لیکن عسر الهضم مولد نفخ و موجب بدن خوابهای ردی و مورث

شراب منتن
شراب مشمس
شراب مطبوخ
شراب مدفون
شراب صرف
شراب ممزوج
شراب کدر
شراب صاف
شراب خفیف
شراب عتیق
شراب حدیث

امراض بلغمی و مولد سده و اخلاط خام و ریاح و قراقر و انواع صداع و اوجاع مفاصل ست **شراب متوسط** میان عتیق و حدیث معتدل و جید برای معده و سهل النفوذ ست **شراب مسطار** در دوم گرم و تر محدث ذو سنطاریای معائی ست بسبب کثرت قمع و اسهال آن **شراب لبنی** مصر عصب و ضرر آن برای بول کم ست **شراب معمول باب بحر** معطش ردی جهت معده و عصب و مسهل شکم و مضر ناقهین ست **شراب** که دران جبین اندازند مضر با عصاب و مصدع و ملهب در بدن و ردی بمثانه است الاآن صالح با دویه قتاله است **شراب** که دران زفت یا راتینج اندازند آن مسخن هاضم طعام و غیر موافق صاحب نفث الدم ست **شراب** که از انطاکیه می آید عتیق آن مقوی روح و هضم و معده و مصلح شکم ست و غیر موافق برای صاحب غشاوهٔ بصر و خلل مثانه لاسیما اکثار آن **شراب مروق** و آن خمریست که نان میده و بکسمات درا خیسانیده بعد شش ساعت صاف کرده بنوشند کثیر الغذا و موافق ناقهین ست **شراب سوسن** می سوسن ست **شراب دوشابی** نبیذ الدبس ست **شراب عسلی** نبیذ عسلی ست **شراب مویزی** نبیذ زبیب ست **شراب نبث** بضم نون و کسر بای موحده و سکون ثای مثلثه بعربی اسم اسد ست **شراپیشی** اسم گل سنبل ست و در بعضی نسخ عوض بای فارسی دوم فوقانی هندی آمده **شراپچهین** بکسر شین معجمه و فتح رای مهمله و الف و کسر فوقانی و سکون تحتانی و فتح جیم فارسی و خفای ها و سکون نون اسم توتیای سفید ست **شراجهورا** بفتح شین معجمه و رای مهمله و کسر همزه و ضم جیم فارسی مشدده و خفای ها و سکون واو و فتح رای مهمله و الف اسم دیونل یا قلیم سفید ست **شراز** زرنیخ مصعد ست **شراقی** و **شراهق** سوسن ابیض ست **شراش** اشراس ست **شرانق** سلخ الحیه است **شران** بکسر اول حیوانی شبیه به پشه است الاآن گزنده نیست **شراونی** بکسر شین معجمه و فتح رای مهمله و الف و فتح واو و کسر نون و سکون تحتانی اسم مشترک ست میان مندی وجوی **شراونی وردهی** بفتح شین معجمه و رای مهمله و الف و فتح واو و کسر نون و سکون تحتانی و ضم واو دوم و سکون را و کسر دال مهملتین و خفای ها و سکون تحتانی اسم قسم وردهی ست که در ماه ساون پیدا میشود **شرب** بروزن عرب کتان تنک و نازک با فته **شربین** بفتح یا ضم اول و سکون رای مهمله و کسر بای موحده و سکون یای تحتانی و نون اسم فارسی ست بعربی شجرة القطران و بیونانی قادریس و بفرنگی سندر و بهندی گرجن گویند و آن درختی ست که از ان قطران بر می آید و آن از جنس درخت صنوبر ست و ثمر آن مثل ثمر او لیکن از ان کوچک تر و گویند از اقسام سرو ست برگ آن از ان عریض تر ثمر آن شبیه ببار سرو و از ان کوچک تر و قطران حاصل از ان بهترین قطرانهاست و آن دو نوع ست بزرگ و کوچک بزرگ آن در اصفهان معروف بدرخت نوش ست و کوچک آن خار دار و ثمر آن بقدر گردگان و آنرا عرعر بری نامند و در کتاب فرنگی ست که نوعی راثمر شبیه به ثمر کاج ست و بزرگ تر از ان بود و شاخهای آن متراکم پر برگ با برگهای باریک اندک بلند و گفته اند درخت شربین تا پنجاه سال می ماند و در پوست آن قبض ست و آن گرم و خشک تا سوم ست چون برگ آن را در سرکه بجوشانند و آب آن مضمضه سازند درد دندان ساکن کند و خوردن ثمر آن نافع شدخ عضل و سرفهٔ رطوبی و امراض جگر و عسر البول و اخراج مشیمه است و مدر بول و اگر با فلفل بخورند شکم را قبض کند مطبوخ پوست آن اخراج جنین و مشیمه نماید و چون تخم آن ۳ درم با شراب بخورند جهت سمیت خرگوش بحری نافع و چون با پیه ایل آمیخته بر بدن بمالند هوام نزدیک آن نیایند و ثمر آن مضر معده است و لذع او نماید و صداع آورد و مصلح آن عصارهٔ نارنج با جلاب ست و گویند آب مطبوخ شاخ آن جهت قروح ظاهری و باطنی و سستی اعضا و ضعف معده و جگر و ریاح غلیظ و با طلا جهت گزیدن ارنب بحری و لعوق آن جهت داء الفیل و بدستور لطوخ آن و نطول آن جهت منع ریختن موی و رفع سپوس و تحلیل اورام و امراض مقعد و رحم و ضماد آن جهت خناق و ورم لوزتین و با نمک جهت گزیدن مار شاخ دار و ذرور آن جهت رفع نزف الدم و اعیاد التیام قروح و خوشبو کننده بوی بدن و احتقان بطبیخ آن جهت کشتن دیدان مولد و مو...

شراب متوسط
شراب مسطار
شراب لبنی
شراب معمول باب بحر
شراب
شراب
شراب
شراب مروق
شراب سوسن
شراب دوشابی
شراب عسلی
شراب مویزی
شراب نبث
شراپیشی
شراپچهین
شراجهورا
شراز
شراقی
شراش
شرانق
شران
شراونی
شراونی وردهی
شرب
شربین

صداع وهزال مصلح آن فواکه ترش وکشنیز ست وثمر آن بمعده ردی ست الا آن نافع تقطیر البول ست وافعال روغن آن در قطراتن خواهد آمد
شربت بسریانی فراسیون ست که صوف الارض نامند ونیز حشیشة الکلب را گویند وبفارسی گندناکوهی ونیز شربت عبارت از آب میوه ها
یا آب ادویه جوشانیده بآب شکر یا عسل بقوام آورده است وایضا جلاب را نامند وخوراک ادویه مفرده ومرکبه را نیز گویند **شرپنکهی** بفتح شین
معجمه ورای مهمله وضم بای فارسی وخفای نون وکسر کاف وخفای ها وسکون تحتانی اسم سرپیوکه است **شربه** درخت نخلی که در آب روئیده
باشد **شربث** بثای مثلثه در آخر فراسیون ست واسد را نیز نامند **شربوع** بضم اول غوک ست **شرپون** بضم اول وبای
فارسی قطران ست **شرتاترو** بضم شین معجمه وسکون رای مهمله وفتح فوقانی دوم وضم رای مهمله دوم وسکون واو اسم درخت لمانست
شرجالنی بکسر شین معجمه وسکون رای مهمله وفتح جیم والف وکسر لام ونون وسکون تحتانی اسم ترکی تلخ ست **شرجیان** بعربی درخت ست
مانند بادنجان که جلو در دباغت بدان می نمایند **شرح** بفتح اول پاره کردن گوشت ست **شرزردک** نوع زرد زعرور ست
شرشور بروزن عصفور طائر یست کوچک تیره رنگ با سرخی گویند که آن اقس ست **شرعون** و**شرع** و**شرعی** هر سه اسم
غوک کوچک ست **شرغوف** غوک کوچک ست **شرفیون** اسم قاقله است **شرقوق** شقراق ست **شرکاپولی** بفتح شین
معجمه ورای مهمله وفتح کاف والف وفتح کاف دوم وسکون واو مجهوله وکسر لام وسکون تحتانی اسم برگ تمباکو ست **شرگالاونا**
بضم شین معجمه وسکون رای مهمله وفتح کاف فارسی والف وفتح لام والف وکسر واو وفتح نون مشدده اسم کرپا ست **شرگال انکهها**
بضم شین معجمه وسکون رای مهمله وفتح کاف فارسی والف وفتح لام وکاف وخفای نون وفتح فوقانی وهندی وخفای ها والف
دوم اسم تلیر ست **شرگرا** بشین معجمه ورای مهمله وفتح کاف ورای مهمله دوم والف اسم شکر ست **شرمندی** بفتح شین معجمه وسکون
رای مهمله وکسر میم وسکون نون وکسر دال مهمله وسکون تحتانی اسم لجالو ست **شرنکاٹک** اسم سنگهاڑه است **شرنگالیکا** بضم
شین معجمه ورای مهمله وخفای نون وفتح کاف فارسی والف وکسر لام وسکون تحتانی وفتح کاف والف اسم بداری کند ست
شرنگریٹا بشین معجمه ورای مهمله ونون وکاف فارسی وکسر رای مهمله دوم وسکون تحتانی وفتح فوقانی هندی اسم کول بالا ست
شرنگنین بضم شین معجمه ورای مهمله وخفای نون وکسر کاف فارسی ونون دوم وخفای تحتانی ونون سوم اسم سیتاور یست
شرنگراٹ بضم شین معجمه وفتح رای مهمله وخفای نون سکون کاف فارسی وفتح رای مهمله دوم والف وفوقانی هندی اسم غنچه های برو سا ست **شرنکهلا**
بضم شین معجمه ورای مهمله وخفای نون وفتح کاف وخفای ها وفتح لام والف اسم بلر ست **شرنگی** بضم شین معجمه ورای مهمله وخفای نون
وکسر کاف فارسی وتحتانی اسم سینگ ست **شرنگی بیرم** بضم شین معجمه ورای مهمله وخفای نون وکسر کاف
فارسی وتحتانی وکسر موحده وسکون تحتانی وفتح رای مهمله وسکون میم اسم ادرک ست **شرن** بروزن قرن شگا فیرو نوعی
از درختهای کوهی ست که از چوب آن کمان میسازند وآنرا بهندی دهامن گویند **شرنبیث** بعربی اسم اسد ست **شرنک**
بفارسی اسم مطلق سم ست ونیز خرزهره را نامند **شرو** بفتح اول وبکسر نیز بعربی عسل ست **شروت انجن** بضم شین معجمه ورای مهمله
وسکون واو وفوقانی وفتح همزه وسکون نون وفتح جیم وسکون نون دوم در سنسکرت کپوتک یعنی فاختائی رنگ وآمبو سارت یعنی
در کناره رودها قریب آب پیدا شونده ویا آمینیم یعنی دوائی فقرا و**شروهته** یعنی دافع صداع میگویند وآن دوای ست مجهول الماهیت
وگویند که سر دت انجن نوعی از سرمه است مانند شاخهای باشد اگر بشکنند سیاه بیرون آید وبعد آس کردن سرخ میگردد وآن دافع
تاریکی دهن را خوشبو ومزه دار کند وسفیدی چشم می برد وروشنائی بیفزاید ودملهای شکند **شروین** **شربین** ست **شرسی**
قثاء الحمار ست وگیاه حنظل را نیز نامند **شریان** درختی ست که از آن کمان میسازند **شریح** بروزن صریح گوشت فربه است

شری پهل

شربیس

شرتار

شری کا

شریفه

شری پهل بشین معجمه و رای مهمله و تحتانی و بای فارسی و ها و لام اسم بیل پهل ست **شربیس** اسراش ست **شرتار** بفتح اول اسم هندیست واین در طرف ملیبار می باشد بسیار شیرین و اندک زمخت بود و بلغم بیفزاید و صفرا دفع کند **شری کا** اسم هندی ست دوای هندیست سریع الهضم و مسهل و دافع صفرا و خون مختلط بدان و افزاینده جوهر منی و نافع تپ صفراوی و بلغمی و سوداوی و مقوی ذکر **شریفه** بفتح شین معجمه و کسر رای مهمله و سکون یای تحتانی و فتح فا و ها اسم هندی ست و بهندی سیتاپهل و چیتاپهل و در سنسکرت تونجل پهل یعنی پوست باز و اندر دارد و شرنبهی و شکار پهل یعنی بوی مست و بار شیرین و سنگهار رس نیز گویند و آن ثمر هندی ست پوست آن سخت درشت و بران فرو نیها و بعد پختگی نرم و بعضی شق میگردد و اکثر بعد فرو نیهائی در جوف آن دانه هاست بر هر دانه رطوبتی پیوسته و زیر آن بار رطوبت لزج و در جوف پرده تخم سیاه رنگ اندک طولانی بقدر تخم بید انجیر و مغز آن سفید و درخت آن پریشان و با شاخهای بسیار و تا سه قامت بلند میشود و برگ آن از برگ ساذج عریض تر و اندک کوتاه تر و بهترین ثمر آن بزرگ بالیده رسیده شیرین بزرگ فرو نیها پر رطوبت آنست معتدل در حرارت و برودت و تر در اول و بعضی گرم و تر در دوم نوشته مولد منی و مقوی باه و دل و نافع خفقان و گویند تناول آن اندک مسمن بدن و مولد خون و دافع قبض بواسیر و ملین طبع و اگر شیرینی آنرا از پارچه صاف کرده اندکی نبات و گلاب و قدری بادیان و الائچی سوده داخل کرده بخورند فائق و لذیذ تر گردد و در بعضی امزجه موجب خراش حنجره و مولد خون صفراوی و مصلح آن اندکی آب بالای آن نوشیدن و هندیان گویند که مصلح آن ثمر هندی خام ست بعد آن هیچ ضرر نمیکند اگرچه بسیار خورده باشند و بتجربه راقم مصلحش نبات و بادیان و الائچی ست و گویند که آن مخرب معده و محرک مواد ساکنه خصوص با پرده بالای تخم آن خوردن نفاخ و بطی الهضم و قابض شکم و مولد بلغم و کثیر الفضول و سریع التعفن پس باید که شیرینی او کیده پرده مع تخم آن بیندازند اکثار آن مولد خون بلغمی لزج سوداوی و محدث حمیات و دمامیل و جرب و قوبا و بامثال اینها و برگ و تخم آن گرم و خشک باسمیت و بقول صاحب تذکره برگ آن مسهل شتران ست که اگر یک آثار آنرا در آب جوش داده مالیده صاف نموده نمک نیم آثار آمیخته بنوشانند دو سه روز شکم جاری میشود و بعد سه روز خشکه یک آثار و جغرات و السی بریان یک آثار خورانند و وقت شام ارد نخود بریان یک آثار با آب غلوله ها بسته دهند که اسهال بند خواهد شد و بتجربه معتبری الیه رسیده که برگ او از یک عدد تا سه عدد کوبیده جوش داده آب آنرا گرفته و یا برگ آنرا کوفته حبوب ساخته بصاحبان تپ که گرم شکم دهند بسیار نفع بخشد و ضماد او دافع خارش بدن ست و گویند که تخم آن زهر ست فرزجه آن در اسقاط جنین مجرب ست و طلای آن قاتل قمل و دافع جرب و حکه و اگر مغز تخم شریفه و برگ کنار هر دو مساوی سائیده بقدر دو دام بر بیخ موها بمالند و بعد از چار پنج گهڑی با آب نیم گرم بشویند برای دراز کردن و سیاه داشتن موی عجیب و غریب ست لیکن آب آن وقت شستن مو در چشم نرود که مورث رمد ست و اگر در آب برگ شریفه تخم ترب سائیده کپڑا کرده حب بندند و سائیده بر قوبا طلا سازند زود دفع کند **شریمان** اسم درش بهک ست **شرکدی** اسم زیر بل ست **فصل شین معجمه با شین معجمه ششش** بضم اول اسم فارسی ست بعربی ریه و بترکی ایکمه داویکم و بسریانی فلامریا و قیومی و بیونانی فوستین و بهندی پهیپڑه گویند و آن عضو معروف ست و قطعه لحم رخوست لاحق بجگر سرخ رنگ و آن بادکش قلب ست و مدام در حرکت می باشد و هوای حرکت آن دائم بسوی قلب میرسد و آن از وی تفریح می یابد و طبیعت آن قریب تر بطبع حیوانی ست که از ان اخذ کنند بهترین آن ریه بره و بزغاله ششماهه تا یک ساله است خصوص که کوهی باشد گرم و تر و بقول روفس خشک ست و از بقراط نقل کرده اند که جمیع ششها سرد و تر ست و لیکن طبیعت آن بحسب حیوانات مختلف می باشد و آن عسر الانهضام ست و قلیل الغذا و مولد بلغم و سوداو بعضی گویند که آن بسرعت منهضم و منحدر میگردد بسبب سخافت جوهر لحم آن و تخلخل آن مگر آن بر فم معده بار دمی ایستد و شیخ می فرماید که از قول بقراط ظاهر میشود که غذای آن مائل به بلغمیت ست و در ان نظر ست شارح کازرونی گوید یعنی در ان که غذای

شریمان

شرکدی

شش

حاصل ازان بلغمی ست نظر ست بهر آنکه در اکثر مواضع این کتاب وغیره نوشته که مزاج ربه صفراوی ست یعنی حار یابس و لهذا اکثون شتر یا مه
بغایت حار اغتذا می نماید بآن قدری صفرا نیز می باشد پس چگونه ازان بلغم متولد شد و رازی گفته که آن سریع الهضم نیست و صلاحیت
طبخ ندارد و گاهی اصلاح آن بجیسانیدن در سرکه و کردیا و بریان کردن می نمایند و ششهای بره و بزغاله اختیار نمایند نه غیر آن و برای
طیب نفوس محمومین و ناقهین که خواهش گوشت داشته باشند و آن جائز نباشد اندکی از اطراف و جوانب آن که نرم و خالی از اعصاب و غضروف
و عروق خشنه باشد بریده با توابل گرم مثل کردیا بریان کرده صالح ست و ششهای طیور ردی ست و در ماهی ریه نیست و شش بریان کرده
قبض شکم کند الا آن مضر معده و آلات بول ست مصلح آن حب الآس و شکر و اکثار آن محدث قرحه ریه است و اصلاح آن تر کردن آن در سرکه
پس با توابل بریان کردن ست و بستن گرما گرم آن بر چشم جهت تحلیل سرخی طرفه و همچنین بستن ریه بز و شتر و گربه و خرس و خنزیر جهت خراش
و ورم یا حادث از کفش و موزه وغیره نافع و کذا ذرور سوخته آن جهت رفع سحج مؤثر و چون تازه آن بر آتش نهند و نمک پاشند و آبی
که ازان چکد بر ثالیل و قوبای خشک طلا نمایند زائل کند بمداومت و خصوص که ریه بز یک ساله باشد **ششتاشرگی** بفتح شینین معجمتین
و الف و ضم شین معجمه سوم و رای مهمله و خفای نون و کسر کاف فارسی و سکون تحتانی اسم سونکا موست **ششبندان و شش
بندان سیاه** اسم فارسی فاشرشین ست **شش پستان** بفارسی اسم سگ ست **شش بخته** بقله یمانیه است **ششترلوه**
بشینین معجمتین اول مفتوح دوم ساکن و فتح فوقانی و سکون رای مهمله و ضم لام و سکون واو و ها اسم فولاد ست **ششتره** اسم عشرفوست
ششترنت بضم اول و ثالث و سکون شین دوم و نون و تای فوقانی و بعضی بکسر اول و سکون شین دوم و کسر رای مهمله و سکون یای تحتانی
و ثای مثلثه یعنی ششتریث نوشته نباتی ست معروف در بلاد مصر و مستعمل بیخ آنست و آن سطبر تر از انگشت بی مزه مائل بزردی گرم و خشک ست
چون بیخ آن دو درم سوده با شکر بخورند در اخراج و اسهال زرد آب استسقای زقی بی مشقت مجرب ست **ششترنتی** بشینین معجمتین اول
مفتوح و دوم ساکن و فتح رای مهمله و سکون نون و کسر فوقانی و سکون تحتانی اسم بیرور از ست **ششترن گنده** بفتح دو شین معجمتین و رای مهمله
و سکون نون و فتح کاف فارسی و خفای نون و دال مهمله و ها اسم قسمی از صندل سفید ست **ششقاقل** شقاقل ست **ششم** هیل بوا است
ششینه بهل بدو شین معجمه اول مفتوح دوم مکسور و سکون تحتانی و فتح نون و وقف ها و بای فارسی و ها و لام اسم مین بهل ست

فصل شین معجمه با طای مهمله شطا بفتح اول بچه نخل ست و چون جدا کنند و در جای دیگر نشانند فسیل نامند **شطبانی** اسم عصی الراعی
است **شطبه** صعتر بستانی طویل الورق ست که بشیرازی مرزه و البشین دراز نامند **شطر** بکسر اول آنکه نیم مرد و نیم زن بود و آنرا خنثی گویند
شطیبه بضم اول و فتح طای مهمله و سکون یای تحتانی و فتح بای موحده و ها اسم مغربی نباتی ست منبت آن در کوه های برف دار برگ و تخم
و شکل گیاه آن مانند زیره و در طعم آن تیزی با اندک شیرینی و بیخ آن چند عدد مجتمع راست و بعضی کج غیر صلب و آن نزد شجاران در اندلس
و مغرب معروف بفوه است بهر آنکه در نفع شبیه بآنست گرم و خشک ضماد آن بجهت مرض معروف بشوکه از کبار ادویه است و مجرب نوشته
و کذا برای آکله که جیسن مثل او نیست و مجرب برای ریاح معده و ادرار بول و شکستن سنگ و بالخاصیت نافع تپ **فصل شین معجمه با
عین مهمله شعار یر** اسم قثاء الصغار ست **شعر** بفتح اول و سکون ثانی و رای مهمله موی ست جمع آن اشعار و شعور و شعار آمده و بعربی
زعفران را نیز گویند **شعرا** بفتح اول و در آخر الف ممدوده مگسی ست ازرق و احمر که بر شتر و خر و سگ نشیند و بفارسی مگس سگ نامند و نیز نام
درخت نخود ست و نیز نوعی از شفتالو را نامند **شعر الجیاد** بکسر جیم و فتح یای تحتانی و الف و دال مهمله نباتی ست شبیه بموی یال اسپ
و باریک و سیاه چندین عدد بهم پیوسته مانند دسته از یک جا روئیده و بر روی زمین پهن و بی برگ و ساق و بیخی قوی چون بسوزانند
بوی سوخته ازان آید و بغیر پر سیاوشان ست گرم و خشک و از خاصیت آنست که بخور آن جهت تپ ربع مجرب و تعلیق آن بر بازو

مانع ماندگی مسافران و پیاده روندگان ست **شعر سیمون** اسم سنگدان ست **شعر الغول** بضم غین معجمه وسکون واو ولام و آخر الحاء الغول
وطرنجوماانس بیونانی نیز گویند و آن نباتی ست که با اصول آن قلع میکنند و رنگ آن میان سرخی و سیاهی ست و عروق آن و اطراف عالی آن
منبسط مثل شانه گره دار و گویند که بیخ آن کج ذی طبقات مثل پیاز می باشد و این وقت کوفتن ظاهر میشود و گویند که آن نباتی ست که در
قعر بحر میروید و آنرا شعر الجن نامند و آن حاشا ست و گویند آن پرسیاوشان ست و گویند غیر آنست و گویند گیر آن گیاهی ست بی ساق
و ثمر و منحصر در اوراق خشن مثل سرخس الابر آن کوچک مثل برگ عدس محاذی بعضی آن با بعض بر شاخهای باریک سرخ مائل بسیاهی و صلب و بیخ آن سیاه
و بی ریشه و در دار المرز موجود و در تنکابن کرب نامند و تالیفی گفته که آنرا بفارسی اردمانه و در بربری قاموت و سیون نامند و آن نباتیست
که در غیر اقلیم ثالث بهم نمیرسد و آن تارهای باریک سیاه شبیه بموی ست که بر روی زمین پهن میشود و طول بسیار ندارد و شاخ و برگ
و گل نیز ندارد و چون جمع کرده شود منقبض میگردد و چون بر آتش گذارند بوی موی آید و بعضی سیون را شعر الغول نامیده اند و در مغرب
اقصی بسیار میروید میان مدینه تلمسان و مدینه فاس و در آنجا معروف بلحیة مسنون ست و بعضی گفته اند که نوعی از آن از زمین مثل دسته موی
بر می آید باریک سیاه و چون بر آتش اندازند از آن بوی موی سوخته آید گرم و خشک باعتدال ست فعل آن قوی تر و زیاده تر از فعل
پرسیاوشان ست در تنقیه ریه و سینه و تالیفی خواص آن مثل شعر الجبار نوشته که مسطور شد **شعر الارض** و **شعر الجبار** و **شعر الجن** و
شعر الجبال و **شعر الحیات** و **شعر الجنات** و **شعر الکلاب** و **شعر الغول** و **شعر الحمار** و **شعر الخنازیر** پرسیاوشان ست
شعر الشقراء جعده است **شعریه** اسم اطریه است **شعصور** بضم اول بعربی جوز بریست **شعروره** بضم اول نوعی از شفتالو مائل
بسبزی ست و گویند بعربی خیار کوچک و یا خیار دشتی ست **شعور صقالبه** زعفران ست **شعیر** اسم عربی جو ست **شعیر رومی** ست
خندروس ست **فصل شین معجمه با غین معجمه** **شغال** بکسر اول اسم فارسی ست بعربی ابن آوی و کلب بری نامند و کنیت آن ابوداود
و ابو لبیس و ابو دال و ابو لعب ست و بشیرازی توره و بترکی چقال و بهندی گیدڑ و سیال و لنڈیا گویند و آن حیوان صحرائی ست بقدر
سگ دراز ناخن و در همه بلاد می باشد و در ویرانه زمین را کاویده می ماند و بر در بر نمی آید و بشب باطراف آبادی می گردد و فریاد
میکند و همین که یکی آواز کرد همه باتفاق آواز می کنند و جانور کوچک از خود یا مرده که می یابند میخورند و صبح بازبخانه میرود و این گاهی
با سگ اهلی جمع میشود و ازدواج میگردد و گاهی مثل سگ دیوانه میشود و هر دم راهگیر زده گزیده آن لحم صحت یابد از خواص آنست که
تعلیق چشم راست آن دفع ضرر چشم بد میکند و چون زبان آن در مکانی نهند خصومت میان ساکنان او افتد و خوردن گوشت
آن مقوی اعضا و دافع امراض ریحی و بلغمی مزمن عسر البول و دق و جنون و صرع عارض در اواخر شهر ست و کذا جگر آن چون یکمثقال
بخورند صرع را نفع دهد پوست شغال جهت گزیدن سگ دیوانه و منع ترسیدن او از آب و تعلیق پوست آن بر کمر جهت دفع بواسیر
نافع و طلای استخوان آن سوده با بورق آمیخته تغیر رنگ برص کند و چون نیم درم زهره آن با آب نیمگرم بخورند مطحول را نافع بود افعال
و خواص این بقول هندیان در گیدڑ سیاه باید **شغالی** بفتح اول نوعی از انگور ست **شغواء** بعربی اسم عقاب ست **فصل شین معجمه**
با فا **شفا** **شفانج** قثاء الحمار ست **شفادارو** بفارسی اسم فادزهر ست **شفانه** بفارسی اسم طائریست بزرگتر از زغن سر آن
رنگین بچهار رنگ و جسد آن بارنگهای بسیار **شفتالو** در خوخ مسطور شد **شفترک** اسم فارسی خاکشی ست **شفترنگ** بفارسی اسم
میوه ایست که دو طرف آن سرخ و طرف دیگر سفید مائل بزردی باشد و آن ثمر مرکب از درخت شفتالو و زرد آلو یعنی پیوندی از آن
هر دو و شلیل نیز نامند **شفنجه** بفا نیز بقاف غوره خرما که اندک سرخ شده باشد **شفنیل** بفارسی جند قوقی بستانی ست **شفر دانه** حرمل
است **شفصلی** صاصلی ست **شفاء الغز** بسریانی بارتنگ ست **شفلج** بفتح اول وسکون فا و فتح لام اسم ثمر کبر ست **شفقه**

شعر سیمون، شعر الغول، شعر الارض، شعر الجبار، شعر الجن، شعر الجبال، شعر الحیات، شعر الجنات، شعر الکلاب، شعر الغول، شعر الجنات، شعر الحمار، شعر الخنازیر، شعر الشقراء، شعریه، شعصور، شعروره، شعور صقالبه، شعیر، شعیر رومی، شغال، شغالی، شغواء، شفا، شفانج، شفادارو، شفانه، شفتالو، شفترک، شفترنگ، شفنجه، شفنیل، شفر دانه، شفصلی

بهترین آن مائل بسبزی بانی ست گرم و خشک در دوم خوردن نیم مثقال آن ولادت را سهل کند و آن مضر قلب ست مصلح آن عسل **شقنین بری** بفتح اول و
سکون خاء و کسر نون و سکون یای تحتانی و نون و آن کبوتر صحرائی ست و مذکور گردد و گویند که آن طائر دیگر ست شبیه بفاخته و بجثه او و آنرا افقاری
بوتیمار و بیونانی طریقیون گویند و بعضے گویند که طائریست که منقار آن شبیه بمنقار کبوتر و انگشت پای و منقار آن سرخ می باشد و **شقنین بحری** معروف
بیام ست و در لغت عراق باسے نامند و در عراق کثیر الوجود ست و در سردی هوا طرف نجد سکونت می پذیرد و ایضا ببلاد هند یافته میشود و بترکی الافاخته
و بهندی بگله نامند و گویند که آن مرغی ست از فاخته بزرگ تر و سفید و طوق گردن آن سیاه و ناتمام و گردن و پای آن بلند و آنچه در هند و بنگاله
می باشد طوق گردن ندارد و تمام آن سفید و منقار آن سفید رنگ و پاهای آن بلند باریک سیاه رنگ و بعضی را مائل بزردی و پرهای سر بعضے
بلند تر و اکثری را کوتاه تر با نجمله بهترین آن کوچک و فربه آنست و زیاده از یک ساله آن و لاغر آن ردی بسیار مضر ست و باید که بعد ذبح آنرا
یک روز بگذارند تا لحم آن نرم گردد و روز دیگر پخته بخورند و همچنین سائر طیور قوی اللحم را و چون با سرکه و ابازیر گرم بپزند ضرر آن کم گردد و تحلیل
گوشت آن گرم و خشک در دوم و نزد بعضے در سوم ست خشکی آن بیشتر و گویند مائل بحرارت ست و بقول ابن زهر لحم آن مزکی ذهن و مقوی
حواس و مزید حافظه است الا اکثار آن محدث سهر ست و لا سیما در امزجه یابسه و رازی در کتاب سر الطب گفته که آن فاضل الغذا مائل بحرارت
است و آن صالح برای مشائخ و اصحاب فالج و رعشه و نقاهت از امراض بلغمی بعد کبوتر بچه است و آنرا قوت عجیبه در آوردن خون با بدان
قلیل الدم ست و آن کثیر الجودت صالح الکیموس ست مستحیل بخون بسیار میشود و اغذیه را که با آنها مضاف گردد بسوی اعماق بدن بکشد و اورا
بسرعت فربه گرداند و ارسطو گفته که خاصیت آن تقویت قوت ماسکه است و درین باب از تدرج و کبک بالغ تر ست و رطوبت آن غیر
فضلیه است و اصلاح فساد شیر در معده کند الا شیر اصلاح آن نکند و اکل آن محرک باه نیز هست و چون خون آن بر ذکر طلا نمایند و با زنی
مجامعت کنند سوای او دیگری بران قادر نگردد و آن مضر گرم مزاج ست و مصلح آن سرکه و کشنیز یا شیرین کردن آن بشکر و غیره ست **شقنین بحری**
بعربی حوت الشر و بفرنگی پیستناک مرین و بهندی ساکوچ گویند و آن حیوانی ست دریائی شبیه بشپر در رنگ و بال و شکل و در دنبال
آن نیشی مانند خار چون کسی را بگزد درد شدید پیدا شود و چون نیش آنرا در زیر جامه خواب نهند بیخوابی مفرط آرد و دفن کردن آن در خانه باعث
تفرقه اهل آنخانه گردد و آنرا سوخته سائیده در میان دو کس پاشیدن موجب تفرقه و بغض ایشان است و بدین سبب آنرا مسمی بحوت الشر ساخته
و گویند که چون نیش آنرا در بول کسی فرو برند باعث تقطیر و درد عظیم صاحب بول شود و ما دامیکه بر نیارند رفع او نشود **شفور** روغن سفرجل ست
شفوریس و **شفودیس** خیار صحرائی ست **شفیر** فیر دزه است **شفیف** بردزن لفیف تخم اشنان ست **شقیقل** شقاقل ست **فصل** ۱۵

شین معجمه با قاف **شقار غانیون** اسم عدس المر ست **شقاقل** بفتح اول و ثانی و الف و ضم قاف ثانی و سکون لام و آنرا
اشتاقل و شنشاقل و شقیقل و شفیقل نیز گویند بفارسی گزر دشتی و بهندی دودهالی یعنی شیر دار و منی افزاینده و ستالی یعنی بسیار اولاد پیدا کننده
و سوالی یعنی آرام دهنده و کاکول یعنی امید زیاده کننده مینامند و بقول بعضی کاکول اسم فارسی ست و آن بیخیست معروف شبیه بگزر کوچک سفید مائل بزردی و آنرا جزر بری
گویند و اگرچه گفته اند که جزر بری غیر آنست و آن بیخ پر گره و با لزوجت و اندک شیرینی و بسطبری انگشتے و دراز ست و ساق نبات آن
پر گره و بر هر گرهی برگی و گل آن ازرق مائل بسفیدی بزرگ تر از گل بنفشه و تخم آن سیاه مثل نخود و پر از رطوبت سیاه شیرین بالطعم و در تموز
میرسد و نبت آن زیر اشجار متراکم و جاهای نمناک و مستعمل بیخ آنست و بهترین آن تازه مائل بزردی و قوت آن تا چهار سال باقی می ماند
گرم و خشک در اول و گویند در دوم و گویند در سوم و بقول شیخ گرم در دوم مائل برطوبتی و جالینوس گرم و تر در دوم گفته و گویند در سوم
و گویند گرم در اول و تر در آخر آن و گویند گرم در اول و تر در اول دوم و گویند حرارت آن زیاده تر از رطوبت آنست و گویند بالعکس
و گویند گرم در دوم و تر در اول و گفته اند که بستانی آن گرم و تر در اول ست و بقول شیخ در آن تلیین ست و قوت مربای آن قریب

بقوت گرم مزاج ست و دران رطوبت فضلیه است چنانچه در اصول باهیه و آن مقوی اعضاء و مسخن و دافع برودت آنها و قاطع بلغم و مقوی حرارت غریزی و بدن و پشت و کمر و معده و جگر و امعاء و گرده و آلات منی و مسخن آنهاست و استسقاء را در ابتدای او نافع بسبب تلیین طبع و تفتیح سدد الا آن بطی الهضم ست و مربای آن مزید ارواح و مقوی آنها و ادمان آن مزید منی و انعاظ و مهیج شهوت جماع ست خصوصاً مربای آن بعسل که بهتر و بیغائله است و ذکر را صلب و دراز گرداند و آن مدر بول و حیض و محدر جنین ست و نافع با خناق حم و گزیدن سگ دیوانه و گزیدگی درندگان و طیور و حیوان ذی سم بارد و نهش هوام شربت آن از دو درم تا سه درم و گویند تا پنج درم و اکثار آن مضر ریه و طحال و مصلح آن جلاب معمول از پرسیاوشان و نبات و مسقط اشتهای طعام و مصدع و مصلح آن عسل و گویند مضر معده مصلح آن آمله است و مربای آن بهتر ست و هیچ مضرتی ندارد و مزید ارواح و مقوی آن و یوحنا بن ماسویه گفته که شقاقل مزاج حار رطب ست و رطوبت آن بیشتر از رطوبت زنجبیل و آن لذیذ الطعم مهیج جماع و مسخن بدن بسخونت بسیار و غیر قوی بر تجفیف بلغم و خوردن آن غیر مضر گرم مزاجان و بدل آن در باه مثل آن بوزیدان یا دارچینی و گویند مغز چلغوزه یا تخم گزر

شقائق النعمان

شقائق النعمان و آنرا شقاو شقاری و شقر و شقیق نیز بعربی نامند از گلهای معروف ست که بلاطینی اتیلم یعنی گل که رنگ او زود متغیر میشود و بلغت کستیلان اماپلس و بیونانی ارغاموای و بقول دیسقوریدوس ارغامیوس و بقول کلسانا و برومی نومیسا و بفارسی گل لاله و لاله کوهی نامند و آذریون نوعی از انست و نسبت شقائق بنعمان یا بسبب مشابهت رنگ آن بشقیق برق ست و یا بخون در سرخی رنگ که خون را نعمان گویند یا بنابر دوست داشتن نعمان بن منذر آنرا بکاشتن آن گرد قصر خود و یا باستعمال آن در خضابات خود و آن نباتی ست که در هر سال یکبار میروید و در نبات و برگ و گل و ثمر و دانه شبیه بخشخاش لا ازان در همه چیز کوچکتر و گل آن سرخ و زرد و ازرق و سیاه و اکثر سرخ چهار یا پنج برگ و بعضی بزرگ گل و صدبرگ که آنرا هزاره گویند و برگ آن مثل برگ جرجیر مشرف الاطراف و بر اطراف رؤس باریک آن گل و بعد رؤس تولد کوزه بر هیئت خشخاش لا در غایت صغر و در وسط آن تخم باریک سیاه مستدیر و در طعم آن حدت و قبض و آن دو نوع میباشد بری و بستانی بری بزرگ تر از بستانی و برگ آن عریض تر و رؤس آن دراز تر و گل آن احمر قانی و دران لمعان سیاه و بیخ آن باریک و برگ آن سیاه و زرد و شدید تر در تندی از غیر خود و بستانی ابرگ و رؤس کوچکتر و گل در حمرت مشبع تر و بعضی را گل مائل بسفیدی و فرفیری و برگ آن مثل برگ کشنیز و باریکتر ازان و اکثر مشرف و ساق آن سبز باریک و برگ آن منبسط بر روی زمین و شاخهای آن شبیه بشاخ قصب باریک و بر اطراف آن گل مثل گل خشخاش و در وسط گل رؤس سیاه کحلی رنگ و بهترین آن بری تازه است گویند بهترین آن کامل گل ست و بالجمله بقول جالینوس گرم در دوم و گویند گرم و خشک در دوم و گویند گرم و تر دران و گیلانی گوید که جمله این نبات حار حاد مائل برطوبت ست مادامیکه تر باشد و چون خشک گردد یابس شود و قسم بری آن گرم زیاده از بستانی ست و آن گرم و خشک در اول سوم ست و گویند در اول و دران جلا و تحلیل و غسل و جذب و تفتیح و انضاج و تلطیف ست و آن موی را سیاه کند چون با پوست جوز سبز آمیخته بر موی خضاب سازند و چون برگ و شاخ آن بعینه و یا جوش کرده خضاب کنند تحسین شعر نماید و چون گل آن با پوست جوز تازه بکوبند رنگ موی نیک گرداند و بقول شریف چون گل آن یک رطل و پوست جوز سبز نیم رطل گرفته در شیشه انداخته در سرگین خر تا ده هفته دفن کنند و بعد ازان برآورده بر موی خضاب سازند خوب سیاه گرداند و کذا چون گل آن در ظرف آبگینه پر کنند و در زیر آن چهار درم رو سنج سوده همین قدر بالای آن انداخته سر ظرف بند نموده در سرگین خر سه هفته دفن کنند پس برآورده بدان خضاب سازند خضاب عجیب گردد و چون بر دست زنان بدان خضاب سازند سیاهی نیک فائق از حنا آرد و شرب و طلای آن ازاله برص کند و چون تخم آن هر روز یک درم با آب سرد تا ایام متوالی بخورند برص و بهق سفید را مجرب ست و طلای شقائق نمش را نفع کند و چون گل آن با پوست جوز بر قوبا نهند قلع او نماید و جلای جراحت و تنقیه قروح از ریم کند و چون بپخته برادر ام لینه طلا سازند تحلیل قوی نماید و اعانت بر انضاج او کند و شرب طلای آن دمامیل و شور حاره را نفع بخشد و ذرور خشک آن اندمال قروح پر چرک و تنقیه آنها و قلع آنها کند و علتی را که دران جلد متقشر گردد مستاصل گرداند و حبس خون هر عضو کند و جرب متقرح

رابرد وضماد آن حکه را دور کند و سعوط عصاره آن تنقیه سر و دماغ از فضول نماید و کذا سعوط عصیر بیخ آن با عصیر حشیشه شعیر و شقیقه و صداع را نیز مفید و بیخ آن چون بخایند رطوبات را از سر فرود آرد و چون تازه با مصطگی بخایند بلغم بسیار و فضول از سر فرود آرد و چون یک درم از قبه آن باشراب بخورند مورث جنون گردد و اکتحال عصیر آن ظلمت بصر و بیاض چشم و آثار عارض بسبب اندمالی قروح را نفع دهد خصوصاً از چشم صبیان و عصیر گل آن جلای آثار چشم کند و چون عصیر آن در اد وئیه چشم داخل کنند فعل آن قوی گرداند و چون با طلا که آن عصیر انگور ست بپزند و بدان ضماد نمایند اورام صلب عارض در نواحی چشم تحلیل کند و چون بعصیر آن اکتحال نمایند حدقه را سیاه گرداند و ابتدای آب نازل در چشم را نفع کند و حاسه او را قوی گرداند و بصر را تیز کند و چون عصاره آن در گوش چکانند صمم را نفع دهد و سعوط سوده آن و کذا النفوخ خشک آن در قطع رعاف مجرب ست و چون برگ و شاخ آن با حشیشه صعتر بجوشانند بخورند تنقیه سینه و تلیین قصبه و تسکین درد هر گونه که باشد فی الفور کند و چون گل خشک آن سوده دو درم با میفختج بخورند درد شکم را ساکن کند و کذا درد قولنج را و چون برگ و شاخ آن و حشیشه شعیر بپزند و بخورند و یا طبیخ آن بنوشند ادرار شیر نماید و کذا چون با کاه جو پخته بنوشند ادرار بول کند و کذا چون پشم پاره با طبیخ آن تر کرده زن فرزجه نماید ادرار حیض کند شربت از گل آن نیم درم و از آن از یک درم تا ده درم و آن بمعده ردی ست و مصلح آن رب آس با شربت ترنج ست و مورث جنون و مجفف دماغ و مصلح آن شیر و عناب و گویند غبیرا و بدل آن شیح و گویند افیون حاصل از آن مانند آنکه از کوزه خشخاش میگیرند بسیار قوی التخدیر و السکر و بدستور دانه و پوست آن از دانه و پوست خشخاش و آن جاذب و مجفف و جالی آثار ست و گل آن در مطبوخات صاحب جدری در ابتدا جهت تلطیف ماده و تصفیه او و تفتیح مسام و بروز او بظاهر جلد معمول ست **شقار** بضم اول اشخار ست **شقدان** بفتح اول و سکون قاف یا بتحریک اسم حرباست **شقر** بر وزن فجر لاله و شنگرف و ایضا شقر و شقران اسم گرگ ست و شقر بالضم و بفتح هر دو اسم عربی بچه حرباست و گویند بعربی اسم خروس ست **شقره** شنگرف ست **شقردانه** حرمل ست **شقراق** بفتح اول و بکسر آن نیز و فتح قاف و فتح رای مهمله مشدد و الف و قاف و شیقراق بزیادت یای تحتانی و شرقراق و شرقرق و شیرقوق و شرشق و شقره نیز و بفارسی کاسکینه و کلاغ سبزه و بشیرازی کاسه شکنک و باصفهانی سبز قبا و بمازندرانی کمراکر و عرب آنرا اخیل طیر و گویند و بدین دانند و بهندی لٹوره نامند و آن طائری ست سبز رنگ و در پر آن آثار سرخ با سبزی و سفیدی و بقدر گنجشک صحرائی و نوعی از آن سبز ملیح در بازوی آن سیاهی و بقدر کبوتر و اندک کوچک و در بلاد روم و شام و خراسان و نواح آنها کثیر الوجود در اول نیسان تا آخر تابستان ظاهر میگردد و در سوراخها و شگاف دیوارها ساکن میشود و بدبو و بدخوست و کثیر الصوت و در طبع آن شرست بدان سبب بچه دیگر طیور دزدی می کند و مدام از مکانات آباد دوری باشد و بصحرا و کوه الفت میدارد لیکن بیضه خود در عمارات عالی می نهد و آشیانه آن بسیار بدبو و گویند که آن طائری لطیف بقدر زرزور ست و هر دو بازوی آن سبز و در آن رنگهای مختلف از سرخی و زردی و سفیدی و لهذا آنرا بعربی اخیل نامند و گویند که آنرا بهندی نیل کنٹھہ نامند بالجمله مزاج آن گرم و خشک در دوم و گویند در سوم و از خواص آنست که چون بزهره آن طلای ناقص العیار را طلا کنند او را سرخ گرداند و عیار آن زیاده گردد و چون زهره آن با زهره روباه مخلوط کرده بر زر طلا نمایند عیار او ناقص گرداند و سرخی او ببرد و چون بزهره آن موی را خضاب کنند آنرا سیاه گرداند و طلای سرگین آن جلای کلف و نمش کند و در لحم آن زهومت قوی ست بسرعت هضم نمی شود الا آن تحلیل ریاح غلیظ بقوت نماید چنانچه شیخ الرئیس نوشته که گوشت شقراق کاسر ریاح ست و امراض بلغمی را نفع کند چون بپزند تا مهرا گردد پس بخورند و گرم مزاج را صالح نیست در ان صداع پیدا کند و دیر هضم و مصلح آن طبیخ آن بسرکه دوسومت ست و بعد اکل آن خوردن چیزی محدر آن مثل گلقند عسلی یا شکری **شقردیون** بفتح اول و ثانی لغت رومی ست و آنرا اشقوردیون و شقوردیون بشین معجمه و سقردین بسین مهمله نیز خوانند و بفارسی سیرموگویند و آن حشیشه تومیه ست

شقار
شقدان
شقر
شقره
شقردانه
شقراق
شقردیون

معروف بحافظ الاجساد و حافظ الموتی و آن نزد عامه اندلس سطرباس ست و گویند که آن فوه الحیه ست چنین نیست و نبات آن بر زمین کوهی و آجام بسیار
میشود و برگ آن شکل برگ کماذریوس لا آن بزرگ از ان و غیر مشرف شاخهای آن مربع و گل آن احمر قانی و در ان چیزی از بوی سیر ست و طعم آن
قابض و در ان حرارت و حدت و حرافت شبیه بحدت سیر میباشد و از خواص آنست که برگ آن چون بر جسد موتی بپیچند زمانی باقی ماند و متعفن نشود و بقول شیخ
قوت آن حار ست و عصاره آن برای اوجاع نوشیده میشود و از ان با شیرینی لعوق جهت سرفه می سازند و گویند که چون طبیخ آن بنوشند
فسخ عضل و عصب و وجع مفاصل سدی و بلغمی را نافع و کذا شربت عصیر آن و ذرور سوده آن جراحت خبیثه متحجم و الزاق آن نماید و گوشت زائد
قروح بخورد و طلای آن با عسل تنقیه قروح مزمنه و تحجم او کند و حمول آن ادرار حیض محتبس نماید و باقی افعال همانست که در اسقوردیون
مسطور شد **شقردی** و **شقردین** سیر مطلق ست **شقلداق** اسم زوفای رطب ست **شقورین** اسم رومی ثوم مطلق ست **شقوشینا**
اسم قثاء الحمار ست **شقیق** بر وزن عتیق آن گل احمر ست **شققد** بفتح اول و سکون قاف دوای غیر معروف ست گرم و خشک
در دوم نافع حمره و کرم متولد در قروح و وجع مفاصل و صرع و ضیق النفس و گزیدن عقرب با عسل طلا کردن نافع **شقی رغلا** بسفائج ست
شقیقل اسم افیون ست

فصل شین معجمه با کاف

شکا چهیری بضم شین معجمه و فتح کاف و الف و کسر جیم فارسی و خفای ها و سکون
تحتانی و کسر رای مهمله و سکون تحتانی دوم اسم چهیر مداری ست و نزد بعضی چهیر کاکولی ست **شکا** بفتح اول و فتح دوم و الف اسم لطعا
بزبان مرهٹی و آنرا در کوکنی توپٹ و در کنتری گنتی و گلی نامند بکاف فارسی **شکاپهل** بشین معجمه و کاف و الف و بای فارسی و ها
و لام اسم درخت اگ ست **شکادنی** اسم کنگی ست **شکاعی** بضم شین یا بفتح آن و فتح کاف و الف و فتح عین و الف مقصوره و مشهور
بکسر عین مهمله و سکون یای تحتانی ست اسم عربی ست بیونانی قولوعیاطوس و قولون اقرانیتی و قساریقی بمعنی شوکه البیضا نامند و آنرا ذو ثلث شوکات
و شوکه بیضا و شوکه عربیه و کثیر الرکب نیز گویند و بسریانی کرمائی و بلاطینی اطرکیاس و بفارسی چرچه و کاکیلو و در بعضی بلاد معروف بکنکر خر
و بهندی دهماسا و بقول بعضی اونٹ کتاره گویند و از اصناف بادآورد ست چنانچه کازرونی گوید که آن با بادآورد متشابه در فعل و ماهیت
اند گویا که آن هر دو اقسام نوع واحد اند و بقول صاحب اختیارات بشیرازی آنرا خاره مهک گویند و آن نباتی کوهی ست در زمین سیستان
بهم میرسد و گویند دو نوع می باشد یکی گل آن سفید و شاخهای آن باریک بلند سفید و کم شعبه و دیگری گل آن بنفش و شاخهای آن
اندک قوی تر و پر شعبه و مائل بسبزی و زردی و این مخصوص شکاعی ست و تحقیق آنست که ساق آن مثلث طولانی و سطبری آن بقدر
انگشت باریکتر از ان برگ آن کوچک مثلث شکل اندک تنیم طولانی با زغب در سر آن خاری و گل آن بنفش مائل بزردی تخم آن زیره مثلث شکل
شکل خاکستری رنگ و مزه آن شیرین و بهترین آن سبز و نزد بعضی زرد آن که کهنه نباشد و مستعمل از ان بیخ و ثمر آنست و بیخ آن قوی تر گرم و خشک
در سوم و گویند در دوم و بقول اسحاق بن عمران گرم در اول و خشک در دوم و سرد نیز گفته در جمیع افعال قریب بادآورد ست و قوت
تجفیف و قبض این زیاده از ان و خصوصا در پوست و بیخ آن لهذا این هر دو قوی تر در هر شی از ان ست و محلل تحلیل لطیف و با قوت
تریاقیت بیخ و ثمر آن ملطف بلغم و مفتح نافع حمیات مرکبه و کهنه و خصوصا در صبیان بغایت نافع و نافع رطوبت معده و جگر و بقول جالینوس
مقوی معده و بدن و منقی معده و امعاء از فضول و جهت قطع نزف الدم از سینه و ورم لهات و مقعد و امراض معده و جگر و فالج و
رعشه و اوجاع کمر و جذام و برص و بهق مفید و دافع مواد سوداوی و بلغمی و جالب آنها از عمق بدن ست و با فستقین مسمن بدن
و ضماد آن نافع اورام بلغمی و بقول شیخ چون در آب جوش داده مضمضه نمایند برای درد دندان نیکوست و طبیخ بیخ آن حابس
نزف الدم زنان و کذا حمول آن و نشستن در طبیخ آن محلل اورام مقعد و مدمل قروح و بقول گیلانی آشامیدن بیخ آن نافع اسهال
کهنه و مدر بول و مفید ریاح رحم و قاطع سیلان رطوبات مزمنه از رحم و از بدن و گویند آب زفت بر خراز و قمل و صئبان بغل

شقردی ۔ شقردین ۔ شقلداق ۔ شقورین ۔ شقوشینا ۔ شقیق ۔ شققد ۔ شقی رغلا ۔ شقیقل ۔ شکا چهیری ۔ شکا ۔ شکاپهل ۔ شکادنی ۔ شکاعی

نکوست مضر طحال مصلح آن عسل مضر شش مصلح آن صمغ عربی شربت آن از درم تا پنج درم بدل آن بادآورد **شکانک** بفتح اول **سنگدانہ** مرغ **شگال** بضم اول و کاف فارسی زغال ست **شک پریا** بضم شین معجمه و فتح کاف و کسر بای فارسی و سکون رای مهمله و فتح تحتانی و الف اسم درخت نیب ست **شکنج** بضم شین و بفتح نیز و کاف مشدده اسم الفارست **شکتم** بضم شین معجمه و سکون کاف و فتح فوقانی و سکون میم اسم دردکانجی ست **شکیتکا** بشین معجمه مضمومه و سکون کاف و کسر فوقانی و سکون تحتانی و فتح کاف دوم و الف اسم املی ست **شکنٹی** بفتح شین معجمه و ضم کاف و کسر فوقانی هندی و سکون تحتانی اسم ساگ چمکوره است **شکنٹی** **شنگه** بضم شین معجمه و سکون کاف و کسر فوقانی و سکون تحتانی و فتح شین معجمه دوم و خفای نون و کاف و ها اسم شنگ نکه است **شکر** بفتح اول و ثانی اسم فارسی ست و معرب آن سکر بسین مهمله و نیز بعضی ابو الشفا و بیونانی طوزسرا و برومی فاربن و در انگریزی شوکر و بهندی در لغت سنسکرت سرکرا گویند و شکر سفید غیر جامد را که شل آرد باشد بهندی کهانڈ و چینی و شکر تری و بوره نامند و شکر سرخ مائل بهندی را گند وره و سرخ مائل بسیاهی جامد غیر صاف را بفارسی قند سیاه و بهندی گڑ نامند و آن آب نیشکر ست چون بعد طبخ و استحال خشک کنند و آنرا قند خام گویند پس اگر شکر سفید در آب حل کرده بطبخ تصفیه نموده در قالب منعقد سازند و آن بسیار سفید نبود آنرا شکر سلیمانی و انفاق و بفارسی نبات نامند و اگر در تصفیه آن زیاده مبالغه نمایند تا آنکه در جوش دیگر بر سر چرک نیارد و در قالب شیشه ریزند آنرا نبات قراری و سنجری خوانند و اگر بعد تصفیه با شیر در هنگام انعقاد بران کف شیر یا سفیده بیضه مرغ زنند و با کفچه بسیار بر هم زنند تا منعقد گردد و بر ریسمان کشند آنرا فانید خزائی و سنجری گویند و جمله اقسام فانید و نیز نوع شکر در فانید مسطور گردد و اگر آنرا بعد از تصفیه و قرب انعقاد برداشته بدست خوب بکشند تا تار بندد مکرر چنین کنند و در میان کشیدن هر دفعه بر چوبی بزنند تا خوب سفید گردد پس اقراص سازند آنرا ناطف نامند و اگر بران کنجد مقشر بریان بچسپانند آنرا ناطف سمسمی و بفارسی حلوای کنجد و بهندی ریوڑی خوانند و اگر در تصفیه شکر مبالغه زیاده نمایند و چون بحد انعقاد رسد در قالبهای مخروطی صنوبری شکل که بطرف باریک آن سوراخی باشد بریزند و مدتی بگذارند که خوب منعقد و خشک گردد و رطوبت و چرک آن از سوراخ آن تراوش نماید آنرا سکر القوالب و فانید سنجری و بفارسی قند سفید نامند و اگر در قالب دراز که هر دو طرف آن برابر باشد ریزند آنرا قلم نامند و اگر آن قند را باز صاف نمایند و بدستور باز منعقد سازند در قالبهای صنوبری یا طولانی یا مدور و شبیه به نمک سفید متحجر گردد آنرا آبلوج و بفارسی قند مکرر و بهندی اوله نامند و بعضی آنرا طبرزد گویند و بقول بعضی اگر در طبخ آن شیر تازه دهم حصه آن ریزند و صاف کرده بقوام آورند و در قالب ریزند آنرا طبرزد نامند و از شکر سرخ بعد از تصفیه بطریق مذکور نبات و قند و ناطف و غیره نیز می سازند ولیکن بلذت و لطافت شکر سفید نبود و باجمله بهترین شکر سفید و شفاف ست جامد باشد خواه غیر جامد و سرخ ردی ست مزاج آن گرم در آخر اول گویند در اول ثانی و بقدر رطوبت آن و گویند که شکر نو گرم و تر در اول ست و گویند معتدل الحرارت و کهنه مائل تر بحرارت و یبوست در اول و شکر طبرزد و انفاق در حرارت کمتر ست پس آبلوج و غیره و بالجمله شکر هر قدر که سفید زیاده باشد در گرمی کمتر بود و شکر سرخ گرم زیاده و قریب بعسل و در سنجری امتحان زیاده از خراسانی و سلیمانی گرم در دوم و تر در اول و مشاکل عسل در شیرینی و طبع آن مثل طبع او ست الا اینکه غیر معطش است و بعضی گفته اند که شکر سفید گرم در دوم و خشک در اول و شکر سرخ گرم در آخر دوم و خشک در آخر اول و سلیمانی گرم و تر در اول و طبرزد و نبات قریب باعتدال و هر چند تصفیه آن زیاده نمایند شیرینی و گرمی آن کمتر و معتدل تر میگردد و لطیف ترین همه اقسام آن قند مکرر پس نبات قراری پس قند سفید پس نبات ست و هر چند شکر کهنه تر گردد لطیف تر میشود و خشکی آن می افزاید و کازرونی گوید که ازین قول معلوم میشود که شکر تازه غیر کهنه گرم و تر در اول ست و بحسب میل آن دگر دیدن آن بسوی

کهنگی حرارت می افزاید و رطوبت آن کم میشود و شکر لطیف مفتح ملین جالی منقی غسال ست و سریع النفوذ بعمق بدن و مقوی ارواح و قوی و مولد
خون صالح و مسدد اعصاب و عظام و مانع پیری و بقول شیخ در سلیمانی تلیین بیشتر ست و خصوصاً در فانید بلکه عسل قصب و شکر یعنی جلاب
حاصل از غلیان آب نیشکر که آنرا عسل نیز گویند در جلا و تنقیه کم از عسل نیست و بقول گیلانی شکر کثیر المنافع قائم مقام عسل در جمیع فوائد و لطیف تر از عسل
و معتدل تر از انست و عسل را زیادتی بران آنست که حفظ قوت ادویه در معاجین و امثال آنها مدت مدید می کند
و الا شکر بهتر از انست در سائر فوائد و لهذا جالینوس گفته که عسل نحل در قدیم زمان مستعمل بود و هرگاه اطبا بر عسل قصب ظفر یافتند ایشان را
غنا از عسل نحل در اکثر امر در زمانه ما حاصل شد و ترک استعمال اصل نحل کردند الا در معاجین که اراده حفظ ادویه آنها مدت معتد به باشد و اکثار آن
محرق خون ست بسبب کثرت جلای آن و اگر بدان مسکه اضافه سازند در جلا قوی تر گردد و تنقیه قروح پر چرک نماید و ماخوذ از قصب
مثل صمغ جالی چشم ست و حک کردن با آبلوج و نبات جرب اجفان را نفع دهد و اشک جاری کند و اگر بعمل آرند و شکر طبرزد در اکتحال
جالیه و در حاذه برای کسر حدت داخل کرده میشود و چون بدان اکتحال نمایند بیاض رقیق را از چشم قلع کند و ظلمت بصر را جلا دهد و بامروارید
و سرگین سوسمار جهت سلاق و جرب مجرب و چون بدان تبخیر نمایند زکام را قطع کند و آن جهت امراض صدر و ریه و تنقیه آنها از
اخلاط غلیظه و تسکین سرفه نیکوست و خصوصاً سلیمانی و تلیین سینه و ازاله خشونت آن کند خصوصاً خراسانی و ترطیب آن بسیار کند و چون با آب گرم
بنوشند بحة الصوت نزلی را نفع کند و ادمان آن ازاله سعال و ضیق حلق نماید و لیکن هر روز یک اوقیه و کذا نبات چون در دهن گیرند
و آب آن فرو برند تصفیه آواز خشن و تلیین صدر و نفع بسرفه کند و آن معطش ست کمتر از عطش عسل و خاصه کهنه آن و چون شکر را
با گلاب بپزند و کف آن دور کنند شرب آن تسکین حرارت کند و تشنگی بنشاند و کذا چون کف آن بنوشند و آن مقوی قلب و مفرح
و مقوی معده بلغمی ست نه حاره و شیخ میفرماید که آن جید برای معده است مگر آنکه دران صفرا پیدا میشود پس آن ضرر کند بسبب
استحاله خود بسوی صفرا و آن مفتح سدد ست و دران تشنگی کم از عسل ست خصوص کهنه آن و کهنه مولد خون جگر ست یعنی ادمان
خوردن شکر کهنه و خصوصاً سرخ آن و خصوصاً در جگر حار مولد خون ردی ست و جلای بلغم معده کند و شکر اسهال آورد یعنی تلیین
نماید خصوصاً آنکه بر نیشکر مثل صمغ یافته شود و سلیمانی و شکر سرخ در تلیین شدید تر و گاه نفخ کند و گاهی تسکین نفخ نماید و شرب آن با روغن
بادام نافع قولنج ست و بقول گیلانی شکر محلل ریاح امعا و شکم ست خصوصاً سنجری و چون یک اوقیه از آن در دو اوقیه روغن گاو
تازه حل کرده نیم گرم بنوشند ازاله درد ناف و جوف کند و تنقیه امعا نماید و کهنه آن قلع بلغم متشبث در معده و جلای معده از و
بسیار کند و در طبرزد قوتی ست که بدان تسکین غلبه سودا در معده کند و حموضت او بشکند و بادی مختلط شود و آنرا آماده برای اخراج
بقی نماید پس بسهولت گردد و کذا نیشکر و آن مقوی جگر ست و غذای آن بیشتر از غذای عسل و معده و جگر را ضرر نمی کند مثل اضرار عسل
الا بمعده صفراوی و دران باوجود غذائیت دوائیت ست و لهذا در غذای مرضی آنرا استعمال کنند و گاهی از آن جلاب بارد یا حار مطیب یا
غیر مطیب علی قدر حاجت سازند و اما نبات و طبرزد برای محرورین و قلم و سلیمانی و اندک سرخ رنگ برای مبرودین و غلیظ الاخلاط
مناسب و اگر محرور بسوی آن مضطر گردد امتصاص فواکه چاشنی دار نماید و اگر شکر جو برای تفتیح و جلا بدان مخلوط سازند باکی نیست
و آن در ادویه جالی و مفتح سدد منقی مجاری داخل میشود و آن ملین طبع ست و لاسیما چون بروغن بادام شیرین بنوشند و یا با آب حل
کنند و شکر سرخ قوی تر و جالی امعا ست و کذا سنجری و فانید و گیلانی مینویسد که شکر موافق گرم مزاج و سرد مزاج ست بسبب اعتدالے
که اندر آنست و چون مزاج را گرم گرداند بران فواکه میخوش امتصاص نماید و نبات و طبرزد در تلیین کمتر از غیر آنست و ابن ماسویه گوید
که شکر گرم در درجه اول یا دوم ست و تر در وسط اول نافع برای معده بجلای خود ست و عسل قصب در تلیین بیشتر از فانید

وتلیین عسل طبرزد از تلیین عسل نحل زیاده تر و از تلیین عسل قصب قلیل تر و عیسی بصری نوشته که شکر نو حار رطب ست و کهنه حار یابس صالح برای
ریاح حادث در امعاء و شکم و کهنه آن نافع بلغم که در معده باشد مگر آنکه معطش و مولد خون جگر ست و اسرائیلی گفته که چون نبات از شکری سازند
که مطبوخ در گلاب باشد بارد تر و خفیف تر و در اطلاق کمتر باشد و اگر از آن با برگ بنفشه طبخ داده سازند در اطلاق زیاده تر باشد و شکر
منقی مواد ارحام نفساست چون دو اوقیه بروغن تازه نیم گرم بنوشند و کذا برای احتباس بول مجرب و آن مسخن نواحی گرده است
و اوجاع آنرا و مثانه را نفع کند و ازاله خشونت مثانه نماید شربا و محرک باه و مزید منی ست و چون از آن جلاب با گلاب بسازند در ابتدای
حمیات نافع بود و ضماد آن با گوگرد و قطران و سندروس و نوشادر جهت رفع قوبا و برص و سائر آثار قریب العهد نافع و ذرور آن جهت
حبس خون از جراحات و بردن گوشت زائد فاسد از آن و رویانیدن گوشت تازه صالح در آن مفید و شربت آن ده درم و تا سی درم
و اولی آنست که صاحبان اسهال و سحج استکثار آن نکنند و اگر بسوی آن اضطرار باشد با چیزی از ربوب ترش یا قابض یا بسویق
بخورند و کذا اصحاب سل مضر است استعمال آن بر سبیل تغذیه و امتلای بدان و مصلح آن سفرجل یا طباشیر و گاه هیجان مره صفرا کند و اصلاح آن با
انار چاشنی دار و طباشیر نمایند و بدل آن در باه و تلیین و ترطیب ترنجبین یا شیر تازه است و در غیر آن آب آلو سیاه و مویز خراسانی و در تسکین
قولنج عسل و گویند که شکر مولد خون صفراوی ست خصوص که در هنگام گرسنگی مفرط تناول نمایند و محدث صداع در مرطوبین
هنگام غلبه بلغم و رطوبت بر مزاج و مولد بلغم بتخصیص که با روغن و یا ترشی استعمال کنند و اقسام کهنه آن مفسد اخلاط و محرق خون مصلح آن بادام
و شیر تازه دوشیده و ترشیها و آب انارین و بهی و طباشیر و کاهو و بقول هندیان جمیع انواع شکر تشنگی بنشاند و سوزش شکم و هول دل
دور دارد و سده و قی و اعضا شکنی و امراض چشم را دور کند و صفرا براند و بسوداوی مزاجان مناسب و دافع رگت پت و پرمیو و بیهوشی
و صاحب دستور الاطبا نوشته که شکر سرد و دیر هضم و سرخ منی افزاید و ملین و دافع باد و صفرا و مصلح خون فاسد و بلغم انگیز و سفید در همه
چیز اقوی از سرخ و دیر هضم تر چونکه اصلا دروی دسومت نبود بلغم افزاید و ضابطه اهل هند ست که هر شیرینی که دسومت ندارد بلغم
افزا است و شکری که از عسل سازند آنرا در زبان کنتھری تالکھنڈ نامند و اگر آنرا دو باره صاف نمایند مسهل باشد و باصره را روشن نماید
و صفرا و بیهوشی و گردش و درد سر و تشنگی دور کند و بهر دو زبان توراج گویند و کھنڈ توراج هم نامند اگر آنرا بار دوم صاف نمایند
و شکر سازند شیرین و سرد و مفرح بود و حرارت و تپ و بیهوشی و تشنگی و گردش سر و دمه دفع نماید شکر عشر معرب آن سکر العشر ست و
بفارسی شکرک کوهی گویند و آن رطوبتی ست که بموضع گل درخت عشر یعنی آکهه جمع میشود و چون خشک میگردد مانند صمغ منعقد میشود و آنرا
صمغ آن گویند و گویند که آن شبنمی ست که بر درخت عشر در خراسان و بلاد عرب و یمن می افتد و مانند قطعه نمک میشود چنانچه می افتد
و گویند که آن شکر ست که از حجاز بصورت قطع نمک می آید و حق آنست که آن منجمله متوهمات ست از داخل استعمال نکنند بسبب سمیت در آن
و بقول کیوس بن مابس آنچه از درخت نوع عشری که برگ آن شبیه ببرگ گز و گل آن سفید و ثمر آن مثل نخود و مائل بسبزی ست می گیرند با وجود
شیرینی قدر دو مثقال از آن در سه روز قاتل بود و در خزائن ملوک ضبط اقسام شکر العشر از این جهت میشد و گویند که بالفعل شکر عشر
وجود ندارد و از آن بجز نامی اثری نیست و بالجمله قسم سفید آنرا یمانی گویند و نوع مائل بسیاهی را حجازی و بهترین آن سفید یمانی ست که ذائقه
آن اولا شیرین با قبض باشد پس تلخی محسوس شود و قوت آن تا بست سال باقی می ماند و آن گرم و خشک در اول ست و گویند گرم در دوم
و گویند معتدل در گرمی و سردی و مائل بخشکی و بعضی معتدل مائل بحرارت گفته و گویند که حجازی در حرارت قوی تر از یمنی ست و
آن در شیرینی کمترین انواع شکر ست و لهذا عطش آن کم ست از آنچه در سائر اقسام شکر باشد و در اکحال جالیه برای آثار چشم عارض
از اندمال قروح او استعمال کنند و اکتحال آن بصر را تیز گرداند و جلای بیاض چشم کند و اگر محرق آن هر روز یک اوقیه با آب نیم گرم

شکر عشر

تاسی روز بخورند بود و عسر النفس را نفع دهد و چون با شیر شتر بخورند استسقاء را سود دهد و گویند که اقسام آن مفتح و مقوی جگر و ریه و جالی و ملین طبع و آلات تنفس ست و جهت سرفه بارد و قرحهٔ ریه و درد سینه و جگر و معده و گرده و مثانه نافع و با شیر گوسفند جهت سرفه بهتر از روغن قاوندی ست و بقول شیخ آن جید برای معده و جگر ست و نافع گرده و مثانه و مصدع محرورین مصلح آن روغن بادام بدل آن بعضی شکر تیغال گفته اند شربت آن یک اوقیه **شکر تیغال** بکسر تای فوقانی و سکون یای تحتانی و فتح غین معجمه و الف و لام بفارسی تبهال گویند و آن خانه و غلاف حیوانی ست شبیه بگس و زنبور که مانند کرم ابریشم از لعاب خود می سازد و آن در تازگی شیرین می باشد و چون بسیار کهنه شود شیرینی آن بسیار کم میگردد و آن کرم را بشیرازی خردگک و تیغال و خانهٔ آنرا شکر تیغال نامند و غیر فوکر عشر ست معتدل در گرمی و سردی و رطوبت بران غالب و بالزوجت و غرویت و ملین سینه و نافع خشونت آن و سرفه و مسکن حدت اخلاط و سوزش مری و دافع خشونت مری و برای تصفیهٔ آواز و خشکی گلو و معده نافع و اکثار آن مرخی معده و مغثی مصلح آن شکر یا ترنجبین بدل آن نبات شربت آن تا پنج درم **شکر خوره** نوعی از پرنده است که سیاه و طاؤسی رنگ دارد و منقار دراز و در حجم برابر نصف گنجشک میشود و آواز او تیز و خوش منظر بود و اکثر خورش او اینکه شیرینی گل و برگ نرم درختان را می مکد لهذا باین اسم مسمی گشته گرم و خشک و سبک جهت شکستن سنگ گرده و مثانه نافع **شکر کند** بفتح کاف ثانی و سکون نون و دال مهمله اسم هندی ست بمعنی شیرین بیخ چه کند در هندی بمعنی بیخ ست و چون بیخ مذکور شیرین می باشد لهذا مسمی باین اسم ساخته اند و مشهور بشکر قند ست و آن بیخ نباتے هندی ست بطریق تخم و بیاره بر زمین مفروش و برگ آن شبیه بجوز مائل و از ان کوچک تر و گل آن نیز شبیه بگل او کم رنگ تر و کوچک تر و بیخ آن در زمین و از اطراف ریشه آن بر آمده تا بقدر ترب و پوست اکثر آن سرخ و مؤلف در ملک مالوه سفید پوست مثل ترب تیز دیده و مغز آن سفید و کم آب و بعد کمال رسیدن آن بر آورده زیر خاکستر گرم پخته و یا در آب جوش داده پوست آنرا جدا کرده میخورند شیرین و لذیذ می باشد و بعضی آنرا بعد پختن مقشر نموده با قدرے سیدهٔ گندم و شکر مانند آرد سرشته حبوب بزرگ ساخته در روغن بریان کرده گرما گرم میخورند و یا بدون شکر با میده سرشته در روغن پخته در شیرهٔ شکر یا نبات می اندازند و گاه برای خوشبو قدرے مشک بگلاب حل کرده در ان شیره داخل میکنند پس بر آورده میخورند بسیار لذیذ می باشد و این را بهندی گلگله می نامند و بالجمله گرم در اول و بعضی گرم و تر در دوم و بعضی معتدل مائل بگرمی نوشته و با رطوبت فضلیهٔ غریبه که بعد از پختن و جوش دادن کم میگردد و مغری سینه و قصبهٔ ریه و مقوی باه و مولد منی و مقوی دماغ ست و قلیل الغذا و دیر هضم و ثقیل خصوصاً بریان کردهٔ آن و مضر معده و قابض و مسدد و نفاخ و مصلح آن گلقند ست و اهل هند آنرا سرد و شیرین و گران و قابض شکم و دافع بلغم و باد و صفرا نوشته اند و گویند کف انگیز ست مصلح آن قند و عسل **شکر جواسا** بفتح جیم و واو و الف و فتح سین مهمله و الف ثانی اسم هندی ترنجبین ست نزد هندیان سرد و باد انگیز مقوی اعضا و دافع صفرا و بلغم ست **شکر و لیمو** بفتح شین معجمه و سکون کاف و ضم رای مهمله و سکون واو و کسر لام و سکون یای تحتانی و ضم میم و سکون واو اسم لیموی شیرین ست **شکر بادام** بفارسی نقل بادام را گویند و بزردآلوی خشک که تخم آنرا بر آورده و بجای آن مغز بادام شیرین گذاشته باشند نیز اطلاق می نمایند **شکر برگ** اسم فارسی شکر پاره است که شیرینی خاص است **شکر پنیر** اسم فارسی فانید سنجری ست و حجر العلاج را نیز نامند **شکر سنگ** حجر اعرابی ست و فانید سنجری را نیز نامند **شکر کدو** بشین معجمه و کاف و رای مهمله و کاف دوم و ضم دال مهمله و سکون واو اسم کدوی شیرین ست و در هندی کمڑهی و در سنسکرت کوشماندی یعنی گرد و زرد می باشد و مهاپهل یعنی بزرگ ثمر و کاسی پهل یعنی خوبصورت و گمڑهی یعنی پوست با للے درخشنده و گلگو بهاندا یعنی برابر سبوے کلان می باشد و پشپتا یعنی گل بر بیل او می چسپد و پس از ان بار کند و گل همچنان باقی ماند و قسمے اند

شکر تیغال

شکر خوره

شکر کند

شکر جواسا

شکر ولیمو

شکر بادام

شکر برگ

شکر پنیر

شکر سنگ

شکر کدو

که آنرا آراج کمرهی یعنی خواهش کننده آن سرداران ورگت گرشما یعنی سرخ وگرد صورت می نامند وآن سرخ رنگ و با قاشات گرد و پهنا شبیه بخربزه
میباشد وقسم اول هم با قاشات وکلان برابر سبو وزرد رنگ وما در رونش سرخی مائل میشود وهر دو سرد وتر و شیرین دمزه دار وآن اول خلش در سینه پیدا کند
ودست خلاصه آرد وگران ست وصفرا دور نماید و باد صفراوی پیدا کند و نوره آورد وخون بواسیر به بند د و ادرار بول نماید و سوزش دست و پا
دفع کند وجهت کثرت بول و پریهو وسلسل البول نافع وتشنگی بنشاند و سمن بدن وآرزوی طعام پیدا کند وبسیار مقوی ست وپخته او یکدو میه وتپ
وتپ استخوانی را نافع وخام کف وصفرا دفع کند وظاهرا بمنزل زهرست وقسم دوم باد وتپ ودیل رائیست کند و مزه دار بود وطبع را خوش سازد
وکف پیدا کند ومصلح آن اورک قوت دهد و زهر دور نماید شکرنتا بکسر شین معجمه وسکون کاف وضم رای مهمله وسکون نون وفتح فوقانی والف اسم شالی سیاه
وبرنج وحشی ست شکروه اسم فارسی باشه کوچک ست شکرهنج اسم فارسی خار خسک ست شکران بضم اول شوکران ست شگفه مخفف شگوفه
است شگک بفتح اول وتشدید ثانی پرنده را گویند شکلا بضم شین معجمه وسکون کاف وفتح لام والف اسم کاکولی ست ونیز اطلاق بر نسوت
میکنند یعنی آن نیکوست شکل نباتی ست که بفارسی خوش نظر نامند وریحان تاتاری را نیز گویند وبترکی قلعه است شکلادنی بفتح شین
معجمه وضم کاف وفتح لام والف وفتح دال مهمله وکسر نون وسکون تحتانی اسم کتکی ست شکل لیپ بضم شین معجمه وسکون کاف وضم لام وضم بای فارسی
وسکون شین معجمه دوم وفتح بای فارسی دوم اسم گل درخت سرس ست شکلاسا بضم شین معجمه وسکون کاف وفتح لام والف وفتح سین مهمله والف نام
چیز کاکولی ست شکلا جهک بفتح شین معجمه وضم کاف وفتح لام والف وفتح جیم فارسی مشدده وخفای ها وسکون کاف دوم نام دوب
بیله است شکلدهکه بضم شین معجمه وسکون کاف وفتح لام ودال مهمله وخفای ها وکاف وهای دوم اسم درخت دلما است شکل کند بضم شین معجمه و
سکون کاف وفتح لام وکاف دوم ونون ودال مهمله والف اسم بداری کند ست شکلو رچه بشین معجمه وکاف ولام وضم واو وسکون رای مهمله وفتح
جیم فارسی وخفای ها اسم دلما وسنکاهولی ست شکلم بضم شین معجمه وسکون کاف وفتح لام وسکون میم اسم کانجی ست شکم دریده اسپغول ست
شکناس بضم شین معجمه وفتح کاف ونون والف وسکون سین مهمله اسم چلکا کوست شکنبه اسم فارسی کرش ست که بهندی اوجهری گویند
شکنج اسم مارست وگویند که مار سرخ رنگ را نامند شکند بفارسی خراطین را نامند شکنه بکسر اول خار پشت بزرگ ست که دلدل نامند
شکوربی مرین اسم عقرب بحری ست شکوثی وسکوثا کشوث ست شکودن بکسر شین معجمه وضم کاف وسکون واو وفتح دال مهمله وسکون
نون اسم تالیس پترست شگوفه اسم فارسی زهر اشجارست که فقاح نیز گویند شکوثی اسم اروی ست شگوفه ام غیلان برم ست شگوفه سوسنجان
شنبلید ست شگوفه سنگ زهرة الحجر ست شگوفه مس زهرة النحاس ست واقلیمیای نحاسی را نیز نامند شکودن اسم بیسر ست
شکوهنج خار خسک ست شکهری بکسر شین معجمه وفتح کاف وخفای ها وکسر رای مهمله وسکون تحتانی اسم سیوسکهی وگهاره است شکهکائی
بکسر شین معجمه وفتح کاف وخفای ها وفتح کاف دوم والف وکسر همزه وسکون تحتانی وبرای تخفیف شکائی هم میگویند وآن بار درختی ست با تنه
وشاخها و بسا از خارهای ریزه و باریک که بر اطراف وگرد بستانها وغیره میکارند برگ او چون برگ آمله وازان هم خورد تر و بر شاخهای باریک
دو صف برابر میشود غنچه او مانند تکمه دانه دار و سرخ رنگ چونکه بشگفد مانند ریشه ابریشم وگرد و نازک وخوشبو وخوش منظر وخوبصورت وبشکل گل کهیر و
ببول میشود وبعضی سفید وبعضی صندلی زردی مائل رنگ دارد وپس ازان بار به بندد غلافی مانند غلاف ثمر ببول وازان پهنا در خامی سبز و
بعد ازان سرخ باچین وزوائد خطوط وتخمش مانا تخم کلتهی وپهن وسیاه وسخت دبرگ او سرد وخشک و بار او گرم وخشک ومزه ترش وتیز و
بحلق گزنده افعال آن مسهل وقامع صفرا ودافع تپ صفراوی واقسام یرقان ومصفی بدن وموهای سر از چرک وچون برگهای نرم آنرا ...
پاک کرده بمقدار پاو آثار تا نصف آثار گرفته در آب تر کرده مالیده صاف نموده دران نمک واندکی مرچ سیاه وادرک ولهسن داده
واندکی بروغن زرد داغ کرده بمقدار یک پیاله بنوشند اسهال صفرا القوت کند ویرقان را از بیخ بر کند واکثر بتجربه رسیده وبار او را از تخم پاک کرده وکوبیده

نرم نمودہ اندکی بسباسہ باو یار کردہ حبہا بندند ہر حب بمقدار ریٹھہ و یک حب تا پنج حب بحسب قوت و طاقت و شدت مرض بدہند انہم عمل خوب میکند و از بعضے مجربین
رسیدہ کہ پہلی اور اشب در آب تر کردہ در ہوا و شبنم بدارند و علی الصباح تخمہا را پاک کردہ و نرم کوبیدہ زیر دبالا حجرات نہادہ بخورند دافع یرقان ست غرض
اینکہ صفرا را اسہال بخوبی میکند و زردہ را بسیار نافع ست مضر حلق و حنجرہ و مصلحش تمر ہندی و نبات و شکر **شکھی کنٹھن** بکسر شین معجمہ و کاف و خفای ہای
و سکون تحتانی و فتح کاف دوم و سکون نون و فتح فوقانی ہندی و خفای ہای دوم و سکون نون دوم اسم نیلہ تہوتہہ است لفظ شکھی اسم مور
و کنٹھہ گلو را نامند **شکیسٹھا** بالضم شین معجمہ و کسر کاف مجہولہ و سکون تحتانی و شین معجمہ دوم و فتح فوقانی ہندی و خفای ہا و الف اسم انار ست **فصل**
شین معجمہ باللام شل بضم شین معجمہ و تشدید لام و بفتح نیز آمدہ و بعضی بالکسر نوشتہ دوای ہندی ست مجہول الماہیت چنانچہ شیخ میفرماید کہ آن
دوای ہندی شبیہ بزنجبیل ست بعضے نوشتہ اند کہ آن ثمر مدور مانند خوخ و زرد آلو ست و آنرا اسفرجل ہندی نامند و بہندی بیل گویند و اسحق
گوید کہ آن سفرجل ہندی ست و آن ثمر مدور ست بمنزلۂ جوز و بر آن پوست نیست و قوت آن شبیہ بقوت زنجبیل ست و گویند کہ آن پوست ثمر بل ہندی ست
و گویند کہ آن بیخ نباتی ست و گویند کہ آن زرنباد طویل ست و آنرا شل ہندی گویند و گفتہ اند کہ آن دانہ ایست مثل فندق و بزرگ تر از آن
و در طعم آن تندی و اندک قبض و در لمس نرم تر از دست و شجر آن بقدر قامت بود و بہترین آن نو رسیدہ است گرم در دوم و گویند در سوم و تر
در اول و گیلانی گوید کہ گرم و خشک در دوم و بقول شیخ در سوم و بقول بعضی طبع آن مثل زنجبیل یا فلفل ست و تلخ طعم حاد و بقول شیخ تلخ قابض
حریف کاسر ریاح و در قوت سنبل و آنرا تحلیل عجیب تلطیف ست و گیلانی گوید کہ اگر در آن تحلیل قوی نبودی از اعظم ادویۂ باہیہ بودی و آن نافع امراض
اعضای عصبانی مثل فالج و لقوہ و استرخاء و صلابت اعصاب ست و جہت فسوخ اعصاب نطولاً و آن تلطیف کیموسات غلیظہ و تنقیۂ معدہ و
امعا و اخلاط ردیہ و تقویت آنہا کند چون بعسل سرشتہ بر نہار بلیسند و شرب آن مسہل و منشف رطوبات و محلل ریاح قولنج ست و وجع قلب من
نفع دہد و تحلیل ریاح رحم و حفظ جنین نماید و شرب آن نافع عرق النسا و نقرس ست شربت آن از نیم درم تا یک درم و گویند تا یک مثقال با شکر و آن
مضر ریہ است و مصلح آن عسل و شیر و مصدع ست و مصلح آن خشخاش سیاہ و شکر یا عسل و صاحب منہاج بغلطے گفتہ کہ آنرا از داخل استعمال نکنند
کہ از شرب آن عوارض شرب سیماب مقتول عارض میشود و این از خواص شک ست بکاف نہ شل بلام **شلا** از بیخ سرخ ست **شلارٹ** بکسر شین معجمہ
و فتح لام و الف و سکون فوقانی ہندی اسم بیل بہل ست **شلابھیدی** اسم سم الفار و پتہر پہوڑی ست **شلاجم** بکسر شین معجمہ و فتح لام و
الف و فتح جیم و سکون میم اسم حجر الیہود ست **شلادر** بکسر شین معجمہ و فتح لام و الف و ضم دال و سکون رای مہملتین اسم درخت مشہد ہندی
شلبا بالضم شین معجمہ و سکون لام و فتح بای موحدہ و الف اسم مس ست **شلتوک** اسم فارسی برنج غیر مقشر ست **شلجم** بفتح شین معجمہ و بشین مہملہ
نیز و سکون لام و فتح جیم و سکون میم معرب شلغم بغین معجمہ فارسی ست و بفارسی برشاد و شلغم و بعربی لفت و بیونانی غنقیلے و غنغلی و بوشاد نیز و بفرنگی بضم بای فارسی
و سیم نامند و آن بستانی و بری میباشد بستانی آنرا برگ شبیہ ببرگ ترب و کثیر التشریف و از آن املس و بیخ آن مدور و پہن و بعضی اندک طولانی
و بر سر آن اندک ریشہ و ماکول ست و در اکثر بلاد بہم میرسد و بقدر نارنج و در بعضی بلاد و زمین قوی تا ہندوانہ میشود و نازک بی ریشہ و در زمین
ضعیف کوچک ریشہ دار و پوست آن سرخ و بعضی سفید و تخم آن سرخ و تیرہ و از بری بزرگ تر و این مزروع میباشد در خریف و شتا و اوائل ربیع
نیز اندک در بعضی بلاد بہم میرسد و بری آن دو قسم ست یکی را شاخہای نبات آن دراز و برگ آن بعرض انگشت مہین و بیخ آن باریک مانند
بیخ اشجار دیگر و غیر ماکول و تخم آن سیاہ و مغز آن سفید منبت آن مزارع و دیگری را منبت صحراہای نمناک و نیز آبہا و بیونانی آنرا انیثیاس
و نونیاس نیز گویند بیخ آن بقدر خیار و بسیار سرخ و ماکول و برگ آن شبیہ ببرگ بستانی و از آن باریک تر و املس و بسیار مشرف و تخم آن مانند
بستانی و مائل بسیاہی و تخم آن مستعمل در تریاق فاروق ست و بالجملہ بہترین و مستعمل آن بستانی نازک بی ریشہ است طبیعت بستانی آن
گرم در اول دوم و تر در آخر اول و بری آن گرم در وسط دوم و تر در اول و بستانی در حرارت کمتر و در رطوبت زیادہ تر و برگ آن و خصوص

شکھی کنٹھن
شکیسٹھا
شل
شلا
شلارٹ
شلابھیدی
شلاجم
شلادر
شلبا
شلتوک
شلجم

گوچک آن گرم در آخر دوم و تر در اول و پوست سرخ آن بغایت گرم مثل خردل و فلفل و آن گرم در آخر سوم معتدل در رطوبت و یبوست و اما مغز
و لحم آن سرد و تر در دوم ست خوردن مطبوخ آن کثیر الغذا نافع سرفه و ملین سینه و شکم و مشهی طعام و مقوی باه و مزید منی و مدر بول و مفتت حصاة
و گویند دوام اکل آن مقوی بصرست و در برگهای نازک آن قوت ادرار زیاده و نفاخ و دیر هضم و مصلح آن فلفل سیاه و زیره و شیرینیها و جالینوس
نوشته که خوردن مطبوخ آن خوب پخته غذای غلیظ بسیار دهد و ادمان خوردن آن در بدن خلط خام جمع کند و سدد و ریاح پیدا نماید و مطبوخ
در آب و نمک در غذائیت کثیر و بهتر آنست که مطبوخ باگوشت فربه باشد و کسی که اراده تقلیل نفخ آن نماید بالای آن قدری زیره بسرکه پرورده
بخورد و خوردن باگوشت گوسفند پخته قاطع سودا است و شلجم مطبوخ باگوشت غذای بسیار دهد و مسخن پشت باگرده و گویند تناول مطبوخ آن و خام
آن نافع بصرست و مطبوخ آن باگوشت فربه ملین حلق و سینه و شلجم یا تخم آن با عسل و سرکه جوش داده با آب آن غرغره کردن نافع درد حلق و استرخای
لهاة است و شلجم در معده دیری ماند و تقویت آن نماید اگر بسرکه و خردل باشد و اشتهای طعام آورد و خصوصاً اگر خردل دران اضافه نمایند که آن
مقطع جالی گردد و لیکن غذای آن عسر الانهضام ست و چون هضم آن در معده مستحکم گردد غذای آن جید تر باشد و اگر از معده غیر منهضم نفوذ کند
غذای آن ردی باشد و در جگر و طحال سدد پیدا کند و دیسقوریدوس گفته که بیخ آنرا چون پخته بخورند مغذی مولد ریاح و مولد لحم رخو محرک شهوت
جماع ست و نطول طبیخ جمیع اجزای آن بر نقرس و شقاق عارض از سردی نافع و ایضاً ضماد آن و تخم آن مفید و تمرقندی گوید که چون بیخ شلجم را پخته بخورند حری
در جنس آن از نبات غذا دهنده تر از آن نیست الا غذای آن غلیظ تر از معتدل ست و باید که اصلاح آن بجودت طبع آن کنند و خون متولد از آن
متوسط میان ردی و جید ست و آن سبب تولد نفخ منعظ ست و افزاینده منی و صالح ست برای کسی که اراده فربه کردن بدن خود داشته باشد
و دران قوت ملطفه است بدان جهت ادرار بول میکند و ملین حلق و صدر و مسخن گرده و کمر و نافع ضعف بصرست و محرورین را موافق نیست الا در سرکه
پرورده و ریختن آب مطبوخ آن نافع سبزی اطراف حادث از سردی ست و ضماد برگ آن و تخم آن همین فعل کند و بدستور جهت شقاق عارض
از سردی و ضماد شلجم در سرکه پخته نیز مفید و آبزن آب طبیخ آن نافع حکه صفراوی در اعضا و گیلانی گوید که چون ریشه های باریک آنرا سائیده با عسل
بیاشامند جهت طحال و عسر البول مجرب و جرم آن مولد منی و آب آن مدر بول و این هر دو قوت دران ظاهر ست و مطبوخ باگوشت مدر بول و
مهیج باه و خوردن برگ شلجم مدر بول و مطبوخ با آب در تهییج باه کمتر چنانچه روفس بدان شهادت داده و گویند که آن مدر ست و در سرکه پرورده آن
جلا نیست و نفع آن بسیار ست و محرک باه است و بریان کرده آن در تحریک باه شدید تر وقتی که در بریان کردن مبالغه نکنند و چون شلجم را کاویده
دران تخم آن سه درم پر کنند و قطعه آن بالای آن نهاده در آرد آنرا گرفته بالایش گل حکمت کنند و در خاکستر گرم دفن کنند تا پخته شود و شلجم
و تخم بخورند سنگ گرده و مثانه را بالخاصیت نفع کند و ضماد مطبوخ آن محلل اورام و اگر با سرکه سوده بر کلف طلا نمایند آنرا ببرد و ترشی اچار آن
لذیذ و ملطف رطوبت و مقوی احشا و مشهی ولی نفخ خصوص با خردل و یا چاشنی دار و قوت جلا و تقطیع آن زیاده است و در آرد پیچیده زیر آتش
خوب پخته خوردن قلیل النفع و آروغ آورنده و محرک باه زیاده از اچار آن و جمیع اجزای آن باتریاقیت است و تخم آن گرم در اول سوم و
تر در اول و گویند گرم در دوم و تر باعتدال و گویند خشک در اول و آن از ادویه جلیل القدر کثیر المنافع ست و منضج محلل ملطف مرقق اخلاط غلیظه
و مقوی باه و منعظ و مولد منی ست و چون در معاجین داخل کنند دفع مضرت سموم و ادویه قتاله نماید و گویند که آن مهیج تر از بیخ آنست خصوصاً
که اندک بریان نموده باشند و مشهی و مدر بول و با تریاقیت و در جمیع افعال قوی تر از آن و مولد ریاح و مصدع محرورین مصلح آن سکنجبین و ترشیها
و گلقند و خشخاش سیاه و شکر نیز مقدار شربت آن دو درم و روغن تخم آن محلل ریاح و رافع اعیا و مقوی آلات تناسل شرباً و تدهیناً و مرهم شلجم
برای قروح کثیر النفع ست جالینوس گوید که تخم این نبات مهیج شهوت جماع ست بهر آنکه مولد ریاح نافخه است و دیسقوریدوس گفته که تخم
شلجم در اخلاط بعض معاجین نافع گزیدن حیوانات سمی و مسکن اوجاع مستعمل و در ادویه سموم مشروب داخل میشود و چون بخورند شهوت جماع برانگیزد

وصاحب جامع از شریف نقل کرده که تعلیق تخم شلجم در گردن کسی که آنرا ورم اربیه باشد مجرب عجیب ست و بالخاصیت نافع و گویند بیخ شلجم بری
حار حریف کریه الرائحه است و ماکول نیست و گاه برگ آن پخته میخورند و نوعی از شلجم ست که برشاد ماند و آن مزروع کوچک سرخ ست و تخم آن
الطف از تخم شلجم معروف ست و آنرا ساق مقدار سه انگشت مضموم بود و تخم این نوع در تریاق فاروق مستعمل و تخم قسم اول بر طلا کردن جالی
و محسن لون بشره است شلجم احمر شوندر است شلنج تخم انجبار ست شلغفار اصل السوس ست شلغم در شلجم گذشت شلیق بکسر و بفتح اول بعربی
اسم ماهی کوچک ست شلقه بعربی بیضه سوسمار ست چون بیندازد شلک ست فی شلکا و شلوک بفتح اسم زلو ست سلم بفتح شلجم ست و بکسر
اسم مطلق صمغ ست شلمه بقلهٔ یمانی ست شلمابه شلجم در آب جوشانیده است شلمک شیلم ست شلمین اسم جمع حلبه است شلون اسم فارسی
حیوانی ست از جنس قنغال شلیثا بفتح اول و کسر لام و سکون یای تحتانی و فتح تای مثلثه و الف اسم یونانی معجون از معاجین کبار ست و معنی آن النار الالهیة
است بسبب کثرت منافع آن لاسیما در امراض لسان و استرخا و نسخه آن در قرابادینات مسطور ست شلیل بفتح شین معجمه و کسر لام و سکون یای
تحتانی و لام و شلیر برای مهمله بجای لام ثانی و بخراسانی شفترنگ و شیرهونیز گویند اسم میوه ایست شبیه بشفتالو و از جنس آن گویند درخت شفتالو
و زردآلو را که باهم پیوند سازند شلیل میشود و آن بقدر زردآلو و گردگان و از شفتالو لذیذتر و لطیف تر و ضرر آن کمتر در طبیعت و سائر افعال
قریب بدان هر دو ست شلیکرالا بفتح شین معجمه و سکون لام و فتح تحتانی و ضم کاف و فتح رای مهمله و الف و لام و الف دوم اسم درخت
میند بهیل و گویند که مهانام شخصی را که بروز هولی در آتش سوزانیدند از خاکستر استخوان آن شخص درخت میند بهیل پیدا شده لهذا آن درخت را
مدنا و شلیکرالا نیز نامند شلی شکهریک بفتح شین معجمه و سکون لام و فتح تحتانی و کسر شین معجمه دوم و فتح کاف و خفای ها و کسر رای مهمله و سکون
تحتانی دوم و کاف اسم جرجیه است شلیه پرنا بفتح شین معجمه و سکون لام و فتح تحتانی و خفای ها و فتح بای فارسی و سکون رای مهمله و فتح نون و الف
اسم بین بهیل ست فصل شین معجمه با میم شما اسم فطر ست شماج بفتح اول نان جو ست و آنچه از انگور بعد خوردن اندازند شمار بلغت مصر
و شام بادیان ست و گویند انیسون ست و بکسر اول چوب بسیار سخت ست که دسته تبر و تیشه و چکش و غیره ازان میسازند و شمار بسریانی سرو ست
شمال بکسر اول دست و جانب راست میان مغرب و مشرق و بفتح اول بادی که از ناحیه مقابل جنوب وزد و طبیعت و انفعال آن در هوا مذکور
گردد شمخاطر نمک هندیست شمرانه عناب ست شمام اسم نوعی از خربزه کوچک حنظلی شکل مخطط بسرخی و زردی و سبزی ست و بوی آن خوش
میباشد و در دستنبویه مسطور شد شمر شیر ست و نیز اهل شام بادیان تر را گویند و اهل مصر انیسون را شمرا بسریانی دخان ست شمراخ بکسر اول
و شمروخ بضم اول بعربی خوشه خرماست و گویند خوشه انگور ست شمرادسطرکا بسریانی دخان میعه سائله است شمرادلبونا دخان کندر ست
شمسارا بفتح شین معجمه و سکون میم و فتح موحده و سکون رای مهمله و فتح سین مهمله و الف و فتح رای مهمله دوم و ها اسم درخت ساگون ست شمبری
بفتح شین معجمه و سکون میم و فتح موحده و کسر رای مهمله و سکون تحتانی اسم موساکنی و ترور ست شمس باصطلاح اهل صنعت طلاست شمیسه
روغن ترب ست و سندلیطس را نیز نامند شمشاد بفتح اول اسم فارسی ست و بیونانی بقسین و بقسیون گویند و معرب آن بقس ست و اهل شام
شمشاد را مند و بهندی پاپری و در ملک مالوه آنرا آساپالا گویند و آن درختی ست عظیم برگ آن مانند برگ انار و از آن بزرگ تر و سبز تر و ساق
آن سفید و صلب و چون خشک شود مائل بزردی گردد و پوست جسد آن باریک ملاصق بچوب زرد رنگ و داخل چوب زرد زیاده و از آن
قاشق و شانه و غیره میسازند و شاخهای آن پریشان و باریک و خزان نمیکند و گل آن سفید و خوشبو و تخم آن سیاه مانند حب الآس و تلخ
و آن در روم بسیار یافته میشود و منابت آن صحراها و آبها و سواحل گرم و خشک در دوم و گویند که آن بجمیع اجزای خود سرد در دوم و خشک در سوم
و تخم آن درین قوی ست برگ آن سم حیوانات خصوصاً شتر و ضماد براده آن با حنا بر سر جهت تقویت موی و دفع صداع و جمع تفرق شیون
آن با سفیده تخم مرغ و آرد گندم جهت استحکام مفاصل و دثی و دهن و نطول طبیخ برگ آن جهت خروج مقعد مجرب و تخم آن قابض و

مجفف رطوبات معده وامعاء وقاطع سیلان لعاب از دهان و چون سه مثقال آنرا هر روز یک مثقال با آب و شکر بخورند و یا تازه آن با تخم یک اوقیه خورند
و ضماد مطبوخ آن با شراب که بحد قوام رسد جهت حمره و نمله ساعیه و سعفه و با عسل و حنا جهت دفع آثار جلد نافع مقدار شربت از تخم تازه آن که دانه آنرا بریان
کرده باشند تا یک اوقیه و از خشک آن سه مثقال و عرق شگوفه آن در تقویت دل و دماغ قوی تر از عرق بهار نارنج ست و چون از چوب آن شانه سازند
موی را تقویت دهد و فساد آنرا دفع گرداند و صاحب جامع گفته از خاصیت آنست که چون ثمر آن بخورد منع حمل کند و برگ آن شبیه ببرگ آس ست و
قریب از فعل آن و افعال و خواص آن بقول اطبای هند در پاپری و آسا پالا مسطور شد شمش بلغت ژند و پاژند ثوم ست شمشرا بفتح اول از ان افعال
است و گویند مرزنجوش ست شمشک بلغت ژند و پاژند گنجد ست شمشر بضم اول قاقله صغار ست و شمسین نیز قاقله را گویند شمع بعربی موم ست
شمعل بمعنی اسم فیل ست شملج و شملغ شلجم ست شملیت و شلیه و شملیز اسم فارسی حلبه ست شمنا بشین معجمه مفتوحه و سکون میم و فتح نون والف
اسم قسمی از مینا شمور بر وزن تنور بمعنی اسم الماس ست شموس بمعنی شراب ست شمول و شیمه سرشیر ست شمیز بفارسی شونیز ست شمی
بفتح شین معجمه و کسر میم و سکون یای تحتانی اسم حمی ست شمی پترا اسم لجالوست فصل شین معجمه با نون شن بفتح اول معرب سن هندی
است شنبسار اسم فراسیون ست شنبپاری اسم گربه است شنباریک بکسر شین معجمه و فتح نون والف و کسر رای مهمله و سکون تحتانی و کاف
اسم روئیدگی ٹهکری ست شنان اشنان ست شنبلیت و شنبلیله اسم حلبه است شنبلیذ بفتح اول و سکون نون و فتح بای موحده و کسر
لام و سکون یای تحتانی و ذال معجمه و دال مهمله نیز گل سورنجان ست و بقول صاحب جامع همین محقق ست و صاحب منهاج گفته که شنبلیذ برگ سورنجان
و با لجمله شنبلیذ اشیای بسیار را از گلها و برگها گویند چنانچه بر گل حلبه نیز اطلاق میکنند و در ینجا مراد گل سورنجان ست آنرا اصابع هرمس نیز گویند
و آن در اول افتادن آب باران خریفی و آنرا دسی گویند ظاهر میشود شبیه بگل بادام تلخ میان سرخی و سفیدی ست و تیز بود و بهترین آن سفید نوع
است و آنرا بعربی اصابع هرمس و بفارسی گل زنگی گویند قوت آن مثل قوت سورنجان ست و گرم و خشک در دوم و بقول شیخ در سوم ضماد آن نافع قروح
عفنه و نقرس و بقراط نوشته که آن برای وجع مفاصل تریاق ست خصوصا در وقت نزول ماده بسوی آن و بوئیدن آن نافع سردی دماغ و مفتح
سده آن و محلل ریاح غلیظ از آن و مفید صداع بارد و مفتح سده خیشوم ست و چون با زنجبیل و زیره و پودینه بخورند در باه افزاید شن چهپی بفتح شین
معجمه و سکون نون و ضم بای فارسی و خفای ها و کسر بای فارسی ثانی و سکون یای تحتانی دوای هندی ست تیز و تلخ و دافع فساد صفرا و بلغم ست
شنجار بفتح اول و سکون ثانی معرب شنگار ست و آنرا بیونانی هرقلو و هرقلوی و سقلوبس و هرقیلوس و انجوسا و قلیوس و قیلوبس و فالقس و قلیا
و بسریانی عاقر شمعا و مالیس انوبا و حلوما و حالوما و بعربی ابو خلسا و ابو کحلا و کحیلا و ابو حمرا و رجل الحمامه و خس الحمار و حناء الغول و اردسه و شنغار
و شنغار و شجر الدم و حمیرا و اصل الشمعا و بغدادی عرق فالوذج و بفارسی خنجوش و تهنکار و شنگاک و بیخ ناسه و کاهوی خرد هوجویه و بهندی
رتن جوت و گر مکڑا و کدیهه جهچور گویند و باشد که این اسما بنابر کثرت اقسام آن بود و آن نباتی ست برگ آن مزغب خشن تیز اطراف و خار دار مائل بسیاهی
و رنگ آن در تابستان سرخ میشود و چوب آن مثل رنگ خون که دست را ملمس رنگین میسازد و آن چهار قسم ست اول گیاهی ست برگ آن
شبیه ببرگ کاهو و باریک تر از آن و بر ان زغب و خشن و کثیر العدد و سیاه رنگ گردد و گرد بیخ آن شاخهای بسیار روئیده و ملاصق
زمین و خار دار و گل آن نیلگون مائل بزردی و دانه آن سیاه و بیخ آن مائل بسرخی که زمین و دست را سرخ رنگ میگرداند و بسطبری انگشت
و منابت آن اراضی طیبه بریه و بلاد بارده و جبال ری و رنگ آن تا سی سال و قوت آن تا چهار سال باقی می ماند و از مطلق شنجار مراد بیخ
همین قسم ست و گویند که همین قسم را ابو خلسا و عوام بغداد عرق فالوذج و در بعضی لغات فنجیون و بعربی حمیر السبب بسیار سرخ بودن آن
نامند دوم بیونانی قسمی قسیوس و هرقلیسوس و آن مثل اول ست الا برگ آن بزرگ تر از ان و خشن تر و عریض تر و بر گشته بسوی
بیخ و از وسط آن ساقی طویل خشن قائم بر می آید و از ان شعب کثیر دراز بقدر ذرع منشعب میگردد و بر ان گل کوچک نیلگون و بیخ این

نیز سرخ و نبت آن صحراها سوم مسمی به اوخالسوس و لوقاسیوس و فسادلوس و آن ابوخیلس ست برگ آن کوچک تراز اول و در خشونت و خار کمتر و شاخهای
آن کوچک باریک و گل آن بنفش و بیخ آن دراز احمر قانی و در طعم تندتر از همه منابت آن ریگستان چهارم مسمی باکسوفاین و آن شبیه بقسم سوم ست الا
کوچک تر از ان و گلش ریزه تر و بنهایت سرخ و گویند قسمی ازان شبیه باول ست و ازان رنگ ها سرخ میسازند و برگ آنرا ابوجوه میگویند بالجمله قسم اول و دوم
آن از قسم سوم و چهارم آن در عمل قوی ترست و بهترین همه سیاه رنگ بسیار برگ تازه تیز بو سطبر بیخ ست و دران تلخی و تلطیف و قبض ست و حرارت و یبوست
آن غالب بر برودت آنست و آن بقول شیخ سرد در اول و خشک در دوم و گویند گرم در اول و خشک در دوم و گویند گرم و خشک در دوم و خصوصًا
قسم اول و چهارم و بدانکه شیخ الرئیس در ابوخلسا نوشته که آن خس الحمار ست و نیز شنجار و شنقار نامند و اقسام آن چهارست چنانچه مذکور شد و در لوح طبع آن
نوشته که جالینوس گفته که ازابوخلسا بعضے حار یابس ست و هنگام ذکر آن در حرف شین نوشته که شنجار بارد یابس ست و در خس الحمار در حرف خا نوشته
که آن حار یابس ست در اول دوم و در حرف ها گفته که هوفیلوس خس الحمار ست و آن بارد رطب ست و دران تخفیف و تسخین اندک و لهذا بعضے گفته اند که کلام شیخ
درین دوا غیر منقح ست و نیز شیخ نوشته که قسمی ازان که مسمی بابوخلسا ست ملطف با قبض ست و لهذا آن زمخت تلخ ست و قبض در اقسام باقی اظهر ست و اما
هر دو قسم اخیر حریف تر از هر دو قسم اول اند و در حرارت قوی تر و بیخ آن قوی تر از برگ و گیلانی مینویسد که قوای جمیع اقسام آن مرکب ست از حرارت و برودت
و دران مرارت و برودت ست که موجب قبض شده و آن بهر دو کیفیت فعل میکند لیکن نسبت آن بحرارت و یبوست میکنند بسبب غلبهٔ آن هر دو و نیز شیخ در
خس الحمار نوشته که از جوهر مائی و ارضی ست و آن شنجار ست و در آنجا گفته شد و شارح گیلانی گوید که این نبات مرکب از مائیت و ارضیت ست و لهذا آنرا
عصاره و ثفل ست و دران جوهر حار ست و لهذا از رنگ بیخ مائل بسیاهی ست چه از شان حرارت تسوید اجسام مشتمل بر رطوبت ست که شیخ میفرماید که بسبب
حرارت آن جالی منقی مقطع ملطف ست و گل آن خشک قوی تر درین ست و طبع بیخ آن قریب از طبع تخم آنست و بیخ قوی ترست و خصوصًا خشک
دران قوت جذابه از عمق ست حتی که آن جذب پیکان و خار نماید و بعضی گویند که قسم اول آن قابض با تلخی و قسم سوم قابض تر از اول و قسم سوم قابض
از هر دو و تندتر و در جمله اقسام آن قبض و تخفیف و جلاست شرباً و ضماداً و چون بروغن آمیخته بر بدن مالند منع ادرار عرق نماید و خصوصًا قسم دوم
و طلای آن بسرکه سوده ازالهٔ بهق و برص و قلع ثآلیل کند خصوصًا بیخ قسم اول آن و چون بر خنازیر طلا کنند تحلیل او نماید و کذا بیخ قسم چهارم و سوم
با پیه بر تحلیل او و اورام صلبهٔ رحم و ازالهٔ تقشر جلد کند و شیخ مینویسد که برگ آن ضعیف تر از بیخ آنست و قیروطی آن مدمل قروح ست و طلای بیخ
قسم اول با آرد جو و سرکه بر حمره و نمله و قروح ساعیه و جرب متقرح نافع و چون بیخ آن در روغن بجوشانند و روغن را صاف کرده ازان با موم قیروطی
سازند طلای آن سوختگی آتش و قروح خبیثه را مجرب و کذا با روغن گل جهت سوختگی آتش و جراحات و تشقق جلد نافع و سعوط عصیر آن خصوصًا قسم اول
و چهارم تنقیهٔ سر نماید و قطور آن در روغن گل جوشداده در گوش حار را ازاله ... و بآب او بروغن ... ازالهٔ صمم نماید و اکتحال عصیر آن ازالهٔ آثار قروح چشم و نفع بغلظ طبقات آن کند
و مضمضه بعصیر آن مع عسل نافع قلاع ست و بقول شیخ لطوخ قسم اول آن با عسل مستعمل در قلاع و گویند چون عصارهٔ آن بنوشند یرقان را نفع
دهد خصوصًا قسم اول و کذا طبیخ آن بماء العسل جهت یرقان و در طحال و جگر و نقرس و درد گرده و تفتیت حصاة و تبهای کهنه بنهایت نافع و یبوست
آن دابغ معده و جالی اخلاط مراری و مالیخ و مقوی هضم ست خاصة قسم اول و چون بیخ قسم زرد ورق یا مطلق آن یک مثقال با نصف آن قرما
یا زوفای خشک یا صرف بخورند اخراج دیدان و حب القرع نماید و چون عصیر یا طبیخ یا برگ خشک آن تنها با شراب بخورند شکم قبض نماید و عصیر قسم
چهارم اوجاع طحال را نفع دهد لاسیما با ماء العسل و کذا با سرکه اکلاً و ضماداً جهت سپرز مفید و نیز منقی جگر ست و آن مدر حیض بقوت و قاتل جنین زنده
و مخرج جنین مرده است و قسم اول و چهارم اوجاع رحم و اورام صلب او را نفع دهد حمولاً و جلوساً و آب طبیخ آن و بیخ آن چون زن حمول نماید
اسقاط حمل و اخراج جنین کند و کذا فرزجه بروغنی که دران بیخ آن جوشانیده باشند مبلول بصوف و کذا حمول روغن آن با موم ادرار حیض
نماید و کذا چون یک مثقال از بیخ یا تخم یا گل آن بخورند و گلی قسم چهارم آن قوی تر از برگ آنست در جمیع آنچه مذکور شد و بیخ آن قوی تر ازان

هر دو ست خصوصاً قسم دوم و شرب آن نافع عسر البول ست و روغن آن بموم برای درد مقعده مفید و مرهم آن نافع تشقاق مقعد ست و ضماد قسم چهارم با پیه بز نافع عرق النسا
نافع و بقول شیخ ضماد قسم اول آن هر دو مرض مذکور را مفید و چون طبیخ آن بماء العسل بنوشند تب کهنه ببرد و غیر کبیر تریاق جمله سموم و نهوش ست و شرب و طلای آن
گزیدن افعی را نفع دهد و لاسیما قسم سوم آن چون از بیخ آن دو مثقال بشراب بخورند و بر موضع گزیده او ضماد کنند و کذا شرب و ضماد و تعلیق برگ و بیخ آن و لهذا
گویند کسی که بیخ آن بر خود تعلیق نماید حیوانی او را نگزد و چون قدری از بیخ آن خصوصاً قسم سوم بخایند و آب دهن خود در دهن افعی و غیره حیوان ذی سم اندازند
آنرا قتل کند شربت آن از ده درم تا سه درم و گیلانی گوید مقدار مستعمل از ان یک درم ست و اکثر از ان و آن مجفف و قابض ست و گاهی حبس حرارت کند
مصلح آن سکنجبین یا شربت عناب ست و آن مؤذی بآلات نفس ست و مصلح آن مصطکی یا شیر و شکر و بدل آن در اندمال برگ ناشپاتی ست و گویند قسم اول معده
است مصلح آن روغن بنفشه و روغن کدو و آن جزو اعظم بعض مراهم ست و میر بهاء الدین دم الاخوین را عصارهٔ ابوخلسا نوشته و بدل آن در مراهم
انزروت ست **شنج** بفتح اول و سکون نون و جیم آنرا بفارسی سفید مهره و کجک و گوش ماهی نامند تمیمی در مرشد نوشته که آن نوعی از حلزون بزرگ بحری
نوکدار ست و گیلانی گوید که شنج اسم معرب ست اصل آن بهندی شنک و سانکهه و سنکهه است و آن خر مهرهٔ بحری ست که کاغذ را بدان صیقل میکنند
و آن نوعی از ودع بزرگ جثه غلیظ الوسط محدود الطرفین ست از بلاد هند و حبش و یمن می آرند گاه سرخ رنگ و اکثر سفید بود و آن کوچک و
بزرگ ملتوی بر جانب چپ از بیخ آنست و گاه بندرت ملتوی بر جانب راست بود و در ان فوائد بسیار ست و گویند بزرگ آن بمقداری بود که
وزن آن از هفت رطل تا ده رطل رسد و بهترین آن سفید نو املس ست سرد و خشک در دوم و گویند رطب ست و بقول گیلانی طبع آن گرم و خشک
و از خواص آنست که اگر در خانه باشد صاحب آن خانه ذی مال و ثروت بود و در ان برکت عظیم ظاهر گردد لاسیما ملتوی بجانب راست و محرق و مغسول
آن در ادویهٔ جلای چشم و شیافات او داخل میشود و طریق احراقش انیست که آنرا در گل مخلوط بسرگین ملفوف نموده در آتش گذارند تا آنکه سفید
گردد و گاهی در سکوره نهاده گل حکمت نموده یک شب در تنور میدارند و صبح بر می آرند پس اگر کما ینبغی نسوزد اعاده بسوختن آن نمایند بعده
بسایند و غسل دهند و طریق غسل آن چنان ست که آنرا بآب سائیده در کاسهٔ پر آب انداخته حرکت دهند پس ساکن داشته باهستگی آب آن بریزند
و آنچه ته نشین شده باشد خشک کرده بکار برند و چون بسحیق آن اکتحال نمایند جلای آثار قرنیه از بیاض کند و تقویت بصر و نشف دمعه و رطوبت
منصب بسوی چشم بالذع نماید و اکتحال غیر محرق آن در جلا قوی تر ست و چون بدان سنون سازند دندان را از چرک صاف کند و گاه از ان
نیم درم برای تسکین اوجاع استعمال کرده میشود و آن مضر ریه است مصلح آن عسل ست و بدل آن ودع **شنجرف** شنگرف ست **شند**
بفتح اول و سکون نون و دال مهمله بیونانی اسطیوس نامند و نزد اصحاب مفردات بلکام معروف ست و آن دخان ضرو ست و بهندی لوبان
کاست گویند و بهترین آن سفید خوشبو غیر سوخته ممزوج باندک روغن بادام ست که بوی دخان در ان نباشد و گویند که بهتر از صعابی دیگر نمیسازند
و طریق ساختن او انیست که حصا لبان را هر قدر که خواهند کوفته در دیگ گلی صاف کنند و دیگ دیگر طولانی بر سر آن واژگون نهند و اطراف
آنرا بگل حکمت محکم کنند و در زیر آن آتش معتدل افروزند حتی که بسقف طرف بالا صعود کرده بدان بچسپد و گاهی برای فرط خوشبو طرف بالا را
بعود و صندل طلا کنند بعده سرد کرده باندک روغن غالیه بدارند گرم ست در دوم و گویند در سوم و خشک در دوم و آن قوی تر و نافع تر از
زباد ست اگرچه زباد در خوشبو زیاده است و شرب و طلای آن نافع ضعف اعصاب و مزیل آنست طلای آن ازاله قروح آثار کند و اکتحال آن بمیل مشیم نافع نماید طلای آن با زعفران و سندروس
مزیل استرخای پلک ست و شرب آن تنقیه سینه از لزوجات و رئیم کند و سرفهٔ خشک را نفع دهد و مقوی دل ست و با زعفران مفرح و دافع خفقان
و بآب انیسون حل قولنج نماید و مجرب ست و سنگ گرده و مثانه را بشکند و ادرار فضلات نماید و طلا و حمول آن نافع بواسیر و تقویت رحم و شرب
آن ناچار قیر اطی و آن مجفف و مصدع و محرور ین و مخشن سینه است و مصلح آن روغن کنجد **شنده** بضم اول تودری ست **شند** نه ایست
نمی و مدی ست **شنشی** بفتح شین معجمه و سکون نون و کسر شین معجمهٔ دوم و نون و سکون تحتانی اسم گل سن ست **شنقار** طائر شکاری

و آنرا البسته نیز گویند و گوشند و گویند که آن شنجارست و گذشت **شنکار و شنکاک** اسم شنجارست **شنغب** بروزن قنفذ قسمی از طیورست **شنگا**
بفتح شین معجمه و سکون نون و فتح کاف فارسی و الف اسم چیزیست **شنکال** بفتح اول و سکون نون چیزی مختلف فیه است بعضی
گویند که آن شنکارست برای مهمله در آخر و آن فنجوش معرب پنج جوش ست و بعضی گمان کرده اند که آن معرب می جوش ست و آن شراب
معمول از عصیر انگور با ادویه قابضه است که جوش خفیف دهند تا بقوام آید و شرب آن قوی تر در اندمال جراحات ست و گویند که آن هفت
جوش یعنی جوشیده بهفت جوش ست و گویند که آن فیلجوش ست و چنین نیست و شیخ الرئیس گفته که آن خس انجبارست و برگ آن مثل برگ کاهو
است و جید نیست چه آن شنجار معرب شنکارست نه شنکال و آن در اجزای مراهم داخل میشود و بیونانی قینافارس و قینابارى **شنگرف**
بفتح اول و خفای نون و فتح کاف فارسی و سکون رای مهمله و فا اسم فارسی ست و معرب آن شنجرف و زنجفر معرب شنجفر و آنرا زنجرف نیز
گویند و بشیرازی صفر و بهندی اینگر و هنگلو گویند و آن دو نوع ست معدنی و مصنوعی معدنی را بیونانی میتون و قینا فارس و قینا باری و قینابار و قینبار
نامند و آن مانند عرق سرخ اسرنجی رنگ با کثافت ست و در معدن سیماب و طلا و مس ظاهر میشود و گویند که چون اتفاق افتد که اندکی
گوگرد بسوی معدن سیماب سیلان کند شنگرف مستحیل گردد و آنرا حجر الزیبق می نامند و بعضی این را کبریت احمر دانسته اند و مصنوع آن
از گوگرد و سیماب میسازند و این را بیونانی قیسابارى نامند بالجمله بهترین آن قلمهای دراز سرخ بسیار باتیرگی ست که بوی گوگرد از آن
نیاید و آن گرم و خشک در آخر ست و گویند خشکی آن تا سوم ست و بعضی معتدل در گرمی و سردی و خشک تا دوم گفته و سرد و خشک در
دوم دانسته و گویند که در ان قوت سفیداب و شادنج هر دو ست و در ان قوت محلله قابضه جاذبه است مگر قبض آن قوی تر از جذب
آنست و نزد بعضی بالعکس و از شادنج قابض تر و پاشیدن آن قطع خون سائل از جراحات و اندمال آن و خشک نمودن رطوبت
آن و انبات لحم در ان و در قروح نماید و بسوختگی آتش و حصف را نهاد با موم روغن نفع کند و کذا چون بسفیدی بیضه آمیخته
بر سوختگی آتش و بثور طلا نمایند و قروح خبیثه را از سعی منع کند و چون با سفیداب و روغن گل طلا کنند قروح سر را نفع کند و در مراهم نافع قروح
عفنه داخل میشود و ذرور آن تنها بر آکله استعمال میکنند و قائم مقام سیماب در علاج باد فرنگ ست و جرب و حکه و نمش و قمل را نافع و
مرهم آن با بهروزه برای ردع ماده دامیل در ابتدای و تحلیل و انفجار آنها و تحلیل اورام بارده سودمند و گرفتن دخان آن خشک کننده
قروح خبیثه آتشک و غیره است لیکن چشم و گوش و دهان را از ان محفوظ دارند و هنگام استعمال در دهان آب بر نمایند و در ادویه چشم
مستعمل و بثور لب و مقعد و شقاق آنرا با ارزیز و روغن گل طلا کردن نافع و ذرور آن دندان و لثه را از تاکل منع کند و طلای آن با روغن گل
و گلاب اورام معده و جگر را مفید و از داخل استعمال نکنند که از سموم قتاله است چون دو درم یا دو مثقال بخورند قتل کند بعروض خناق
و کرب و خفقان و جمود و سائر اعراض سیماب خورده علاج آن علاج سیماب ست و قی کردن بروغن گاو و آب گرم و طبیخ انجیر و شبت
و ماء العسل و بوره و آشامیدن ادویه نافع سحج مانند شیر تازه و مطبوخ بزور لعابی و لعابات نوشیدن و نوشانیدن شوربا های چرب
و اگر بقی بر آید بهتر و الا بروغنها حقنه نمایند و بدل مرداسنگ یا باسلیقون یا سفیداب یا شادنج ست **شنگرف سفید** اسم اسپکورست **شنگرف زاولی** اسم فارسی اسرنج
است **شنگک و شنکل** اسم فارسی نوعی از غله است که بفارسی مشنگ نیز نامند و در کرسنه بیاید **سنکرن** اسم فارسی ذراریح ست
شنکاله بفارسی خوشه گندم ست **شنکلیل** زنجبیل ست **شنگویز** بفتح شین و خفای نون و کاف فارسی و کسر واو و سکون یای تحتانی
و زای معجمه و رای مهمله نیز اسم اطواق ست و بزبان پهلوی زنجبیل را گویند **شنکهه** بشین معجمه و نون و کاف و هر دو ها بفارسی
مهره سفید و بعربی حلزون و شخ گویند و حلزونات گهونگه و کوڑی نیز از ان جمله است و از شنکهه کاغذ و پارچه را مهره میکنند و هنود ان را
در بت خانه ها بوق میسازند و حلزون بری و بحری و نهری میشود و در سنسکرت سنکهه را داری بهوا و کنبو و جلجا و دیرگها نسو نامیده

شنکار و شنگار / شنغب / شنگا / شنکال / شنگرف / شنگرف سفید / شنگرف زاولی / شنگک / شنکل / سنکرن / شنکاله / شنکلیل / شنگویز / شنکهه

درازو بلند آواز میدهد می نامند و گویند که در ان آب نوشیدن بسیار ثواب ست و خاکستر او در دشکم از هر قسم که باشد زود سود دهد شنگه پیشپی بفتح اول
و خفای نون و سکون کاف و خفای ها و ضم بای فارسی و سکون شین معجمه و کسر بای فارسی دوم و یای تحتانی اسم سنگهاهولی ست و با الف عوض یای
تحتانی شنگه پشپا اسم چیپل ست شنگهه نکهه بشین معجمه و نون و کاف و ها و فتح نون دوم و سکون کاف و خفای هر دو ها و بزیادتی میم در آخر کلمه هم آمده
دوائی ست مانند ناخن و سخت و سفید مانند شنگهه و در سنسکرت شنکهی شنکهه و نکهه کاری و بهتر ناگاده هنس چیس می نامند و آن صندل سوده
جهت بادی که از وی در بدن مانند دویدن مار معلوم میشود و بادی که از و تشنج خدین شود نافع و دافع فساد خون صفراوی که آنرا رگت پت
نامند و بدردی که وقت هضم در معده شود و آنرا بزبان سول گویند و منی بیفزاید شنگهنی بکسر شین معجمه و خفای نون و کسر کاف و خفای ها و کسر
نون دوم و سکون تحتانی اسم کندلیاست شنکهینکا بفتح شین معجمه و خفای نون و کسر کاف و خفای ها و سکون تحتانی و کسر نون دوم و فتح کاف
و الف اسم لاکهه ست شنو بفتح اول مشک ست شنون اسم شونیز ست شنه بکسر اول انگور ست شینشتا بضم شین معجمه و کسر نون مشدده
و سکون تحتانی و فتح شین معجمه دوم و نون مشدده دوم و الف اسم ساگ اموتی ست فصل شین معجمه با واو شواء بفتح اول و ثانی و الف
ممدوده بعربی کباب را گویند و بکسر شین و فتح واو و الف اسم هر ست شواپهل اسم باربهوجی شواصر بفتح شین معجمه و واو و الف و فتح صاد مهمله
و رای مهمله و الف لغت یونانی ست و گویند که بیونانی بطراس نامند و نزد بعضی امیر و شیاو بقول بعضی ارطاماسیاو بعربی مسک الجن نامند
و گویند که در بلاد شبانکاره فارس مشک چوپان نامند و در تنکابن مشک داس و صحیح آنست که آن نوعی از برنجاسف یا قیصوم ست
در ازی نیز گفته که از انواع برنجاسف ست و بقول دیسقوریدوس بیونانی بطلوس نامند و آن گیاهی ست که هر سال تازه میروید بقدر
سنش بر روی زمین و شاخهای بسیار و برگ آن شبیه ببرگ لاله دشتی و تخم آن بر سر شاخهای آن و همه آن از شاخ و برگ و تخم بسیار
خوشبوست و لهذا مردم در پارچهای پوشیدنی خود می نهند منبت آن بیشتر صحراها و مترجم کتاب ابوریحان در صیدنه نوشته که در بلاد
دیلم نباتی بدین نام که آنرا مشک الجن نامند دیدم خاکستری رنگ مائل بزرقت شبیه به اشنه بی ساق و بی گل و منحصر برا اوراق بسیار
متراکم منبسط بر روی زمین که از زمین بلند نمیگردد و بیخ آن سیاه بقدر مسمار و منبت آن سنگ لاخها و کوهستانهای بزرگ و از تازه آن
تا چند ماه بوی مشک می آید بالجمله گرم و خشک در سوم مفرح و مقوی ارواح و قوتها و مدر حیض و باشراب جهت عسر النفس محتاج بانتصاب
و در حقنه برای عرق النساء و اوجاع مفاصل بارد داخل می نمایند بهر آنکه مسهل اخلاط لزجه است شوات و شواده شوارد شوالک فی شوال
همه بضم اول و بفتح نیز بفارسی اسم خباری ست و بقولی سرخاب را نامند و ایضا بوقلمون را گویند که آن طائری سرخ رنگ ست و هر ساعت برنگی
میگردد و آنرا ابو براقش و ابو البراق نیز گویند شوادیق و شواذنیق از طیور صید باشه و یا شاهین را نامند شواله نام عقرب ست و شفنین بحری
را نیز گویند شوانا شونیز ست شوب بفتح اول شهد را گویند و قافله را نیز شوب صینی معرب چوب چینی ست شوبهه گهی
اسم تهیکری ست شوت اسم شبت ست شوحط بفتح شین و سکون واو و فتح حا و سکون طای مهمله لغت عربی ست و آن مجهول
الماهیت ست گویند که آن درختی کوچک ست برگ آن در شب جمع میشود و در روز منبسط میگردد و آنرا اسوحس نامند و بعضی گویند که درخت
کوهی ست بزرگ شاخهای آن راست و صلب بی گره و برگ آن شبیه ببرگ بید و از چوب آن کمان میسازند و بعضی گفته اند که آن شجری
است برگ آن مثل برگ طرخون و ثمر آن سبز مثل عنب طویل بگرد طرف آن باریک آنرا میخورند و بعضی گویند که آن نوعی از نبع ست و بعضی آنرا شریان ایک دانسته اند
و گویند آنچه بر قله کوه میشود نبع ست و آنچه در پائین آن شوحط و باختلاف منبت نام آن مختلف میگردد و بعضی گفته نوع خبیث در بون مازریون ست و این قول
اقرب بصواب نوشته بالجمله گرم و خشک و جمیع اجزای آن قابض و مانع اسهال و گویند جلوس در سایه آن ممنوع ست شوخط
بخای معجمه خوشه ارزن ست شوخ بفارسی اسم چرک ست شود اسم شبت ست شودانق و شودانیق باشه و شاهین ست

شورج معرب شوره است و گویند که آن کف دریا و نمک باغت ست و گویند که آن نوعی از کف دریاست که در زمین صخری و کناره دریا یافته میشود و این شبیه بزبره و زبدی ست که بالای نمک می افتد و قوت آن مثل قوت نمک ست بل الطف از ان و در تحلیل بیشتر و مثل جمیع افعال نمک فعل کند **شودر** اسم قرظ ست **شورو** اسم قاقلی ست **شوره** معرب آن شورج ست که مذکور شد و گیلانی گوید که شوره اسم عربی حجازی دوای ست که بزبان عرب اسرار نامند و آن در فصل الف با شین مهمله مذکور شد و نیز بعربی اسم اسد ست و درینجا مراد آنست که بفارسی شوره و بعربی البقر و در هندی نیز بشوره مشهور ست و چها کهار و او دبهت و بانجی نیز گویند و بفرنگی شلیطر و در انگریزی نیطر و سالت پیطر و نائطریت آف پوتاش نامند و آن بخاریست که از زمین شوره زار بر آید و بهیئت زغب سفید بر روی آن زمین انعقاد یابد و آنرا با خاک ممزوج بآن جمع نمود بتصفیه و طبخ مرتب میسازند گرم و خشک در آخر سوم و در ان حدت و جلا و تنقیه است و قوت آن مثل قوت نمک ست بلکه قوی تر از انست و در حرارت و یبوست مفتح سده و منقی بلغم و مسهل در نهایت حدت و مالش آن منقی چرک بدن و چون بآب سائیده بر موی کثیف غلیظ الطوخ سازند رقیق و نرم گرداند و چون بسر که سوده بر حکه طلا کنند آنرا دفع نماید و جهت طحال و در دکمر نافع و در بیع درم آن باد و درم شکر خوردن در رفع احتباس بول مجرب و اگر یک مثقال شوره قلمی باد و مثقال خردل در آب بمقداری که تواند آشامید بنوشند در ساعت بول بگشاید و اگر در جوف دو عدد ثمر موز نیم کیله کرده بصاحب طحال و قولنج ریحی بخورانند در سه روز صحت یابد و بقول گیلانی چون شوره سفید فائق صاف نیم مثقال سائیده در اندک شیر حلکرده بدون آنکه بدندان رسد از حلق فرو برند و بالایش دو او قیه شیر بنوشند و سه روز برین مداومت نمایند قروح مجاری بول و مذی را نفع کند و عرق آن قائم مقام گوگرد ست مقدار شربت آن نیم درم بدل آن نمک اندرانی مغر مری و گرده مصلح آن کتیرا و عسل ست و از خواص شوره است که چون آهن را باز رنج بیالایند و مثل آن مس بگدازند و بعد از ان شوره بران بپاشند مس از آهن صعود نماید و آهن در کمال نرمی می گردد و اهل هند از شوره آب را سرد می نمایند بعمل مقرر و آن آب را هیکه خوب سرد باشد لذیذ و خوش گوار بود و بعد زوال سردی آن بدمزه و ناگوار میشود و افعال و خواص آن بقول اطبای هند در چهپا کهار مذکور شد **شورمور** بفارسی اسم مور کوچک ست **شوران** بعربی معصفر را نامند **شورباج** معرب شوربای فارسی ست و آن عبارت از مرقه متخذ از لحم و نمک و آب و حبوب ماکوله است و اگر با گندم باشد حار بود و آن غذای جید ست بسبب اکتساب قوت لحم و سریع الانهضام از قلیه ساده است بسبب لطافت آن و تقویت ابدان کند و فربه سازد و باه افزاید و اگر با برنج باشد در حرارت کمتر از ان بود و بهترین او آنست که با پیاز باشد و با ابا افاویه گرم مثل دارچینی و قرنفل و خولنجان و مانند آن پخته باشند و الا هیجان ریاح کند بسبب رطوبتی که اندر انست و گویند که آن نیکوست برای کسی که شکایت از رطوبات کند و تخفیف بدن زیاده کند خصوصاً آنچه با سر که یا مری و کوبیلا مرتب سازند که درینصورت تخفیف بله معده و تقویت آن کند و آنچه با مری تنها سازند آن شدید تر در حرارت و یبوست باشد و تلیین شکم کند و گیلانی نوشته که نوشیدن مرق نافع وجع مفاصل ست و جهت ربع نفع بین کند و نافع نفخ معده و موافق حمیات مزمنه ذی ادوار ست و باقی افعال شوربای گوشت هر حیوان در اسم آن حیوان مسطور ست **شوربکا** اسم سفید سیلی ست **شورگز** اثل ست **شورون** اسم خاکشی ست **شوسا** دوای هندی ست شرب آن چهره و بدن را منور کند و منی افزاید و تقویت بدن نماید **شوس** و اما بسریانی بقلة یهودیه است **شوسینا** بسریانی سوسن ست **شوسین** بلغت سریانی یا یونانی نوعی از صنوبر ست که قندرسی نامند **شوشا** بیونانی شونیز ست **شوشک** اسم تهوست **شوشما** اسم قاقله است **شوشمیر** بفارسی یا یونانی اسم قاقله صغار ست **شوشو** بفارسی اسم جاورس ست **شوشه** اسم فارسی سبیکه طلا و نقره است **شوص** عسل ست **شوصرا** اسم برنجاسف و قیصوم ست **شوط براح** شغال ست **شوع** درخت بان ست **شوغار** و **شوغبار** بیای موحده زاج سفید ست **شوق** اسم سج ست **شوکر** بضم شین معجمه و سکون واو و فتح کاف و سکون رای مهمله اسم انگریزی شکر ست بقول اطبای انگریزی ملین بهت و استعمال آن از خارج بر لحم زاید زخمها ضماد میکنند آنرا جلا می دهد و در ادویهٔ دیگر برای بدرقه

شورج، شودر، شورو، شوره، شورمور، شوران، شورباج، شوربکا، شورگز، شورون، شوسا، شوس، شوسینا، شوسین، شوشا، شوشک، شوشما، شوشمیر، شوشو، شوشه، شوص، شوصرا، شوط براح، شوع، شوغار، شوق، شوکر

وخوش ذائقه کردن می نوشانند شوک اسم عربی خارست که بهترکی تکان و بهندی کانٹه نامند شوکا بلغت تنکابن بمعنی دعل ست که از جنس ایل از انواع بقر الوحش ست شوکر نیش عقرب را گویند شوکارک اسم آگ ست شوکهٔ ابراهیم بلغت معرب قرصعنه ست شوکهٔ اندلسیه اسم رعی الحمار ست شوکهٔ بیضا بیونانی افستارنیقی و بفارسی خار سفید گویند و آن حشیشه خاردار ست که آنرا شکاعی نامند و شاخهای خشک آنرا بادآورد گویند حق آنست که بادآورد ست نه شکاعی زیرا که شکاعی غیر بادآورد ست و گازرونی در شرح مفردات قانون نوشته که در بادآورد گفته ام که شوکهٔ البیضا در حقیقت بادآورد نیست بلکه دوائیست شبیه بدان یا آن هر دو قسمین از نوع واحد اند طبع آن سرد و خشک در اول ریختن طبیخ آن نقرس نفع کند و جهت استرخای معده نافع ست شوکهٔ الجمال اشترخار ست که بهندی اونٹ کٹاره نامند و گویند که رعی الابل ست شوکهٔ الحیه قسمی از بادآورد ست که خارهای آن بلند و تیز مانند سوزن ست شوکهٔ الداعین مشط الراعی ست شوکهٔ الدمن عکوب معروف بکنگر ز دست شوکهٔ السودا نوعی از قرصعنه است و نیز عشق الصبیان ست شوکهٔ الزرقا قرصعنه ازرق ست شوکهٔ شائکه قرظ ست و گیاه خرنوب را نیز نامند شوکهٔ شهبا درخت خرنوب نبطی ست و گویند الکشوث ست شوکهٔ صهبا خرنوب نبطی ست و گویند ینبوت شوکهٔ عربیه شکاعی ست شوکهٔ العلق شخیص ست و گویند مازریون شوک العقرب اسم قسم دوم بادنجان بری ست شوکهٔ قبطیه و شوکهٔ مصریه درخت قرظ ست شوکهٔ منیه طباق ست و گویند غافث ست چه طباق خاردار نیست شوکهٔ مصریه شوکهٔ قرظیه است و آن شجر قرظ ست و همچنین شوکهٔ قبطیه شیخ میفرماید که طبع آن سرد در اول و خشک در دوم و مجفف و قاطع نوازل غرغره و طبیخ بیخ آن و بیخ آن خاصة و تخم آن شدید الادمال برای جراحات و نافع ورم حلق و ورم معده است و گویند آن نباتی ست بمصر که در انجا میخورند و در غیر مصر خورندهٔ آن هلاک میشود شوکهٔ یهودیه که آنرا شوکة الجمال و عشر الصبیان گویند و آن بقول صاحب جامع قرصعنه است و در قرصعنه آنرا شوکهٔ یهودیه نوشته و شیخ منویسد که طبع آن گرم و لطیف محلل نافع گزاز و مضمضه بطبیخ آن مفید در دخرس و نافع نفث الدم ست و طمشیقون و بقول گیلانی رابرنجین مسطور شد شوکران بفتح اول و سکون ثانی و فتح کاف و رای مهمله و الف و نون اسم عربی ست و گویند یونانی و گویند بیونانی قونین و قونیون و بردی سقونیون و منقوسیون و باریقون و طفنیقون و طفنولون نامند و آن تخمهاست و بعربی بیخ جبلی و رومی و بعجمی اندلس حفوظ و بفارسی دورس و تفت و بفرنگی شبکنه گویند و آن نباتی ست برگ آن شبیه ببرگ خیار و باریکتر از ان و ثقیل الرائحه و در اعلای آن شعبها و اکلیل و در ان گل سفید مثل گل شبت و تخم آن مثل انیسون الا در سفیدی شدید تر از ان و از مطلق آن مراد تخم آنست و ساق آن گره دار مانند ساق بادیان و سطبر تر از ان و شعبهای شاخهای آن چتر دار و بیخ آن مجوف غیر غائر در زمین و دیسقوریدوس گوید که برگ آن مثل برگ بیروح و کوچک تر و بسیار زرد و بیخ آن باریک بی ساق و تخم آن مثل نانخواه و بزرگ تر از ان و بی طعم و بی بو و از ان لعاب مثل لعاب اسپغول بر آید ملا نفیس در شرح اسباب نوشته که شوکران بیخ کوهی ست و بهترین او آنست که از موضعی که آنرا تفت گویند و از اعمال بیر دست می آورند و بعضی گویند که آن اسم درخت خشخاش سیاه است که رطوبت آن افیون ست و شیخ گوید که آن نوعی از بیش ست شیخ میفرماید که این قول خوب نیست چه قونیون در یونانی آمده ترجمهٔ آن بشوکران و گاهی به بیش نموده اند و بقونیون که آن شوکران ست نسبت اعراض بیش که آن اسم محض ست کرده اند و شوکران دوای سمی ست با مصلح آن استعمال کرده میشود بخلاف بیش و مردم دران اختلاف نموده اند و بعضی گفته اند بیخ نباتی ست که بهندی موٹھ گویند بالجمله قویترین آن آنست که از جزیرهٔ اقریطی و جزیرهٔ الافیوس و بلاد مسمی باغانه و اطبی و اقلیقیا می آید و گویند بهتر و مستعمل آن آنست که در کوه تفت از یزد روید و آنرا دورس تفتی گویند و از جمیع اجزای آن بهتر تخم آن و گل آنست سرد و خشک در سوم و گویند سرد در چهارم و خشک در آخر سوم ست مادامیکه تازه باشد و چون خشک شود در سوم گردد و آن مخدر و مسکر ست و از جملهٔ افعال آن تنویم و سبات و جمود خون و قطع نزف الدم و افساد نبات شعر و منع زیادتی نمو او ست و مطبوخ آن نافع التهاب ست و چون از یک دانگ تا سه دانگ بخورند درد گرم را ساکن کند و خواب آورد و چون اندکی از ان در نبید بخورند خواب و سبات آرد و چون بر موضع موی گندیده طلا کنند منع روئیدن

شوک
شوکا
شوکارک
شوکهٔ ابراهیم
شوکهٔ اندلسیه
شوکهٔ بیضا
شوکهٔ الجمال
شوکهٔ الحیه
شوکهٔ الداعین
شوکهٔ الدمن
شوکهٔ السودا
شوکهٔ الزرقا
شوکهٔ شائکه
شوکهٔ شهبا
شوکهٔ صهبا
شوکهٔ عربیه
شوکهٔ العلق
شوک العقرب
شوکهٔ قبطیه
شوکهٔ منیه
شوکهٔ مصریه
شوکهٔ یهودیه
شوکران

او کند چون کوفته آب آن افشرده قبل از خشک شدن تخم آن بگیرند و در آفتاب گذارند تا خشک گردد طلای آن حمره و نمله و اورام حاره را بسیار نافع بود و عصارهٔ آن در
شیافات او جاع چشم داخل میکنند و اکتحال آن منع سیلان اشک نماید و قطور آن در گوش نشف رطوبت او کند و طلای آن بر پیشانی قطع رعاف نماید و ضماد برگ و تخم
آن بر پستان شیر دار قاطع شیر آن و مانع آویخته شدن پستان و بر پستان دختران مانع بزرگ شدن پستان آنها است و ضماد آن زیر ناف قطع اسهال و نزف الدم کند
واگر یک دانگ بخورند تسکین تیزی صفرا و اسهال زرداب و حبس حیض کند و گاه حیض فرود آرد و نفع باوجاع رحم دهد و چون برگ آن بر آلات منی ضماد کنند یا آب
آن بمالند کثرت احتلام را منع کند و ضماد برگ آن بر خصیه قطن منع از عظم آن نماید خاصة خصیهٔ اطفال کوچک و چون بر قضیب ضماد کنند ارخای او نماید و اگر بقدر سه
حار باسبوس گندم ضماد کنند بسیار نفع دهد و طلای آن نافع گزیدن عقرب ست و خوردن دو درم آن بسمیت بارده که اندر آنست قتل کند و شربت آن نیم دانگ
و ده تریاق نیم درم ست و اولی ترک استعمال آن از داخل ست زیرا که شارب آن را سردی در باطن عارض شود تا آنکه حرارت غریزی غائر شود و پس فواق پس تیرگی بصر
و اختلاط عقل و فکر و کلام پس سردی اطراف و شدت تمدد پس خناق و تنگی نفس و در آخر تشنج و موت افتد و اکثر مضرت آن بقلب ست و علاجش تنقیهٔ بدن بقی
و حقنه و مسهل ست اگر قبض باشد و آشامیدن شراب صرف ریحانی بفلفل پس اندک مهلت داده شیر و یا افسنتین با فلفل و جند بیدستر و سداب با طلا خورانند و
یا قردمانا و میعه و فلفل و تخم انجره بشراب و یا برگ غار بحلتیت و روغن حار و فربیون و یا تریاق کبیر بخورانند و باقی تدبیر آن مثل تدبیر افیون خورده است و اندکی از تخم
آن چیزی مضرت نمیکند و گویند مصلح آن ثوم و بصل و جوز و عسل ست و بدل آن دو وزن آن بزر البنج یا تخم لفاح ست **شوکنت** اسم بار برناست **شوکهنی**
اسم جیرهٔ سیاه است **شوکم** شلیم ست **شولی** بضم شین معجمه و سکون واو و کسر لام و سکون یای تحتانی اسم زردچوبهٔ صحرای ست تیز و شیرین و تلخ بود و اشتهاء ...
دهن پدید آید **شولنین** اسم کلاجد ورست **شومه** مازریون ست **شومر** نوعی از ادویه است که در عطریات استعمال میکنند و آن نباتی ست تخم آن تلخ طعم
شبیه تخم قاقله و ثمر آن مدحرج تیز مزه و بیخ آن خوشبو ست **شوناک** اسم ارلو ست **شوندر** بفتح اول و واو و سکون نون و فتح دال مهمله و سکون رای مهمله و بضم
اول و ثانی هم آمده بقول گیلانی اسم نوعی از شلجم ست آن را شلجم سرخ نامند و آن در نبات و صورت شبیه بشلجم الا برگ آن غیر خشن و غیر مشرف بلکه آن قریب تر بچقندر ست
و بیخ آن مستدیر مائل بطول و بسیار سرخ و شیرین طعم با اندک تلخی و تیزی و برگ آن را میخورند چنانکه برگ شلغم را میخورند بلکه بیخ آن را میخورند و بقول انطاکی میان آن و زردک
و شلجم فرقی نیست الا آنکه برگ آن مشرف نیست و بقول حکیم مومن قسمی از شلجم صحرای ماکول ست و بغدادی نوشته که شوندر معرب از چقندر فارسی ست بالجمله بهترین
آن سرخ خالص کوچک تازه خالی از کیفیت غریبه است سرد و تر در دوم و گویند گرم در اول و تر در دوم و گیلانی گرم و تر در آخر اول نوشته و گفته که رطوبت آن زیاده
از حرارت رافع ریاح و عفونت و مسخن و جاذب خون از عروق بظاهر جلد و چون در آب طبیخ آن نشینند دفع سرد و بلا ماده و تحلیل اورام مقعد کند و بواسیر را نفع دهد و آن بدن را
فربه کند و عروق را از خون پر سازد و خوردن آن بریان کرده درین باب ابلغ ست مگر آنکه در غذاردی تر از شلجم و غلیظ و دیر هضم و مولد ریاح و بعض اخلاط
و مضر بارد مزاجان و صاحبان معدهٔ بارده مورث نفخ و قراقر مصلح آن عسل و سرکه و خردل و همچنین آن مهرا و خوردن آن مهیج باه است و بغدادی بنابر
بارد و رطب بودن آن مضر باه گفته و در سائر افعال قوی تر از سائر اقسام شلجم نوشته و خوردن تخم آن تریاق سموم قتاله است و اگر پیشتر از سم بخورند سم چندان ضرر نمیکند
و فعل آن را باطل میسازد و از اجزای تریاق فاروق ست و تخم بستانی آن ضعیف ست **شونشپا** اسم گل درخت ارو ست **و شونڈلی** اسم ببل بهل ست
شونیز بضم و فتح اول و سکون واو و کسر نون و سکون یای تحتانی و زای معجمه اسم فارسی ست و شونوز و شمیز و شنیز نیز گویند و بیونانی سنو و شنیون
و شوشا و بترکی قراچورک او دی و نزد یک اهل مغرب سوید او حبة السودا و ایضا بفارسی سیاه دانه و غرمج و بعربی کبودان و مکونی هندی و بهندی کلونجی نامند و آن تخم نباتی
است شبیه بباد یان و شاخهای آن باریک تر و بقدر وجب و زیاده تر از آن بلند میشود و برگ آن کوچک مثل برگ صعتر بلکه باریک تر از آن و بر آن رؤس کوچک
شبیه برؤس خشخاش و کوچک تر از آن و گل آن زرد و بسفیدی و بنفش مائل نیز و تخم آن در غلاف بزرگ تر از غلاف بزر البنج و تخم آن قریب بمقدار انیسون و سیاه
تند بو تلخ و مغز آن سفید و از مطلق آن مراد نفس تخم آنست نه غیر آن و قوت آن تا هفت سال باقی می ماند و بهترین آن نو سنگین فربه حاد حریف بوست
گرم و خشک در دوم و بقول شیخ در سوم و گویند گرم در سوم و خشک در دوم و در آن حدت و حرافت و جلاء و تقطیع بلغم و تحلیل ریاح و نفخ و تنقیه بالغ

شوکنت شوکهنی شوکم شولی شولنین شومه شومر شوناک شوندر

شونشپا شونڈلی شونیز

ومع ذلک جوهر آن لطیف مع انضاج وتجفیف واسخان ست واستعمال آن از داخل تحلیلی بالغ نماید ودر حدیث شریف وارد ست که شونیز دوای هر مرض
است مگر موت ومراد از مرض امراض بارده است وعموم نوعی ست وافضل علمای محدثین جمال الدین بغدادی در کتاب خود مسمی بلفظ المنافع نوشته که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم اشاره بدان بسوی امراض عرب فرموده اند وعام امراض ایشان از برودت ورطوبت میشد بسبب آنکه اکثر اغذیه ایشان لبنیات حامضه وبقول
بارده بود وصدق رسول الله و از جمله خواص او آنست که چون نبات آن را در مهد یا نزد ماهیان او بالای آب آیند بهر قرب بسوی آن وچون تخم آن در اقمشه
نهند از کرم زدن او را محفوظ دارد وچون با زیت هر صباح بر ناشتا بخورند رنگ سرخ گرداند وطلای روغن آن موی را مدد داء الثعلب برویاند وچون سوخته آن
با موم که در روغن سوسن یا روغن حنا گداخته باشند آمیزند وبر سر طلا نمایند صلع وتناثر شعر را نفع دهد وکذا چون بجاکستر آن خلاف بر موی سازند ولطوخ کوفته آن
ببول طفل آمیخته قطع ثآلیل متعلقه ومنکوسه خیلان کند وکذا ببول کهنه برای ثآلیل مسماریه وطلای آن با سرکه در ازاله قوبا مجرب وکذا طلای سوخته آن با سرکه
یا عسل یا بول نافع سعفه وقروح هر گونه است وطلای آن با سرکه ازاله برص وبهق کند وکذا با مثل آن تخم ترب سوده بعد خاریدن آنها بخرقه درشت تا آنکه
رنگ متغیر گردد بران پاشیدن مزیل آنست وکذا چون بخون پرستوک یا شیر یا خون افعی سرشته طلا کردن قلع بهق وتغیر رنگ برص کند وکذا برای هر مرض
که بدان جلد بدن بلند شود وچون با سرکه بر شور لبنیه نهند نفع دهد وچون بریان کرده ببول سائیده بر قروح شهدیه مکرر طلا نمایند او را از سر قلع کند وموی در ان
برویاند و آن تحلیل اورام بلغمیه وجعلیه کند وکذا ببول قروح رطبه وبارده را وچون بآتش ملایم بریان کنند وسائیده بگلاب سرشته بر قروح سوداوی طلا نمایند ازاله
او کند وکذا قروح ساق بعد شوئیدن آن بسرکه وپاشیدن خاکستر آن قروح عفنه را خشک نماید وضماد آن تقشر جلد را نفع عجیب کند وچون بسرکه سوده بروغن گل
سرشته بر جرب متقرح طلا کنند قلع او نماید وضماد آن تسکین اوجاع مفاصل کند وسعوط آن بفالج ولقوه وکزاز نفع دهد وکذا بروغن آن وبقول شیخ طلای آن با آب
سوده صداع بارد را نافع ودر سرکه یک شب تر کرده صبح سائیده سعوط کنند ویا در خرقه باریک بسته بوی آن بشمند اوجاع کهنه سر را که بسبب او نزله یا رطوبت دماغی
باشد نفع دهد وکذا فالج ولقوه وصداع وشقیقه بارد مزمن را وچون سوده بروغن ایرسا آمیخته سعوط کنند در ابتدا نزول آب را از چشم منع کند وکذا چون در ادویه کحل
آمیزند آب را خشک نماید وچون تخم آن هفت عدد در شیر زن یک ساعت تر کنند پس سوده در بینی چکانند واستنشاق نمایند یرقان را نفع کند وزردی چشم
را ببرد بسبب تفتیح آن سده را بقوت وچون سائیده واندک روغن حبة الخضرا آمیخته سه قطره از ان در گوش چکانند سده او بگشاید ورباح ودرد بارد او را ببرد
وکذا قطور آن بروغن گاو وعسل آمیخته وکذا چون بریان کرده بزیت پخته قطور نمایند صمم را نفع کند خصوصاً بارد وروغن حبة الخضرا وکما دگرم کرده آن بر جبهت زکام
ودر سائر اعضا جهت تحلیل ریاح سریع الاثر ست وچون بریان کرده در خرقه کتان کبود یا پارچه باریک دیگر صره بسته ببویند زکام بارد را نفع بخشد وگازرونی این را
نافع زکام بالخاصیت نوشته وچون در زیت بریان کنند ویا سوده در ان تر کنند وصاف کرده در بینی چهار قطره بچکانند زکامی را که با عطسه بسیار باشد وسیلان
رطوبت دماغی از منخرین او را نفع نماید وکذا چون بدان بخور سازند و آن قطع بله ونزله از سر کند وچون بگرم بر مقدم سر ضماد نمایند توالی نزلات را منع کند وسعوط آن از ادو
مفتحه سدد مصفات وخیاشیم بسیار ست وخصوصاً بسرکه کهنه تر کرده خشک نموده ومضمضه طبیخ آن بسرکه نافع درد بارد دندان ست خصوصاً با چوب صنوبر و
چون با نطرون خورند انتصاب النفس را نفع دهد وچون آن یک مثقال از ان بخورند ربو وضیق وانتصاب نفس واوجاع صدر وسرفه بارد وقذف مده وقطع بلغم
کند وبوی دهن خوش نماید وفساد اغذیه را دفع سازد وچون کوفته با شراب ممزوج یا سکنجبین خورند اشتهای طعام بر انگیزد وتقویت معده وجگر نماید و
استسقا ویرقان وطحال را نفع دهد و آن تلیین شکم وتحلیل ریاح غلیظه ونفخ وقولنج نماید و آروغ بلغمی ترش را ببرد وگیلانی گوید که خاصیت آن ازاله آروغ از بلغم
وسوداست وادرار شیر نماید چون ایام متوالی خورند وچون با سرکه ممزوج بآب خورند قتل دیدان وحب القرع نماید وکذا اگر بر شکم از خارج قریب ناف طلا کنند اخراج
آنها از شکم کند بخاصیتی که در آنست کذا چون بسحیق آن آب حنظل تر اضافه کنند وبسرکه بسرشند یا بادی ببیزند وزیر ناف وبالای او تا ده انگشت ضماد کنند
حب القرع را بقوت اخراج نماید وچون با آب شیح کوهی بسرشند حیات را بقوت خارج کند وچون یک مثقال با آب افسنتین بر نهار بخورند اخراج دیدان
حیات وحب القرع وقتل آنها نماید واستعمال آن چند روز مدر حیض ست وبخور وحمول آن بروغن سوسن سوده اخراج جنین زنده ومرده واسقاط

مشیمه کند و چون با عسل و روغن گاو بسرشند در رحم دو در دعارض نفسا وقت احتباس حیض و درد گرده را نفع دهد و شرب و بخور آن ادرار بول و حیض بقوت نماید و حبس خون نفاس و تسکین درد آن کند و چون با آب سوده با عسل نیم گرم بنوشند سنگ گرده و مثانه بشکنند و شرب و طلای خاکستر آن قطع بواسیر نماید خصوصا با رب حب الآس خوردن بعد یل و از خواص جلیله او آنست که شرب روغن آن با زیت و کند رد را عادهٔ شهوت بعد یاس مجرب ست و روغن آن که بقرع معکوس گرفته باشند طلا بر اعضای تناسل و کمر جهت آوردن نعوظ بعدیل و رافع دردهای بارد و سستی اعصاب سدهٔ آنست و بدستور آشامیدن آن با شیای مناسبه جهت امور مذکوره سریع الاثر و گیلانی گوید که قوت روغن شونیز مثل قوت روغن ترب ست گرم و مالش و شرب آن نافع فالج و خدر و رعشه و کزاز و جاری کنندهٔ روح حیوانی بسوی غایت و مفتح سدد اعصاب بدان سبب احساس حرکت و مجفف اعضا و قطور آن نافع صمم و محلل اورام گوش و سعوط آن نافع صرع و طلای آن مفتح سدد و خصوصا عارض در مؤخر دماغ و مزیل نسیان و فساد ذکر و بقول شیخ شونیز حمیات مزمنهٔ بلغمی و سوداوی را خاصة نفع کند و چون سوده با سکنجبین با آب نیم گرم بخورند ازالهٔ تپ ربع کهنه و سائر حمیات بارده نماید و شرب ضماد آن سموم بارده را نافع و چون یک مثقال سوده با سکنجبین خورند گزیدن هوام را نفع دهد و دخان آن هوام را گریزاند و آن گزیدن رتیلا را انفع کند چون یک درم یا یک مثقال بخورند و چون در سرکه تر کرده خشک نموده بسایند و دو درم از آن با آب نیم گرم تا سه روز بخورند گزیدن سگ دیوانه را نافع بود و شربت آن یک درم ست و اکثار آن مضر و باید که از نیم مثقال تا دو درم زیاده نکنند و گویند از مثقالی تا دو مثقال و تا سه درم برای سرد مزاجان و از نیم درم تا یک درم با مصلحات برای گرم مزاجان و اکثار آن محدث خوانیق صعبه و غشی ست و گویند قی کردن و شرب شیر و غیره از انچه بدان علاج خوردن گندش می نمایند علاج آنست و بقول صاحب منهج مضر جگر حار مصلح آن تخم خیار و گویند مضر گرده و آلات بول ست و مصلح آن کثیرا و اکثار کردن آن بسرکه است و گویند مصلح آن کاسنی با آب خرفه و طباشیر ست و برای اضرار آن بریه کاسنی فقط و بدل آن صمغ زیتون یا تخم رشاد یا بزر البنج و یا سه وزن آن انیسون و نیم وزن آن تخم شبت ست **شوه** شبه را گویند **شوهب** خارپشت ست **شوی** بفتح گوسفندان را گویند **شوی** بکسر شبت ست **شوی** بضم بمعنی شوربا ست **شوبک بهل** اسم بیل پتری ست **شوسنوش** اسم عقرب ست **شویصی** نوعی از ابهل ست **شویلا** بالضم اول و شویلی و شویل اسم عربی برنجاسف ست و گویند که آن قسمی از قیصوم ست الابرگ آن بزرگ تر از و ست **شوی** بفتح اول بمعنی کباب **فصل شین معجمه با ها**

شهاب و شهابه شیر ممزوج با آب ست و دو ثلث آن آب باشد و آنرا بهندی لسی گویند و ایضا شهاب رنگ سرخ عصفر را مانند **شهبانج** شاهبانج ست و آن معرب شاهبانگ ست که مذکور شد و گویند جمسفرم را نیز نامند و بعضی گویند که آن سنجانج ست و آن عنقریب مسطور گردد **شهبا** بتحریک مادهٔ اسپ ست و نر آنرا اشهب گویند **شهباز** طائر ست از طیور صید بزرگ تر از باز و از آن در جرات کمتر **شهپر** شونیز ست **شهبرون** بسریانی اطریه ست **شهمت** بفتح شین معجمه و ها و سکون فوقانی اسم مدست **شهتوت** بشین معجمه و سکون ها و ضم فوقانی و سکون واو و فوقانی دوم و بزیادتی الف بعد شین هم آمده اسم توت ست **شهجری** بفتح شین و خفای ها و جیم فارسی و کسر رای مهمله و سکون یای تحتانی اسم رنگنی ست **شهد** بفتح اول اسم فارسی ست و کذا انگبین و کذا شهدان و بیونانی مالی و القولیس نیز و بسریانی و بسیاد بترکی بال و بعربی عسل و در انگریزی هنی و بهندی مده و بهپ رس و مهپر گویند و مشهور شهد ست شیخ الرئیس و شراح قانون در ماهیت عسل نوشته اند که آن شبنمی ست خفی که بر گل و بر غیر آن می افتد پس آنرا مگس عسل می چیند و آن بخار مصعد ست که در جو نضج می یابد پس مستحیل میشود و در شب غلیظ میشود و عسل شده می افتد زیرا که چون سردی شب غلیظ کند گران میشود و پس افتد و میل بالسفل بسکینه گاه می افتد چنانچه در کوههای قصران و غیر آن و این بر سبیل شبنم بسیار غلیظ ست و آنرا انگبین گویند زیرا که اکثر بر شجر اثل می افتد و گاهی بر سنگ می افتد و لهذا گفته اند که عسل مختلف میباشد بحسب چیزیکه بر آن می افتد از شجر و حجر و اکثر ظاهر از آن انسان می چیند و خفی را مگس عسل میگیرد و دو گمان میکنیم که تصرف مگس عسل را در آن تاثیر ست و انچه آن می چیند عسل در حرارت و جلا و انضاج شدید تر میباشد از باقی اسنان که آنها را مردم می چیند و از عسل قسمی حریف سمی ست و این بسبب آنست که مگس آن گلها از شجرهای که در ین سمیت ست میخورد الحاصل مراد از مطلق آن عسل نحل ست و آن شبنمی ست که بر گلها می افتد و مگس عسل آنرا می چیند و در خانهٔ خود ها ذخیره میسازند و آن مختلف می باشد بحسب شجر یکه بر آن افتد و بحسب طبائع مگس چنانچه مسطور شد و گویند که بهترین آن صاف پاک صادق الحلاوت خوشبو مائل بسرخی

شوه
شوهب
شوی
شوبک بهل
شوسنوش
شویصی
شویلا
شهاب
شهبانج
شهبا
شهباز
شهپر
شهبرون
شهمت
شهتوت
شهجری
شهد

است و معتدل القوام لزج بنحویکه چون آنرا بانگشت برگیرند بسرعت منقطع نشود و این قسم برای مداوا بهترست و سفید برنگ نبات و غلیظ القوام با وصاف
مذکور بهر لذت و تغذیه اولی و جالینوس در حیلة البرء نوشته که افضل عسل سرخ رنگ ناصع خوشبو صاف که دران بصر نفوذ کند بسبب صفائی آن و مذاق آن
حریف لذیذ در غایت لذت و چون اندکی ازان بانگشت بردارند بسوی زمین سیلان کند و منقطع نشود و پس اگر منقطع گردد آن رقیق تر یا غلیظ تر باشد
ازانچه سزاوارست و فی الجمله آن غیر متشابه الاجزا باشد و عسل غلیظ در اجزای خود کثیر الموم بود و رقیق کثیر الفضول غیر نضیج عسر الانهضام و آنچه دران فوائقه
موم و چرک خانه مگس عسل ظاهر شود آن عسل زبون ست و گویند افضل انواع آن ربیعی ست و این در بلاد گرم حاصل میشود و بسیار سفید میباشد پس صیفی که در بلاد
ماه حاصل میگردد و این در بلاد سرد میباشد و شتائی ردی ست بسبب قلت حرکت نحل و گلهای جید در صیفی و خریفی نیز ردی ست که اسمر و سیاه و کهنه از یک سال
گذشته و تیز طعم یا ترش و تلخ و بدمزه و رقیق شده و بدبو یا خشک شده و رطوبت آن تحلیل رفته و بدبو گشته و اکثار بسیار کهنه فاسد آن در کمال مضرت
و مورث جنون و امراض مهلکه جهت آنکه محرق اخلاط ست و گویند بهترین صاف راسب در اسفل کوار نشست و طافی ضعیف ست و عسل نحل را اسما بسیار ست
ازانجمله سنوت ست چنانچه در حدیث شریف وارد شده و بعضی ازان حافظ ست هر چیز که اندران بگذارند حفظ آن نماید اما جسد مرده را چون بدان لطوخ سازند
آنرا همواره نگاه دارد اما گوشت را شش ماه و اما میوه را شش ماه و هر چیز که فساد بدان سرعت نماید چون اندران نهند زمانی دراز بر حال خود باقی ماند ما بجمله تازه
آن گرم در دوم و خشک در اول و اندک مانده آن گرم و خشک در آخر دوم و سفید رقیق القوام آن در حرارت و یبوست کمتر و بعضی انواع تیز و آن کهنه
کهنه آن گرم در اول سوم و خشک در دوم و عسل خام گرمی و تیزی و جلا زیاده و آن بدوائیت اقرب و عسل مطبوخ کف گرفته حرارت و حدت و جلا کم
و آن بغذائیت اقرب و در قوام آوردن آن شرط ست که آب داخل کنند و باتش ملایم جوش دهند تا بقوام آید و احتیاط کنند که نسوزد و بهر آنکه اگر آب داخل
نکنند کف آنرا نمی توان گرفت و اگر آتش زیاده کنند میسوزد و تلخ میگردد الحاصل در شهد قوت جلا و تفتیح سدد و افواه عروق و جذب رطوبات از قعر بدن و فضول
دماغ ست و آن مجلی رطوبات و مقطع و منقی بلغم لزج و مانع عفونت و فساد ادویه ست و مزیل استرخا و استسقا و یرقان و طحال و عسر البول و انواع
ریاح و ایلاوس و مفتت حصاة و دافع سموم بارده و منافع آن از آیه کریمه فیه شفاء للناس و از حدیث شریف من یرید الحفظ فلیاکل منه ظاهر ست و نیز
در حدیث وارد ست که هر کسی که اراده شفا داشته باشد باید که صبح ناشتا عسل بآب باران آمیخته بنوشد و جالینوس گفته که هیچ چیز بهتر از شهد
نیست در نفع از برای بدن و علاج اکثر امراض و از برای سرشتن ادویه جهت آنکه بسبب لزوجت و غلظت قوام باعث سرعت امتزاج و
حفظ آنهاست از تلاشی و فساد و بسبب حلاوت محبوب طبائع و لذیذ و دافع بشاعت و رساننده قوای ادویه است بسرعت در تمام بدن و غیر آنها
از فوائد کثیره و گیلانی گوید که چون عسل حار منضج ست لامحاله منضج ملین محلل مفتح باشد و دران جلا بسبب قوت حلاوت آنست خصوصا آنچه ازان ظاهر الحرافت
باشد و بسبب حرارت خود جذب رطوبات از قعر کند و لهذا ابدان در عرق النسا طلا میکنند و نفع مینماید و ازان خون نیک خصوصا در زمستان پیدا میشود و بسبب
یبوست آن و تحلیل رطوبات فضلیه را منع عفونت و حفظ حرارت غریزی میکند فلهذا ماده اشربه و معاجین گردانیده و لهذا دران مرده را میگذارند
پس حفظ آن از فساد و منع از عفونت می نماید و بدین جهت چون دران گوشت تازه گذارند حفظ آن از تغیر کند و بقول شیخ چون بدان لطوخ سازند
منع قمل و صیبان و قتل آنها بالخاصیت نماید و با قسط جلای کلف کند خاصه تلخ از عسل زیرا که جلا در تلخ بیشتر از شیرین ست و با نمک برای آثار ضرب
که بادنجانی رنگ باشد نافع و همچنین لطوخ خام آن بر آثار جالی آنهاست و جالینوس گفته که عسل مسخن و مجفف در درجه دوم ست و چون بپزند و نضج
یابد قلیل الحدت و الجلا گردد و لهذا ما درین حال استعمال میکنیم در ابطال نواصیر و قروح غائره و اگر عسل تلخ یافته شود قوت آن مرکب بمنزله آن باشد
و اگر انسانی با عسل افسنتین را آمیزد و بعضی گویند که چون بپزند تا غلیظ گردد و بدان لطوخ سازند جراحات تازه و قروح غائره و بر چرک را الزاق نماید
و تنقیه آنها کند و چون با شب یمانی لطوخ کنند قوبا را ببرد و ضماد آن با آرد گندم جهت تحلیل اورام و نضج دمامیل نافع و در کتاب تجربتین نوشته که عسل در هر
جراحت که محتاج بجلای قوی باشد تنقیه آن نماید و چون با آرد جو سرشته ضماد کنند اورام پخته را بگشاید و ریم آنرا بکشد و آن بدین صفت انفع برای

قروح حادثه در پشت است و با کبر و نمک جهت تحلیل اورام و رفع کلف نافع و با زراوند طویل و آرد کرسنه جهت القیلم زخمهای عمیقه مجرب دیگر با داء الثعلب مو فرجت الجلب و آرد جو
نیز انبات موی نماید و در عرق کنند و با انزروت جهت جلای قروح و التیام آنها و بر گوشت زائد نافع و آمیختن آن با ادویه بهق و برص و کلف جلای آنها بیفزاید و نیز با نوشادر
جهت بهق و برص مفید و مطبوخ آن با شبت جهت رفع آثار ضربه و با دو طلای آن با روغن گل جهت قروح شهدیه سائر قروح حادثه از بلغم شوره و جهت تقویت بدن
مفید و آشامیدن آن با مصطکی جهت جلب رطوبات فضول دماغی و فالج و لقوه و استرخاء و خدر و لیشان آنها و تقویت معده و استسقاء و دفع ریاح و لزوجات تفتیح سده و قی و تنقیه و تقویت باه و نقع و تحلیل بلغم
بصر نماید و اکتحال آن با آب پیاز و یا نمک اندرانی جهت جلای بصر و رفع حکه و جرب دمعه و بیاض و نزول آب نافع و چون آنرا با اندکی مشک در چشم کشند نزول الماء را در ابتدا نفع کند
چون با ادویه جلای چشم آمیزند جلا و تقویت بصر زیاده نماید و چون با نمک اندرانی نیمگرم در گوش چکانند آنرا از ریم پاک کند و کذا چون بدان و انزروت و روغن گاو فتیله آلوده در گوش
نهند و چکانیدن آن در گوش با انزروت و نمک سنگ جهت رفع ریاح و دوی و قطع ریم و رطوبات سائله از آن و تسکین اوجاع بارده آن و ثقل سامعه نافع و بدستور قطور آن
با زهره گاو تازه و یا آب برگ نیم تازه و یا با شیر بز و یا شیر زنان و یا با سفیدی بیضه مرغ نافع و چون هنگام انفجار اورام حلق بدان غرغره نمایند خوانیق و اورام لوزتین را نفع دهد
و تنقیه جراحت کام و زبان و حلقوم نماید و بدستور تحنک بدان و مضمضه آن با سرکه جهت استحکام لثه و مالیدن گوشت آن و تقویت دندان و جهت حفظ صحت دندان
و جلای چرک و سفید کردن آن خصوص که عسل با انگشت بر دندانها بمالند و در هر ماه سه چهار مرتبه بعمل آرند و مالیدن آن با نمک سوده آمیخته نیز جهت قروح رطبه لثه
و انبات لحم آنها نافع و غلط کرده کسی که آنرا مرخی لثه دانسته بدلیل آنکه همه شیرینیها مرخی اند حق آنست که شیرینی که با رطوبت باشد مرخی است نه شیرینی که با یبوست بود
و شهد حاد یابس است بالاتفاق و نوشیدن و لیسیدن غلیظ آن با روغن گل نافع قروح لهات و آن نافع سرفه بلغمی است و گویند مهیج سعال است و شرب آن با آب
تنقیه سینه و نفث مواد نماید و آن مقوی معده بارده و مشهی طعام است و بخاصیت مسکن تشنگی و قی نمودن بدان جهت تنقیه معده نافع و آن مزیل بلغم و مستاصل
آنست خصوصا از معده و غیر مطبوخ آن صالح برای معده بارده و مطبوخ بلغمی غذای نیک دهد در قانون و شروح آنست که شراب آن مقوی معده و مشهی طعام است خصوصا گلاب و شرب خام کف
گرفته آن منضج و ملین شکم است پس اگر کف آن بر دارند تلیین شکم کم شود و عسل مطبوخ تحریک شکم نکند بلکه گاهی قبض شکم بلغمی مزاجان کند و این بهر آنست که
عسل بسبب اشتیاق غذا بسیار زد بخلاف بدن صفراوی و عسل مطبوخ با آب ادرار بیشتر نماید و این بسبب تفتیح آن مجاری بول را بسرعت بود و عسل
و ملاء العسل اکثر ممکن به تنفیذ غذا باشد قبض کند یعنی چون عسل بعد غذای غلیظ خورده شود قبض شکم نماید و این بسبب احداث عسل سده است و
اگر حرکت و قلت استعداد از غذا برای نفوذ مینیه الطلاق نماید یعنی نفوذ بسوی امعا و تقاعد جگر و حقنه کردن بدان با آب باران تنگ جهت تنقیه و غسل چرک و التحام
قروح امعاء و تحلیل اورام آن نافع با تکرار عمل تا سه روز و غیر مطبوخ آن صالح برای امعا داء ره است. و شرب آن با آب منقی چرک امعاء و مهیا کننده آن جهت
ادویه تنها یا حقنها مقوی عمل آنها و خوردن آن با کندر جهت تنقیه سینه و قصبه ریه و استسقا و یرقان و طحال و شکستن سنگ گرده و مثانه و عسر البول
و انواع ریاح و ایلاوس و دفع سموم و نوشیدن آن با آب خصوصا با آب باران مرطب اعضاء و مقوی باه و منعظ و مدر و منقی قروح امعاء و مثانه و مفتت
حصاة و رافع عسر البول است و چون با آب جوشانیده بیاشامند ادرار بول بیشتر نماید و عسل هیجان شهوت جماع کند و چون عوض آب وقت تشنگی بنوشند
و چند روز بران اقتصار نمایند و چون غیر کف گرفته با آب بیاشامند تلیین شکم نماید و هیجان جماع بیشتر کند و ضماد آن بعد از حمام بکرات باعث تقویت قضیب
و عظم آن و حمول آن جهت علل رحم زنان نفسا نافع و آن موافق برای مشایخ و بارد المزاج و مقوی باه در ایشان است و جوانان و حار مزاجان را
صالح نیست مطبوخ آن نافع سموم است و بقول شیخ چون گرم کرده آن با روغن گل بیاشامند گزیدن هوام را نافع و لیسیدن یا نوشیدن آن
با آب کمون جهت گزیدن سگ دیوانه و خوردن فطر قتال و سموم مشروبه و چون با هموزن آن سیر سوده بلیسند گزیدن عقرب را نافع و قی کردن بدان
خصوصا با روغن بسود برای سموم مشروبه جهت دفع اذیت افیون خورده مفید و از خواص مجربه نوشته اند که چون آنرا با آب شربت ساخته ناشتا
بیاشامد اگر باعث مغص گردد حامله است و الا فلا و جهت این تمام امور خام چیدن آن است و بعضی قصور و اطلیه و در بعضی مواد و تازه خام اندک تیز آن اولی است
و بالجمله عسل غذای صالح جهت مبرودین و مرطوبین و بلغمی مزاجان و پیران است و در فصل و بلد بارد نافع و مضر جهت کسی که بر ان صفرا

وتشنگی غالب باشد وبرای امزجه گرم وخشک در تابستان گرم مصدع محرورین واکثار آن سریع الاستحاله بصفرا ومفسد دماغ حار وموّرث قی وغثیان وامراض صفراوی وتشنگی مفرط مصلح آن خوردن اناری چاشنی دار یا آب انار ترش وترشی ترنج وآب لیمو وفواکه ترش و ربوب آنها و سرکه وکشنیز وآن بقول شیخ موّرث جرب است ومصلح آن کتیرا وبقول صاحب منهج عسل مضر بصفراوی مزاج است مصلح آن سرکه بدل آن سمن و گویند شربت آن از پنج مثقال تا ده وپانزده مثقال بدل آن وشراب انگوری وخرمای جید غیر مطبوخ است مانند شهد یک گمس آن گیاه فستین یا استعمال آن ناشسته باشد مزه آن تلخ بود وجهت امراض معده وجگر وتفتیح سدد نافع تر است برای کسی که مزاجش بلغمی باشد نیکو است وانچه بر صعتر نشسته باشد بدستور بجهت مبرودین و مرطوب مزاجان وامراض بلغمیه بارده مفید وانچه بر حاشا نشسته باشد نیز جهت امراض مذکوره وتفتیح سدد نافع وشیخ میفرماید که شهد ان عسل حریف سمی مزیل عقل است فکیف خوردن آن وگویند نوعی از عسل حریف ردی است که شناخته میشود از حرافت طعم وحدت وعطسه از بوئیدن آن وچون آن اجل نزدیک بغشی آورد ودفعهً عقل را زائل کند وعرق سرد جاری گردد وعلاج کسی که آنرا خورده باشد خوردن ماهی شور ونوشیدن ماء العسل وقی کردن بدان بتکرار تا معده بتمام پاک گردد وبعد از ان خوردن سیب چاشنی دار ونباتات والیضا نوعی از عسل میباشد که خواص آن مانند شوکران است استعمال این نیز بهیچ وجه جائز نیست وگویند که علاج خوردن عسل ردی بسیار تند وتیز که از بوئیدن آن عطسه آید واز خوردن آن حالتی مانند خوردن بزر البنج عارض گردد تلطفیه باشربه بارده وآب فواکه بارده ولعابات مغریه مانند انست شهدانج بفتح اول که آنرا شاهدانج وشاهدانک وشهدانق نیز گویند وهمه معرب شهدانه فارسی است ومعنی آن سلطان الحبوب است وبسریانی ذرع آدم وبیونانی قناسن وقناميس وقنابیس وقنبيس وقیانیقون ونیز بغاريقون تخم کنب وقنب نامند وآن بقول شیخ تخم درخت قنب است وشهدانج بستانی وبری است وبعضی گفته که بری آن قنبری است بقدر زراع وبرگ آن سفید غالب وتخم آن مثل فلفل وشبیه بحب السمنه واز ان روغن بر می آید وحب السمنه گفته شد ومحلل ریاح ومجفف بقوت وغذا آن ردی قلیل است وبقول شیخ وگیلانی گرم وخشک در سوم ومحلل ومجفف بقوت وغذا آن قلیل ردی ومصدع بحرارت خود ودران لطافت وجلا است چون بر مواضع چرک ناک جلا کنند جلای آن نماید وطلای آن تحلیل اورام کند وچون آب آن در بینی چکانند دماغ وحواس را زکی گردانند ونسیان دفع کند وفالج ولقوه وصرع را نفع دهد وچون برتارک سر صبیان نهند لعاب سائل از دهان آنها بند کند ونشف بلّه از معده وتحلیل فضول بلغمی ازان نماید ومسکن غثیان ومحلل وپراگنده کننده ریاح از معده وامعاء ورحم است ومولد خلط ردی وقوی الاسخان ومنجر وقابض شکم ومسکّ ومظلم بصر ومضر معده ومجفف منی وروغن شهدانج که مانند روغن بادام گیرند گرم وخشک جهت درد گوش واعصاب وتحلیل اورام صلبه وصلابات رحم قطوراً وتمریخاً نافع وشاییدن آن مجفف منی است و دفع طبع بهیسبب قوی منی بدارت میشود آن الشاع شیخ الرئیس در بنگ نیز مسطور شده شهدانج بری حب السمنه است شهدیوی در شهدیوی مذکور شد شهدبانان اسم کرکسست شهران اسطوبالی است کوتاه پای ابلق رنگ کوچکتر از نفتق شهریز نوعی از خرماست شعله گوشت بسیار چربی دارد وآنرا گویند شهمانج بفتح اول وسکون ها وفتح میم باالف وکسر نون وسکون جیم معرب شهمانه است آن نوعی از خشخاش معروف است وآنرا خشخاش المنثور نیز گویند وبهترین آن تازه نوست وشیخ میفرماید که طبع آن گرم وخشک در دوم ومحلل وملطف منتن بسیار وطلا وسعوط آن وشرب آن بشراب نافع فالج وچون آب آن در بینی چکانند تنقیه دماغ کند وشرب آن بشراب لقوه وصرع وصداع بارد وسوداوی را نافع است وچون زیر سر صبیان یا وسادۀ ایشان نهند منع لعاب سائل از دهان آنها کند وآن تحلیل فضول بلغمی ورطوبت ردیه ورباح غلیظ از معده وامعاء نماید شربت آن سه درم وچون افراط آن نمایند احشاء را گرم کند مصلح آن آب غوره وآب طباشیر است شارح گازرونی گوید که شهمانج تصحیف از شاهیفین است واصل آن شاهیانج وشاهانگ است ودلیل برین این است که منافع برای این دواکه شیخ گفته نیز در شاهانک مرقوم وشاهبلوط نوشته وایضاً شیخ در کتاب ثالث در علاج صرع ذکر کرده که سعوط آب شاهانک تنقیه سر مصروع کند

فصل شین معجمه با یاء تحتانی شیاف خوزی بوش در هندی است شیانه ماید اعصاب نامینه شیاکا بکسر شین معجمه وخفای تحتانی والف وفتح کاف والف اسم درخت ساگون است شیاله اسموج است شیاماک بکسر شین معجمه وفتح یاء تحتانی والف وفتح میم والف وسکون کاف

اسم ساداب ست شیبه بفتح شین و سکون یای تحتانی و فتح بای موحده و ها اسم عربی ست و نیز بعربی ریحان ابیض گویند و غیر شیبة العجوز ست و بعضی آنرا اشنه
بستانی نامند و آن گیاهی ست ساق و شاخهای آن سفید و برگ آن مائل بسفیدی و غبارناک و گویا بمقراض ریزه کرده اند خوشبو با تیزی شیبه بوی صعتر و نبت آن
بستانها و جاهائی که باران بسیار شود و در شیراز بسیار میشود و آنرا در باغها و مقابر بسیار میکارند و ریحان کرمانی و جبق کرمانی نیز نامند و بوی آن شبیه بکافور ست گرم در سوم
و خشک در دوم و خشک در آخر اول نیز گفته اند و شرب آن مفتح سده و محلل و مدر حیض و منقی فضلات و مواد نزلی و ضماد آن دافع ورم ریحی و بلغمی و مانع مواد ورمی
در ابتدا و دونها محلل آن و شرب و حمول آن و جلوس آب طبیخ آن جهت تنقیه رطوبات و تحلیل ریاح رحم و انفتاح فم آن و ادرار حیض و جذب جنین مؤثر شربت آن تا یک نیم مثقال
و با شراب و ماء العسل بقدر احتیاج شیبة العجوز بفتح و کسر اول اشنه است و گویند که آن ریحان ابیض ست شیبان دم الاخوین ست شیبا طلحا عوسج ست
شیبا کلبا عوسج الکلب ست شیبو بران مار ست شیب و ببا بسریانی اشنه است و نیز مغیلان و نیز قنجنکشت را نامند شیتا بکسر شین معجمه
و یای تحتانی مجهول و شیح تای فوقانی و الف قسمی از دوب ست شیح بکسر شین معجمه و سکون یای تحتانی و حای مهمله درمنه است شیخ البحر که آنرا شیخ یهودی
و اهل مغرب بنسل نامند و آن حیوانی ست بحری بقدر شک کوچک و پوست آن سخت و سر مینی و دهان شبیه بگوساله و گویند که آن روز شنبه از دریا بیرون می آید
و از مکان حرکت نمیکند چنانچه آن رسم یهود ست و اهل مغرب آنرا نمی خورند و آن در بحر مغرب کثیر الوجود ست خوردن دل آن نافع داء الثعلب بهق ست و چون
جلد آن صاحب نقرس بپوشد آنرا نفع دهد و از خواص جلد آنست که هر که آنرا بپوشد یا تعلیق آن نماید نقرس لو را عارض نشود و صاحب نقرس را نفع بسیار کند
و بخور جلد و استخوان آن نافع تب عفنی بلغمی و قاتل بق ست شیح الربیع دوائی ست که بیونانی ارتیقارون نامند شیح جبلی درمنه کوهی ست شیح حبشی
فلفل سیاه است شیخ یهودی شیخ البحر ست شیخول اسم خارپشت ست شید بکسر اول جبسین ست شیذقان طائریست از طیور صید و گویند
باشه ست یا شاهین شیذمان گرگ ست شیدونه اسم شادنج ست شیر بکسر اول و سکون یای تحتانی و رای مهمله لغت فارسی ست و بعربی
لبن و بیونانی غالی و بترکی سود و در انگریزی ملک و بهندی دوده گویند باید دانست که آن مشهور ست و آن مرکب از سه جزو ست یعنی مائیت و دهنیت و جبنیت
گیلانی گفته که این اجزای ثلثه در شیر مختلف میباشد بحسب نوع حیوان شیر دار و بحسب سن آن و بحسب غذای آن و غیر ذلک اما اختلاف این اجزای
در شیر بسبب نوع حیوان چنان باشد که در شیر بعض حیوان جزو مائی بسیار میباشد و آن مثل ناقه است و در شیر بعضی جزو دهنی بیشتر میباشد مثل ماده گاو و در
شیر بعضی اجزای لبنیه متعادل بود مثل بز و اما اختلاف این اجزا بحسب سن حیوان چنان باشد که شیر حیوان جوان متین بسیار و سم بود و شیر حیوان پیر
رقیق قاصر الهضم مائی باشد و اما اختلاف این اجزا در شیر بسبب غذای حیوان چنان باشد که چون غذای حیوان متین بود شیر آن کثیر الجبنیت و دسومت باشد و چون غذای آن مائی
بود شیر آن رقیق کثیر المائیت باشد و چون غذای آن یابس بود شیر آن غلیظ باشد و ایضا گویند که بحسب غلبه هر یک ازین اجزای ثلثه اعنی مائیت و
جبنیت و دسومت بر دیگری طبیعت شیر و کیفیات اربعه و اعتدال مختلف میگردد و در خاصیت و افعال نیز و همچنین بقول شیخ احوال شیر مختلف میشود
بحسب اختلاف حیوان شیر دار از نوع و سن و رنگ حیوان و سحنه آن از صلابت و رخاوت گوشت و فربهی و لاغری و بحسب فصل و بلد و بحسب تعلیف
چه هر گاه تعلیف بعلفهای تر و تازه و ایام ربیع و بارش باشد رطب تر از علفهای خشک و ایام گرما و خشکی بود و اگر بمسکرات و مخدرات مانند بنگ و خشخاش
و کاهو و امثال اینها نمایند شیر آن نیز مسکر و مخدر خواهد بود و کذا از ادویه ملینه ملین و از مسهله مسهل و همچنین از اشیای قابضه و مسخنه و مبرده و مرطبه
و ملطفه و کثیفه و غلیظه و غیرها آثار آن نیز متبدل میگردد و شیر حیوان سفید رنگ ضعیف تر ست و زود تر منجمد میگردد از غیر آن و هر حیوانی که مدت حمل و ولادت
آن قریب بمدت حمل و ولادت انسان باشد شیر آن انسب بتغذیه است از غیر آن پس شیر گاو که مدت حمل آن نیز نه ماه است انسب برای تغذیه اطفال
و غیر ایشان از شیر حیوانات دیگر و مائل باعتدال ست در امور و کیفیات مذکوره و بعد از آن شیر بز و گوسفند و آهو و بعد از اینها شیر شتر و بعضی شیر بز
را بهتر از شیر گاو دانسته و گفته اند اعدل و اغذی آنست و شیر خر و اسپ و شتر و گورخر و خوک و غیره برای تداوی قوی تر اند از حیوانات مذکوره
و آنها برای تغذیه با الجمله الطبیعت مائیت شیر سرد و تر در دوم و دهنیت آن گرم و خشک در اول و جبنیت آن سرد و خشک در دوم و شیخ الرئیس

شیبه — شیبة العجوز — شیبان — شیبا طلحا — شیبا کلبا — شیبو بران — شیب و بیا — شیتا — شیح — شیح البحر — شیح الربیع — شیح جبلی — شیح حبشی — شیخ یهودی — شیخول — شید — شیذقان — شیذمان — شیدونه — شیر

میفرماید که طبع مائیت آن گرم ست و دهنیت آن باعتدال مائل بحرارت وجبنیت آن سرد و خشک و شارح گیلانی مینویسد که مائیت شیر بهر آن گرم ست که دران اجزای
کریهیست ولهذا آن مسهل جلاست و دسومت شیر مائل بحرارت اندک ست بسبب آنکه دران مائیت ست واما جبنیت آن مبرد غلیظ و شیر تازه دوشیده رطب ست مع تعادل
در حرارت و برودت و قریب ازان لهذا اختلاف کرده اند که آن مائل بحرارت ست یا ببرودت ابن ماسویه گفته که گرم و تر ست حرارت آن اندک و ایضا گفته که قوت آن حرارت در وسط اول
است و در رطوبت در اول و دوم و رازی از جالینوس نقل کرده که حرارت آن زائد بر برودت آن و رطوبت آن نیست و حرارت آن میان بلغم و خون ست بلکه قریب از بلغم ست و ماسرجویه نوشته
گرم و تر ست خصوصا چون غلیظ باشد و صاحب منهاج گفته که شیر سرد و تر ست و در تازه دوشیده آن برودت کمتر از غیر آنست و ایضا گفته که معتدل ست و چنین گفته که طبیعت
آن تابع طبیعت پستان ست پس بارد باشد بهر آن که طبیعت پستان بارد ست و در جلو آن حرارت معتدل ست و گاه مختلف میشود بحسب حیوانات آن و آن نسبت بگوشت
حیوان آن اجزای که بدان اغتذا سازد بارد رطب ست مانند بعض جواهر عصبانی و غضروفی ابرد میباشد لیکن بعض آن گرم ست و لهذا شیر شتر و اسپ هر دو گرم ست
بقوت مع تجفیف و اگرچه ارطب بالعرض ست و شیر شتر رطب مائی شدید الحرارت ست و همچنین شیر اسد شیر خفاش در غلبه حرارت ست و شیرهای قریب از ولادت ارطب
و رقیق تر و هر قدر که زمانه آن طول کند غلظ آن زیاده گردد و شیر حیوان چرنده به آجام و کنار نهرها ارطب ست و در مائیت بیشتر و در کوه ها سبکتر بر معده و اخف گفته اند
که طبیعت شیر معتدل در حرارت و برودت و رطب ست و حق آنست که در شیر تازه دوشیده حرارت آن بر رطوبت آن زیاده نمیباشد و نه برودت آن بر حرارت
آن چنانچه رای جالینوس ست و گویند طبیعت شیر مطلقا مرکب القوی با غلبه حرارت و رطوبت و نیز گرم در اول و تر در دوم گفته اند و شیر تازه دوشیده گرم
با حرارت لطیفه و در نفوذ و انحدار سریع بخلاف سرد آن که در سرد شدن حرارت لطیفه آن بتحلیل میرود پس باید که چون خواهند بنوشند گرم کرده بنوشند تا موجب
سرعت نفوذ آن گردد و ازینجاست که گفته اند نوشیدن جمیع شیر در ساعتی که از پستان آید صالح تر ست و از مطلق آن بدون قید مراد شیر گاو ست و موافق ترین
اغذیه ست در اطفال بعد شیر زنان و در غیر اطفال بطبیعت و مزاج شخصی که موافقت نماید و بعد از شیر گوشت و تخم مرغ نیم برشت ست و هر شیر که جبنیت بران
غالب باشد مسدد و ثقیل و هرچه مائیت بران غالب باشد مدر و مسهل و خفیف و هرچه دهنیت و دسومت غالب داشته باشد مسخن و مثقل و قبل از انقضای چهل روز
از ولادت آن در زمستان بسبب غلظت و قریب بولادت را بسبب غلبه مائیت نیز استعمال جائز نیست و در آخر فصل بهار تا اوسط تابستان استعمال آن اولی
و بهترین شیرها شیر تازه دوشیده حیوان جوان فربه صحیح المزاج معتدل قوام سفید خالی از مزه و بوی غریب جید تعلیف ست و شیخ میفرماید که بهترین شیرها
مشروب از پستان ست و یا وقتی که بعد شد بغیر تاخیر و اجود آن بسیار سفید مستوی القوام که بر ناخن ثابت ماند سیلان نکند بسرعت و علف حیوان آن نبات
فاضل باشد و دران طعم غریب مائل بترشی یا تلخی یا تیزی و بوی غریب یا کریهه نباشد و باید که بعد دوشیدن قبل ازان که مستحیل گردد استعمال نمایند و شیر هر حیوانی که مدت
حمل آن دراز تر از انسان باشد ردی ست و لهذا انسب مقارب مثل شیر گاو ست و گیلانی گوید که بهترین شیرها آنست که صاف پاک از کدورت و دران شیرینی
اندک دارد حیوان جوان باشد و شیر حیوان کوچک ارطب و حیوان بزرگ ایبس ست و هر قدر که گوشت حیوان خوشبو باشد شیر آن جید باشد و شیرهای درندگان
همه ردی و شیر حیوان مریض هم ردی ست و شیر فیل بسیار ردی الحاصل جمیع شیر حیوانات جالی و دافع اخلاط سوخته و مقوی و مسمن و موافق اعضای تناسل و ابدان خشک
و مرطب و مسمن آنها و بقول شیخ مائیت شیر ملطف غسال مسهل ست و دران لذع نیست و شیر مسهل که بسبب کدورت لذع نهایت رطوبت و سودت خود مقوی بدن و غاسل بدن و منقی قروح باطنی با عسل
و انضاج و غسل آنها نماید و جید الکیموس و غذا دهنده و زیاده کننده جوهر دماغ و منی و باه بسبب نفخ که اندر آنست مع ازدیاد منی و نافع سرفه خشک و دق
و حرقت البول و شیر قریب الهضم ست زیرا که آن متولد از خون در غایت انهضام ست که بدان چیزی از هضم دیگر وارد شده و اگرچه از عضو مائل ببرودت
حاصل میشود زیرا که شیر در پستان متولد میشود و آن لحم غددی مائل ببرودت ست پس شیر بسبب آن بعید از هضم نشده است تا آنکه در اغذیه که محتاج بهضم
کثیر باشند داخل شود و مثل نان که با نان خورش خورده شود بلکه شیر بسبب تولد او در پستان بعید از هضم نشده است تا آنکه محتاج بهضم زائد باشد بالجمله
این قول شیخ جواب قول چنین ست که سابق مذکور شده که طبیعت شیر تابع پستان ست پس شیر بارد باشد بهر آنکه طبیعت پستان بارد ست فافهم و شیر
نافع صاحبان بلغم حاره و یابسه ست اگر معده ایشان صفرا نباشد و مضر اصحاب بلغم و معده بارد و بقول گیلانی چون شیر را بجوشانند تا آنکه آب آن

بعد پس استعمال کنند نیکو باشد و شیر منقی معده و امعاست بسبب غسل آن و حافظ رطوبات اصلیه است پس عمر طول کند و سزاوار نیست نوشیدن
آن بعد تولد بچه حیوان تا چهل روز بهر آنکه قبل آن از بستن شیر در معده امن نیست و قطور آن جهت اکثر امراض چشم خواه تنها و یا با شیافات و ادویهٔ مناسبه
و طلای اقسام آن برای خنق و ورم مقعد و درد آن و قرحهٔ مثانه و اورام عانه و رحم و خنازیر و سموم قتاله و جمیع ادویهٔ اکاله و معفنه و اسهال اینها است و
فربه کننده بدن خصوصاً شیر برنج و فرنی آن تخصیص در امزجهٔ حاره یابسه و آن نفاخ ست و جوش کرده قلیل النفخ ست و اکثار آن مورث تنها و
تولید سپش و قروح و جرب و حکه و بهق ابیض و اورام ردیه و دمامیل و باشرا و امثال اینها و هر روز پیهم خوردن آن ضرر دارد و بجهت دسومت سریع الاستحاله
بدخانیت و صفرا و خلط غالب فساد و در اماکن حاره و معدهٔ ضعیفه باعث مضرت و موافق سوداوی مزاجان و معتادین افیون و مقدار قلیل آن
در اغذیه و کثیر آن در تلیین و اسهال قوی تر و جمیع شیرها با چیز ترش و نمکین و با گوشت و بیضهٔ مرغ و ماهی و ترب و پیاز و میوهای تازه و بقول و حبوب و امثال
اینها خوردن و خوابیدن همه مفسد آن ست و آشامیدن آن با وجود اخلاط فاسده در بدن و امتلا مهلک دانسته اند و بدستور با شیر حیوان اهلی کثیر
الدسومت و ثقیل شیر وحشی قلیل الدسومت و خفیف و در قانون و شروح آن نوشته که شیرها را مناسبات با ابدان ست اسباب آن مدرک نمیشود کسی که شیر
بنوشد واجب ست که بران ساکن باشد تا ترش نگردد زیرا که حرکت بعد شرب شیر تخضیض شیر لازم ست و آن مفسد شیر ست و لیکن بران خواب هم نباید کرد
بهر آنکه از خواب بالای طعام نفوذ طعام بسوی اسفل معده کم میشود و قریب باعلای معده باقی می ماند و حرارت هاضم دران کم ست پس شیر فاسد شود و بالای
آن اغذیهٔ دیگر تا انحدار آن نباید خورد و شیر نیکوتر ست برای تنها هین از انکه برای صاحبان مزاج گرم از جوانان باشد زیرا که در اینها مستحیل بصفرا میشود
و ایضاً مشایخ را نفع میکند بسبب ترطیب و ازالهٔ حکه که مخصوص ایشان ست و لیکن باید که تعادل آنها بر هضم آن بعسل کنند و شرب آن بجوانان خوب نیست
و آن برای صبیان و کهول نیکو ست و اما پیران را صالح ست اگر در ایشان رطوبت بورقیه پیدا شود پس اندکی میدهند و بسیار باشد که شیر باسهال و اخراج
فضول نواحی امعا ابتدا کند بسبب بورقیت خود بعد از ان در تغذیه شروع کند و در بدن منتشر گردد و قبض شکم نماید و آن نفاخ ست تا آنکه جوش داده شود
و آن منفخ ممدد معده است و مصلح آن عسل و جوش کردن آنست و خوردن مشمش بعد آن نیز کم کنندهٔ نفخ آنست و تدارک نفخ آن ادویه مزیل ریاح کند
و شیر مرکب ست از مسهل و آن مائیت ست و قابض که آن جبنیت ست و شیر مطبوخ خصوصاً آنکه غلیظ تر باشد آن قابض تر ست و جمیع شیرها مورث
سده ست خصوصاً در جگر بهر آنکه جگر قبل از تمام انهضام آن در معده آنرا بسرعت میکشد تا غذا بسهولت حاصل گردد چه شیر از جوهر خون ست بنفسه
الا شیر شتر و مانند آن بسبب قلت جبنیت آن و جمله شیرها غیر موافق ست جهت کسی که جگر آن علیل و عصب آن ضعیف باشد و نافع مواد سمیت
که بسوی اعضای باطنی بریزد و آنرا ایذا دهد بحدت و لذع خود پس آن مواد را ضعیف کند بغسل آن زیاده از غسل آب بسبب جلای مائیت آن که در آب
نیست و تعدیل کیفیت آن نماید و حائل شود میان عضو و میان خلط ردی و شیر مضر صاحبان سیلان خون ست بسبب ضعف هضم ایشان بجهت ضعف حرارت غریزی از خروج خون
و لهذا از کسی که خون بسیار بیرون می آید آنرا لینت شکم بسبب ضعف هضم حادث میشود و شیر جهت احشا غیر جید ست بجهت عسر الانهضام و نفخ آن و شیر اگر چه
در جوهر خود جید باشد لیکن سریع الاستحاله برات و فساد ست و خصوصاً بسوی حرارت و مضر تر بدن از شیر ردی چیزی نیست بسبب شدت قبول
آن انفعال را و شیر سریع القبول برای فساد در داخل بدن نیست فقط بلکه در خارج بدن نیز بادنی حرارت هوا متغیر میگردد و لهذا شرب آن از پستان
دوشیده بهتر ست و همچنین ابقای آن بر عضوی مدت دراز جائز نیست که فاسد شود و ضرر بآن عضو کند و اما در بلدان حاره استحالهٔ آن در معدهٔ شارب
آن بسرعت گردد و همچنین در صاحبان محن و صناعات شاقه و باید که بسرعت نمایند باخراج آن از معده بچیزی که آنرا منحدر گرداند نه بچیزی
که آن را بطی گرداند و اگر خوف استحالهٔ آن بسوی صفرا باشد بربوب فواکه ترش اصلاح آن نمایند و شیر ربیعی مائی ست بقیاس صیفی و همچنین انچه بسبب
اجسام بچه خورد اگر نبات ربیعی مائی بقیاس نبات صیفی ست و هر قدر که صیف بخریف نزدیک شود شیر و غلظ زیاده گردد و بهتر آنست در وسط صیف باشد
لیکن خوف آنست که از ان بعد شرب حرارت متغیر نکند و این خوف در ربیع نیست و شیر ربیع کثیر المائیت و خریف قلیل آن کثیر الجبنیت است و دسم

شدید الغلظ و اکثار آن مولد سپیدی است چنانچه بعضی اطبا زعم کرده اند و بعید نیست بسبب نفوذ سرعت آن بسوی اعضای ظاهر بدن قبل تمام انهضام آن بجهت
مناسبت جوهر آن بجوهر خون و لهذا اکثار آن مورث بهق ابیض و برص است و اگر شیر شتر که آن کمتر برص حادث کند و همچنین کرم در شکم پیدا کند لیکن طلای آن بطلای اکثر بهق و
جلا کند و شرب آن تنگی نفس بغایت نیکو گرداند و لیکن اکثر ضیق پیدا میکند و اگر شیر شتر و اسپ نافع حکه بدن است و چون با شکر نوشند تحسین لون کند خصوصا جهت زنان
و فربه کند و بسیار باشد که بسبب یخنه کسی را که عارض شود اورام ردیه و دمامیل و بثرات و جرب و حکه دماغ آن بسبب کثرت دسم آن و سمیت و حرافت آن اشرب شیر چون در
مزاج ایشان چیزی که مفسد آن و محیل آن بصفرا نباشد و شیر مضر است جهت صاحبان اورام باطن و بلغمی و شیر نیکو است جهت قروح باطنی بسبب غسل و تنقیه و تغذیه آن و چون
در مزاج مفسد آن و محیل آن بصفرا نباشد بدان صاحبان قروح انتفاع یابند و شیر برای اعصاب اصحاب مزاج عصب خصوصا بارد و بلغمی ردی است و نافع قروح
حلق و شیر علاج نسیان یابس است و نافع غم و وسواس و مضر دندان و تاکل و حفر و تعفن آن نماید خصوصا چون سن بارد المزاج باشد و لثه را ضرر دهد بلکه واجب است
که بعد نوشیدن آن و قبل آن مضمضه بعسل و شراب سکنجبین نمایند تا از الضرر اسنان کند و شیر موافق صاحبان صداع و دوار و طنین نیست و خصوصا خواب بر آن و
بالجمله صاحبان ضعف سر است و مضمضه کردن بشیر تازه نافع قروح دهان و غرغره آن مسکن اوجاع دهن و جمله شیرها بصاحب صرع و سدر و صداع غیر موافق
است و آن محدث ظلمت بصر و غشاوت بسبب تغلیظ جوهر روح باصره از کثرت صعود ابخره شیر بسوی آن و دوشیدن و چکانیدن آن در چشم نافع رمد و رافع ضرر
مواد حاره منصبه بسوی چشم و دافع خشونت و همچنین اگر بسفیدی بیضه و روغن گل خام آمیزند و بر چشم نهند و دوشیدن آن در چشم نافع طرفه و گاه بالعرض شیافات
مخلوط میسازند و بسیار باشد که در بلای ورم چشم استعمال نمایند و چون بدان کند سود آمیزند و در چشم چکانند طرفه را نفع کند و شیر از ادویه قروح ریه و سل است و مضمضه و
غرغره آن جهت خوانیق و ذبحه و اورام لهات و لوزتین نافع و آن مضر صاحبان خفقان رطب است از خون باشد یا از بلغم و شیر موافق تر است جهت سینه از آنکه
برای سرد معده باشد و این بهر آنست که سر ضرر میابد با بخره متصعده بسوی سر از غلیان شیر در معده و معده ضرر میابد و بلغم لزج متولد از شیر و استحاله او بسوی
صفرا زیرا که شیر سریع الاستحاله بصفرا و بلغم و عفونت است و صالح برای نفث الدم و علل صدر است و در این احوال آن را چهار اوقیه تا نیم رطل با یک مثقال کثیرا
و یک مثقال رب السوس و صمغ بادام بنوشند و آن نافع امراض حلق و قصبه ریه است و شیر مورث سده در مثانه و کبد است و شیر مضر طحال و کبد و محتاج بتدبیر ملطف
است مگر شیر شتر و نشاید که ادامت شرب شیر نماید بلکه بفاصله بنوشند و شیر مسکن عطش است و نافع قروح معده حادث از اخلاط حاره و بدانند شیر حیوانات راعیه
انواع لبلاب عدو معده و مفسد امعا است و شیر محدث سنگ است و شیر جوش داده تا آنکه مائیت آن بسوزد قبض شکم کند و حبس اسهال خون نماید و حقنه
بشیر تنها و یا با ادویه مناسبه نافع قروح رحم است و شیر تدارک ضرر جماع و تقویت باه نماید و اعاده قوت کسی نماید که از جماع ضعیف شده باشد اگر حقنه
آن ضعیف نباشد و شیر محدث نفخ در امعا است و هر شیر غلیظ مهیج قولنج و مولد سنگ است خصوصا البان و استکثار شیر اسهال شکم کند بهر آنکه منهضم نشود
و اندک از آن غذا بسیار دهد و نمک معین بر اسهال است و شیر مطبوخ و داغ کرده بسنگریزه گرم و آهن گرم قبض شکم نماید لا محاله و شیر نافع سحج است و چون
شیر بر اورام مقعده و حرق و درد و بواسیر و قروح آن نهند نفع کند و تسکین سوزش و گرمی این اعضا نماید و شیر جوش داده بهتر از خام است و نافع امراض اصحاب گرده و مثانه است و گاهی
با آلت آن نفع کند و نوشیدن یک رطل شیر نافع اسهال ذریع است و خصوصا تحری و سحج و این تا یک هفته بعمل آرند و حقنه آن تنها یا با موم و شیره و آب تگرگ
مسکن سوزش امعا است شیرهای غلیظ اکثر در حمیات می اندازند و نشاید که صاحب تب قریب آن گردد البته و شیر مسکن حدت سوزش از امراض و سموم است
و آن در صاحبان دق بغایت نافع چون از استحاله آن در ایشان و کثرت تحلب حمی ایمن باشد و امام بقراط گفته که شیر برای صاحبان تب ردی است اگر موضع
زیر شراسیف آن مشرف و در آن قرقره باشد و جهت کسی که او را تشنگی بود و هر که بزیر از آن صفرا غالب باشد و هر که در تب حاره باشد و هر که اسهال خون
بسیار آمده باشد و نافع صاحبان سل است اگر ایشان را تب بغایت شدید و جهت صاحبان تب طویله ضعیفه چون ابدان ایشان گداخته شوند
بغیر آنکه موجب آن مرض باشد و اهل هند آن را در تب کهنه استعمال میکنند و شیر نافع شرب ادویه قتاله و خوردن خرگوش بحری و شوکران و بیخ است و خاصه
کسی که ذراریح و خرگوش بحری و ناخسیا و خربق و خانق الذیب و خانق النمر و جمیع ادویه اکاله متعفنه خورده باشد و آن علاج خوبتر بیخ نیست که جمعی

شیر گاو

شیر گاو میش

شیر بز

افعال و خواص شیر بعض جمیع اناث

آن باز آرد و شیر ادویهٔ سوداوی مزاجان ست و زنان حامله بدان ضرر یابند تا اینجا احوال مختصر که شیر بالاجمال مسطور شد اکنون افعال و خواص شیر اجزای ثلثه

جدا جدا مذکور میشود و افعال و خواص این بقول هندیان در دوده مسطور شد **شیر گاو** بعربی لبن البقر و بهندی گای کا دوده گویند و درین شیر اجزای ثلثه

یعنی دهنیت و جبنیت و مائیت بنسبت شیرهای دیگر بحد اعتدال و متساوی ست و در غلظت و رقت نیز هر چند بالذات دهنیت بران غالب و غلیظ تر شیرهاست

سوای شیر گاو میش که دهنیت و غلظت آن زیاده است و بهترین آن شیر گاو جوان فربه صحیح المزاج خالی از امراض ست که تعلیف به نباتات و اشیای جیده یافته

معتدل القوام سفید صاف شیرین خالی از مزه و بوی غریب باشد و آن معتدل در گرمی و سردی و تری و با رطوبت فضلیه است و مفتح و جالی و سریع الهضم و کثیر الغذا

از سائر البان و نوشیدن تازه دوشیدهٔ آن که سرد نشده باشد مقوی جوهر دماغ و مرطب آن و حافظ رطوبات اصلی و رافع نسیان و مالیخولیا و وسواس و نیکو کنندهٔ

رنگ رخسار و امراض مبیی را مفید و قطور و طلای آن جهت اکثر امراض چشم حتی مایوس العلاج از مداومت آن صحت یابد و باکنه جهت طرفه و با انزروت جهت

ناخنه و سبل و شرناق نافع و ایضاً آشامیدن گرماگرم تازه دوشیده مقوی دل و رافع غم و خفقان و قرحهٔ ریه و سل که با تپ خلطی باشد و سعج امعا را مفید و ملین طبع

و مولد منی و مبهی و مسمن بدن و خوردن شیر برنج آن رقیق خوب پخته با شکر ملین طبع و قولنج یابس ثفلی و زحیر مبیی را نافع و شیر آهن تاب و یا سنگ تاب گرد داغ

کرده رافع اسهال و نوشیدن آن با ده وزن آب شیرین خالص مفرح نموده مدر قوی و منقی مجاری بول خصوص با اندکی تا دو دانگ زاج و یک درم

نبات سوده و طلای آن با سفیدهٔ قلعی جهت نقرس و اورام حاره و لطوخ آن با عصارهٔ حشخاش سیاه و موم و زیت نافع نقرس حاره و نوشیدن آن

و طلای آن نیز جهت جرب و حکه و قوبا و جذام و مالیدن شیر برنج بر سر صاحب سعفه که دهانهای زخم آن سخت شده و موی تراشی آن دشوار باشد باعث

نرمی آنست اما باید که بعد شش هفت ساعت از مالیدن که نرم شده باشد بآب گرم شسته سر تراشی نمایند و با افیون و موم و روغن زیتون مسکن درد نقرس

گرم و آشامیدن آن تریاق سموم و دافع مضار آنهاست که مکرر بنوشند و قی کنند تا رفع غائلهٔ سم گردد و هر نوع سم و ادویهٔ قتاله که باشد تنها و یا با ادویه

مناسبهٔ آن مانند روغن گاو و نارجیل دریائی و امثال اینها و خوردن شیر برنج و فرنی آن جهت طول عمر و نیکوئی رنگ رخساره و باگرده گان و خرما جهت فربهی

گرده و بدن و تحسین لون بشره و تقویت باه و ازدیاد منی سودمند شربت آن از نیم رطل تا یک رطل و آن بطی الانحدار و اکثار آن مورث سنگ گرده و مثانه و مولد ثقل و برص

و سریع الاستحاله بخلط غالب بر معده مصلح آن شکر و عسل و با این هر دو مانع انجماد آن در معده و چون منجمد گردد موجب قشعریره و لرزه و عرق سرد و غشی و اختلاط عقل و خناق

گردد و علاج آن قی کردن با حرارت و سکنجبین عسلی و سرکه ممزوج با فودنج و بدستور با عسل و تخم کرفس و آب گرم ست و آشامیدن پنیر مایه تا یک مثقال مجربات شمرده اند

شیر گاو میش بعربی لبن جاموس و بهندی بهینس کا دوده گویند از شیر گاو بسیار غلیظ تر و دهنیت و جبنیت بران غالب و ثقیل و بطی الهضم و سریع الاستحاله بخلط

غالب و مصفر است و مسمن و محرک باه خصوص با شکر و چون آنرا با چوب گیاه کنگهی طبخ دهند و حرکت دهند منجمد و بسته گردد پس نبات داخل کرده بخورند بواسیر را نافع ست

شیر بز بعربی لبن المعز و بهندی بکری کا دوده نامند مائیت آن غالب بر دو جزو دیگر و گویند جبنیت آن زیاده ست و مائل بحرارت و گویند بارد در اول و رطب

بران غالب تا دوم و گویند معتدل ترین شیر حیوانات ست و گویند معتدل میان شیر گاو و خر و ملطف و جالی و نوشیدن آن جهت نوازل و حبس آن و غرغره

آن جهت اورام لهات و حلق و کام و زبان خصوصاً با مغز خیار شنبر که در آن حل کرده صاف نموده باشند و بقول شیخ شیر بز نافع قروح حلق ست و قطور آن در

بینی و گوش نیز جهت ترطیب دماغ و رفع یبس و بیخوابی و درد گوش حار و ضماد آن که پارچه بدان تر نموده بر سر گذارند نیز جهت ترطیب دماغ و رفع خشکی و بیخوابی نافع و

آشامیدن آن نیز و نوشیدن آن با کتیرا و صمغ عربی و یا با لک مغسول جهت نفث الدم و سرفه و سل و نزف الدم سائر اعضای باطنی که مقدار شربت و پنج مثقال تا پنجاه

مثقال و هر یک از ادویهٔ مذکوره نیم درم تا یک درم باشد و بدستور از سی مثقال آن تا پنجاه مثقال با یک مثقال تا دو مثقال کتیرا و نیم مثقال رب السوس و صمغ بادام

جهت نفث الدم و سرفه و امراض مثانه و قلب و خفقان و غم و وسواس و توحش مفید و لیکن باید که تازه دوشیده گرماگرم و سرد ناشده و از حیوان جوان فربه صحیح المزاج

خالی از مرض باشد و از بز سرخ بهتر از رنگهای دیگر ست و دیسقوریدوس گفته که ضرر شیر بز جهت شکم اندک از سائر شیرهاست و لهذا آن بهتر برای معده است و روفس

گفته که اسهال شیر بز کمتر از شیر گاو ست و در باقی احوال مثل آن و طبری گفته که آن نافع جهت اسهال شکم و حمیات صیفیه است و گویند که خاصیت گرماگرم آن ملین شکم

و مدر بول و جهت قرحه مثانه و تقویت باه و تدارک ضرر جماع و عرق النسا حادث از گرمی و خشکی و در سایر افعال مانند شیر گاو است و از آن لطیف تر مضر باه و مرطب فراجان و
نفاخ و باعث آروغ و هیجان فواق و امثال اینها و جهت تپ دق و حمیات حاره کهنه نافع چنانچه نوشیدن آن ده پانزده مثقال با سه چهار مثقال آب یکدم خاکستر سنگ شو نموده
و پنج درم شربت بنفشه و بتدریج هر روز چهار پنج مثقال شیر و اندک اندک آب و شربت بیفزایند تا هر مقدار که موافقت نماید و بر معده گران نباشد و خلل در
هضم و نضج ننماید و بعده در حالت استغنا و عدم احتیاج باز بتدریج کم نمایند جهت ترطیب بدن و حمیات حاره حاده در انتها و تپ دق و فربه کردن بدن لاغر
محرور مزاج مفید است و ضماد تخم ریحان کوبیده در آن پخته محلل و منضج و مفجر اورام و دمامیل و بثور است و با اضافه تخم تمر هندی کوفته قوی تر و گویند مضر احشا است مصلح
آن کتیرا بدل آن شیر گاو و بالعکس و شیخ میفرماید که شیر بز در ضرر برای احشا زیاده تر از غیر آن نیست بهر آنکه اکثر اشیای خوردن آن قابض است گیلانی گوید پس ثقل کما ینبغی
مندفع نشود و در امعا از آن باقی ماند و آفات آرد و دیسقوریدوس گفته که شیر بز در ضرر برای شکم کمتر از دیگر شیرها است زیرا که در اکثر امر نبات قابض مثل درخت
بلوط و خرنوب و درخت مصطکی و زیتون و غیره میچرد و شیر میش ثخین حلو زهم است و شیر بز موافق تر از آن برای معده است شیر میش بعربی لبن الضان و لبن النعاج
گویند و ایضا بفارسی شیر گوسفند و بهندی بهیر کا دوده نامند و بران جبنیت غالب است و غلیظ تر از شیر گاو و بانه هو است و بقول شیخ غلیظ است و بهترین
آن شیر میش سیاه بشروط مذکوره است گرم و تر مرطب بدن و مسمن آن و مقوی جوهر دماغ و نخاع و جهت ربو و قرحه ریه و امعا و نفث الدم و زحیر و نیکوئی رنگ
رخسار و دافع مضرت ادویه سمیه و جماع و تدارک آن بتقویت با روغن بادام و صمغ عربی جهت سرفه مجرب و موافق صاحبان جرب و حکه و جذام و در سایر افعال
و مضرات مانند شیرهای دیگر است و محدث قراقر و مرار و بلغم و قولنج است و بقول شیخ آن نافع تر جهت نفث الدم و در سرفه است و گیلانی نوشته که بقول اهل هند
شیر میش ردی ترین شیرها است بهر آنکه اکثر از بال و ارواث میخورند و لهذا گوشت آنها نمی خورند و اقتصار بر گوشت بز می نمایند و شیر آن محموم و نیست در آن
التهاب است و آن حار و غیر ملایم برای بدن است شیر خر که بفارسی شیر الاغ نیز گویند و بعربی لبن الاتان و بهندی گدهی کا دوده نامند رقیق و مائیت بر آن
غالب و بغایت قلیل الجبنیت و دهنیت و لهذا طبیعت آن ابرد و ارطب شیرها است تا دوم سرد و در سوم تر و بهترین آن شیر خر جوان فربه صحیح المزاج تازه زائیده
است و اگر بچه آن ماده باشد بهتر و باید که گرم گرم نوشند که سرد نگشته باشد و رقیق تر از شیر بز و میش است و لطیف تر و بسیار مبرد و مرطب و مفرح و جالی و مفتح
و مقوی قلب گرم و بطی الاستحاله بخلط غالب و موافق امزجه حاره یابسه هرگاه معده ایشان خالی از صفرا باشد و موافق تر برای صاحبان دق و امراض سینه است
و گیلانی گوید که شیر خر موافق صاحبان صداع و طنین و دوار است و سعوط و قطور آن در بینی و گوش و بریافوخ جهت ترطیب دماغ و جهت رفع یبس آن و بیخوابی
و صداع حار یبسی و امراض حاره یابسه دماغیه و رعاف و درد گوش حار و رمد حار و سوزش چشم و دمعه و سلاق و طرفه و امثال اینها خصوصا با سفیده بیضه
مرغ و روغن گل جهت طرفه و اگر پارچه کرباس پاکیزه را بدان تر کرده بر سر و گوش و چشم اندازند و چون گرم گردد یا خشک شود تبدیل نمایند نیز جهت امراض مذکوره
نافع و غرغره و مضمضه آن جهت خوانیق و ذبحه و اورام لثه و لهات و لوزتین و تقویت لثه و درد دندان تنها و یا با مغز خیارشنبر و در وقت تحلیل آن اقوی
و جهت امراض مذکوره انفع و مضمضه با این شیر مقوی اسنان و لثه است بخلاف شیرهای دیگر و سعوط آن با کهربا و باسند روس نرم سوده حابس رعاف
و شیخ میفرماید که شیر خر و بز هر دو جهت سرفه و سل و نفث الدم جید است و گویند که آشامیدن آن جهت سل و دق و حمیات حاره حاده و امراض حاره حاده و
هزال حار یبسی و سرفه صدری و نزلی و عسر نفس و لهیب و نزلات حاده و جهت نفث الدم خصوصا با کهربا و کتیرا و گل مختوم یا گل ارمنی و پوست بیخ انجبار
و صمغ عربی و امثال اینها و نزف الدم را نیز مفید و ملین شکم و جهت استسقای حار و صلابت طحال و التهاب خون و صفرا و زحیر و ذوسنطاریا و قروح امعا
نافع و حقنه آن جهت اسهال الدم و جراحت امعا و رحم خصوص با قوابض و آشامیدن آن بقدر یکدرم و کم یا زیاده نافع قروح مثانه و مجاری بول
است و قطور آن در احلیل تنها جهت حرقت البول و با دم الاخوین و گل ارمنی و روغن کدو جهت قرحه مجاری آن و بدستور زراقه آن تنها و یا با ادویه
مناسبه مذکوره نافع و نوشیدن آن جهت رفع مضرت ادویه قتاله مفید و ضماد آن جهت اورام حاره ظاهری و باطنی خصوصا با زعفران نافع مضر
مبرودین و مرطوبین صاحبان طنین و دوار و صداع بارد خصوصا بر آن خواب کردن و مورث ظلمت بصر و غشاوه و مرخی لثه و عصب و اصلاح

آن تمضمض بعد شرب آن بسرکه و گلاب جهت فواق و آروغ دخانی مصلح آن گلقند شربت آن از دو اوقیه تا نیم رطل با شکر و کتیرا و روغن تخم کدو و صمغ عربی و رب السوس
و امثال اینها و تعلیف آن با اشیای مناسبه لائقه هر مرض شرط است مثلا برای نفث الدم و سل و دق برگ شیر تر و تازه و برگ خرنوب و حماض و اطراف عوسج و برگ بارتنگ
و کاهو و جو تر کرده و امثال اینها و جهت جلا و تحلیل و تفتیح سدد کرفس و بادیان و شیح و قیصوم و جو با تخم کرفس ممزوج کرده خیسانیده و امثال اینها بدل آن شیر زنان و با
شیر بز و گویند شیر میش **شیر مادیان** یعنی شیر ماده اسپ که بعربی لبن الرماک و لبن الخیل و بترکی کمز و بهندی گهوڑی کا دودهه گویند بقول شیخ مثل شیر شتر رقیق مائی است
و گویند بهترین آن نیز مانند شیر گاو است و بهمان شروط و جبنیت آن کمتر و گرم تر از شیرهای دیگر است جالی و مفتح و مفرح آشامیدن آن محرک اشتهاء باه و ملین طبع
و موافق قرحه مثانه و مجاری بول و مدر بول و حیض منقطع حادث از حرارت و یبوست و حقنه گرم گرم آن منقی قرحه رحم و مخرج دود الرحم است و حمول آن با برادهٔ
عاج بعد از طهر معین بر حمل عقیمه و آشامیدن ترش کرده آن در اکثر افعال مذکوره قوی تر دانسته اند و جهت استسقاء و بعض انواع دق بشرائط مذکوره در شیر خر
و در شیر شتر که آینده و بباید از تعلیف آن ببادیان و غیر آن از اشیای حاره و بارده ملطفه منضجه نیز مفید و گویند از خواص آنست که چون هر سال اندکی از آن باطفال که
چیچک بر نیامده باشد بخورانند در آن سال چیچک بر نیاید و اگر بر آید زیاده بر چند دانه نباشد و از مجربات مکرره شمرده اند و گویند چون ترش و متغیر شود بد طعم گردد
و سکر آورد و گویند شرب شیر اسپ محدث سکته است **شیر شتر** بعربی لبن اللقاح و بهندی اونٹنی کا دودهه گویند لطیف و رقیق ترین شیرها و مائل بشوری طعم
و دهنیت و جبنیت در آن کمتر و لهذا در معده کم بسته میشود و تفتیح سدد جگر و نفع باستسقاء میکند و دهنیت آن بسبب کمی و گرمی و شدت امتزاج از مائیت آن جدا
نمیگردد و لهذا الطبیعة آن گرم مائل بخشکی است و جالی و منضج و محلل آشامیدن آن مقوی جسم و گویند چشم و بدستور کحال بدان و نوشیدن آن با شکر جهت ضیق النفس
و ربو و تفتیح سدد و رافع یبوست جگر و تحلیل اورام باطنی صلب و تحلیل غلظ کائن در جگر و اوفق برای اصحاب استسقاء و طحال و جگر است و گویند استسقای زقی
و طبلی را مفید و غیر آن هر دو را غیر نافع اما بعد استحکام مرض و اجتماع زرداب نه قبل از آن و جهت امراض طحال و بواسیر و ادرار بول و حیض و هیجان باه نافع
و با بول شتر جهت اسهال و ادرار زرداب نافع و باید که بتدریج از دو اوقیه شروع نمایند و تا بیک رطل رسانند و شتر زاده روز قبل از استعمال در ایام
استعمال تعلیف ببادیان و کیکر و کاسنی و درمنه و صعتر و امثال اینها نموده باشند و بدواء الکرکم صغیر یا کبیر و امثال آن بنوشند و یا پنج درم سکر العشر
جهت استسقای گرم و با شکر مقوی بدن و صاف کننده بشره و محرک باه و اشتهای طعام و در اورام صلبه با روغنهای مناسبه محلله مانند روغن بید انجیر
و ناردین و بادام تلخ و پسته و امثال آن و آن نفخ و درد در معده حادث کند و آن اسرع الانحدار از معده است و غذای آن کمتر از سائر شیرها است و
خصوصا الباه هر دو و مهیج فواق و آروغ دخانی است و بعضی گفته اند شیر شتر معطش و بطی الانحدار از معده و امعا و جوف است نسبت بشیرهای دیگر و در
استسقا نباید که آنرا بیاشامند در اوائل و یا در اورامیکه آئل باستسقاست مگر بعد استحکام ماده ورم اگر با آن تپ نباشد و الا جائز نیست در هیچ وقت زیرا که
با تپ شیرها منافات تام دارند و زیاده کننده مادهٔ حمیات اند و در اورام غیر حیچک در اوائل امر باکی نیست از استعمال آن و طریق نوشیدن آن
آن تفصیل در کتاب اکسیر اعظم در بحث استسقا مسطور شده **شیر زنان** بعربی لبن النساء نامند و آن لطیف تر است از شیر خر و افضل شیرهاست بنا بر شرف مناسبت
برای انسان و فضیلت تغذیه حاصله از آن بهر آن در اینجاست که هر حیوان که مدت حمل او بحمل انسان قریب باشد مثل گاو اوفق است و هر انچه مدت حمل او از مدت
حمل آن دراز بود و الفیا هر قدر که عهد دوشیدن آن بعید باشد ردی است بالجمله موافق ترین سائر شیرهاست از برای اطفال و امراض حاره حاده خصوصاً آنکه
مولد دختر و بهترین آن شیر زن جوان معتدل المزاج صحیح دختر زائیده است که غذاهای موافق خورده باشد چند روز قبل از آن در میان شرب آن نیز و آن سرد و
تر در دوم است و از دختر زائیده سرد زیاده و جهت ترطیب و تقویت دماغ و رفع بیخوابی و رمد و قروح ریه و تپ دق و ادرار بول و دفع سمیت ارنب بحری نافع و
آشامیدن آن جهت ترطیب حنجره و تفتیح سده خیشوم و رفع سل و دق و یبوست سینه و سرفه یابسی و نفث الدم و نزف الدم با ادویه مناسبه و گویند که شرب
آن مسکن لذع معده است و نفخ طبل و قولنج میکند خاصه مص آن از پستان چنانچه طفل مینوشد و برین ادمان نمایند و نافع قروح رحم و منفعت حصاة
است یا غسل و طلای آن مسکن درد نقرس است لاسیما با افیون و موم و زیت و سعوط آن جهت رفع خشکی دماغ و سرسام و صداع حار یابسی و اختلاط عقل

شیر مادیان

شیر شتر

شیر زنان

وبالیخولیا و جنون صفراوی و دموی و سهر و امثال اینها و بدستور خرقه بدان تر کرده پی در پی بر سر گذاشتن و چون گرم گردد تبدیل نمودن و قطور آن در چشم جهت
رمد حار و قرحه و رفع خشونت پلک و بانزروت جهت ظفره و سلاق و شترناق و امثال اینها و چکانیدن آن در گوش جهت درد حار و قرحه و ورم گرم آن نافع
شربت آن از ده اوقیه تا نیم رطل و باید که گرم یا گرم که سرد گشته باشد بیاشامند و اگر از پستان توانند نوشید بهتر است زیرا که بسبب کمال لطافت زود فاسد میگردد
بدل آن شیر خر دار خواص مجرب است که چون زن حامله بر بیش شیر بد شد اگر بیشش بمیرد و یا در زیر آن بماند آن زن بدختر حامله است و اگر نمیرد و در زنده بر آید
بپسر و بهترین شیر زنان و سائر شیرها آنست که چون بر روی ناخن بریزند جمع گردد و با چسپندگی بسیار نباشد و با عتدال قوام باشد و طریق نوشیدن
شیر زنان در کتاب اکسیر در مبحث حمی دق بتفصیل مذکور شده **شیر گورخر و شیر آهو** که بعربی اول را لبن حمار الوحش و ثانی را لبن الغزال گویند هر دو گرم و تر اند از
شیر مادیان و لطیف تر از آن و در تحریک باه قوی تر **شیر شیر** بعربی لبن الاسد و بهندی باگه کا دوده نامند در کمال گرمی و حدت و در غایت جلا و نفوذ و ادرار است
و شیر خشک آن که در بیابان می یابند و بعضی کحل امراض چشم مستعمل **شیر خوک** که بعربی لبن الخنزیر و بهندی سور کا دوده گویند و آن سرد و تر است و دوائی غیر
نضیج و جهت سل و دق نافع نوشته اند مورث برص و بهق مفید است **شیر شپر** بعربی لبن الخفاش گویند قریب بشیر شیر است در شیر زق می آید **شیر یتوعات** بفتح یای تحتانی
و ضم تای فوقانی و سکون واو شیر نباتات شیر دار است مانند مازریون سیاه و فرفیون و سقمونیا و امثال اینها مجموع آن از سموم و مسهل قوی لبنتی و شیر نباتی
در ذیل آن نبات مذکور شده و میشود و آنچه نامی مخصوص ندارد در یتوعات خواهد آمد انشاء الله تعالی **شیر زق** بکسر اول و سکون یای تحتانی و کسر رای مهمله و سکون
زای معجمه و آنرا شیر زوق بزیادتی واو و شیر زج نیز گویند اسم نبطی لبن الخفاش است که آنرا عوام اهل فارس شیر مرغ گویند و بعضی گویند که آن شیر طیوری است که آنرا در
پستان مثل خفاش میباشد و گویند که آن بول خفاش یا سرگین است و اول اصح است گرم و خشک در سوم و آن کریه الرائحه شدید الحرارة حاد جالی است اکتحال
آن قاطع ظفره و قلع بیاض از چشم کند و چون ربع درم از آن بنوشند سنگ مثانه را بشکند و بیرون آرد و گویند که با سمیت است و یک مثقال آن کشنده **شیر خشت**
بکسر شین و سکون یای تحتانی و رای مهمله و کسر خای معجمه و سکون شین معجمه و تای فوقانی معرب شیر خشک فارسی است بمعنی شیر شیرین و خوش مزه و گویند اصل آن
شیرین خشک یعنی حلوای یابس است و آنرا بفارسی شیر خوب و در انگریزی مینیا و بهندی هر لالو گویند و آن شبنمی است که بر سنگ یا درخت بنواحی خراسان در آخر
بهار می افتد و مثل صمغ خشک میگردد و شبیه بگلاب در خراسان و شبیه به کتیرا در هرات می باشد و گیلانی گوید که آن یکی از شبنمهای واقعه از جو بر اشجار مرطوب الجوهر
بسیار درخت خلاف است و گویند که آن شبنمی است که در بلاد خراسان و هرات و بعضی بلاد فرنگ نیز بر درختی که آنرا بزبان دهات نواح خراسان کثیر و بر درختی
دیگر کبیر نامند می نشیند و آن درخت بقدر دو سه قامت بلند میشود و چوب خاله لرز زرد و سفید و اندک گران وزن است و از آن عصا میسازند و کمیاب و قیمتی
است جهت آنکه چوب آن اکثر کج میباشد و تحقیق آنست که آن از قبیل صمغ است که از گرهای آن درخت بر می آید و منعقد میگردد و از قبیل شبنم نیست و اسم آن
نیز دلالت بر این میکند جهت آنکه گفته اند که خشت بلغت اهل آن نواح بمعنی صمغ است و بعد اضافت و ترکیب کثیر یا کبیر بدان و حذف کاف از اول کثیر و کبیر و استعمال
از اول خشت آخر کثیر و یا کبیر و برای تخفیف شیرخشت و بیر خشت گردیده و نیز آنرا بفارسی شیر خشک می نامند یعنی لبن منجمد و مجفف یبس لبن که بفارسی شیر نامند نیز طل است
که شبنم باشد بالجمله آن حبوب سفید مثل حب ترنجبین است الا آن بزرگ تر از دست و جسم آن نرم تر و در این زمان نصاری از بلاد ایتالیان بسیاری آورند و میگویند که
در آنجا بسیار بهم میرسد و از قبیل شبنم است از آنچه بر شاخهای اشجار و سنگهای پاکیزه افتاده و یا در چادر و یا غیر آن باحتیاط اخذ نموده اند سفید خالص میباشد و آنچه
بر زمین ریخته مخلوط بخاک و مائل بتیرگی است و این نوع مطلقا و هان را خوب سرد میگرداند و زود در آب گداخته نمیگردد مانند شیرخشت خراسانی الا در قوت مسهلیت
قریب بدانست و گویند در بلاد صوبه بهار و پتنه و بهاگل پور و نواح آن از علفی که آنرا بهندی کتیرای نامند چیزی شبیه بشیرخشت بعمل می آید بدین قسم که چون علفها را
برید و ضابطه است که بیخ آنرا آتش میدهند بعد از آن از بیخ آن شیر طوبتی جوشیده بر می آید و مانند دانه نقل سفید بسته میگردد و آن دانه در جمیع اوصاف مانند شیر خشت
است و آنرا بزبان مردم آنجا هر لالو دیگر گی مانه گویند و حکیم عبدالحمید محشی تحفه نوشته که من خود تجربه نمودم و آنرا مانند شیرخشت یافتم و از اینجا معلوم شد
که شیرخشت سه قسم است یکی خراسانی دوم انگریزی سوم هندی و اما اصل بهترین آن بزرگ دانه ملایم و در ظاهر مائل بسفیدی و شفاف مثل صمغ و بسیار شیرین

است و چون در دهان گذارند زود گداخته گردد و کام و زبان را بسیار شیرین و سرد گرداند و با جلا و تقطیع باشد و آنچه از خراسان می آید بهتر از غیر آنست و آنرا مغشوش
می سازند با آرد جو و شکر سفید سرشته و آن شناخته میشود باین طور که در آب بگذارند اگر جمله آن گداخته گردد بدانند که خالص است و ایضاً از طبع آنست که چون ساعتی
در دست بگیرند منحل شود و بدست و انگشتها بچسپد و آن گرم و تر در اول است و گویند که گرم در آخر اول و معتدل در رطوبت و یبوست و گویند گرم در دوم و تر یا
خشک در اول و گویند معتدل در حرارت و برودت و رطب در دوم و در آن حلاوت مع حرافت و اندک تلخی لطیف است و در مزه آن اندک خوشبو
شبیه بکافور است با وجود آنکه گرم است و گرمی آن باعتدال و آن بهتر از ترنجبین است و در سائر افعال قوی تر از وست مگر در تحریک باه و گویند که آن کمتر در حرارت
از ترنجبین است و قوی تر در اسهال از و و آن افضل اقسام من است و آن جالی و ملین طبع و مسهل صفرا و اخلاط محترقه و مرکبه و رقیقه و مقوی جگر و معده و احشاء و
مسکن حرارت و لهیب معده و قلب و جگر با گلاب و جهت سرفه و خشونت سینه و حلق و تبهای حادث از مواد رقیقه نیکو مسهلی است و اسهال صفرا برفق بدون
کرب و اذیت و اضطراب و احداث حرارت کند حتی که آن صالح برای صبیان و پیران ضعیف است و اگر نزله و سرفه نباشد با گلاب بهتر است و عمل آن بیشتر والا با
ادویه مناسبه دیگر دهند و تسکین اورام حار و سرفه گرم کند چون آنرا در دهان گذارند یا بدان حریره شیرین ساخته بنوشند و آن ملین خشونت حلق و سینه و ریه و
نافع اوجاع آنهاست و برای کسی که از مسهل کراهت کند بنوشانند و چون زیر دندان گذارند درد او ساکن کند و آن محلل اثقال و مخرج مواد لطیفه برفق است
و از کبار ادویه صاحبان مزاج گرم و حمیات است چون سبب تپ مواد رقیقه حاره باشد و خصوصاً چون از حرارت جگر و اورام حاره او بود و چون بدان آشجو شیرین
کرده بدهند برای صاحبان تپ حار و امراض صفراوی موافق ترین ادویه و اغذیه است و بدستور برای ایشان بهترین مسهل است اگر دریک رطل ماء الشعیر بقدر
پنج شش توله شیرخشت حل کرده صاف نموده روغن بادام بقدر دو درم بران ریخته گرم کرده بنوشند و هرگاه تشنه شوند و یا قصور در اسهال نماید عرق بادیان
و یا قدری ماء الشعیر نیم گرم کرده بنوشند و آن مصدع و مولد حرارت و ریاح و قراقر در معده و موجب ترقیق منی و باعث سرعت انزال است بسبب جلای
که دارد مصلح آن بادیان و روغن بادام یا آب آلوی بخارا و شربت آن تا بست درم و گویند که از هفت درم تا پانزده درم و گویند
که از ده اوقیه تا سه اوقیه با گلاب و آوردن آنکه آنرا بحسب مقدار شخص و مکان بدهند و قوت آن تا دو سال باقی می ماند و بدل آن مثل آن یا دو وزن آن ترنجبین
و ربع آن تربد و شیخ الرئیس در قانون نوشته که شیرخشت با وجود آنکه مسهل اخلاط رقیقه است مضر صاحبان قولنج است و ضماد آن ملین و جالی بشره و با شیر جهت
طراوت گونه موثر است و ایضاً شیخ در مقالات خود گفته که شیرخشت ملین و مسهل شکم است غیر آنکه ضار بصاحبان قولنج است بخاصیت مکتسبه از نباتی که بران می افتد
و آن در قولنج تنها مضر بخلاف سائر ملینات پس سزاوار آنست که در وقع قولنج ندهند شیرسته بکسر اول و سکون یای تحتانی و کسر رای مهمله و سکون سین مهمله
و فتح تای فوقانی و هابلغت گیلانی اسم سرکه شیرین مصنوع است و در اکثر منافع مانند شراب است و مضرتی که در سرکه می باشد ندارد در اکثر مواضع و طریق ساختن آن آنست
که خردل سرخ یا تخم شلجم صحرائی با سرکه تند بسایند تا مانند خمیر گردد بعد از آن ده مثقال آنرا با دو صد مثقال آب انگور بسیار صاف و پنجاه مثقال سرکه کهنه آمیخته
تا دو هفته هر روز مکرر بر هم میزنند تا مانع جوشیدن آن گردد پس استعمال می نمایند شیر بخشیر بفتح بای موحده و سکون خای معجمه و کسر شین معجمه ثانی و سکون
یای تحتانی و رای مهمله و آنرا شیر بج و بخشیر نیز گویند و بهندی هیرلی نامند و آن بیخی است رنگ ظاهر آن مائل بزردی و باطن آن مائل بسیاهی مانند جدوار
اما طولانی و قدری باریک و در هند پیدا میشود و از کشمیر می آورند گرم و خشک در دوم الا گرمی آن شدید تر از خشکی آنست و آن مسهل بلغم و سودا و اخلاط مختلف
القوام و طبایع و مخرج ماده فاسد از بدن است و برای ثقل زبان نیکو است و مقدار شربت آن از یک دانگ تا نیم درم با کتیرا و گویند که آن قائم مقام جدوار بود
و بعضی نوشته اند که آن شیطرج هندی یا خربق است شیراز بفارسی اسم ریحان است شیرازیه غذای است که از شیر مثل حریره میسازند و گویند که آن شوربا
ناشفه است که بران شیراز و ابزار و جوز کوفته می اندازند و آن گرم و تر است مگر آن کمتر از زرجسیه است در افعال او و قریب الفعل بمضیره است الا آن غلیظ تر
از و و دیر تر در هضم است و لهذا گویند که آن از اغذیه اصحاب مشقت و ریاضت است و در باه می افزاید و مضر محرورین است و ایشان را تشنگی و غثیان
می آرد و مصلح آن ترشیهاست شیرازة البقول بکسر اول نوعی از اغذیه است که بکرفس و سداب و جرجیر و پودینه و گندنا و خردل و صعتر و شونیز و نمک

شیرسته
شیر بخشیر
شیراز
شیرازیه
شیرازة البقول

بسیار نماید آن اشتهای طعام بر انگیزد الا آنکه دیر هضم است لهذا واجب است که با اغذیهٔ دیگر بخورند **شیر و روغن** عبارت از روغنی است با شیر خوشبو شده **شیر سرج** روغن
کنجد است **شیر خشت التین** چون انجیر را در آب بجوشانند تا آنکه مهرا گردد پس بمالیده صاف نموده بار دیگر بپزند تا آنکه غلیظ گردد و بقوام آید آنرا بالتین خوانند **شیر آملج**
و شیر آمله چون اطلاق این لفظ کنند مراد از آن آمله ربی بشیر میباشد گاه آمله تر و گاهی آمله خشک در شیر می‌پزند تا آنکه نضج یابد و خصوصیت قبض و دباغت بهم رسد و بعضی گویند
که این آمله ربی بباست سرد و خشک در دوم است و گویند در سوم و بعضی گرم و تر گفته‌اند و چون در ترکیب کبار داخل شود در نفع چیزی دیگر مثل او نباشد و آن
تسکین حرارت خون و حدت آن کند و جمیع اورام بلغمیه را نفع دهد و تقویت بیخ موی نماید و سیاه کند و اعانت بر رویانیدن موی در داء الثعلب و داء الحیه و غیرهما کند
و لعاب سائل از دهان را منع سازد و قطع بلغم لزج و اخراج آن بدون اسهال نماید و قی بند کند و تقویت اشتهای طعام نماید شربت آن یک مثقال مضر مثانه است مصلح
آن شیر و عسل است **شیر خندوان** اسم خار بشت است **شیرنه** اسم عناب است **شیراه** بالکسر خشخاش است **شیر برنج** مطبیه است **شیر ساد** بفارسی اسم حرمل است **شیر سانو نهان**
بشین معجمه و تحتانی و رای مهمله و شین معجمه و الف و خفای نون و واو و نون دوم مفتوح و ها و الف و خفای نون سوم اسم برگ گهونگچی بهندی است **شیر گیاه** مو سینه
و مهدوحی است **شیر لعاب** نام عسل است **شیر مرغ** و **شیر زج** **شیرنق** است **شیره** نوعی از شراب مرکب از نبیذ است که بفارسی لوتره نامند و شکاب را نیز
گویند و شیر برگ بنگ مخلوط کرده با شراب را نامند و بفارسی روغن کنجد را و بمعنی آب انگور نیز آمده **شیره خرما** سیلان خرما است **شیره** دوشاب آن **شیر نهدون**
بفارسی شبرم است **شیر** بکسر شین معجمه و سکون یای مجهول و رای مهمله بیونانی دیوبد و التون نیز نامند و گیلانی گفته که شاید این لفظ در اصل ترکی باشد و بعضی
الیون نوشته و بیونانی نیز الیون گویند و بعربی اسد گویند و اسامی آن بسیار است و بهندی باگه و ناهر نامند و آن حیوانی مشهور منجمله درندگان است و آن
بادشاه جمیع وحوش و در قوت و غضب قوی‌ترین درندگان است و از نشان اوست که چون خواب کند چشم آن پوشیده نمیگردد مثل خرگوش و آن انواع است
و بعضی آن اچهره و شبیه بچهرهٔ انسان و چشم آن بسیار سرخ و دم آن مثل دم عقرب السیاده می باشد و بعضی آن بشکل گاو و آنرا شاخ سیاه بقدر شبری می باشد
و بعضی زرد رنگ و بعضی سیاه می باشد مزاج آن گرم و خشک در سوم و آن تمامه شدید الحرارت و الیبس و گویند که آنرا مدام تپ می ماند بسبب حرارت مزاج آن
و همچنین آنرا بجزمی باشد بسبب شدت حرارت مزاج آن حرارت معدهٔ آن پس آنچه از بدن آن و از معدهٔ آن متصاعد میشود متعفن میباشد گوشت آن دیر هضم و رووی محدث
تپ در محرور و مقوی باه در مبرود اگر قدری قلیل در طعام باباریه مصلحه بخورند نافع فالج و مورث شجاعت است و پیه آنرا چون انسان بدن خود طلا کند
سایر درندگان از ان بگریزند و کلف را نیز مفید و کذا اطلای زهرهٔ آن و اگر پیه آن در آب اندازند حیوانی قریب او ننشود و اگر پیه با بین و چشم آن با روغن گل
بر چهرهٔ خود کسی طلا نماید در نظر مردم مهیب باشد و چون آنرا گداخته نیم گرم در گوش چکانند درد او را نفع دهد و آن تقویت بر جماع نماید و اگر بر کمر گاه و کنج ران
و سرین و خصیتین و قضیب و مقعد بمالند و چون بروغن تخم انجره گداخته در احلیل چکانند یا بمالند تقویت باه بسیار کند و لعوق قوی آرد و مالش پیه آن بر مفاصل درد آنرا نفع کند
و کسی که جلد پیشانی آن با خود دارد و محبوب معظم باشد و از جلد و موی آن چون موضعی بخور کنند از ان درندگان بگریزند و نشستن بر پوست آن رافع بواسیر و نقرس
است و چون از موی آن صاحب تپ را بخور رسند از اله تپ او نماید و بستن پوست یا موی آن بر گردن اطفال پیش از بلوغ جهت ازاله صرع مفید گفته‌اند
قطعه از پوست آن در صندوق رخت مانع گرم زدن آنها است و اگر گرم در ان صندوق موجود باشد باعث قتل آنها است گویند که چون زبان آنرا خشک
نمایند و قدری قلیل از ان با نبات سائیده جهت صاحب ضیق النفس بارد رطب خورانند شفا یابد و بقول ارسطو کباب خصیهٔ شیر بغایت مقوی دل و باه است چون آنرا
بشگافند و با بوره شرخ و مصطگی طبخ نموده خشک کنند و بروغن زنبق چرب کرده با آب گرم ناشتا بخورند جهت جمیع اوجاع باطنی مانند قولنج و مغص و درد گرده و بواسیر و درد جگر و رحم
بغایت موثر و مفید است و زهرهٔ آن در چشم کشیدن مقوی باصره و آشامیدن یک دانگ زهرهٔ شیر بزیاده تخم مرغ نیم برشت جهت کسی که آنرا از نان بسته باشد مجرب
نوشته و وقت استعمال آن وقت هلال ماه شرط دانسته‌اند و چون منی شیر ماده را خشک نمایند و زن حامله آنرا با خود دارد تا زمانیکه طفل به از شیر باز گیرند از مرض
که بهندی پر سوت نامند محفوظ ماند و چون فرج از ان خشک نموده وقت حاجت بآب گرم سوده زن آنرا بر دارد فرج آنرا تنگ کند و گرم گرداند و چون یکدرم
ازگیس آنرا در شراب حل نمایند و بمعتادین شرب شراب دهند باعث نفرت و عدم خواهش ایشان از شراب گردد و گویند چون شیر صدای خروس سفید تاج دار را

را بشنود لرزه بر اندام افتد و فزع نماید و بعضی گمان برده‌اند که نهنگ چون صدای شیر را بشنود می‌میرد و چنین نیست بلکه میان این هر دو جنگ میشود و گاه این
و گاهی آن غالب میشود و ممکن ست که موت نهنگ از آواز آن محقق بعض بلد باشد و در شب بمکانی که شعلهٔ آتش باشد نزدیک نشود و شیر نر در عمر خود دو بار قریب بازماده
میکند و گویند در سالی از یک مرتبه زیاده نمیکند و این از بزرگ‌ترین عنایت حق سبحانه تعالی بر خلق اوست بهر آنکه عدد درندگان میان خلائق کثرت نپذیرد و در
موی بروت آن سمیت ست خوردن آن از جملهٔ سموم و اکثر از راه عداوت آنرا مقرض نموده در برگ تنبول گذاشته کسی را که با او عداوت دارند میخورانند و آن کمتر
علاج می‌پذیرد بالجمله علاجش در آخر کتاب اکسیر اعظم مؤلف راقم در باب سموم مفصل مرقوم شده و علاج گزیدن شیر و زدن ناخن آن نیز در کتاب مسطور گشته شیر ماهی
اسم نوعی از ماهی ست لذیذ که بعربی تن و بهندی باگهه مچهلی گویند و آن ماهی بزرگ فربه چرب ست که در بحر مظلم و دریای شام بهم میرسد و آنرا اشبیله صید هم نامند
و نمک سود میکنند گرم و خشک حادست و خوردن نمک سود آن گزیدن مار شاخدار را نفع دهد باید که آنرا بسیار بخورد و بر آن شراب بنوشد و قی کند و کذا
منقی معدهٔ صاحبان بلغم و مرطوبین ست و در شام عوض اشیای حریفه می‌خورند و ضماد بران بر گزیدگی سگ دیوانه نافع ست شیر کنجشک بفارسی
طائریست بزرگ از درندگان طیور و خوراک آن جیفه است شیر مگس عنکبوت ست شیر نر و ما اسم باج بتری ست شیر یون اسم خرزهره است
شیرین بان اسم اصل السوس ست شیستره اسم نوره است شیشق و شیشاو شیص و شیصا هر چهار اسم خرمای ست که رسته آن بسته نشده باشد و
نیز شیص اسم نوعی ماهی ست شیشا معرب ست شیشاک و شیشک بفارسی گوسپند یکساله را نامند و تهو را نیز گویند شیشالی بکسر شین معجمه
و سکون یای تحتانی و فتح شین معجمهٔ دوم و الف و کسر لام و سکون یای تحتانی دوم اسم سنبهالوی سفید ست شیشکا بشین معجمه و تحتانی و شین معجمهٔ دوم
و کاف و الف اسم آس هندی یا شیشم ست شیشم بکسر شین معجمه و سکون یای تحتانی و فتح شین معجمهٔ ثانی و سکون میم و سیسم بهر دو سین مهمله و سیون
نیز گویند و سا اسم معرب شیشم فارسی ست درختی ست هندی عظیم و ضخیم و بسیار مشهور چوب او بکار عمارت می‌آید و گران و سیاه سرخی مائل و براق و کرم
خورده و زود کهنه نمیشود برگ او گرد و خورد و مائل بانده‌گی درازی و نوک بسیار کوچک دارد و صاف و یک نوع مشابه برگ سیم و بار او غلافی و قلیل الصفحه مبت
و دراز بقدر یک نیم گره و کم و زیاده از آن و در وی دو سه تخم و اهل فرنگ چوب آنرا در معالجات بسیار استعمال میکنند و آنرا پاوسات گویند و قسمی از شیشم
است که آنرا اکسن سیا نامند بالجمله هر دو گرم و خشک در اول و دوم مهزل بدن و مصلح فربهی بسیار و مسقط حمل و دافع جذام و برص و قاتل کرم شکم و حابس قی
و دافع درد مثانه و دمامیل و بثور و سوزش اعضا و فساد خون و بلغم و نفع او در اصلاح خون و بثور بتجربه رسیده تصفیهٔ خون می‌نماید و برای آتشک بسیار
نفع میکند و طریق استعمال آن اینست که بگیرند برادهٔ چوب شیشم که سرخ رنگ باشد بقدر نیم دام و در یک نیم پاو آب بجوشانند تا نصف بماند صاف نموده شربت
پلوسات ساده داخل کرده بنوشند و همین قدر وقت شام بدهند و بعد از پنج شش روز شربت مرکب آن میداده باشند یک دو هفته یا بیست و یک روز یا چهل روز حسب تقاضای حال
هر دو نسخهٔ شربت در قرابادین اعظم مذکور شد و نزد هندیان مهزل بدن و مسقط جنین و دافع جذام و برص و درد مثانه و دمامیل و بثور و سوزش و شرا و اعضا و فساد خون و آتشک
و بلغم و حابس قی و قاتل کرم شکم و چون برادهٔ چوب آنرا با سورنجان و صندل و شاهتره مطبوخ نموده نبات با و یار کرده بدهند جهت نضج مفاصل و پراگنده موهای بدن از
آتشک بتجربه آمده و از یکهفته بعم تفرع نمایند که تا بسته هم یا کم و زیاده از آن برسد و در گلاب جوش هند و صاحب تالیف شریف گوید که خلاصهٔ چوب شیشم را براده کرده نیم دام در یک و نیم پاو
آب بجوشانند که نصف آید صاف نموده شربت ساده آن داخل نموده بنوشانند و همین دو وقته بدهند و بعد از پنج شش روز شربت مرکب آن میداده باشند هفته دو هفته
و بیست و یک روز یا چهل روز استعمال کنانند بجهت اتفاق رای طبیب ترکیب شربت سادهٔ آن برادهٔ چوب شیشم نیم آثار و شش آثار آب در یا هشت پاس خیسانیده جوشانند و هر گاه نصف بماند
صاف نموده با سه رطل نبات بقوام آرند شش تولهٔ صبح و شش تولهٔ شام با جوشاندهٔ مذکور بدهند و اگر خواهند که شربت در فوائد قوی گردد و هر گاه که آب دو نیم آثار بماند چهار تولهٔ
شاهتره داخل کنند طریق شربت مرکب اینست سورنجان مصری افتیمون هر یک سه توله ونه ماشه جدا جدا کوفته و بیخته قدری قدری در وقت قوام بدهند چونکه بقوام برسد
فرود آورده ورق ساده ده تولهٔ یک ساخته اضافه نمایند و قدر شربت مرکب ده توله و غذا در حین استعمال او قلیه نان و پلاو کم نمک و از حموضات و بقولات اجتناب در
روز استعمال شربت مرکب از نان اجتناب دلی شیشمک و آنرا شیلشر گویند اهل شرق عدس تلخ نامند شیشو بالکسر و شیشون و شیشنشک

شیر ماهی
شیر کنجشک
شیر مگس
شیر نرو ما
شیر یون
شیرین بان
شیستره
شیشق
شیشا
شیشاک
شیشالی
شیشکا
شیشم
شیشمک
شیشو

اسم فارسی تیهوست وگویند دراج شیشه اسم آبگینه است شیطرج بکسر شین معجمه وسکون یای تحتانی وفتح طای مهمله وفتح رای مهمله وسکون جیم معرب چیتر کی هندی ست گویند
معرب شیتره بفارسی ست وشاطرج نیز گویند وبیونانی لبیدیون ولیفدیون وبسریانی قانوش ودربربری علف وخاشه وعقبات وبعربی مسواک الراعی و
خینوس وقاغوش نیز نامند وبعض عرب نار بلد وثافسیا گویند وبفارسی شیتره وعصابه خواب وبیخ برنده وبهندی چیترک وچیتره وچیتا وچیتاور نامند بقول آنکه
دو نوع ست هندی وشامی هندی آن باریک وشامی آن غلیظ شبیه بچوب فوه ورنگ آن مائل بسیاهی وبقول بعضی هندی بجری وفارسی ست وآن قطعهای
چوبی ست کوچک باریک پوست آن مائل بسرخی وسیاهی ونبات آن در دیوارهای کهنه ومقابر وبلدان ویران واراضی غیر مزروعه که دران کشت وکار نمیشود
میروید وبقدر یک ذراع بلند میشود وبرگ آن مثل برگ حرف سبز مائل بتیرگی عریض الاطراف میباشد واز ابتدا تا بستان متصل شاخها بود واز طرف اعلی باریک شده بر آن
می مانند ودر شاخهای آن گل زرد رنگ مائل بسفیدی ظاهر میشود ونزدیک بیخ آن برگها باقی می ماند ودر زمستان زرد میشود ومیریزد وتخم آن در غایت صغر
می باشد که خوب دیده نمیشود وبوی آن ثقیل حاد تلخ طعم ست واز مطلق آن مراد پوست بیخ آنست وهمین مستعمل وگاهی مزه وبوی آن شبیه بحرف وگاهی ور بو
ومزه وقوت شبیه بعقرقرحا می باشد وآنچه در بنگاله میشود نبات آن ببلندی یک ذراع وتا یک ونیم ذراع وشاخهای آن باریک گره دار وبر هر گره چند عدد برگ شبیه
ببرگ عنب الثعلب ولیکن ازان اندک درازتر وبعد از ریختن برگ آن در همان موضع یعنی بر گرههای آن چند عدد گل سفید ریزه برگ کوچک فی الجمله شبیه بگل یاسمین اما
ازان کوچکتر میروید ودو نوع می باشد یکی رنگ شاخ آن سیاه مائل بسرخی وگل آن سیاه واین کمیاب ست ودیگری سفید مائل بسبزی وبعضی بسرخی وگل آن سفید
واین بسیار ونبات آن همیشه می باشد وخودروست وبنبت آن کنار آبها وجاهای نمناک ودر ربیع گل میدهد ودر اواخر آن برگ برمی آرد وگویند بهترین آن هندی
بحری ست که نو ومائل بسرخی باشد بعده آن فارسی وبعضی گفته اند بهترین آن فارسی ست بجهت آنکه چون بر عضوی طلا نمایند در یک لحظه آبله میکند بخلاف هندی
آن یعنی حدت فارسی زیاده از هندی ست وقوت آن تا پنج سال باقی می ماند وگفته اند که علامت خوبی وتازگی آن آنست که چون آنرا کوبیده درمیان آن بیضه مرغ
یک روز پنهان کنند پوست بیضه سرخ گردد بقول شیخ گرم وخشک در آخر دوم ست وگویند در آخر سوم وبعضی گویند که حرارت آن تا چهارم میرسد ولهذا آنرا با شیر
ونمک میخورند وآن جالی محرق منفط مفتح ومسهل اخلاط لزجه ومنقی حاد ومقرح ست وبرگ آن نیز مقرح ست چون بر بدن نهند واز نشان آن جذب ست فلهذا چون
بر عضوی گذارند جذب ماده خار مقرح بسوی او کند وآن در ترکیب کبار می افتد قمع سموم ورياح میکند وچون بروغن بطم آمیخته بر موضع موی ضماد کنند بعد
سقوط برویاند وطلای آن باسرکه جهت بهق ابیض وبرص وقلع قوباء وتقشر جلد وجرب نیکوست بهر آنکه مسود جلد ومنفذ وجالی ست اولا آبله می آرد پس متقرح
ساخته مواد آنرا دفع نماید وباصلاح می آورد وچون با حزل طلا کنند قلع ناخن برصیه وسائر آثار قبیحه نماید وچون برگ آن با بیخ راسن سوده آمیزند وبر جرب متقرح
ضماد کنند آنرا زائل کند وآن جمیع امراض بارده عصب را نافع وطلای آن مفید داء الثعلب وقروح ست وشرب وطلای آن نافع وجع مفاصل بلغمی ست وچون
بیخ آن کوفته بشراب آمیخته بنوشند اخراج اخلاط لزجه از مفاصل کند وتسکین درد او نماید واز خواص آنست که چون بر گوش تعلیق نمایند درد او ساکن
کند وکذا بیخ آن بر دندان دردناک تعلیق کنند وکذا چون بکف جانب مخالف گیرند وبر رخسار نهند وکذا چون در دست راست یکشب تا صبح نهند درد دندان
چپ را ساکن کند وبالعکس وشرب ومضغ آن تصفیه آواز وازاله بلغم نماید واگر در آب ونمک بخیسانند وباشیر حریره ساخته بخورند مضرت نکند بلکه جلای مری کند
واشتها برانگیزد وطعام هضم کند ومعده وجگر را گرم نماید وتفتیح سدد وتحلیل ریاح کند وچون برگ آن با بیخ راسن سوده بر طحال طلا کنند صلابت او ببرد
ولیکن زمانی دراز بر موضع نگذارند که جلد را بسوزد وشرب وضماد آن از کبار ادویه برای طحال ست وآن مسهل بلغم نماید واز خواص بیخ آنست که چون
بر گوش آویزند درد شانه ساکن شود وآن مهیج باه ومسقط جنین ست وطلای آن برای وجع الورک نیکوست وجهت عرق النسا بسیار نافع وکذا چون
برگ آن یا پیه بران ضماد کنند بعد ازان صاحب آنرا در حمام داخل نمایند وبنشینند تا آنکه عرق آید بعده در آبزن داخل کنند پس باذن خالق آن صحت یابد
وگاه این تدبیر یکبار کفایت کند وکذا برگ آن یا مثل آن بیخ راسن سوده وباعسل آمیخته ضماد کنند وچهار ساعت بران گذارند جلد را متقرح سازد وقائم مقام
داغ گردد وشربت آن از درم تا دو درم وگویند یک مثقال آن مقرح ومضر ریه ست ومصلح مصطگی یا صمغ ومضر جگر ومصلح آن گل سرخ وصندل یا تخم بادیان

وخیاره و بدل آن در طحال گی جهان گویند برگ کبر گویند بیخ بر نه غیر آن بیخ آن عود و بعیم نر آن در بادیان اوند و در اسهال آوردن قوی سهل و مرج با قرد مانا برگ انجیر یا

بورن آن قرز قرحا قیال و خواص این بقول هندیان در چپه یا مسطور ست **شیطان** نوعی از بارست و گوینده نباتی است و بعضی گفته اند که نوعی از زقوم است **شیکنا**

بکسر شین معجمه و سکون تحتانی و کاف و فتح فوقانی و الف اسم هنس و بار است **شیلم** بفتح اول و سکون یای تحتانی و فتح لام و سکون میم لغت عربی است

بعربی حلیقه و زوان نامند و بفارسی گندم دیوانه و بقول بعضی بهندی منمنه گویند و بعضی گویند که غیر زوان ست و گویند که آن دانه ایست از حبه بار یک تر

و کوچک تر و با تلخی و مائل بسرخی و نبات آن شبیه به نبات گندم و در گندم زار میروید و در اصفهان کالک و بشیراز مشکک نامند بهترین آن فربه سیاه و سنگین غیر کهنه غیر فاسد

و بقول رازی خفیف الوزن غیر ثخین و لزج وقت مضغ ست و رنگ آن بعد مضغ مائل بسرخی و قبل از مضغ مائل بزردی بود و دران عفوصت اندک باشد

گرم و خشک در دوم و خشکی آن زیاده از گرمی و جالینوس گوید جائز ست که گرمی آن در اول مقرر گردانند و آن لطیف جلای محلل و مسکر و مسدد و موجب

سدد و مفسد آن و از ست ضماد آن جاذب خار و پیکان و منقی مواد و طلای آن با کبریت جهت بهق و بابزرکتان جهت تحلیل اورام و خنازیر و با سرگین کبوتر و بزرکتان

جهت تفجر آنها و با سرکه پخته بزیت سرشته جهت قوبا و سعفه و جرب متقرح و با سفیدی مرغ محلل صلابت و در ماء العسل پخته و با شراب سرشته جهت وجع الورک و با عسل

جهت نقرس و عرق النسا نافع و ذرور نبات آن با گندم بر قروح مفید و بخور آن اعانت بر حبل نماید خصوصا با صعتر و مرزنجوش و زعفران و کندر و خوردن نان آن موجب

سکر و خواب و سدر گردد و چون در شراب خیسانیده و صاف کرده بنوشند سکر مفرط و خواب گران آورد و چون روغن آن برآورده بر صدغین بمالند خواب معتدل آورد

و آن حار لطیف قوی تر از روغن گندم ست و مالیدن آن بر قوبا نافع تر از روغن گندم و طریق ساختن آن مثل روغن گندم ست بدل آن جندبیدستر و مصلح مضار آن خوردن روغن

و شیر و قی کردن و ربوب ترش و نوشیدنست **شیوع** اسم عربی درخت بان ست **شیکران** بفتح اول شوکران ست **شیلیثا** شیشبا است **شیکهری** بکسر شین معجمه

و سکون تحتانی مجهوله و فتح کاف و خفای ها و کسر رای مهمله و سکون تحتانی اسم هندی است **شیم** بکسر شین معجمه و سکون تحتانی و میم قسمی از ماهی است که در بغداد می باشد

شین اسم لکس است **شیونشمار** بکسر شین معجمه و خفای تحتانی و واو و نون و ضم شین معجمه دوم و فتح میم و الف و سکون رای مهمله اسم لکس است **شیو بهو گهن**

بکسر شین معجمه و خفای یای تحتانی و سکون واو و ضم بای موحده و خفای ها و سکون واو و فتح کاف فارسی و خفای ها

ثانی و سکون نون اسم بیل ست بهوگهن بمعنی زیورست و شیو اسم مهادیو یعنی زیور مهادیو **شیلدرمه** بفتح شین معجمه و سکون تحتانی و فتح لام و ضم دال مهمله

و سکون رای مهمله و فتح میم و ها اسم درخت برنا **شیلو** بکسر شین معجمه و سکون تحتانی و ضم لام و سکون واو اسم گوندنی است **شیلو وها** بالفتح شین معجمه و سکون تحتانی

و ضم لام و سکون واو و فتح دال مهمله و خفای ها و الف قابض شکم اسم بیل ست **شیلیکتا** بفتح شین معجمه و سکون تحتانی و ضم لام تحتانی دوم و سکون کاف و فتح فوقانی و الف اسم

اگر است **شیل نریاس** بسین معجمه و تحتانی و کسر نون و سکون رای مهمله و فتح تحتانی دوم و الف و شین مهمله اسم سلاجیت است **شیلی** بفتح شین معجمه و سکون

تحتانی و کسر لام مجهوله و سکون تحتانی دوم و فتح تحتانی سوم اسم گل سنگ است و نیز اسم کوتره بیره ما **شیوران** اسم خاکشی ست **شیوکرانتا** بکسر شین معجمه

و سکون تحتانی و واو و فتح کاف و رای مهمله و الف و سکون نون و فتح فوقانی هندی و الف آن روئیدگی است در صحرا و کوهسار میشود شاخهایش

باریک و سیاه سرخی مائل و باز غب مانند پنبه فتوش و برگهایش خرد و صنوبری شکل یک طرف آن سبز بسوی پشت و طرف دیگر بسوی روی سرخ

و بعضی هر دو جانب سبز و اطراف سرخ میشود و گلش زرد و باریک و خرد از بیخ شاخ تا نوک پر از گل و بار او غلافی و باریک و در و یک تخم زیره و آن سرد و

خشک در دوم عصاره تازه او با زیره سفید و نشکر و یا سفوف خشک آن شش ماشه با شش ماشه مصری جهت سوزاک و دیرینه مجرب است **شیولی**

اسم اگر است **شیوان** اسم افیتمون است **شیوناک** بکسر اول و سکون یای مجهوله و فتح واو و نون و الف و سکون کاف اسم اراک است

شیونیشا اسم یونانی دالوار النحطاطیف متخذ از خطاف سوخته است **شیو شیرا** بکسر شین معجمه مجهوله و

سکون تحتانی و فتح واو و ضم یای تحتانی دوم و سکون واو و دوم بکسر شین معجمه دوم و سکون یای تحتانی و فتح رای مهمله و الف اسم نس است

باب صاد مهمله مشتمل بر سیزده فصل است فصل صاد مهمله با الف صاب

اسم عربی جمیع اشیاست که بسیار تلخ و تند باشند و بر قثاء الحمار و بر گیاهی که نوع آن تند و تلخ ست نیز اطلاق می نمایند و گویند که صاب بالف ممدوده بر وزن عقاب
بیضه قمل و بسیار آشامیدن شراب و ایضاً اسم دوایی ست که آنرا قثاء الحمار یا حنظل نامند و گویند که آن نوعی از نبوعات شدید الحرارة والمرارة ست و حق آنست که آن
دیو دارست **صابون** بفتح صاد و الف و ضم بای موحده و سکون واو و نون گاهی بسین مهمله می نویسند و این لفظ مشترک در اکثر لغات ست و گویند که آن معرب ست و بعربی
غسل و بیونانی سقونیا و در انگریزی سوپ نامند و آن از مخترعات هرمس ست و آنرا در صناعات قدیم و در مرکبات ذکر کرده اند و متاخرین در مفردات و فاضل الاطبا جالینوس در
ذکر آن اتباع قدما نموده است و طریق ساختن آن بانواع شتی ست و بهترین آن معمول بزیت کهنه است و بدترین همه مصنوع از روغن بزرکتان ست که بسیار
گرم و قوی می باشد و همچنین معمول از روغن بیدانجیر و انواع آن عراقی و حلبی و شامی و مغربی ست و هندی اجود و اسهل و احسن و بهتر آن منعقد مدور کوچک سفید
براق ست و خالص آن حار قوی ست حتی که حرارت و یبوست آن تا بدرجه چهارم میرسد و گویند گرم و خشک تا آخر سوم ست و آنچه در ان نشا باشد گرم و خشک
تا دوم بود و آن مقطع مفتح محرق قوی الجلا معفن کال است و چون دو درم ازان یا یک درم سلیقون که آنرا اسرنج نامند و بموزن آن آهک مطفی یعنی آبدیده باهم
مخلوط نموده بر موی ریش خضاب کنند در حمام بعد ازان که ریش خوب شسته باشند و بهیئت در ان باقی نمانده نیم ساعت بران صبر کنند پس بآب نیم گرم بشویند موی را سیاه
گرداند و پیری را تغییر نیک دهد و این درین باب عجیب ست و شستن موی سر بدان رافع حرارت و سپوش و رشک و بثور رأسیه و قروح مزمنه و مجدر شوست و اکثار بدان موی را زود بهی
سفید گرداند و هنگام شستن بدان واجب ست که چشم را از آب آن محفوظ دارند که آنرا ایذا میرساند و بقول شریف چون در خرقه پشمی بسته بآب تر کنند و بر زرد و بر حزاز
و قوبا بمالند زائل گرداند و آن جالی بهق و نمش ست و چون با هموزن آن حنا آمیخته طلا نمایند در قلع نمش و کلف و آثار مجرب و همچنین اگر بدان ادویه آنها بسر شند و همچنین
چون بدان نمک و نوشادر آمیخته طلا کنند قلع آنها نمایند و چون با زیت ضماد نمایند و یا با زاج سفید سوخته طلا سازند قوبا را نفع کند و چون بهموزن آن نمک آمیخته در
حمام بمالند حکه و جرب متقرح را ببرد و همچنین جدری و سائر آثار را و همچنین با لعابات جهت حکه و جرب و رفع آثار و چون با روغن گل جوش دهند و بر قروح سر اطفال طلا کنند بکرات
رطوبت آنها خشک نماید و زائل کند و اگر بر قروح شهدیه طلا نمایند و بخیه روز ترک نمایند بعد ازان بآب گرم بشویند و باز طلا نمایند تا زائل گردد تا ادویه بزرگ
آنست و چون در ظرف سفالی بسوزند و موضع ناصور را اول بآب گرم خوب شسته خشک نمایند پس خاکستر آن بپاشند در ازاله آن مجرب و آن معجز ادام ست چون بمثل آن خمیر
آرد آمیخته بران نهند و همچنین اگر با اندک فلفل آمیخته بقدر نخود در خمیر آرد آمیخته بر ورم محتاج بنضج گذارند آنرا بکشاید و ریم آن بر آرد و کار نشتر کند و از زرداب پاک نماید
بقول بصری آن صالح ست برای انضاج ورم و در ان ریم جمع کند و ملین اورام صلب ست و چون برای اورام بلغمی و خراج و دمامیل عسر النضج تنها و یا با ادویه مناسبه آنها گذارند نضج
دهد و بگدازد و خصوصاً چون مثل مرهم بپزند و با بعضی لعاب آمیزند و آن مفتح دهن جراحات ست تنها و با ادویه مناسبه آن مانند حرف سفید و تخم گیر کمون و بیخ قثاء الحمار که فعل
آن قوی تر گردد و همچنین با بیر کمون کبوتر و آهک و امثال آن جهت کشودن دبل و حمول آن حل قولنج نماید و جذب مواد و اسهال بلغم خام و اخراج کرم مقعد کند و لکن باید
کرشافه را بروغن بنفشه یا زیت چرب سازند و شرب آن قطع اخلاط بلغمی نماید و مانع حمل ست و شرب و حمول و طلای آن ملین شکم و مدر بول و حیض و قاتل کرم و مخرج جنین زنده و مرده ست
و چون بمثل آن حنا آمیخته طلا نمایند تسکین درد زانو و وجع مفاصل و عرق النسا نماید و با سیماب و دار اشکنه جهت درد مفاصل کهنه نافع مقدار شربت آن وقت ضرورت بقدر حاجت
تا دو مثقال و چون سه مثقال یا چهار درم بخورند بجراحت امعا و احشا بکشد و تقریح بدن و تعفین اخلاط نمایند و در بدن کار سم کند و آب آن خصوصاً آب دل تیزاب ست
آشامیدن آن قاتل ست تا چهار درم بسوزش حلق و معده و مجاری غذا و قی و اسهال شدید و لسا باشد که اعضای باطنی را متقرح و سوراخ گرداند و علاج آن
قی کردن بآب گرم و روغن کنجد یا کدو و یا شرب آب عنار بروغن بنفشه و بعد ازان آشامیدن شوربای چرب ماکیان مطبوخ بروغن بادام و با مغز تخم کدو و تا آشامیدن
یک دانگ کافور باکی نیست و اگر قرحه احشا کند مصلح آن حمول بنیر قطونا و مسک بقدر انگشت ساخته است و گویند اصلاح آن شوربای گوشت چرب و روغنها
و شیرها کنند و مالیدن تیزاب آن بر جای گزیدگی حیوانات زهردار جاذب سمیت و مانع انتشار و دافع آن مفرح است و بدل صابون در بعض آهک و اشنان
است و گویند که در احوال آن بدل آن نیست افعال و خواص این بقول اطبای انگریزی در سوپ مسطور شد **صابون رقی**
صابون عراقی ست که در قریه رقه از اعمال شام سازند و آن مصنوع از زیت و بهیه است **صابون القاف** و صابون الثیاب

صابون

صابون الرقی صابون القاف

شجره ایی مانک ست صاتر و صاتری صعتر ست صاد بعبری نام صفرو ست و یا نوعی از مس که آنرا بفارسی روئین گویند صارا و اطلاع حرگ حمام ست یا چرکی که در موضع کشتی گیران جمع شود صارخ خروس ست بالاتفاق جهت آنکه در ثلث آخر شب بسیار فریاد می کند صارم نام شربت صارموریون که در نفث ورقات ست صاروان لوف صغیر ست صاروج معرب از ساروج فارسی ست جهت آنکه صاد و جیم در کلمه عربی باهم یکجا جمع نمیگردد و آن چیزے مصنوع از خاک و خاشاک و خاک رو به و رهم با آب سرشته پخته یا آهک و آب سرشته کوبیده است بحوض خاص و اکثر حوضها و حمامات را از آن میسازند صاره بعجمی اندلس لوف صغیر ست صافصفراس بفتح صاد و الف و فتح صاد و سکون فا و فتح راے مهمله و الف و سین مهمله بلغت انگریزی ساسپریلا نامند و آن از ادویه جدیده ست که از بلده فلوزیده از بلاد ارض جدیدی آورند و آن پوست درخت ست بعضے ضخیم و بعضے نازک شبیه بدارچینی در شکل و رنگ و بو و طعم آن قریب به بادیان و با حدت و عطریت و درخت آن شبیه بدرخت صنوبر در وهیئت و سائر اوصاف و با حدت و برگ آن مدور و بسه نوک و چون خشک شود زیاده از تازه آن خوشبو گردد و تنه درخت آن شبیه بدرخت ناشپاتی در قطر و سبز رنگ مائل به تیرگی و در سختی و نرمی معتدل منبت آن صحراهای معتدل در گرمی و سردی و نرمی و سختی و مستعمل اکثر پوست آنست و آن گرم و خشک در اول سوم و چوب آن در دوم چه گرمی و خشکی پوست آن زیاده از چوب آنست و ملطف و مرقق رطوبات لزجه و مقطع آنها و مفتح سدد کهنه و در جمیع مجاری و منضج اخلاط غلیظه و مقوی اعضاے رئیسه ضعیفه و قوتها و موافق حرارت غریزی بسبب عطریت بوی و گرمی ذاتی و دافع جمیع امراض متولد از ماده سرد و مسعرق و ادرار و نافع ضیق النفس و سرفه کهنه و فواق و قے و غثیان و هیضه و در دوت معده و جگر و مثانه و در گرده و مفاصل قدیم حادث از ماده بلغم و مدر بول و حیض و محلل ریاح غلیظه مختنق در مجاری بول و منی و مزیل عسر البول حادث از سنگ گرده و مثانه و از غرائب آثار آن آنست که ملین طبیعت و نیز اسهال مینماید با وجود خشکی خود بسبب تریاقیت و جهت امراض سمی بتمامه خصوصاً طاعون و تب ربع و نائبه و وبائیه حمی که گفته اند که نگاهداشتن قطعه پوست آن در دهان و فرو بردن آب آن در ایام وبا بسیار نافع و مانع سرایت عفونت هواست و نیز مسکن درد دندان و چون رطب مزاج در ایام صحت جهت حفظ دندان بدستور استعمال نماید نیز نافع و لیکن دواے مذکور گرم مزاج و نیز خشک مزاج را موافق نیست مگر بوضرورت برای طبیب حاذق و تدبیر او جهت آنکه استعمال آن در چنین مزاجها خطرناک ست بحدی که تدبیر و اصلاح آنها دشوار گردد و چون طبیب استعمال آن نماید بملاحظه مزاج و سن و بلد و فصل و سبب مرض و غیره نموده با ادویه مصلحه و مبدرقه بعمل آرد چنانچه بعضے حذاق در علاج هزال مفرط با ادویه مسمنه بارده استعمال نموده و فرهی حاصل شده جهت آنکه از شان این دواست بدرقه و رسانیدن قوت ادویه که با آن مرکب نمایند بسوی محل مقصود بسهولت پیش از فتور قوت و سقوط تاثیر آنها و لهذا نفع آن در امراض متضاده با ادویه مناسبه هر علت بسیارست و طریق استعمال آن بوجوه کثیره است قوم نصاری اکثر عرق کشیده آن در امراض سوداویه مثل شور و قروح آتشک و خارش و غیره استعمال میکنند و نفع آن در مزاج بارد ظاهر میشود و بمزاج حار مضرت میکند و گویند طریق اشهر و اقوی همه آنست که بگیرند چوب آن با پوست آن بیدرم یا شش درم بحسب طبیعت و اقتضاے وقت بکار دریزه ریزه نموده در یک صد و پنجاه درم آب یک شبانه روز بخیسانند پس در دیگ کرده سر آنرا بسته بطوری که بخار آن بیرون نیاید با تش ملائم بجوشانند تا آب پنجاه درم بماند فرود آورده بگذارند تا گرمی آن کم شود پس سر آنرا گشاده صاف نمایند و با شکر تخم مثقال و یا بدون آن نیم گرم بیاشامند و در ثفل آن دو صد درم آب داخل کرده با تش ملائم جوش دهند تا یک صد درم بماند صاف نموده بجاے آب هر وقت که تشنه شوند بنوشند و همچنین تا بست و یکروز یا چهل روز بحسب راے طبیب بعمل آرند و درین کلفت پرهیز از ما قلت هوا و غیر آن بطوریکه چینی نیست جهت هر مرض با ادویه مناسبه آن چنانچه مذکور شد مرتب سازند و افعال و خواص آن بقول اطباے انگریزی در ساسپریلا مسطور شد صاصلے بفتح صاد و الف و کسر صاد مهمله ثانی و لام و سکون یاے تحتانی و صصلا و شاصلے نیز و بیونانی ارتیوس غالا نامند و حکیم علوی خان در مفردات خود مینویسند که شاید قاقلی یا نوعے از آن باشد زیرا که شبیه بدان ست در ماهیت و افعال و خواص بالجمله نباتی ست شبیه بکلفا تازه روئیده و از آن کوچک تر و شاخهاے آن باریک و نرم و نازک زرد رنگ مائل به سفیدی بقدر دو وجب و بالاے آن سه چهار شعبه و تازه آن ماکول و اندرون گل آن سفید و تخم آن شبیه بشونیز و سبز تر

صاتر
صاد
صارا
صارخ
صارم
صارموریون
صاروان
صاروج
صاره
صافصفراس
صاصلے

وقائم مقام شونیز و نان بزان آنرا بر نان می پاشند بجای شونیز و بیخ آن شبیه به بلبوس کوچک و خام و پخته آنرا میخورند گرم و تر و جهت درد فواد و دابرده در ریاح
نم معده نافع و تخم آن را افعال شبیه بشونیز ست و بسیار خوردن بیخ آن محرک باه و دافع وجع فواد بارد ست صاصه گذشت **صاغاغافایون** و صاغافیون
سکنبج ست **صافراقبره** است **صالبیه** اسم عجمی نزد اهل صقلیه ست و آن نباتی ست برگ آن کوچک نرم و طعم و رائحه آن مشابه بفودنج و آن نزدیک بیابان
در قلع بیاض چشم مجرب ست **صامت** نام طلا و نقره است **صامرزه** ماست بسیار ترش ست **صامریوما** بفتح صاد مهمله و الف و فتح میم و سکون رای
مهمله و ضم یای تحتانی و سکون واو و فتح میم و الف اسم سریانی ست و بعجمی اندلس ترنشول و بیونانی اسطرویون طوماغانا نامند و معنی آن متغیر یا منتقل و دائر
با شمس ست زیرا که برگ آن با دوران آفتاب دور میکند و معنی طوماغا کلان ست و بعضی بیونانی سقرونیوس نامند و تفسیر آن ذنب العقرب ست و بدیار
مصر معروف بحشیشة العقرب ست یا بسبب منفعت آن برای گزیدن عقرب و یا بجهت مشابهت شکل گل آن بعقرب و بعضی عرب آنرا غبرا گویند بنابر غبرت
رنگ برگ آن و بعضی لاجوردی نامند زیرا که رنگ عصارهٔ گل آن مثل لاجورد در حسن و رونق می باشد و این چنانست که گل آنرا کوفته بفشرند و غسل آن تمام
چندان که رطوبت آن صاف گردد و گاهی عصارهٔ گل آن با صمغ میسایند پس مثل لاجورد میگردد و آن اکثر در مغارها و برکه ها و مسیل میان قاهره
مصر وقت خشک شدن آب آنها میروید و گاهی در مواضع خشک زیاده از یک فرسخ میروید و گویند که اسم گیاهی ست که بهندی ابزا بچالو گویند یا بجمله
نباتی ست و دو نوع میباشد یکی کبیر که آنرا عرب بجد اکرا گویند برگ آن شبیه ببرگ بادروج دارد از یک بیخ آن چهار پنج یا زیاده شاخها میروید و بر آن شعبها
بسیار و زغب دارد با خشونت و گل آن مائل بسرخی لاجوردی و منحنی مانند دنبالهٔ عقرب و بیخ آن باریک خشک و نبت آن زمینهای خشک و دوم
صغیر که آنرا باندلس طرشولی نیز گویند و آن بقدر یک شبر بلند میشود و برگ آن خشن و کوچک تر و مائل با ستدارت و ثمر آن نیز مستدیر و شاخهای آن قائم مثل
نوع کبیر نمی باشد بلکه آن مائل با نبساط و امتداد بر روی زمین و گل آن لاجوردی و نبت آن قریب آبها و مواضع نمناک که از آن آب خشک
شده باشد و بهترین آن صحرائی ست و مستعمل برگ و ساق و تخم آن ست و بیخ آنرا چندان منفعتی نیست گرم و خشک در دوم و گویند در سوم الا گرمی آن قوی
تر از خشکی آنست و محلل و جالی و چون ثمر آن سوده بر ثالیل بر آمده و منکوسه و توبا سفید و قروح زائدة اللحم و بثور خبیثه ضماد کنند خصوصا با عسل قلع آنها نماید
و همچنین تخم صغیر آن با نمک و گویند ضماد آن باسر که جهت ثالیل بر آمده آویخته و توبا نافع و آن نافع اورام حجب دماغ صبیان ست و چون ضماد
برگ آن باشیر نمایند جهت التوای عصب و نقرس خیلی نفع کند و ضماد آن فالج و تشنج و خدر را سود دهد و طلای بیخ صغیر آن نافع اوجاع ست و چون
بگیرند چهار یا پنج عدد از شاخهای آن که بر آن برگ و تخم آن باشد و با آب جوش دهند و بعسل یا فانیذ شیرین کرده بنوشند اسهال بلغم و صفرا نماید و همچنین
اگر ضماد کنند و تخم صغیر آن چون با اندک نطرون یا بازوفا و حرف الما یا با نمک هندی بیاشامند کرم دراز و حب القرع را بکشد و چون تخم کبیر آن در دوم
بنوشند سنگ گرده و مثانه را بشکند و بیرون آورد و ادرار جاع آنها ببرد و حمول سودهٔ آن ادرار حیض و اخراج جنین نماید و چون بگیرند چهار عدد از ثمر
آن و یک ساعت پیش از نوبت ربع آنرا از حلق فرو برند زائل کند و سه عدد آن برای حمی مثلثه یعنی تب غب مؤثر و آشامیدن آن مقاوم سموم ست
و چون با شراب بنوشند و یا بدان ضماد نمایند برفع سمیت گزیدگی عقرب و رتیلا کند و همچنین اگر تخم آن دو دانگ یا یک مثقال بنوشند و از خواص نوع کبیر آنست که چون آنرا با هیچ آنرا
تعلیق نمایند در گزیدن عقرب و رتیلا ساکن گرداند مقدار شربت آن تا یک مثقال و گویند تا دو درم مضر طحال مصلح آن عسل و خواص لیحالیو القول الطبا هند در حرف لام بیاید ان شاء الله تعالی

فصل صاد مهمله با بای موحده

صبار بفتح صاد مهمله و کسر بای موحده و سکون صاد مهمله بکسر صبر ست اسم گریست صبار احجار غلیظ شدید حجاره و بضم صبر ست نبات صبر ست و صبر را نیز گویند صبارة ترنیز
آمده و آنرا اسوبع و صبارا نیز نامند لغت عربی ست و بسریانی علوا و بلاطینی الوبس و ایلوا و بترکی ازوا و بیونانی فیقرا و الیا و برومی نیز الیا گویند و معروف
بنواحی مغرب صبارة است و بشام صبانه و بفارسی قدیم الوا و عامه زرده و شبیار و باصفهانی جدوار و در انگریزی ایلیوز و بهندی ایلوا و کالا
بول و بمصر و درمرهٹی مسبار و بولا نیز نامند و گیلانی نوشته که صبر اصبر بهر آن نامند که آن بطی الاسهال ست شارب آن محتاج بصبر بسیار